زبان و ادبیات فارسی ۲۷۰

گلستان هنر

تألیف

قاضی میر احمد منشی قمی

بتصحیح و اهتمام

احمد سهیلی خوانساری

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۴۹»

136377

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۵۲ در چاپخانهٔ زر
چاپ شد

فهرست مطالب

مقدمهٔ مصحح — **یك تا شصت و دو**

فصل اول از مقدمه ـ تاریخ و پیدایش خط عربی و فارسی — یك
فصل دوم از مقدمه ـ تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور — بیست و سه
فصل سوم از مقدمه ـ قاضی میر احمد منشی و تألیفات او — پنجاه و پنج

متن کتاب — **۱- ۱۷۰**

مقدمهٔ مؤلف — ۳
مقدمه درباب احداث قلم و اسنادآن به‌حضرت امیرعرب و عجم — ۸
فصل اول ـ در ذکر خط ثلث و مایشبه به و پیدا شدن‌آن — ۱۶
فصل دوم ـ در ذکر خوشنویسان تعلیق — ۴۲
فصل سیم ـ در ذکر خوشنویسان نسخ تعلیق — ۵۷
فصل چهارم ـ در ذکر احوال خوشنویسان — ۱۲۸
خاتمهٔ کتاب درباب جدول و تذهیب و رنگهای ... — ۱۶۱

فهرست‌ها — **۱۷۱**

Marfat.com

Marfat.com

مقدمه

فصل اول

تاریخ و پیدایش خط عربی و فارسی

با ظهور اسلام وپایان دورهٔ ساسانیان خط عربی کوفی جای‌گزین خط پهلوی شد . بنابراین‌تاریخ تحول‌خط فارسی همانا تاریخ تحول خط عربی است.

مورخین نوشته‌اند سه‌تن از مردم شهر انبار واضع خط عربی بوده‌انـد . مرامربن مره ، اسلم‌بن سدره وعامربن جدره ونیز هجای عربی را براساس‌هجای سریانی نهاده‌اند .

مرامر شکل حروف اسلم فصل و وصل وعامر نقطه و حرکات یعنی زبر و زیر را وضع کردند ونام آنرا خط جزم‌گذاشتند یعنی قطع چه این‌خط را ازخط حمیری گرفته و ساخته بودند این‌قبیل اقوال را نمی‌توان قبول کردزیرا خطعربی از خط مسندحمیری اخذ نشده ورابطه‌یی میان این دو خط نیست و ظاهـراً هردو ازیك خط سامی ریشه‌گرفته‌اند زیرا مقایسهٔ خط عربی با مسند حمیری اختلاف

Marfat.com

این دو خط را روشن میسازد.

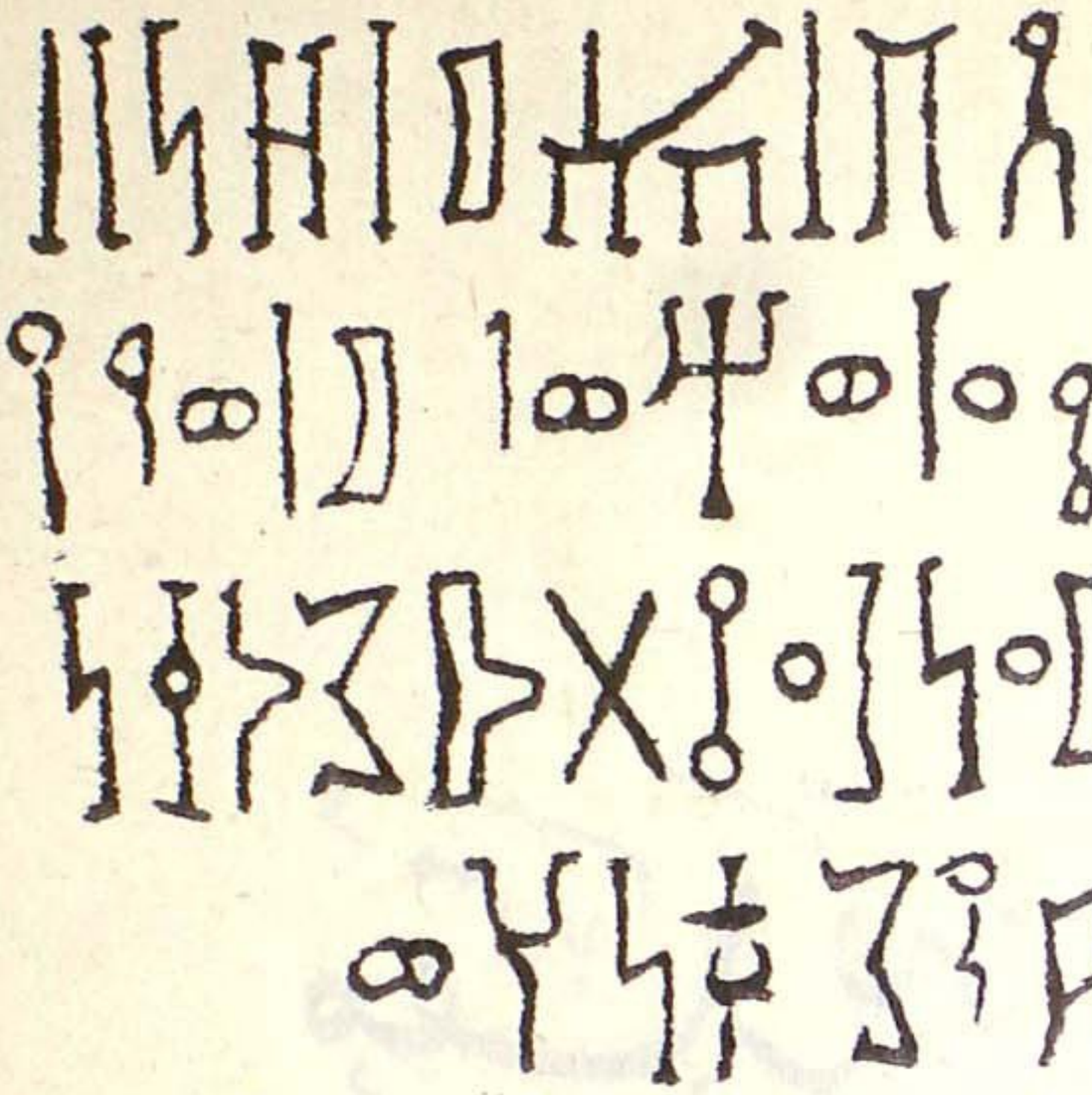

خط مسند[1]

هرچند خط مسند قدیمترین خطیست که در شبه جزیرهٔ عربستان رایج بوده لکن چنانکه می‌بینیم میان خط کوفی و مسند اختلاف و تفاوت زیاد است .

چنانکه نوشته‌اند مردم انبار خط را از مردم حیره آموخته‌اند امـا بعضی خلاف این عقیده را یادآور شده‌اند .

بنا بقول ابن‌خلکان نخستین کس که خط نوشت مرامر بن مـره از اهـالی انبار بود واز آنجا میان مردم اطراف رایج گشت .

اصمعی گفته است از قریش پرسیدند خط نوشتن را از کجا آموختید گفتند از مردم حیره‌وازمردم حیره‌پرسیدند خط را از که فراگرفتید گفتند از مردم انبار .

مقریزی‌نوشته است‌قلم مسند نخستین قلم از اقلام حمیر وملوك عاد میباشد ابن‌خلدون‌گوید خط عربی در دولت تبابعه[2] به‌کمال و زیبایی رسید وهنگامی که تمدن و ثروت وشکوه بحداعلی بود آنراخط حمیری می‌نـامیدنـد و از دولت

۱ــ نقل از خطالعربی تالیف سهیلة یاسین.

۲ــ ملوك یمن در زمانیکه حضرموت : سباء ، حمیر در تصرف آنان بود

Marfat.com

نموداری از پیدایش خط کوفی

تابعه به‌حیره انتقال‌یافت ومردم قریش وطایف آن خط را ازمردم حیره فراگرفتند چنانکه نوشته شده است نخستین کس که خط را از مردم حیره آموخت سفیان‌بن امیه بود وبرخی حرب‌بن امیه را نام برده‌اند وگویند وی خط را در حیره نـزد اسلم‌بن سدره آموخته است .

بعضی نقل کرده‌اند که مردم حیره خط را از قوم تبابعه وحمیر فراگرفته و خط عربی از یمن برخاسته است .

برخی گویند خط عربی از مردم حیره ومردم حیره از انبار و انبار از یمن آموخته و بهرصورت ریشهٔ آن بیمن می‌رسد .

صاحب کتاب بلوغ‌الارب گوید خط عربی نخست خط جزم نامیده می‌شد زیرا خط کوفی را وقتیکه شهر کوفه بنا نشده بود بنام خط جزم می‌خوانـدند و آنرا ازاین روی جزم می گفتند که از خط مسند حمیری جدا شده بود وآنکه این خط را از مسند حمیری جدا ساخته و وضع نموده مرامر بود .

باری اعراب بدینگونه درمقام تحقیق برآمده واظهار عقیده نموده‌اند لکن بنظر نگارنده قومی که فرهنگ وهنر نداشته و بیشتر در بادیه زندگانی کرده‌اند و و مدارکی برای اثبات داشتن خط و سواد وفرهنگ قبل از ظهور اسلام نـدارند اقوال آنانرا باید افسانه پنداشت آنچه مسلم است و آثار بدست آمـده اثبات مینماید اعراب قسمت شمال وجنوب حجاز بخط مسند کتابت می کردند و دیگر نبطی‌های[1] شمال هستند که خطشان نبطی بوده است .

مردم حجاز نیز اکثر از خطوط وکتاب عراق و شام استفاده می کرده‌اند وعربی را باحروف نبطی یا سریانی وعبرانی می‌نوشتند .

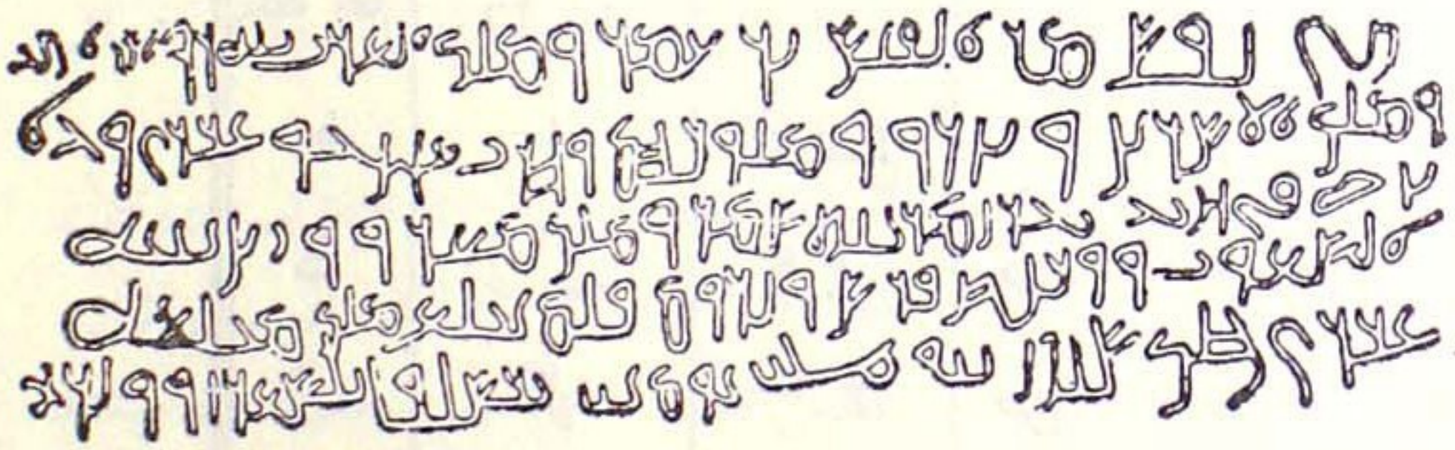

خط نبطی سنگ نبشته قبر امرءالقیس متعلق به‌پنجاه سال قبل از هجرة رسول اکرم

۱ــ نبط قومی بودند که درکنار رودخانه‌های عراقین به‌بطائح فرودآمدند.

Marfat.com

خط سریانی و نبطی بعد ازفتوحات اسلام میان اعراب باقی ماند و تدریجاً خط نسخ از نبطی پدیدآمد و خط کوفی از سریانی .

در آغاز ابداع خط کوفی این خط را حیری می‌گفتند و بعدکه مسلمانان کوفه را نزدیك حیره ساختند این خط کوفی خوانده شد .

سریانی‌های عراق خط خود را با چند قلم می‌نوشتند که از آنجمله خط مشهور به سطرنجیلی بوده که اختصاص بکتابت توراة وانجیل داشته وآنان این خط را یك قرن قبل ازظهور اسلام از سریانی اخذ واقتباس کرده ویکی ازوسائل نهضت آنان همین خط بوده است .

بعضی از مورخین نوشته‌اند خط سریانی از شهر انبار به حجاز آمـده و نخست بشر بن عبدالملك کندی برادر اکیدربن عبدالملك فرمانروای دومةالجندل آن خط را در شهرانبار آموخت وازآنجا به مکه‌آمده صهباء دختر حرب‌بن امیه خواهرابوسفیان را تزویج کرد و جمعی از مردم قریش خط سریانی را ازبشر بن عبدالملك آموختند وچون اسلام پدیدگشت بسیاری از مردم قریش ساکـن مکه خواندن ونوشتن می‌دانستند .

اعراب در سفرهای بازرگانی که بشام می‌کردند خط نبطی را از حوران‌و خط کوفـی را از عراق بسرزمینهای خـود بردند و همانطور که تـوراة بخط سطرنجیلی تحریر می‌یافت آنها قرآن را بخط کوفی می‌نوشتند در خط کوفی و سطرنجیلی رسم بود که اگرالف‌ممدودمیان کلمه‌واقع‌می‌شد در کتابت‌حذف‌میگردید

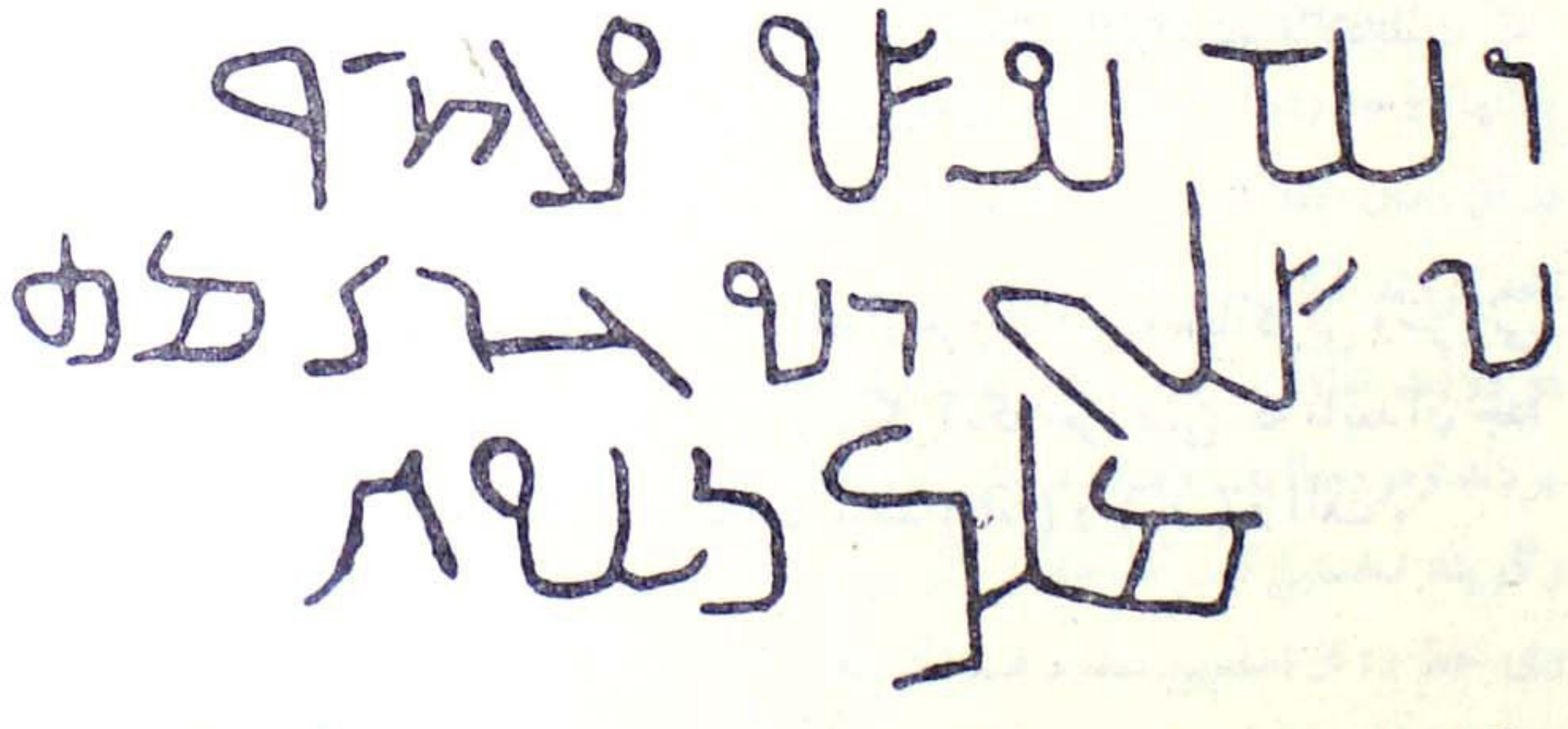

سنگ نبسته بلغت نبطی و خط تدمری و نبطی ۲۵۰ میلاد مسیح که درام‌الجمال کشف شده و بعربی شبیه است

Marfat.com

چنانکه در تحریر قرآن این قاعده کاملاً رعایت شده و بجای کتاب. کتب و بجای ظالمین . ظلمین . قیامه . قیمه ورحمان . رحمن نوشته‌اند.

بعد ازاسلام عـربهای حجاز کمابیش بانوشتن آشنا بودند و معدودی از آنان خط و سواد داشته که بعداً از بزرگان و کتاب وحـی وصحابه شدند چون حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام، عمر، طلحة بن عبیدالله وعثمان .

باری آنانکه نوشته‌اند خط کوفی از خط سریانی اخذ شده دلائلی دارند یکی اینست که حروف خط کوفی به‌سریانی مشابهت‌داردوخط کوفی مانندسریانی

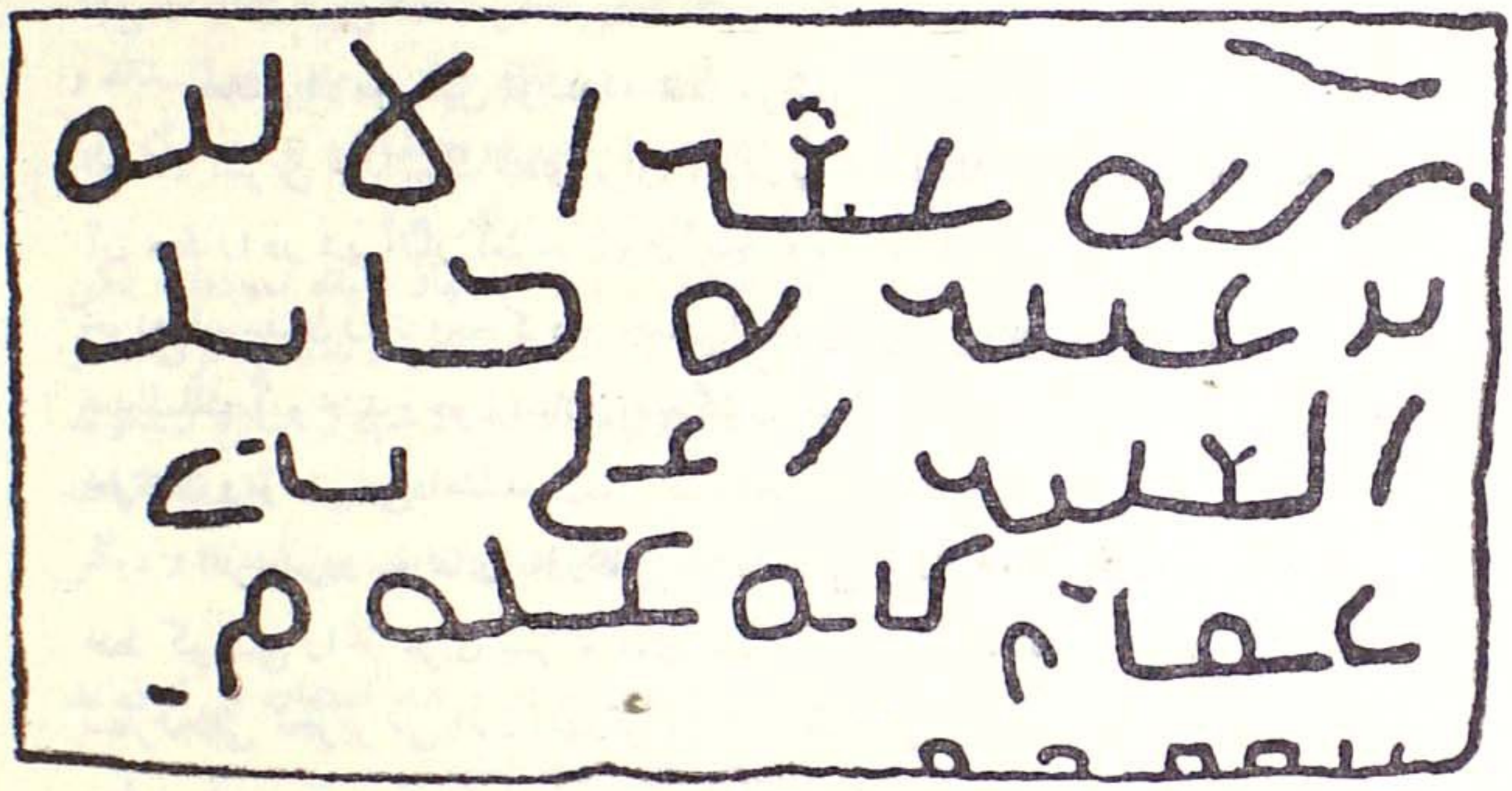

اللهغفرالالیه بن عبیدة کاتب الخلیداعلی بن عمری کتبه عنه مـن یقروءُ

ایـن سنگ نبشته درام‌الجمال بـدست آمده و متعلق بقرن ششم میلادیست که بخط عـربی مشابهت دارد

بهم‌متصل نوشته می‌شود. وبهمین دلیل هریك ازحروف این‌دوخط کوفی وسریانی دارای سه شکل میباشد اول . وسط. آخر و دیگر آنکه حروفـی که مابعدآن جدا می‌باشد در خط کوفی وسریانی جـداست مانند (اء) و (او) و الف .

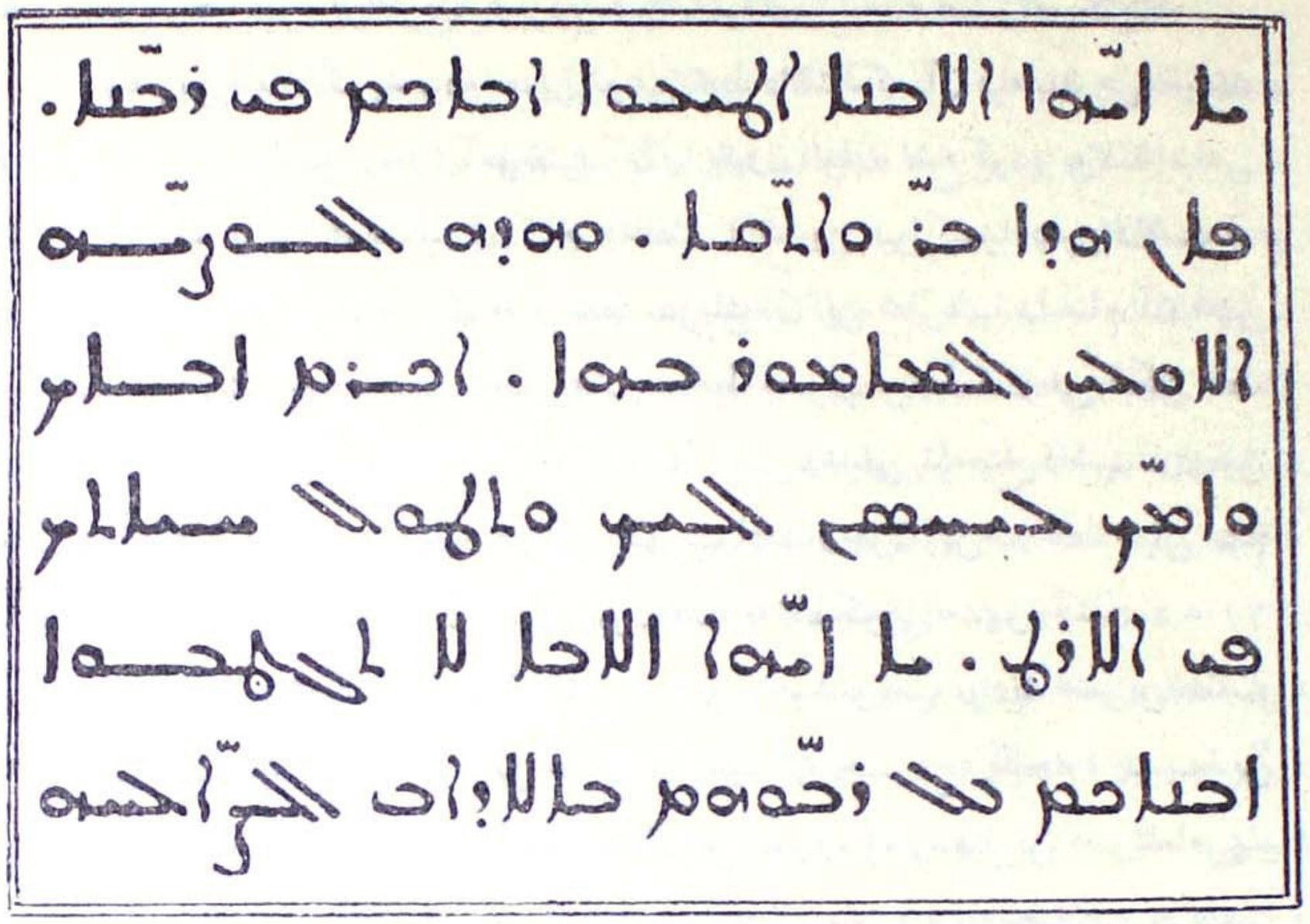

خط سریانی

در خط سریانی هرگاه الف ممدود در وسط کلمه بیاید باید حذف شود و در خط عربی‌هم چنانکه نوشتیم این قاعده مرسوم بوده و از سریانی پیروی شده است .

ابن خلدون نوشته است خط کوفی هنگام دولت تبابعه در زیبایی بمنتها درجه رسیده بود زیرا تبابعه بقدرت وکمال شکوه و جلال رسیده بودند و درآن زمان خط کوفی بنام حمیری خوانده می‌شد و این خط را سپس مردم حیره اخذ کردند لکن چنانکه تبابعه در خط مهارت داشتند آنها نداشتند زیرا میان این دو دولت تفاوت زیاد بود و دولت خاندان منذر[1] در هنر بپایهٔ مردم حمیر نرسیده بودند ومردم‌طایف وقبیله قریش چنانکه‌نوشته‌اند خط را از اهالی حیره‌فراگرفتند وگویند نخستین کس که خط را از مردم حیره آموخت سفیان‌بن امیه بوده است و وی خط را از اسلم‌بن سدره فراگرفته است و برخی نوشته‌اند مردم حجاز

---

۱ -- منذربن جبله از ملوك شام در عهد پرویز ساسانی وباج گذار او بود سیزده سال برشام فرمانروایی داشت.

Marfat.com

خط را از مردم حیره فراگرفتند ومردم حیره آنرا از تبابعه وحمیر آموخته‌اند .

وهم ابن‌خلدون گوید مردم حمیر نوعی خط داشتند که آن رامسند می‌نامیدند همه حروف آن منفصل بود وآموختن آن را بدون اجازه منع کرده بودند ،

خط عربی درعهد رسول اکرم وخلفای راشدین مراکز مهمی داشت از جمله مکه ، مدینه ، بصره ، کوفه و خط هریك از این شهرها را بنام آن شهر خوانده ومی گفتند خط مکی ، خط مدنی ، خط بصری ، خط کوفی لیکن خط بصری و کوفی ازحیث شکل وزیبایی برخط مکی ومدنی ترجیح داشت وبهمین جهت خط کوفی وبصری مورد قبول و شهرت یافت وچون این دو خط خیلی بهم شبیه بودند و کوفی ازبصری زیبایی بیشترداشت به‌خط کوفی مشهور گشت.

درآغاز اسلام گویند میان قریش هفده‌تن خوشنویس بودند عمربن‌خطاب علی بن ابیطالب علیه السلام عثمان بن عفان، ابوعبیدة بن جراح، طلحه ، یزیدبن ابی‌سفیان، ابوحذیفة بن عتبة بن ربیعه، خاطب بن عمرو، اخوسهیل بن عمر العامری، عبدالله سعد بن ابی‌سرخ العامری، حویطب بن عبدالعزی العامری، ابوسفیان بن حرب بن امیه ، معاویة بن ابی‌سفیان ، جهم بن العلت بن مخرمة بن المطلب بن عبدمناف ، العلاء بن الخضرمی .

ومیان زنان شناء دختر عبدالعدویه از خاندان عمر وحفصه دختر عمر را نام برده‌اند وگویند این دوخط را از شناءالعدویه فراگرفتند .

هنگامی که اسلام مدینه را تصرف کرد میان مسلمانان چندتن خط مینوشتند مانند سعیدبن زراره ، منذربن‌عمرو، ابی بن کعب

درزمان‌خلافت بنی امیه نخستین کسیکه به‌خوشنویسی اشتهارداشت قطبه‌میباشد قطبه ازخوشنویسان بنام‌زمان خویش بوداوچهارقلم درخط کوفی پدیدساخت که‌قلم جلیل وطومار ازآنهاست پس ازوی ضحاك بن‌عجلان کاتب است که خطاورا برقطبه‌ازحیث زیبایی ترجیح میدادند ابن ندیم نوشته‌است محمدبن اسحق گوید اول کسیکه‌درصدر اسلام‌قرآن نوشت وبرحسن‌خط شهرت داشت خالدبن ابوهیاج بود وسعد اورانزد ولیدبن‌عبدالملك « ۸۶ ـ ۹۶ ه » آورد وبتحریرقرآن ودواوین و اخبارگماشت.

وگویند برای‌عمربن عبدالعزیز « ۹۹ ـ ۱۰۱ ه » قرآنی به زر نوشت که درآن بسیار هنرنمایی فرموده بود لکن چون دستمزد زیاد می‌خواست عمر قرآن را بوی مسترد داشت .

علی‌ای‌حال خط عربی همانست که امروز بکوفی مشهور می‌باشد و نخست بدون نقطه و اعراب بود و آنگاه ابوالاسود دؤلی (۶۹ ه) از شاگردان حضرت علی‌علیه‌السلام براین خط اعراب نهاد وگویند نقطه را نصربن عاصم و یحیی‌بن یعمر در اواخر عهد بنی‌امیه وضع کـرده‌اند قلقشندی بنقل از کتاب اعانةالمنشی نوشته است نخستین‌بار که خط کوفی بصورت زیبا نظیر اقلام موجودکنونی نقل شده در اواخر خلافت بنی‌امیه واوایل دولت بنی‌عباس « ۱۲۰ ـ ۱۴۰ ه » بود وبنا بقول ابوجعفرالنحاس‌خوشنویسی درآغازقرن دوم‌بدوتن ازمردم شام‌اختصاص داشت یکی ضحاك و دیگری اسحق‌بن حماد بود ضحاك در عهد سفاح « ۱۳۲-۱۳۶ ه » و اسحق درعهد منصور « ۱۳۶ ـ ۱۵۸ ه » و مهدی « ۱۵۸-۱۶۹ » می‌زیستند وازشاگردان مشهور اسحق‌ابراهیم سکزی را نام برده‌اند وخوشنویسان دیگر چـون احـول . یوسف‌کاتب ، شقیر خـادم ، عبدالجبارروم‌ـی، شعرانی. ابرش ، سلیم‌خادم ، عمروبن‌مسعده ، احمدبن ابوخالد ، احمدکلبی کاتب مأمون « ۱۹۳ ـ ۲۱۸ ه » وعبدالله‌بن‌شداد ، عثمان‌بن‌زیاد ، محمدبـن عبدالله‌مـدنی . صالح‌بن عبدالملك بوده‌اندکه چون قاضی میراحمد بنای‌این‌کتاب را براختصار گذاشته نام‌آنها را مرقوم نداشته است .

اقلامی‌که در اوایل خلافت بنی‌عباس درمیان کتاب مرسوم بود .

۱ ـ قلم جلیل .
۲ ـ قلم سجلات .
۳ ـ قلم دیباج ،
۴ ـ قلم طومار .
۵ ـ قلم ثلثین .
۶ ـ قلم زنبور .
۷ ـ قلم مفتح .
۸ ـ قلم حرم .
۹ ـ قلم مؤامرات .
۱۰ ـ قلم عهود .
۱۱ ـ قلم قصص
۱۲ ـ قلم خرفاج .

Marfat.com

ونیز خشنام بصری ومهدی کوفی راکه از خوشنویسان زمان هارون‌الرشید « ۱۷۰ ــ ۱۹۳ ه » و ابوحدی کوفی را که درعهد معتصم « ۲۱۸ - ۲۲۷ ه » بوده ذکر کرده‌اند و پس از آنهـا ابن‌ام‌شیبان . مسحور . ابوخمیره . ابن‌حمیره‌و ابوالفرجی که اواسط قرن چهارم میزیسته نام برده‌اند .

بنابقول‌ابن‌ندیم تاآغاز خلافت بنی‌عباس مردم بشیوهٔ قدیم خط مینوشتند و چون خاندان هاشمی قدرتی یافتند نوشتن قرآن بآن خطوط معمول‌گشت لکن خطی پیداگردیدکه بآن خطعراقی می‌گفتند و این خط همان بود که بآن وراقی نیز گفته می‌شد و رواج یافت و زیبایی آن روز بروز افزون می‌گشت وچون دور خلافت بمأمون رسیدکتاب ونویسندگان به‌خوبی وزیبایی خط سعی بلیغ داشتند واصحاب خط ازهم پیشی می‌گرفتند تا آنکه مردی بنام احول محرر پیدا شدکه از برکشیدگان و ترتیب یافتگان برمکیان بود و در خط دانش فراوان داشت واو بود که قواعد خط را روشن ساخت و درجه بندی و تقسیم نمود احول محرر از خوشنویسان بنام بود و در تقسیم بندی خطوط قلمهای سنگین را در مـرتبهٔ اول قرار داد ،

چون اسلام براکثر شهرهاغلبه‌کرد و دیوان‌حکومت آنان بنوشتن و خـط نیازمند بود در فراگرفتن‌آن سخت می‌کوشیدند و پس از اندك زمـانی خط در کوفه وبصره و سایر بلاد مقام بلندی یافت و اسلام بعد از آنکه قدرت فـراوان کسب‌کرد و بغداد مرکز خلافت شد هنر خط درآنجا مورد توجه قرارگرفت و ترقی‌کرد و بدرجهٔ‌کمال رسید ویکی از مظاهر هنر اسلامـی بشمار آمـد زیرا خوشنویسان و استادان خط همیشه در زیبایی خط‌کوفی می‌کـوشیدند و تفنن و ابتکارات زیاد درتحریر آن بخرج می‌دادند واین تفنن‌ها به‌سی‌وهفت شکل‌مختلف رسید وبیشتر اختلاط برحسب اسلوب درشتی و ریزی خط و اختصاص‌آن برای کارهای دیوانی بود والا در اصل باهم چندان فرقی نداشتند .

زمانی‌که ذوالریاستین فضل‌بن‌سهل (۲۰۲ ه) بوزارت رسید قلمی ابداع کردکه بهتر ازسایر اقلام بود وبقلم ریاسی معروف شد ومتفرعاتی پیدا نمود.

در قرن دوم و سوم قرآنها بخط مکی ، مدینین ، التئم ، مثلث ، مـدور ، کوفی ، بصری ، مشتق ، تجاوید ، سلواطی ، مصنوع ، مایل ، راصف، اصفهانی سجلی ، پیرآموزنوشته می‌شد پیرآموز را ایرانیان استخراج نموده وبدان‌کتابت

Marfat.com

می کردند .

ابوالحسین‌اسحق‌بن ابراهیم که از شاگردان ابن‌معدان کاتب بود و خلیفه مقتدر (۲۹۵ – ۳۲۰ ه) وفرزندانش را خط می‌آموخت درعهد مقتدر بحسن خط اشتهار داشت وبرادر وی ابوالحسن ابراهیم نیز خوشنویس بنام و فرزند او ابوالقاسم‌اسمعیل‌بن‌ابراهیم وپسر ابوالقاسم ابومحمد قاسم‌بن‌اسمعیل‌بن اسحق از مشاهیر خوشنویسان زمان خود بودند و اسحق رساله‌یی در خط وکتابت بنام تحفةالوامق تألیف کرده است .

تا قرن‌سوم خط کوفی راه‌تکامل می‌پیمود ودرهرشهری‌بصورتی وشیوه‌یی خاص آن سرزمین درآمد تاآنکه ابن‌مقله ابوعلی محمد «۲۷۲–۳۱۸ ه » خط نسخ را در سال ۲۱۰ وضع نمود و جای‌گزین خط کوفی ساخت ابن مقله قلم محقق، ریحان، ثلث، رقاع ونسخ را ابداع کرد چنانکه میرمنشی در متن کتاب بدان اشارت کرده است و برادر ابن‌مقله ابوعبدالله‌حسن « ۲۷۸ – ۳۳۸ ه » که بحسن‌خط شهرتی بسزا دارد چون برادر مشهور است .

با اینکه ظهور خط نسخ تحریر را آسان می‌نمود معذلك خط کوفی از میان نرفت و بآسانی کتاب ترك خط کوفی نگفتند لکن بتدریج مقام‌آن‌کم شد و بجایی رسید که بیشتر برای تزئین درکتابها و محرابهای مساجد و قرآنها بکار می‌رفت وهنوز هم مقام تزیینی آن محفوظست .

آنچه مسلم می‌باشد خط کوفی در صدر اسلام چندان سخت ودشوار و دارای انواع‌مختلف‌نبودکم کم صورگوناگون وپیچیده ومشکل‌پیداکرد وچنان‌شد که تا اواخر قرن پنجم چهل ودو نوع خط کوفی تحریری وتزیینی بکارمی‌رفت و بیشتر انواع آن در خراسان رواج داشت .

Marfat.com

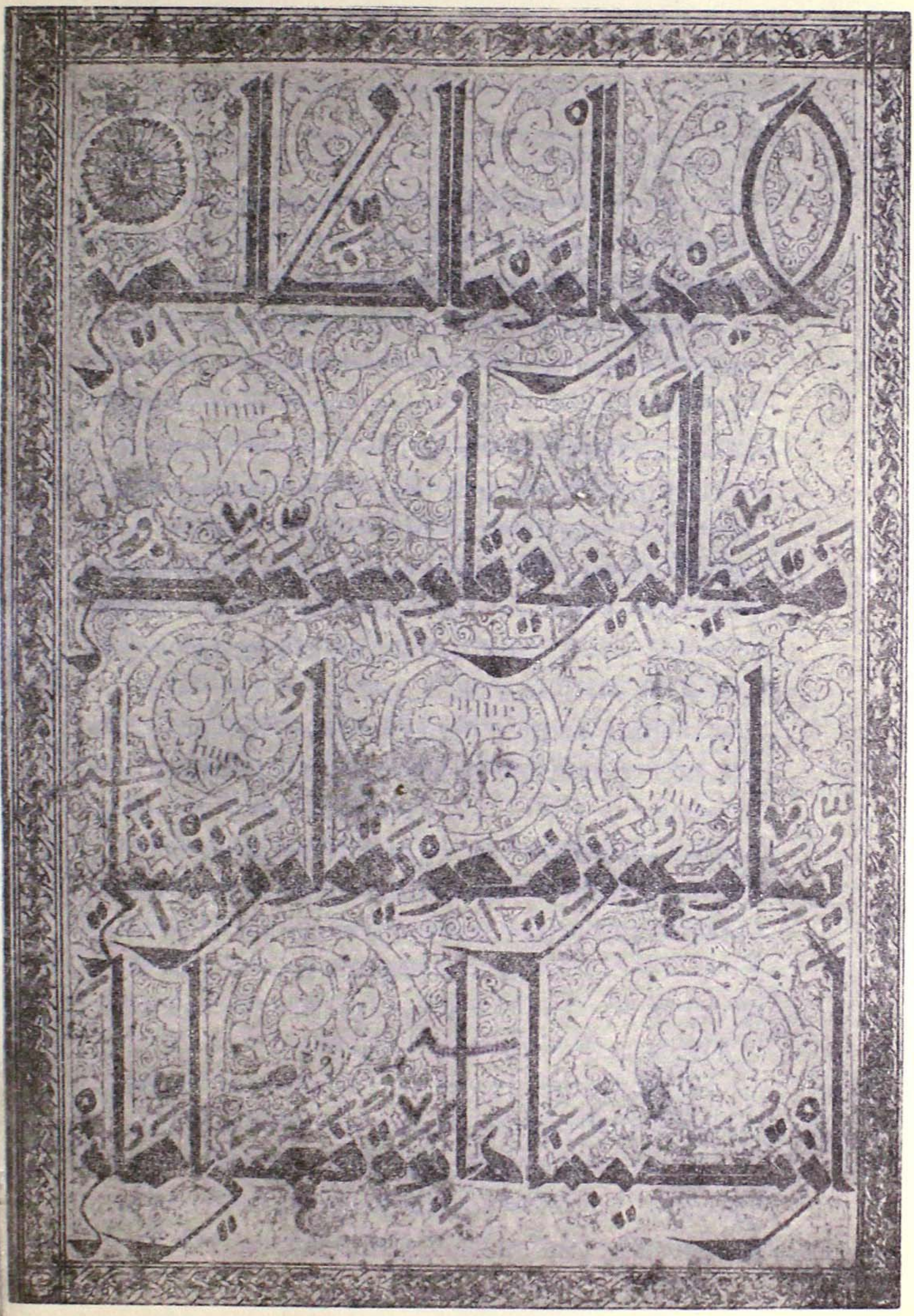

نوعی خطی کوفی ایرانی

Marfat.com

از مسکوکات بنی‌امیه ضرب سال ۷۹ هجری نمودار خط کوفی در صدر اسلام

مقارن ابداع خط نسخ در بغداد ورواج آن در تمام بلاد حسن بن حسین بن علی فارسی کاتب ار خط نسخ و رقاع و ثلث خط تعلیق را پدید ساخت .

وی درعهد عمادالدوله « ۳۲۰ – ۳۳۸ ه » وعضدالدوله دیلمی « ۳۳۸ – ۳۷۲ ه » می‌زیست و بیشتر مراسلات را بدان خط می نگاشت کتاب و منشیان آن زمان از او پیروی کرده آنرا بکار بردند ومیان اهل انشاء نوشتن مراسلات بدین خط معمول گشت وبعد آنرا خط ترسل نامیدند .

کلمات در تحریر خط تعلیق بستگی بیکدیگر داشت و تغییر و تبدیل آن امکان نداشت وباآنکه برای مراسلات و احکام و فرامین بکار می‌رفت معذلك چون خطی ایرانی بود درتزیین ظروف لعابی به‌کار برده و درون و بیرون اکثر ظروف لعابی را بدان می آراستند .

Marfat.com

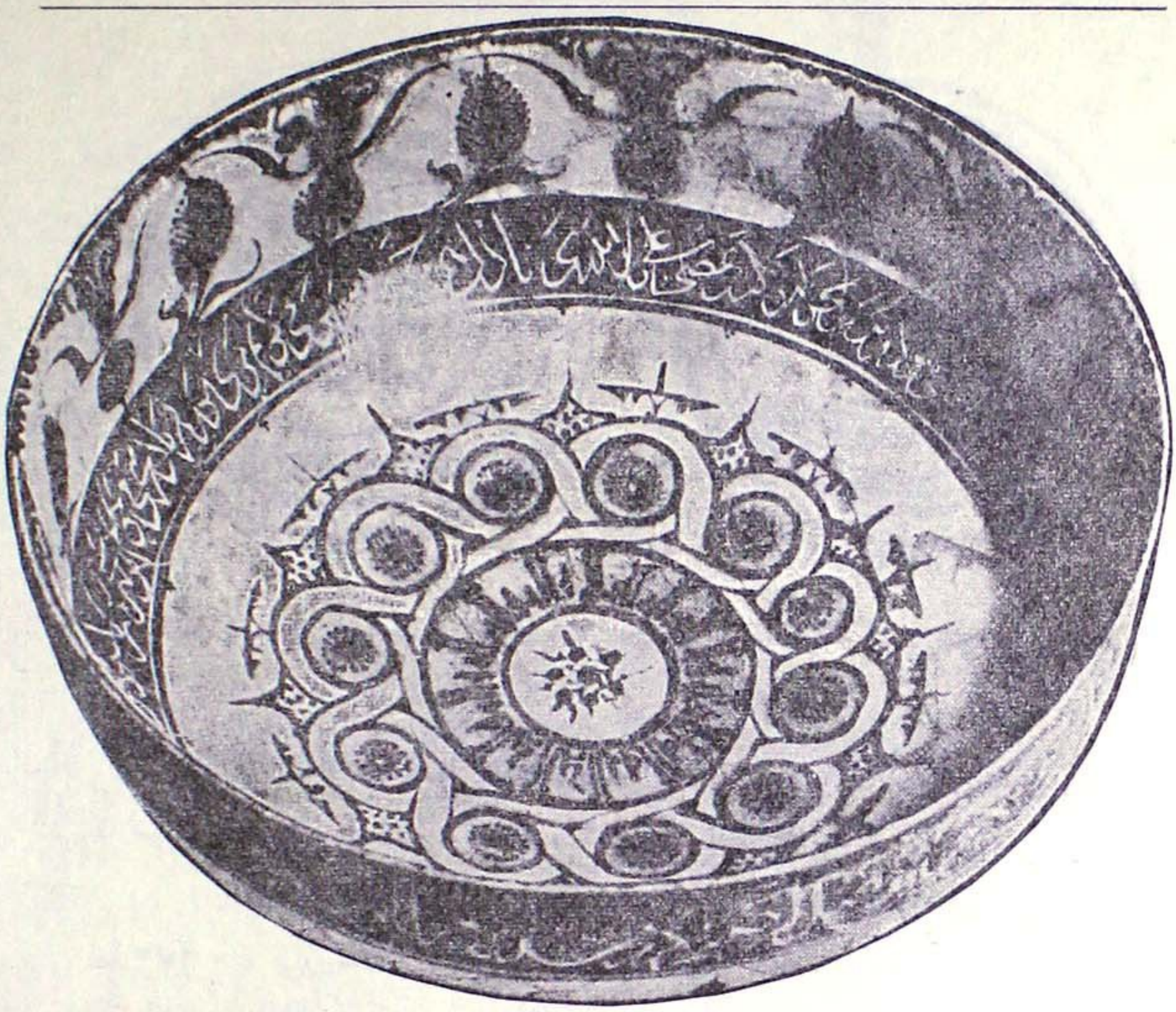

خط تعلیق که در تزیین ظروف لعالی بکار رفته است متعلق به‌اواخر قرن ششم

پس از ابن‌مقله ابوالحسن علاءالدین علی‌بن‌هلال مشهور بابن بواب پایهٔ خط نسخ را بجایی نهادکه هیچکس را یارای‌آن نبود که با وی دم از برابری زند ابن‌بواب خط نسخ را بسرحدکمال رسانید وقواعدی‌که او برای خط نسخ وضع‌کرد هنوز معمول می‌باشد او برای خط نسخ سطح و دور و تناسب معمول داشت که قبل از آن رسم نبود .

بنا بقول ابن‌خلکان استادابن بواب ابوعبدالله محمدبن‌اسد بزاربغدادی بود لکن نزد خوشنویسان معروف زمان مانند ابـوبکر احمدبن سلیمان نجار ، علی‌بن‌زبیر کوفی ، جعفر خالدی و عبدالملك‌بن حسن سقطی نیز ثلمذ کرده بلند آوازه شد . واز معاصران اوکه بحسن خط موصوف بوده‌اند ابوعبدالله‌بن جعفر

Marfat.com

بغدادی ، ابراهیم‌بن هلال صابی را نام برده‌اند که کاتب خاص عـزالدوله دیلمی « ۳۵۶ ـ ۳۶۷ » وعضدالدولهٔ دیلمی « ۳۶۷ ـ ۳۷۲ » بوده و درسال ۳۸۴ وفات یافته است ونیز صاحب‌بن عباد « ۳۸۵ » وشمس‌المعالی قابوس «۴۰۳» را بحسن‌خط بسیار ستوده‌اند و ابوالفضل‌خازن دینوری که ازمشاهیر خوشنویسان آنعهدست شاگرد ابراهیم‌بن هلال بوده است و ابوالفرج ابن‌حـوزی بغدادی و اسمعیل‌بن حماد جوهری وابوالمعالی‌النحاس اصفهانی که در این کتاب از آنان یاد نشده از خوشنویسان بنام بوده‌اند .

در قرن پنجم و ششم که از درخشنده‌ترین دوران هنری ایرانست در کلیه شهرهای ایران خط نیز بموازات سایر هنرها ترقی بسیار کرد سلاطین غزنوی و سلجوقی ارباب خط را بسیار محترم می‌شمردند سلطان ابراهیم‌بن مسعود غزنوی « ۴۵۱ ـ ۴۹۲ ه » که خود بحسن خط مشهور بود هرسال قرآنی می‌نوشت و به خانهٔ خدا می‌فرستاد لکن تاکنون قرآنی بخط وی دیده نشده است دراین دو قرن استادان خط زیاد بوده‌اند که ابوالبرکات رازی ، ابونصرمحمدبن علی‌بزاز محمدبن یحیی‌بن‌محمدنیشابوری، ابوالقاسم سعیدبن‌ابراهیم، عثمان‌بن‌حسین‌وراق عبدالرحمن‌بن‌محمددامغانی‌وابوبکرغزنوی‌ازآنجمله‌بوده‌اندظهوریاقوت‌مستعصمی درقرن هفتم خط نسخ وثلث را بمقامی والارسانید ودراین‌قرن خوشنویسان دیگر می‌زیستند که خط نسخ وثلث را خوش می‌نوشتند مانند احمدبن ابـی‌نصرعتیق سعدبن‌محمد سهلویه یزدی ، لکن هیچیك شهرت یاقوت را نیافتندمحمدبن‌مسعود ابهری. سلیمان‌بن‌احمد سلمی‌ونجم‌تارابی شاگردان یاقوت که قاضی‌میراحمد در متن این کتاب ازآنان یادکرده است مکتب یاقوت را در قرن هشتم همچنان دائر داشته و شاگردان بسیارتربیت کرده‌اند ازخوشنویسان مشهور این‌زمان‌شمس‌الدین بن‌فخرالدین حافظ فقیه، علی‌بن‌محمدبن‌زید علوی، احمدبن‌المحسنی ، عبدالله‌بن محمدبن محمود همدانی و عبدالقیوم‌بن کرمشاه تبریزی را مـی‌توان نـام برد و چنانکه نوشته‌انـد سلطان احمد جلایر «۸۷۴ ـ ۸۰۸ ه » هفت خط را خوش می‌نوشته است

خط تعلیق که چند قرن از عمر آن می‌گذشت و محدود بود وکمتر بـرای تحریر کتاب بکار می‌رفت . تا عهد امیرتیمورگورکانی سبکی ابتدائی و خاص داشت وچنانکه‌نوشته‌اند در این عهد و زمان‌خواجه تاج سلمانی آنرا زیباساخت

Marfat.com

و بصورتی خوش آن را جلوه‌گر فرمود و شیوهٔ خواجه تـاج هنوز متداول و مرسومست .

از خط نسخ وتعلیق در سده هشتم خطی پـدیـد گشت کـه نسخ تعلیق خوانده شد هرچند نوشته‌اند که واضع آن میرعلی بن‌حسن تبریزی می‌بـاشد و او را سلطان علی‌مشهدی در صراط السطور کـه در متن کتاب نقل شده واضع‌الاصل خوانده و دراکثر مآخذ کهنسال این قول تأیید شده لکن مدارکی وجود دارد که این عقیده را رد می کند .

۱ ــ تاریخ وفات میرعلی‌تبریزی واضع خط نستعلیق را سال ۸۵۰ ضبط کرده‌اند اگرعمر وی را درحدور هفتاد سال فرض‌کنیم قاعدة باید ولادت او در حدود سال ۷۸۰ باشد چنانچه این فرض و تصور صحیح باشد باید سن واضع خط نستعلیق در زمان ابداع این خط بیست و یا بیست وپنجسال کمترنباشد یعنی حدود سال ۸۰۵ در صورتی که آثار موجود نشان می‌دهد که خـط نستعلیق قبل از پایان قرن هشتم در ایران رواج داشته وبدان کتابها نوشته شده است .

۲ ــ کتابهایی که در نیمهٔ دوم قرن هشتم تحریر یافته نشان می‌دهد که این خط در سی‌سال آخر قرن هشتم رایج بوده است.

۳ ــ زمانی که خط نستعلیق در بغداد رونق‌یافته دومیرعلی‌تبریزی در بغداد می‌زیسته‌اند یکی‌میرعلی بن‌حسن‌تبریزی ودیگری میرعلی بن‌الیاس باورچی تبریزی از میرعلی بن‌الیاس‌تبریزی مثنویات خواجوی کرمانی مـورخ بسال ۷۹۶ بخط نستعلیق دریریتیش‌مـوزیم می باشد لکن از میرعلی‌بن‌حسن‌تبریزی اثری پیش از سال ۸۰۰ درجائی سراغ نداریم ،

۴ ــ قطعاتی که بخط میرعلی تبریزی دیده شده معلوم نیست خط کدام‌یك از این دومیرعلیست چه در رقم آنها نام پدر مرقوم نیست .

با ذکراین مطالب‌میتوان‌گفت خط نستعلیق بصورتی نازیبا بمرور بوجود آمده میرعلی بدان صورتی خوش داده وبرای‌آن مانند ابن‌مقله درخط نسخ وتاج سلمانی در خط تعلیق قواعدی وضع کرده است .

شاگردان میرعلی چـون عبیدالله پسرش و اظهر ومیرزا جعفر و دوستداران خط نستعلیق در نیمهٔ اول قرن نهم در رواج این خط سخت مـی کوشیدند و در اندك مدتی خط نستعلیق مقبول خاص وعام‌گردید وچنان شدکه کتابها را اکثر بـا

Marfat.com

بالترجيح بحسب الخارج ولم يتعرض له لانه يعلم مما ذكر والصنف الثاني الاستدلالان ولم
يتعرض لهما ايضا لذلك القسم الثالث في ترجيح المنقول والمعقول فالمنقول اما خاص
واما عام والخاص اما دال بمنطوقه او لا بمنطوقه فالخاص الدال بمنطوقه يقدم على المعقول
من قياس او استدلال والخاص الدال لا بمنطوقه له درجات مختلفة في القوة والضعف
والترجيح له او عليه بحسب ما يقع للناظر من قوة الظن واما العام مع القياس فقد تقدم
حكمه في انه هل يجوز التخصيص بالقياس او لا قال واما الحدود اقواها مر في وجوه الترجيح
في الادلة واما الحدود فمنها عقلية كتعريفات الماهيات ومنها سمعية كتعريفات
الاحكام وهذا هو الذي يتعلق غرضنا فترجح بوجوه الاول ترجح الحد بالفاظ صريحة
على ما فيه تجوز او استعارة او اشتراك او غرابة او اضطراب الثاني كون المعرف في
احدهما اعرف منه في الاخر الثالث كونه بذاتي والاخر بعرضي الرابع ان يكون مدلول
احدهما اعم من مدلول الاخر فترجح الاعم لتناوله ذاك وغيره فتكثر الفائدة وقيل بل يقدم
الاخص للاتفاق على ما يتناوله لتناول الحدين له بخلاف الباقي فانه مختلف فيه والمتفق
عليه اولى الخامس ان يكون على وفق النقل الشرعي او اللغوي وتقرير الوضعهما والاخر يخالف
نقلهما فان الاصل عدم النقل السادس ان يكون اقرب الى المعنى المنقول عنه شرعا
او لغة لان النقل لو كان فلمناسبة فالاقرب اولى السابع ان يكون طريق اكتسابه
ارجح من طريق اكتساب الاخر لانه اغلب على الظن الثامن عمل اهل المدينة او عمل الخلفاء
الاربعة او عمل العلماء ولو عالما واحدا التاسع كونه مقررا لحكم الحظر والاخر لحكم الاباحة
العاشر ان يكون مقررا لحكم النفي والاخر للاثبات الحادي عشر ان يكون مقررا لدرء
الحد دون الاخر قال ويتركب من الترجيحات اقول اذا اعتبرت الترجيحات في الدلائل
من جهة ما يقع في المركبات من نفس الدلائل ومقدماتها وفي الحدود من جهة ما يقع في نفس
الحدود وفي مفرداتها ثم ركبت بعضها مع بعض ثنا وثلاث فما فوقها حصلت امور
لا تكاد تنحصر وفي القدر الذي ذكره ارشاد لذلك ارشدنا الله واياكم لما ينفعنا
في الدنيا والاخرة ويكون مقرونا برضاه ومقربا الى عفوه ورحمته واصلح شاننا
واعمالنا وتقبلها منا وزادنا من فضله انه المستعان وعليه التكلان

تم الكتاب قراه وكتابه يوم الاحد لاثنين خلتا من جمادى الاولى
سنة خمس وثمانين وسبعمائة هجرية بمدينة سرر محلة
الافرنج والحمد لله رب العالمين والصلوة على
محمد واله الطاهرين

صحنهٔ آخر شرح مختصر قاضی عضد بخط نجم الدین کرخینی درسال ۷۸۵

Marfat.com

خط میرعلی بن الیاس تبریزی درسال ۷۹۸

Marfat.com

عبدالله مروارید صفحهٔ ۱۹

Marfat.com

این خط می‌نوشتند و در ترویج آن شاهزادگان شاهرخی با اینکه خود استادخط نسخ و ثلث نویس بودند سهمی بزرگ دارند ابـراهیم میرزا در عراق وفارس و بایسنغرمیرزا در خراسان استادان خط نستعلیق را بسیار تشویق می‌فرمودند وبا اینکه خط نستعلیق مراحل ابتدایی را می‌پیمود معذلك استادان بنامی در این قرن پیدا شدندکه نام برخی ازآنان دراین کتاب ذکرشده وجمعی‌چون خواجه عبدالله مروارید،محمدامین بن‌دانشمند،محمودسلطانی، عزیز بن‌محمد،محیی‌الدین‌هروی که در خط نسخ و ثلث استاد بوده‌اند ثبت نگردیده ودر خط نستعلیق نیز محمدبن مطهر نیشابوری،محمدبن‌محمد مشهور به‌بقـال، یوسفشاه هروی، پیرحسین‌کاتب، عبدالرحمن‌کاتب . شیخ‌عبدالله هروی ، عبدالله زیارتگاهی وبسیاری دیگر در این کتاب نـامشان بقلم نیامده است

در قرن دهم خط نستعلیق بسیار مورد توجه قرار داشت واستادان نامداری در این قرن ظاهر شدند که جمعی ازآنان چون میرمحمدباقربن میرعلی . سلطان علی‌قاینی ، شاه‌قاسم ، سلطان‌محمود، فتح‌الله‌محلاتی ، محمدتقی ، میرك‌حسینی ، محمدرضاتبریزی ، هدایت الله‌شیرازی که در این کتاب نامشان بقلم نیامده و در نسخ و ثلث پیرمحمدثانی ، میرم‌سنجری ، جلال‌الدین سبزواری عبدالعلی بن ـ محمدتریتی استاد بوده‌اند .

درقرن‌یازدهم‌شاگردان میرعماد،باباشاه، علیرضاعباسی، محمدحسین‌تبریزی معزالدین‌محمد کاشی‌مانند ابراهیم‌بن میرعماد محمدیحیی،نورالدین‌محمدلاهیجی علی‌فایضی ، نورالدین‌علی ، عبدالجبار، میرخلیل‌قلندر، بدیع‌الـزمان‌بن‌علیرضا ، محمدعلی‌قمی، محمدصالح، عبدالرشید دیلمی، میرسیدعای جواهر رقم، حسنخان شاملو،میرابوالمعالی، شاه محمداشرفی، میراحمدحسینی‌وبسیاری دیگر نستعلیق را بدرجهٔ عالی‌رسانیدند و سایر خطوط نیز مورد توجه بسیار بود .

ظهورآقامحمد ابراهیم‌قمی، عبدالله‌یزدی، محمدانصاری، محمدرضاامامی، میرزا احمدنیریزی ، آقامحسن ، محمدصالح‌بن‌غلامحسین ، محمدصادق‌بن‌محمد امین اواخر قرن یازدهم واوایل قرن‌دوازدهم خط نسخ را بشیوه‌یی‌خاص درآورد و این شیوه مقبول استادان خط نسخ واقع شد وهنوز متداول ومعمول‌ست .

درقرن یازدهم همانطورکه اکثرخطوط راکتاب برای‌آنکه‌تند توان‌نوشت شکستهٔ‌آن را پدیدآورده بودند چنانکه‌قبل ازابداع خط نسخ‌تعلیق شکستهٔ‌نسخ و

Marfat.com

شکستهٔتعلیق معمول بود خط نستعلیق که برای‌تحریر نامه ومکاتبات مشکل‌می‌نمود شکستهٔ آن را وضع کردند شکسته نستعلیق در آغاز قرن یازدهم‌در کتابت وتحریر کم کم پدیدگشت و در نیمهٔ دوم این قـرن محمد شفیع حسینی مشهور بشفیعا و مرتضی‌قلی‌سلطان شاملو حاکم هرات بدان قاعده و ترکیب دادنـد ومیرزاحسن کرمانی وزین‌العابدین درعهد شاه سلطان حسین « ۱۱۰۵ - ۱۱۳۳ » جلـوه و رونق‌آن را افزون ساخته ودرویش عبدالمجید طالقانی«۱۱۸۴» آنرا به‌کمال رسانید وچنانکه‌آقاهاشم نسخ را بپایه‌یی‌بلند نهاد درویش شکسته راچنان درست نوشت که پس از وی هیچکس را جز سیدگلستانه در اوایل قرن چهاردهم یارای برابری با او نبوده است .

شاگردان درویش و آقا هاشم بازار خط را اوایل قرن سیزدهم چنان گـرم ساختندکه تاریخ خط‌کمتر عهد و زمانی جون این‌دوران بیاد دارد فتحعلی شاه و وعباس‌میرزا و محمدمیرزا خط نستعلیق را خوب می‌نوشتند و اکثر شاهـزادگان بخطاطی افتخار می‌کردند .

در قرن سیزدهم بمناسبت توجه فتحعلی شاه و شاهزادگان قاجاری بخط استادان بی‌شمار پای بعرصه هنر وری نهادند ،

آقازین‌العابدین اشرف‌الکتاب ، آقاغلامعلی اصفهانـی ، عبدالله‌عـاشور عبدالعلی یزدی، احمدشاملو، آقازین‌العابدین قزوینی، میرزا ابراهیم ومیرزاجعفر قزوینـی، میرزا آقـاجـان پـرتـو، وصـال شیرازی، میرزای نغمـه، ام‌سلمـه دختر فتحعلی‌شاه ، علی‌عسکرارسنجانی ، محمد شفیع ارسنجانـی ، محمد حسین نیریزی ، میرزاعبدالغفار شیرازی ، محمدشفیع‌تبریزی، میرزا محمدعلی‌تبریزی ، آقاسیدحسین‌کاشانی ، میرزا محمدتقی‌مشهدی، میرزا ابـوالقاسم مصحح ، آقـا زین‌العابدین‌یزدی، میرزا بدیع‌الزمان‌همدانی، فرج‌الله نگارستانی، آقازین‌العابدین محلاتی، میرزامحمدعلی‌خوانساری، میرزا احمدوقار از مشاهیر نسخ‌نویسان این سده هستند .

وزین‌العابدین‌مستوفی،محمدباقر کاشانی،محمدحسین کاتب،محمد کاظم‌واله السلطان،میرزااسدالله‌شیرازی،میرعلی‌شیرازی،میرزامحمدمشهور به آقا،فتحعلی‌حجاب میرزا اسمعیل‌قاجار، میرزاعباس‌نوری، محمدخلیل، میرزاعبدالکریم، داوری،حکیم ،فرهنگ ،یزدانی پسرهای وصال،حاج میرزامحمدرضای‌صفا،میرزا عبدالرحیم‌افسر

Marfat.com

میرزا علی‌محمدصفا ، سنگلاخ، محمودخان‌ملك‌الشعرا، حاج‌میرزا فضل‌الله‌ساوجی میرزامحمد حسین حکاك، میرزا آقاشیرازی، میرزاحبیب‌الله، مهدی میرداماد، محمد ساوجی، میرحسین ،حاج‌میرزا ابوالفضل‌ساوجی، میرزا محمد رضای کلهر ومیرزا غلامرضا که درنستعلیق بسیارمشهورندوخط نستعلیق به‌این دواستادارجمند ختم گشت.

وازشکسته‌نویسان نامدارمحمدقاسم مشهور به‌میرزا کوچك میرزاجعفرصافی معتمدالـدولهٔ نشاط ، میرزامهدی‌ملك‌الکتاب ، میرسید علـی‌فسائـی میرزاعلـی اصغر همدانـی، میرزا ابـوالقاسم قـائم‌مقـام فراهـانـی، میرزارضی تبریزی طراز یزدی، میرزا عبدالحسین اصفهانی، میرزامحمدجعفر دلودوز، آقـاهـاشم اصفهانی شکسته‌نویس، میرزاحسن‌مشرف، میرزاصادق، محمدعلی درویش،میرزا عبدالکریم،مبین‌شیرازی، میرمحمداسمعیل انجوی، میرزا ابوالقاسم انجوی، میرزا سیداحمدانجوی، رشیدالدین‌محمدبیکدلی، محمدبهائی، میرزا علی محمد، میرزا محمدتقی،میرزاعبدالجوادعنقاوحسنعلی‌خان‌امیرنظام‌رامی توان‌نام بردردرعهدقاجاریه استادان خط از حد احصا خارجند و جمعی که نامشان در اینجا ذکر شد معدودی ازآنها هستند وشکسته نویسان در این سده بشیوه‌های مختلف می‌نگاشتند بعضی بشیوهٔ معتمدالدولهٔ نشاط و میرزا رضی ومیرزا مهدی ملك‌الکتاب و برخی مانند امیرنظام اقتدا بشفیعا و درویش میکردند و گروهی از منشیان و کتاب دیوان مانند میرزاعلیخان امین‌الدوله طرزی خاص داشتند .

اوایل سدهٔ چهاردهم در خط فترتی پیدا شد و اگر چند تن ازخوشنویسان چون‌میرزاعمو،مرحوم‌ملك‌الخطاطین،سیدمرتضی برغانی،صدرالافاضل،قوام‌السلطنه ،رضاقلی‌تفرشی،عمادالکتاب،امیرالکتاب،ضیاءلشکر، آقامرتضی‌نجم‌آبادی، کاتب خاقان،منظوری، عمادطاهری، سیداسدالله‌خوانساری، آقاسیدکمال، آقاشیخ‌احمدو عده‌یی دیگر نبودند امروزاستادانی چون زرین‌خط،بوذری، عبدالرسولی،فرادی، کـاوه ، منظوری ،نظام، مـافی، برادران میرخانی، معصومی، کی‌فر، شریفی ، احصائی، یـزدانی، عطار چیان ، کـاشیان ، اخـوین ، سلحشور ، امیرخـانی ابریشمکار وفسی، کیمیاقلم، موسوی، غروی،زرین‌قلم،احیاءخطرا کمر نمی بستند.

Marfat.com

Marfat.com

فصل دوم

تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور

اعراب در زمان جاهلیت صحرانشین بوده تمدنی نداشتند چون طبیعت صحرانشینی هرگز زمینهٔ مساعدی برای پرورش ذوق و کسب هنر نقاشی فـراهم نمی‌سازد از این روآنان از مظاهر هنرهای ظریف محروم بودند .

بعد از غلبهٔ سپاه اسلام بسرزمین ایران و انقـراض ساسانیان و بـرافتادن فرهنگ وهنر وتمدن ساسانی هنر نقاشی مانند سایر هنرهای ایرانی از میان رفت لشکرکشی برای کشورگشایی و بدست آوردن غنایم و راهنمایی و اشاعهٔ دیـن جهت پرستش خدای یگانه وسعی در استقرار حکومت وفرمانروایی اسلام دیگر نبوغ و استعدادی در مردم ظاهر نمی‌ساخت .

قدیمترین اثری که از نقاشی صدر اسلام پیدا شده در قصر کـوچك عمرا می‌باشد که در شمال شرقی بحرالمیت کشف گردیده است .

این‌قصر متعلق به‌یکی از خلفای بنی‌امیه بوده و دارای ایـوانی مستطیل و شاه‌نشین‌های متعددیست که برسقف آن تصاویری نقش کرده‌اند برسقف یکی از شاه‌نشین‌ها تصویر شش پادشاه بصورت اسارت نقش شده کـه پیداست آنان از فرمانروایان اطرافند ومغلوب خلیفهٔ اموی گردیده‌اند .

برسایرسقف‌ها مجالس دیگر هست برطرفی تصویرنوازندگان و رقاصان برهنه در حال رقص برطرف دیگر مجلس شکارگاه و جای دیگر گروهی بحال

Marfat.com

ورزش و برسقف شاه‌نشین بزرگ تصویرپادشاهی که برتخت نشسته نقش گردیده و بعید نیست تصویر خلیفهٔ اموی باشدکه قصر را برای اوساخته‌اند .

در این مجالس بخوبی تـأثیر نقاشی بیزانس و ساسانی دیـده می‌شود ولی‌سبك نقاشی این قصر باقصریکه در سامراء کشف شده و بامر معتصم عباسی « ۲۱۸ – ۲۲۸ » ساخته شده اختلاف بسیار دارد .

در این بنا نقوش برجسته وبصورت اشکال هندسی وگل و بوته نقاشی و گچ‌بری شده است بهرصورت محققین ثابت کرده‌اند که هنرنقاشی ساسانی الهام بخش نقاشی عرب می‌باشد و این تأثیر را در آثار باقی مانده از قرن دوم وسوم بخوبی می بینیم .

ایرانیان هرچند مغلوب سپاه اسلام‌شدند لکن‌درکلیهٔ شئون فرهنگی وهنری در فاتحین اثرگذاشتند وکاری کردندکه شخصیت ملی آنان در هنرهـای اسلامی متجلی گردید .

درقرن دوم هنرنقاشی بیشتر بتذهیب وتزیین قرآن اختصاص‌داشت‌وهرچند مرکز خلافت شهر بغداد توسعه وشکوه یافته وچنان نبودکه بتوان گفت در آنجا هنرهای ظریفه مورد توجه قرار نداشت لکن اثری‌که این معنی را ثابت‌نماید در دست نیست مذهبین مشهوریکه در این ازمنه می‌زیستند از اینقرارند.

یقطینی ، ابراهیم صغیر ، ابوموسی بن عمار، ابن‌سقطی، محمد.

ترجمهٔ کتب پهلوی و سانسکریت ویونانی بعربی ازهمین زمان‌موردعلاقه خلفا وبزرگان قرارگرفت و بااستنساخ این‌ترجمه‌ها زیبا ساختن کتابهاکه باتجمل وتفنن‌اشراف آنعهد همراه بودرغبت اهل‌علم ودانش را برمی‌انگیخته است صنعت کاغذ سازی‌را مقارن این زمان‌یعنی اواخرقرن دوم مردم سمرقند از چینیان‌آموخته وبه‌اکثر بلاد برده وازجمله ببغدادآوردند و دیرزمانی نگذشت‌که فن‌کاغذ سازی در سراسر بلاد اسلام رایج گشت و از این پس یعنی اواخر قرن سوم با ازدیاد کتاب در فنون مختلف نقش تصاویردرکتابها معمول شد وهنرنقاشی برای تزیین کتاب‌ها بطور روشن جلوه‌گرگردید .

با ظهور صفاریان (۲۵۴ه» و دیالمه (۳۲۰ ه) و سامانیان (۲۶۱ه) و تسلط وفرمانروایی سرداران وسلاطین ایرانی در اکثر شهرهای ایران صنایع مستظرفه رنگ دیگرگرفت وتوجهات بسیار بنقاشی این هنررا رواج داد ایرانیان برای تزیین ظروف لعابی و پارچه‌ها و کتابها و دیوارهای ابنیه و قصور خـود

Marfat.com

سخت علاقه نشان داده و تحت تأثیر هنر نقاشی ساسانی آثار خود را پدید می آوردند ظروف لعابی مصور وآثارهنری که از این‌زمان باقی مانده ودرموزه‌ها می‌باشد بهترین معرف ذوق وسلیقهٔ ایرانیان در این عهد وزمانست وباید آنها را ایرانی شناخته ومعرفی نمود چه صانع ومکتب آن ایرانی می‌باشد نه‌اسلامی که برخی آنرا اشتباهاً بدین نام معرفی می‌نمایند و هنر اسلامی همانا آثاریست که در سرزمین‌های عربی تحت تاثیر هنرهای ایرانی وبیزانس وچین بوجودآمده است متأسفانه در تواریخ و آثار این زمان نام نقاشان کمتر بنظر می‌رسد و آثاریکه تاکنون بدست آمده اکثر بدون رقم نقاش و سازنده می‌باشد در قرن چهارم ابوبکر محمدبن‌حسن نقاش را می‌شناسیم لکن‌اثری از او تاکنون دیده‌نشده‌است

حکیم ناصرخسروعلوی درسفرنامهٔخویش نوشته است ازمکه تا فلیج صد وهشتاد فرسنگ است این فلیج در میانهٔ بادیهٔ است . ومن بدین فلیج چهار ماه بماندم .. هیچ چیز دیناوی بمن نبود الادوسلهٔ کتاب و ایشان مردمی گرسنه وبرهنه وجاهل بودند هرکه بنماز می‌آمد البته باسپر وشمشیر بودوکتاب نمی‌خریدند مسجدی‌بودکه ما در آنجا بودیم اندك رنگ شنجرف و لاجورد بامن بود بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم وشاخ وبرگی در میان آن بردم ایشان بدیدند عجب داشتند وهمه اهل حصار جمع شدند و بتفرج آن آمدند ومراگفتند که اگرمحراب این مسجد را نقش کنی‌صد من خرما بتودهیم وصد من خرما نزدیك ایشان ملکی بود چه تا من آنجا بودم ازعرب لشکری به‌آنجا آمد و ازایشان پانصدمن خرما خواست قبول نکردند وجنگ کردند ده‌تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل بریدند و ایشان ده من خرما ندادند چون بامن‌شرط کردند من آن محراب نقش کردم وآن صدمن خرما فریاد رس ما بود .

حکیم ناصرخسرو در سال ۴۴۲ در فلیج با نقاشی محراب مسجد خرما فراهم ساخت و از این رو احترام بدین هنر را توان مقدار نهاد زمان غزنویان و سلاجقه از درخشنده‌ترین دوران هنری ایران بشمار می‌آید ونقاشان این عهدآثار نیك ازخود بجای‌گذاشته‌اند .

عبدالرحمن بن محمد دامغانی از مذهبان مشهور قرن‌پنجم می‌باشد وعثمان وراق خوشنویس در تذهیب استاد بود در عهد سلطان محمود غزنوی « ۳۸۸ — ۴۲۱ ه » صورتگری مشهور می‌زیست بنام ابونصرنقاش این ابونصر بسیار

Marfat.com

چابك دست بود گویند هنگامی که در دربار خوارزمشاه حکما وفضلا و متجمین مجتمع بوده‌ند و شیخ‌الرییس ابوعلی‌سینادرسلك آنان انتظام داشت‌وسلطان محمود بر آنجا استیلا یافت بسعایت حسودان درپی قتل آن‌حکیم افتاد لاجرم ابوالفضل حسن بن‌میکال‌را که ازاعیان دولتش بود فرمود تا بنزدخوارزمشاه رفته پیغام‌گذارد تا افاضلی که درآن دیار نزدخوارزمشاه مجتمع بودند بغزنین پیش‌سلطان‌محمود روانه سازد چون خوارزمشاه از آن داستان آگاهی داشت ومنظور سلطان محمود را می‌دانست ابوریحان وبوعلی ودیگران را بخواند وماجرا بازگفت که اطاعت سلطان را گزیری نیست ازآن‌پیش که حسن‌میکال درآید هریك که رفتن غزنین را کراهت دارید سر خودگیرید وبطرفی رهسپار شوید وچون حسن بخوارزم‌درآید شما را نبیند وعذرما موجه‌باشد چون‌ابوعلی‌سینا ازحقیقت امر آگاه بود بابوسهل مسیحی که او از رفتن غزنین اعراض‌کرده بود ازگرگانج طریق مسافـرت پیش گرفتند و ابوریحان وابن‌الخمار برفتن غزنین رضا دادند چنانکه در تواریخ در احوال هریك مسطورست لاجرم حسن‌میکال درپی مطلوب بخوارزم درآمـد اما محروم بازگشت چون سلطان‌محمود در آن بـاب اهتمام تمام داشت بفرمـود تا ابونصر که در علم تصویر خبیر بود صورت ابوعلی را پـرداخته و مصوران از آنروی برنقش جمال شیخ اطلاع یافته تمثالش را ساخته وبهمه‌جا فرستادند اما بدین وسیلت شیخ را نیافتند وشرح مسافرت او به نیشابور و جرجان وراه یافتن وی بدربارقابوس‌درحالات شیخ بتفصیل‌نقل شده غرض اینست که درعهد سلاطین غزنوی نقاشان بسیار و هنرمندان‌بی‌شمار بوده‌اند ولی نامشان از میان رفته است.

که عبدالملك‌نقاش ومهندس دربار سلطان مسعود بنابقول ابوالفضل بیهقی یکی از آنان می‌باشد

در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری که در سال ۳۴۶ برای ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق حکمران طوس‌گرد آمده در داستان نظم کلیله‌کـه رودکی فـرموده است نوشته شده که چینیان تصاویر اندرو افزودند و ایـن خودبوضوح روشن میسازدکه‌نقاشان چینی ازاوایل عهدسامانیان درایران‌بوده وبدینکاراشتغال‌داشته‌اند ودرظروف‌لعابی که‌ازاین عهدباقی‌مانده‌این معنی‌بخوبی‌مشهودست

در داستان نظم شاهنامه و فردوسی « ۳۶۵ ـ ه » گویند سلطان محمود بفرمودکه در پهلوی قصر سلطانی جایی دلگشا ومنزلی فرح افزا برای فردوسی بیاراستند وبموجب التماس او تمام‌آلات حرب وصورت پهلوانان وجانوران از

Marfat.com

جام مفرعی عمل ابی‌نصر نقاش مشهور زمان سلطان محمود
از مجموعهٔ آقای مهندس فروغی

اسپ و پیل و شیر و پلنگ وغیرها در چهار طرف دیوار مصوران شیرین قلم ورنگین رقم تصویر نمودند و صورت پادشاهان ایران و توران و دیگر بزرگان با سلاح جنگ تصویر فرمودند اگرچه این قول بافسانه بیشتر ماند ولی دلیلی است‌برای اثبات رواج نقاشی‌وتصویر بر در ودیوار درآن عهدحکیم ناصرخسرو

Marfat.com

بسال ۴۳۹ در مصر فرود آمده و بـادبیری از دبیران سلطان مصر دوست شد از او خواست که‌مجلس سلطان بیند او با پـرده‌دار بگفت سلخ رمضان سال ۴۴۰ که مجلس آراستند او را بدانجا بردند ناصرخسروگویدایوانها دیدم که اگروصف آن کنم بتطویل انجامد دوازده قصر در هم ساخته همه مربعات که در هـریك که می‌رفتم از یکدیگر نیکوتر بود وهریك بمقدار صد ارش در صد ارش ویکی از این جمله چیزی بود شصت اندر شصت‌و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعاول چهارگز از سه جهت آن تخت‌همه از زر بود شکارگاه ومیدان وغیره‌برآن‌تصویر کرده وکتابتی بخط پاکیزه برآنجا نوشته وهمه فرش وطرح که درین حرم بود همه‌آن بود که دیبای رومی و بوقلمون باندازهٔ هرموضعی بافته بودند .. آرایش خوانرا درختی دیدم چون درخت ترنج و همه شاخ وبرگ وبارآن ازشکرساخته و اندراو هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر .

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی نوشته است امیر مسعود را بروزگار جوانی در هرات قصری بود پنهان از پدر درآنجا شراب می‌خـورد و خلوتها می کرد ومطربان زن ومرد از راههای مخفی به پیش وی می‌بردند این خانه را از سقف تا بپای زمین صورت کرده بودند صورت‌های الفیه ازانواع گردآمدن مردان با زنان همه برهنه چنانکه جملهٔ‌آن کتاب را صورت وحکایت وسخن نقش کردند وبیرون این صورتها نگاشتند فراخور این صورتها وامیر بوقت قیلوله‌آنجا رفتی خواب آنجا کردی ...

وامیرمحمود پوشیده برمسعود مشرفان‌داشت.. که برآنچه واقف گشتندی باز نمودندی‌تا از احوال این‌فرزند هیچ چیز بروی پـوشیده نماندی.. پس‌خبر این خانه‌بصورت‌الفیه سخت پوشیده بامیرمحمود نبشستند ونشان بدادندکه‌چود ازسرای عدنانی بگذشته‌آید باغیست بزرگ بردست راست این باغ را حوضی است بزرگ و ازکران حوض بـرچب این خانه است و روز برو دوقفل بـاشد زیر وزبر وآن وقت‌گشایندکه امیر مسعود بخواب‌آنجا رودو کلیدها بدست‌خادمی است‌که او را بشارت‌گویند .

امیر محمود چون برین حال واقف‌گشت وقت قیلوله بخرگاه آمد و این سخن با نوشتکین خاصه خادم بگفت ومثال دادکه فلان خیلتاش راکه تا زنده‌یی بود از تازندگان‌که همتا نداشت بگوی تا ساخته‌آیدکه برای مهمی اورا بجایی

Marfat.com

فرستاده‌اید تا بزودی برود و حال این خانه بداند و نباید که هیچ کس برین‌حال واقف گردد نوشتکین گفت فرمان بردارم . و امیر بخفت و وی بوثاق خویش آمد و سواری از دیو سواران خویش نامزد کرد با سه اسپ خیارهٔ خویش و با وی بنهاد که بشش روزوشش شب ونیم بهرات رود نزدیك امیرمسعود سخت پوشیده و بخط خویش ملطفه‌یی نبشت بامیرمسعود و ایـن حالها بـاز نمود وگفت پس ازین سوار من خیلتاش سلطانی خواهد رسید تا آن خانه را ببیند ، پس از رسیدن این سواربیك روز ونیم ، چنانکه ازکس باك ندارد ویکسر تا آن خانه می‌رود و قفلها بشکند امیر این کار را سخت زودگیرد چنانکه صواب بیند و آن دیو سوار اندر وقت تازان برفت وپس کس فرستاد وآن خیلتاش راکه فرمان بود بخواند وی ساخته بیامد امیرمحمود میان دو نماز ازخواب برخاست و نماز پیشین بکرد و فارغ شد نوشتکین را بخواند وگفت خیلتاش آمد وگفت آمد بوثـاق نشست گفت دویت وکاغذ بیار نوشتکین بیاورد و امیر بخط خویش گشاد نامه‌یی نبشت برین جمله :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم محمودبن سبکتکین را فرمان‌چنان است این‌خیلتاش راکه بهرات بهشت روز رود چون آنجا رسد یکسر تا سرای پسرم مسعود شودو ازکس باك ندارد و شمشیر برکشد وهرکس‌که ویرا از رفتن باز دارد گردن وی بزند وهمچنان بسرای فرود رودو سوی پسرم ننگرد و ازسرای عدنانی‌بباغ فرود رود وبردست راست باغ حوضی است وبرکران‌آن خانه‌یی‌برچب درون‌آن‌خانه رود و دیوارهای آن را نیکو نگاه‌کند تا برچه جمله است و در آن خانه بیند و در وقت بازگردد چنانکه باکس سخن نگوید و بسوی غزنین بـاز گردد وسبیل قتلغ‌تگین جاجب بهشتی آنست‌که برین فرمان‌کارکند اگـر جانش بکار است و اگر محابایی‌کند جانش برفت و هرباری‌که خیلتاش را بباید داد بدهد تابموقع رضا باشد بمشیةالله و عونه والسلام .

این نامه چون نبشته آمد خیلتاش را پیش بخواند وآن گشاد نامه را مهر کرد و بوی داد وگفت چنان بایدکه بهشت روز بهرات روی وچنین وچنان‌کنی‌و همه‌حالهای شرح‌کرده معلوم‌کنی ، این حدیث را پوشیده داری ، خیلتاش زمین بـوسه داد وگفت فـرمان بـردارم وبازگشت امیرنوشتکین خاصه را گفت‌اسبی نیك رو ازآخور خیلتاش را باید داد و پنج هزار درم ، نوشتکین بیرون آمد و

Marfat.com

در دادن اسپ و سیم و به‌گزین کردن اسپ روزگاری کشید، و روز را می‌بسوخت تا نماز شام را راست کرده بودند وبخیلتاش دادند ووی برفت تازان .

و آن دیو سوار نوشتکین ، چنانکه باوی نهاده بـود بهرات رسید وامیر مسعود برملطفه واقف گشت ومثال داد تا سوار را جایی فرود آوردند ودر ساعت فرمود که تاگج گران را بخواندند و آن خانه سپید کردند ومهره زدند که گـویی هرگز برآن دیوارها نقش نبوده است وجامه افگندند وراست کردند قفل‌برنهادند وکس ندانست که حال چیست .

و براثر این دیوسوار خیلتاش در رسید روز هشتم چاشتگاه فـراخ و امیر مسعود در صفهٔ سرای‌عدنانی نشسته بود با ندیمان و حـاجب قتلغ تگین بهشتی بردرگاه نشسته با دیگر حجاب وحشم و مرتبه داران و خیلتاش در رسید از اسپ فرود آمد و شمشیر برکشید و دبوس درکش‌گرفت واسپ بگذاشت دروقت قتلغ گشادنامه را بخواند و بامیر مسعود داد وگفت چه‌باید کردامیر گفت هرفرمانی که هست بجای باید‌آورد و هزاهز در سرای افتاد و خیلتاش می‌رفت تا بدرآن خانه و دبوس در نهاد وهردو قفل بشکست ودرخانه بازکرد و در رفت خانه‌یی دیـد سپید پاکیزه مهره زده و جامه افگنده ، بیرون آمد وپیش امیر مسعود زمین بوسه داد وگفت بندگان را از فرمان برداری چاره نیست و این بی ادبی بنده بفرمـان سلطان محمود کرد و فرمان چنانست که در ساعت که این خانه بدیده باشم بـاز گردم اکنون رفتم امیرمسعودگفت تو بوقت‌آمدی و فرمان خداوند سلطان پدر را بجای‌آوردی اکنون بفرمان مایك روزبباش ، که باشدکه بغلط نشان خانه بداده باشند تا همه سرایها وخانه‌ها بتو نمایندگفت فرمان بردارم هرچند بنده را ایـن مثال نداده اند وامیر برنشست وبدوفرسنگی باغیست که بیلاب‌گویند جای‌حصین که وی را و قوم راآنجا جای بودی وفرمود تا مردم سرایها جمله‌آنجا رفتند و خالی کردند و حرم و غلامان برفتند و پس خیلتاش را قتلغ تگین‌بهشتی ومشرف صاحب برید گرد همه سرایها برآوردند ویك‌یك جای بدو نمودند تاجمله بدید ومقررگشت که هیچ خانه نیست بران جمله که اینها کرده بـودندپس نامه‌ها نبشتند برصورت این حال وخیلتاش را ده هزار درم دادند و باز گردانیدند و امیرمسعود بشهر باز آمد و چون خیلتاش بغزنین رسید وآنچه رفته بود بتمامی باز گفت و نامه‌ها نیز بخوانده‌آمد امیرمحمودگفت برین فرزند من دروغها بسیار می‌گویند

Marfat.com

چنانکه صاحبان تذکره نوشته‌اند طغان شاه سلجوقی را ضعف بـاه پدید گشت اطباء از معالجت وی عاجز آمدند حکیم ازرقی هـروی « حـدود ۴۶۴ ه » کتابی تصنیف فرمود و در آن هفتاد و دو مجلس تصویر نقش کرد بشکل خاص و برای هر نقش داستانی بنوشت باخاصیت آنها وگفت سلطان درخلوت‌خواص را فرماید بدان عمل کنند ومشاهده فرماید وی چنین کرد و بهبود یافت واین کتاب بنام‌الفیه وشلفیه مشهور گشت و از آن پس تصاویـر مرد وزن در حـال عشقبازی را الفیه و شلفیه گفته‌اند، وبرخی نوشته‌اند این کتاب را ازرقی بنظم فرموده است

چنانکه مورخین نوشته‌اند وقتی که سلطان اتسز در خوارزم عصیان ورزید سلطان سنجر بن ملکشاه «۴۸۸–۵۵۲ ه » ادیب صابر ترمدی شاعـر مشهور را بجهت تجسس و تفحص حال او بخوارزم فرستاد تاکشف اسرار باطن او نماید در آنجا میان ادیب صابـر و رشید و طـواط «۵۷۴ ه» مباحثات و مشاعـرات واقع گردید در این اوان اتسز مردی فدایی را برانگیخته بود که رفته سلطان‌سنجر را بقتل آورد ادیب صابر براین حال وقوف یافت صورت اورا کشیده بحضرت سنجر معروض داشت سلطان سنجر پس ازآگاهی برآن حـال بفرمود سعی بلیغ نموده آن شخص را بدست آورده بزخم تیغش هلاك ساختند جاسوسان اتسز این معانی دریافته بسلطان خبردادند اتسز ادیب صابر را مورد عتاب وخطاب درآورد و بفرمود او را بسته بجیحون انداختند بسال ۵۴۲ .

ابن‌اسفندیاردر تاریخ‌طبرستان‌دروصف‌عمارتی که‌حسام‌الدوله‌اردشیر بن‌حسن « ۵۶۷ – ۶۰۲ » ساخته بود نوشته است (وبرو صفت کین افراسیاب از اول تا بآخر بطلا نقش کرده‌اند) ودر همین کتاب جای دیگر ملاحظه شد که در آمل « قراکلاده » قصری برلب جوی هرمز ساخته بود که برجـدار آن تصویـرات دیده‌اند .

توجه بـاین هنر را می‌توان از اینگونه داستانها بخوبـی دریـافت و چنانکه نقش ظروب لعابی و اشیاء دیگر این دوران نشان می‌دهد سبك نقاشی در قرن پنجم و ششم سبك خاص ایرانی و اندکی مشابه طـرز نقاشی ساسانی بوده است.

راوندی در راحة الصدورمینویسد سبب تـألیف این کتاب آن بود کـه در شهور سنهٔ ثمانین و خمسمائه خداوند عـالم رکن‌الدنیا والدین طغرل بن ارسلان

Marfat.com

بهترین نمودار نقاشی اواخر قرن ششم و آغـاز قرن هفتم

راهوای مجموعه‌یی بود ازاشعار خال دعاگوی زین‌الدین مینوشت وجمال‌الدین نقاش اصفهانی آنرا صورت میکرد، صورت هرشاعری میکردند و درعقبش شعر میاوردند ومضاحکی چند مینوشتند وآن حکایت را صورت رقم‌میزدند وخداوند عالم مجلس بدان میآراست وبلطف طبع مضاحکی چند ساختی.

از اینگونه کتابها سلاطین و بزرگان بسیار میساختند که امروز ما را بآنها دسترس نیست جمال‌الدین نقاش اصفهانی همانـا جمال‌الدین عبدالرزاق‌اصفهانی «۵۸۸ ه» پدر کمال اسمعیل شاعر معروف میباشد.

و نیز محمدبن عون که درآغـاز قرن ششم میزیست و احمدبن ابـی‌نصر عتیق که اوایل قرن هفتم حیات داشت و محمد بـن مسعود ابهری خطاط مشهور در تذهیب بسیار استاد بوده‌اند و ازآنان آثار درخور تحسین باقـی مانده است اسلوب نقاشی تا قرن هفتم در ایران بسبك خاص ایرانیان کـه بشیوهٔ ساسانی و اندکی چینی متمایل میگشت بوده و در عراق بسبك خاص بغداد که ایرانیان آنرا درعهد خلفای عباسی تحت تأثیر نقاشی ساسانی و بیزانس و چین بوجودآورده بودند کار میکردند درقرن هفتم باتسلط مغول برایران هنرهای مغولی و چینی با هنرهای ایرانی آمیخت مخصوصاً نقاشی‌تحت‌تأثیر نقاشی چینی ومغولی دگرگون گشت چنانکه تصاویر کتابها وظروف لعابی آنعهد این معنی را روشن میسازد.

فخرالدین حسین‌بن بدیع نقاش، شیخ بدرالدیـن نقاش کـه از معاصرین خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی بوده‌اند در نقاشی دست داشته‌انـد و این حسین‌بن بدیـع در سال ۶۷۲ مقارن درگذشت خواجـه نصیر وفات یـافته است.

و محمدبن ایبك وحمزةبن محمد علوی که اوایل قرن هشتم میزیسته‌اند از مذهبان معروف این زمان هستند.

و محمودبن محمد علی طوسی کـاتب را که درحدود سال ۷۳۴ ه حیات داشته است بنقاشی ستوده‌اند و از استادان مشهورآنزمان استاد احمد موسی کـه نزد پدر نقاشی را فرا گرفته بود و شاگرد او امیر دولتیار که از غلامـان سلطان ابوسعید بوده‌نام‌برده‌اند ومولانا ولی‌الله ازنقاشان مشهورآنعهد است.

درعهد سلطان محمد اولجایتو «۷۰۳–۷۱۶ه» وابوسعیدنقاشی وتذهیب مورد توجه بزرگان‌بوده لکن حوادث بعد ازمرگ ابوسعید «۷۳۶ه» که‌بزوال‌این

Marfat.com

نمونهٔ نقاشی آنعهد در ظروف لعابی

سلسله منتهی گشت قسمتی‌از ایران را مانندآذربایجان دچارفترت‌ساخت وشهرهای دیگر چون فارس و کرمان تابع حکومت خاص بودند.

در فارس که ابو اسحق اینجو سلطنت میکـرد هنرمندان در امن و آسایش بودند ونقاشی وتذهیب قدری داشت ولی بالعکس کرمان که با حکومت جابرانهٔ امیرمبارزالدین وسعتی یافته‌بود عرض هنری نداشت خاصه‌آنکه دوران ابواسحق زود سپری گشت و هجوم سپاه امیرتیمور «۷۷۱–۸۰۷ه» فـارس و کـرمان را

Marfat.com

Marfat.com

منسوب به جنید بغدادی صفحه سی‌وپنج

دگرگون ساخت.

هنر نقاشی درخراسان باحکومت سربداران انقلابی بهیچ بود و اگرملوك کرت در هرات اندکی توجه بدان میکردند چیزی نبودکه اثری از خود باقی بگذارد ظهور سلاطین آل جلایر «۷۳۶–۸۱۱ه» دربغداد وآذربایجان که همه هنردوست و دانش‌پرور وصنعت‌آفرین بودند با اینکه مردم کمتر آسایش وراحت داشتند و عراق وآذربایجان غالباً گرفتارگیرو دار لشکرکشی مهاجمان و مدافعان بود معذلك هنرمندان گرامی بودند و خوشنویسان و نقاشان وموسیقی‌دانان مورد توجه بوده مقامی والاداشتند چه سلطان احمدبن اویس جلایر «۸۷۴–۸۰۸ه» خود در انواع هنر چون نقاشی و تذهیب و خاتم بندی و غیرذلك استاد بود شعر خوش میسرود و شش قلم خط را نیکو مینوشت و موسیقی و ادوار نیزمی دانست و در نقاشی شاگرد استاد عبدالحی بود.

در این زمان در بغداد نقاشان بسیار بوده‌اند که از مشاهیر آنان استاد شمس‌الدین و شاگردان مشهور او عبدالحی وجنید بغدادی رامی‌شناسیم که مکتب دوم بغداد را بوجودآوردند و مکتب تبریز شعبه‌یی ازآنست و بابا حیدر نقاش نیز بدان مکتب منسوب میباشد.

سلطان احمد جلایر با اینهمه هنر پادشاهی ظالم بود و بمردم ستم بسیار میکرد وآنان از وی روگردان شده امیرتیمورگورکان را بدادخواهی خواندند و او درسال ۷۹۵ لشکر بدانجاکشید و سلطان احمد چون تاب مقاومت نداشت بجانب شام گریخت و عراق و بیشتر بلاد عرب بتصرف سپاهیان تیمور درآمد و پس از استیلا برآن نواحی چنانکه ابن عربشاه درعجایب‌المقدور نوشته است امیرتیمور نخبهٔ اصناف را درعراق از هرطبقه جمع کرده بسمرقند برد و او نام مشاهیرآنانرا بقلم‌آورده است من‌جمله گوید از نقاشان بسیارند و برتر از همه عبدالحی بغدادی که ازهمه تواناتربود.

از نقاشانی که برشیشه ومس وجزآنها نقش میکردند بسیارندکه هر یك استاد زمان و نادرهٔ دوران خود بودند ومن اگرپیکرالفاظ خود را بگوهراوصاف این اعیان و افراد بارز بیارایم هرآینه صفحات گیتی ازگوهر یکتا و زر پربها انباشته‌گردد.... حاصل امرآنکه تیمور بهر تیره و طایفه‌یی که بگذشت خلاصهٔ آنان را بسمرقند گردآورد و درآن شهرازاهل هرهنری شگرف ودانای هرصنعتی

Marfat.com

عجیب آنرا که بردیگران برتر واستادتر بود فراهم آورد امیرتیمور استاد عبدالحی وجمعی ازنقاشان معروف را بسمرقند برد وبالنتیجه مکتب نقاشی بغداد بسمرقند رفت و سپس بهرات انتقال یافت و از آنجا بواسطهٔ سلطان ابـراهیم میرزا پسر هنرمند شاهرخ بشیراز رهسپار گشت و ایـن مکتب درفارس توسعه یـافت لکن تذهیب که خـود مکتبی خـاص داشت در هرات بوجودآمد و بفارس و عراق رفت و تاآغاز عهد سلطان حسین میرزا باقی بود و ازآن پس شیوه‌ئـی نو پیدا کرد.

درآذربایجان مکتبی که درعهد سلطان احمد جلایر تحت تأثیرمکتب بغداد بوجودآمده بود همچنان باقی‌بود ودرعهد سلطان خلیل وسلطان یعقوب آق‌قوینلو موردتوجه قرارگرفت وخطاطان ونقاشان دربار این دوپادشاه درعرض هنرسخت میکوشیدند وهنر خودرا زیبا وخوش جلوه‌گرمیساختند ومکتب ترکمان انشعابی ازمکتب تبریز این عهد وزمانست.

خلاصه استاد عبدالحی درسمرقند وفات یافت واستاد پیراحمد باغشمالی شاگرد نامدار اوشیوهٔ استاد را رواج داد لکن او زمانش چندان نپائید و درپنجاه سالگی ازاینجان درگذشت.

پس از امیرتیمور شاهرخ وفرزندانش که اکثر هنرمند و هنرپـرور بودند درخراسان وسایر بلاد نقاشان و مذهبان را مورد تشویق و اکرام قـرار میدادند چنانکه مورخین نوشته‌اند درسنه ۸۲۲ هنگامیکه شاهرخ شادی خواجه و جمعی از امراء وشاهزادگان را بسمت ایلچـی بدربار دایمینك‌خان روانهٔ مملکت ختای کرد خواجه غیاث‌الدین نقاش را اعـزام داشت تا ازآنـروزیکه از دارالسلطنهٔ هرات برعزیمت سفر ختای بیرون میروند تا روزیکه مراجعت می‌کنند بهرموضع که میرسندآنچه می‌بینند ازچگونگی راه و اوضاع ولایات و عمارات و قواعد شهرها وعظمت پادشاهان و طریقهٔ ضبط و سیاست وعجایبی چندکه درآن دیـار مشاهده‌کرده مجموع برچند جزو روزبروزبطریق روزنامه ثبت‌کند این هیأت که میرزا بایسنغر نیزهمراه‌آنـان بود درسال ۸۲۵ از ختای بهرات بازمیگردنـد و حکایات غریب از اوضاع و رسوم‌آن مملکت تقریرمی‌کنند وخواجه غیاث‌الدین نقاش مضمون‌آن حکایات را بی‌غرض وتعصب نوشته ونقش‌کرده‌بودکه خلاصهٔ آن درمطلع‌السعدین عبدالرزاق سمرقندی‌نقل شده است.

Marfat.com

دولتشاه سمرقندی در تذکـرةالشعرای خـود در شرح احوال شاهرخ می نویسد «اما چهارهنرمند درپایتخت شاهرخی بوده‌اندکه دراربع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته‌انـد خواجه عبدالقادرمراغی در علـم ادوار وموسیقی، یوسف اندکانی درخوانندگی ومطربی و استاد قوام‌الدین درمهندسی وطراحی ومعماری ومولانا خلیل مصورکه ثانی مانی‌بوده» مولانا خلیل درنقاشی استادی چیره‌دست بود وازوی درمقدمهٔ مرقع بهرام میرزا یاد شده واورا درعهد خود یگانهٔ روزگار خوانده ونام اورا امیرخلیل بقلم‌آووده است.

گویند شبی مولانا خلیل درصحبت بـایسنغرمیرزابطریق ندما مزاح میکرد امر تقلید بجایی رسیدکه بی‌اختیار پاشنهٔ‌کفش اوبرپیشانی بایسنغرآمد وبشکست وخون برخسارش ریخت و چـون خدمتگاران این واقعه را مشاهده‌کردند گـرد پادشاه جمع گردیدند و دراین میان مولانا امیرخلیل از بیم و هراس فرار اختیار کرده خود را بیکی از حجره‌های چهل ستون‌کـه مولانا فخرالدین جعفر درآن کتابت میکرد رسانیده در را بروی خود مستحکم بست.

بایسنغر میرزا چون واقعه چنین دید برای‌آنکه خبر بسمع شاهرخ نـرسد بفرمودکه ابواب‌آمد و شد باغ را مسدود سازند و مولانا خلیل را حاضر نمایند تا خاطر او ازاین ممرآزرده وخجل وشرمنده نباشد مشعل‌ها افروخته و دراطراف باغ به‌جستجوی او پرداختند و ویرا در حجرهٔ مذکور یافتندکـه در را از درون بسته بود چون ملازمان شاهزاده‌کمال التفات اورا نسبت بمولانا میدانستند در را نشکستند وکیفیت رابعرض رسانیدندبایسنغرمیرزا خودبقدوم عنایت بدرآن‌حجره آمده امیرخلیل راآواز داده و او در را گشاده بپـای‌آنحضرت افتاده و شاهزاده روی اورا بوسه داده همراه خویش‌آورد و انواع حرمت درحق او بجای‌آورد و از وی دلجویـی نمود و اشیاء حـاضرمجلس‌را از نقره و چینی و امثال‌آن بـا خلعتهای فاخربدو بخشید.

علاقهٔ بایسنغر بهنرچنان بودکـه از همه‌جـا هنرمندان را بهرات خوانده و تربیت میفرمود مانند استاد سیدی احمد نقاش و خواجه علی مصورکـه از تبریز بهرات‌آورده درکتابخانهٔ خویش جای داده بود چنانکه مورخین نوشته‌اند بسیار کاتب و نقاش و مذهب همواره در کتابخانـهٔ وی مشغول کار بودند و همانـا شاگردان این گروه بودندکه درعهد سلطان حسین میرزا بایقرا مکتب هنرخطاطی

Marfat.com

ونقاشی هرات را تکمیل فرمودند.

بعد از مرگ بایسنغر «۸۳۷ه» علاءالدوله میرزا پسرش میخواست چون پدر صاحبان هنررا درحمایت خویش بپرورد ازاینروی تربیت شدگان بایسنغر را بکتابخانه خود برده نوازش میکرد وکس‌گسیل فرموده خواجه غیاث‌الدین پیر احمد زرکوب مصور را از تبریز بهرات برد و او در هرات معزز و محترم میزیست تاآنکه الغ‌بیگ‌بن شاهرخ درسال۸۵۲ ازسمرقند لشکر بخراسان‌کشید ورایت دولت علاءالدوله را سرنگون ساخت.

باری شاهرخ و بایسنغرمیرزا نسبت بهنرمندان توجه خاص داشتند و همین علاقه وتوجه مخصوص بودکه استادان نبوغ خود را نیز ظاهر میساختند.

ابداع معرق د رهنر جلد سازی

توجهی که نسبت بخطاطان ونقاشان مبذول میگشت بهمان نسبت بصحافی و جلدسازی در امر کتاب و هنر زیبا ساختن‌کتاب می‌شد و با آنکه در هرات صحافان و جلد سازان استاد بهم‌میرسید معذلك بآنان اکتفا نکرده درهرجا خطاط ونقاش وصحافی نشان میدادند ویرا بهرات می‌طلبیدند در تبریز استاد قوام‌الدین مجلد تبریزی درصحافی و هنرهای جلدسازی بغایت اشتهار داشت وصیت شهرت او بهرات رسیده بود بایسنغرمیرزا اورا از تبریز بهرات‌آورده درکتابخانه‌گماشت و مورد توجه ساخت وی در صحافی انواع هنرنمایی میفرمود از جمله معرق را که تاآنعهد نبود ابداع‌کرد معرق سازی نخست باصطلاح آنروز منبت در جلد خوانده میشد وآنگاه درآنکار استادان هنرها ظاهر ساخته تاآنکه در زمان شاه طهماسب بکمال رسید و روی جلد را ضربی طلاپوش کرده و پشت‌آنرا معرق میساختند مولانا میرك اصفهانی درآن‌کار تجددی ظاهر ساخت و روی جلد را بجای ضربی یا ضربی طلاپوش‌که دارای انواع نقوش اسلیمی و ختایی و یا تشعیر برجسته بودبوم مشکی کرده تشعیر می‌ساخت تشعیر روغنی روی جلدهای کار میرك شامل گل وبوته و درخت وباغ وصحرا و جانورسازی چون سیمرغ و اژدها درحال گرفت وگیر وآهو درحال گریز وپرندگان زیبا درهوا بود واین طرزکاررا شیوهٔ‌آقامیرکی می‌گفتند و بسیار مستحسن و زیبا جلوه مینمود متأسفانه

Marfat.com

اواخرعهد صفویه شیوهٔ آقامیرکی متروك گردید.

میرزا الغ‌بیگ پس از استیلا بر خراسان بیشتر هنرمندان دربار بایسنغر که نزد علاءالدوله میرزا بودند با خود بسمرقند برده مصاحب خویش ساخت.

در زمان بایسنغرمیرزا بغیر ازآنانکه مرقوم داشتیم نقاشان بسیار بودندکه استاد ولی‌الله، سیمی نیشابوری، سیف‌الدین نقاش واحمدبن محمودکمال مذهب ازآنجمله میباشند.

اختلاف میان شاهزادگان تیموری بعد از مرگ شاهرخ «۸۵۰ه» سالی چند دوام یافت که پادشاهی خراسان بسلطان حسین میرزا بن منصوربن بایقرا بن تیمورگورکان استقرار یافت «۷۸۶-۹۱۱ه» و عنایت و نوازش او در سی و پنجسال سلطنت باهل فضل و هنرخراسان خاصه هرات را چون شهر غزنین در ایام پادشاهی سلطان محمودغزنوی ساخت واهل هنردرعهد او و وزیردانشمندش امیرعلیشیر عزت فراوان داشتندکه تاریخ کمتر نظیرآنرا نشان داده است نقاشان مشهور این دوران پرورش یافتگان و تربیت شدگان استادان عهد شاهرخی بودند یعنی امیرخلیل مصور و سیدی احمد و خواجه علی وعبدالحی‌ها و تشویقات و توجهات این پادشاه و وزیر هنرپرورش بود که ستارگان درخشانی چون میرك هروی، بهزاد، حاجی محمد، محمدی‌هروی، قاسمعلی چهره‌گشا، سلطان محمد مصور، محمود مذهب، یاری مذهب، جلال‌الدین یوسف نقاش؛ میرعضد مذهب، درآسمان هنر ایران طالع شدندکه نام بعضی ازآنان را قاضی میراحمد درمتن این کتاب ثبت فرموده است.

مقارن ایام سلطنت سلطان حسین میرزا درخراسان آذربایجان نیز درسایهٔ توجهات سلطان خلیل و سلطان یعقوب مهد علم و هنر شده بود و نقاشان چون سایر هنرمندان قدر و منزلتی داشتند و مانند دیوانهٔ نقاش در دربار آنان بسیار بودند.

بعد از مرگ سلطان حسین میرزا درسال ۹۱۱ میان بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین میرزا اختلاف پیدا گردید باهم نساختند بالاخره در سال ۹۱۳ شیبك خان‌اوزبك بخراسان تاخته‌آنجاراگرفت وبعدازبرانداختن اولادسلطان‌حسین میرزا مدتی نگذشت‌که شاه اسمعیل لشکر بخراسان‌کشید و با شیبك‌خان جنگ‌کرده او را شکست داده‌کشت وخراسان را در سنه ۹۱۶ تصرف نمود و پس از بازگشت

Marfat.com

ازهرات بآذربایجان نقاشان بنام هرات را همراه استاد کمال‌الدین بهزاد ومیرك و سلطان محمد به‌تبریز برد و باوجود آنان تبریزمرکزهنر ایران‌گردید.

استاد بهزاد پس‌آنکه به‌تبریز آمد مکتب بغداد و تبریز راکه تا این زمان متداول بود منسوخ ساخت و سبکی نو در نقاشی پدیدآورد و در ایـن مکتب و تجدد اکثر مصوران استقبـال کردند این نهضت هنری چنان بود کـه تـا پیش ازآن نقاشان چشم و ایرو و سایـر مشخصات را متمـایل بطرز چینی میساختند و در مجالس رموز نقاشی هـرچند ایزانی بود لکن بشیوهٔ نقاشان چین آرایش می‌یافت.

بهزاد اسلوب نقاشی را بطبیعت وزندگانی مردم زمان نزدیك ساخت ودر نقاشی شبیه‌سازی راکه تاآن زمان بدان طرزمعمول نبود مرسوم ساخت وتصاویر اشخاص را چنان نقش میکردکه‌گویی زنده وجانداراست.

اکثر نقاشان مشهورآنعهد با او هـم‌آهنگ بوده و این شیوه را پسندیده پیروی میکردنـد و این مکتب مطبوع تا هشتاد سال دوام داشت و مورد توجـه بود. ودر مکتب این استادان بودکه استاد مظفرعلی، جلال‌الدین میرك اصفهانی- میرزا علی، مانی‌شیرازی، خواجه عبدالصمد زرین قلـم ، میرمصور، میرسید علی مصور، صادقی بیگ، علی‌هجرانی، میرزین‌العابدین، خلیفه محمد حیوة، درویش محمد، استاد یوسف، خواجه عبدالعزیز، خواجه عبدالوهاب، خواجه عبدالرزاق، استاد شاه مظفر خزاسانی، استاد شاهقلی، محمد قدیمی، کمال‌الدین حسین ، میر عبدالصمد کاشانی، حدیثی اصفهانی، کمال‌الدین عبدالغفار، میرابراهیم همدانی، میرعبدالصمدعطایی کاشی،استاد حسینعلی،ذهنی‌یزدی، محمدحسین‌صبوری‌تبریزی، ملك‌قاسم‌نقاش، محمدی هروی، پیری‌نقاش اصفهانی،نقدی‌بیگ کوسه، عبدالجبار استرآبادی ومذهبان‌نامداری‌چون‌طالب‌میرك، استادحسن بغدادی، محبعلی‌تبریزی، قوام‌الدین‌مسعود، سلیم‌نیشابوری‌مذهب وخطاط،غیاثی‌مذهب، عبدالفتاح شیرازی، ابراهیم تبریزی ، کمال‌الدین‌عبدالوهاب شیرازی و ملاعلی مذهب پرورش یافته و در دارالسلطنه قزوین و سایرشهرها این هنررا رواج داده‌اند.

بعد از مرگ شاه اسمعیل درسال ۹۳۰ وجلوس شاه‌طهماسب که خود ذوق وشوق بسیار بنقاشی داشت بازار نقاشی‌گرم شد ونقاشان ومذهبان مذکورشاهکار های‌گرانبها ازخود باقی‌گذاشتند.

شاه طهماسب کـه پیش میر زین‌العابدین نقاشی را آموخته و در اینکار مهارتی تمام داشت بعضی از مبتدیان راکه در کتابخانـه مشغول کار بودند خود تعلیم داده تربیت میفرمود مانند سیاوش بیگ که در نقاشی بمدارج عالـی ترقی کـرد.

در دارالسلطنهٔ قـزوین بیشتر نقاشان مشهور و مذهبان معروف کـه نامشان مرقوم گشت در کتابخانهٔ سلطنتی بنقاشی و تـذهیب اشتغال داشتند لکن اواخـر سلطنت شاه طهماسب اکثر آنـان را مرخص کرده هر کدام کارخانهٔ نقاشی دایـر ساخته جهت خویش کار میکردند.

دوران سلطنت پنجاه و چهارسالهٔ شاه طهماسب که اغلب شاهزادگان چون پادشاه بنقاشی عشق ورزیده و بدانستن آن افتخار مینمودند در بسط نقاشی سعی فراوان داشتند مانند بهرام میرزا وپسرش ابراهیم میرزا.

مسافرت همایون پادشاه هندوستان درسال ۹۵۱ بایران نهضت و تجددی در نقاشی هند پدیدآورد چه وی از شاه طهماسب اجازت خواست گروهـی از هنرمندان خاصه نقاشان را همراه خویش بهندوستان برد و شاه طهماسب موافقت کرد و او خواجه عبدالصمد زرین قلم، استاد منصور معروف بمیرمصور، میرسید علی مصور، مولانا فارسی، دوست مصور، درویش محمد، استاد یوسف، قـاسم مذهب، فخر صحاف و استاد یونس زرگر را بهندوستان بـرد و برخی دیگر از هنرمندان که شوق مسافرت هند در دل داشتند بـار سفر بسته بهند رفتند و چون سلاطین هند برای نقاشان وهنرمندان ایرانی احترامی خاص قایل بودند از این‌رو نقاشان نادره‌کار جلای وطن کرده بهندوستان رفته‌اند.

پس از همایون جلال‌الدین اکبر «۹۶۲–۱۰۱۴» نیز با این طبقه الفتی خاص داشت و خود نـزدآنان نقاشی آموخته و اکثر درکتابخانـه با آنان کار میکرد.

ابداع کاغذ ابری

کاغذ ابری که از اختراعات ایرانیان ساکن هند میباشد و انواع آنراکـه دارای صور و نقوش زیباست درحواشی کتابهای خطی بسیار دیده‌ایم و گاه‌گاه

Marfat.com

کم‌رنگ آنرا درمتن کتابها وقطعه‌های خطوط استادان می‌نگریم مواد اصلی آن از آب شنبلیلهٔ جوشانده و رنگهای کوبیدهٔ الوان و صمغ حاصل میگردد و تهیهٔ آن نسخه‌یی خاص دارد.

میرمحمد طاهر که در عهد شاه طهماسب از ایـران بهندوستان رفته و در آنجا اعتباری فراهم ساخت مردی صاحب ذوق وهنز بود کاغذ ابری ازاختراعات اوست و پس از اختراع و تکثیر بایران فرستاد بزرگان و اشراف از ملاحظهٔ آن محظوظ گشته برای حاشیهٔ کتابهای نفیس پسندیده بفرمودند صحافان بکار برند لکن چون مقداریکه تجار ایرانی ازهندوستان میآوردند طالبان راکافی نبود اهل صنعت بـر آن شدند کـه خود نظیر آنرا بسازند مولانا یحیی قـزوینی در ایران نخستین کسیست که در پی فراهم ساختن ابری بروش میرمحمد طاهر بوده است وی بعد از تتبع بسیار بالاخره موفق شده ساخت لکن درآغاز بخوبی میرمحمد طاهر نتوانست عمل آورد پس از مدتـی با بـدست‌آوردن نسخهٔ استاد ازآب در آورد و استادان اینکار بعد شیوه‌ها بکار برده و انواع خوش‌نقش آنـرا ساختند که مولاناتذهیبی یکی ازآنانست.

ازان‌پس‌صنعتگران عثمانی واروپا ازاین هنر تقلید کردند وامروز بیشتر ابری فرنگی‌در کارهای صحافی جدیدمصرف‌میشود وابری ایرانی که‌تا قرن‌پیش ساخته میشد اکنون کم‌یافت میگردد.

قطاعی

هنرقطاعی چنانست که خطاط هرشعری که خواهدبرروی کاغذ هررنگی که باشد طرحی بیفکند و قطاع خط را ازمیان کاغذ برآورد و چنان خط را ازکاغذ جدا سازد که کرسی خط بهم نخورد وعلائم محو نگردد .

استادان قطاعی گاهی خط را ازمیان کاغذ که طرح خط برآن نقش شده‌بود چنان برآورده‌اندکه باقی مانده خود قطعه‌یی دیگرشده است.

قطاعی از اواخر عهد سلطان حسین میرزا یعنی درآغاز قرن دهـم معمول گردید و استادان قطاع مشهورآن زمان بسیار بوده‌اندکه دوستمحمد قطاع وشیخ عبدالله را میتوان نام برد.

Marfat.com

صنعت عکس

صنعت عکس را در عهد شاه طهماسب مولانا کپك هـروی نقاش ابداع کرده و مصور هر تصویری که میخواست از پرنده وگل وگیاه و پرندگان برروی کاغذی بقطع و اندازهٔ حاشیهٔ کتاب طرح افکنده و با نوعی شفره که مانند ابزار برندهٔ صحافان معرق‌کار بوده‌آن نقش را ازآن بریده و درآورده وآنگاه کاغـذ نقش درآورده را برروی حاشیه نهاده هررنگی که مناسب ودرخور مینمود افشان میکرد سپس ورق کاغذ را از روی حـاشیه برداشته میگذاشت تا خشك‌گـردد و آنگاه مذهب یا مصور با طلا دور نقوش که عکس‌آن برحاشیه افتاده بود تحریر کـرده قلم‌گیری مینمود و اینگونـه حواشی خاص‌کتب نفیس وگـرانبها بوده است که برای سلاطین و بزرگان میساختند متأسفانه این هنر بعد از صفویه ازمیان رفت ومنسوخ گردید و امروز اگر کتابی با این امتیاز یافت گردد بسیارگرانقدر میباشد و این هنر اصحاب‌کتاب را از افشان بی‌نیاز میساخت.

تذهیب معرق

تذهیب معرق‌آنست که مذهبان نقوش اسلیمی و ختایی و برگ فرنگی یا هر نقش دیگر را منظم برحاشیهٔ‌کتاب طرح‌کرده صحاف‌آنرا با ابزار مخصوص بریده بیرون‌آورده و همان طرح را بهمان انـدازه بی‌کم و‌کاست بـرروی‌کاغذ

Marfat.com

دیگر از رنگی تیره‌تر مثلا لاجوردی افگنده سپس آنرا با شفرهٔ مخصوص آنکار بریده در جای نقش حاشیهٔ کتاب چسبانـده و بعد از خشك شدن مذهب دور آنرا با طلا تحریر کرده و مهره زده ومیان آنرا برای زیبا ساختن با نقوش خاص طلا اندازی مینمود وباید دانست که تذهیب معرق را درحواشی کتابهایی که کاغذ آن ختائی ضخیم وقابل دوپوست کردن بود میکردند واین نوع تذهیب نیز درعهد شاه‌طهماسب متداول ومعمول گردید بعداز صفویه ازمیان رفت وامروز متروکست.

زرافشان

آنچه بر کاغذ از طلا ونقرهٔ حل کرده بیفشانند زرافشان گویند افشان نقره کمتر و طلا بیشتر در قـدیم مورد توجـه بود افشان طلا از اواخر عهد سلطان حسین میرزا بایقرا برروی اوراق کتاب وکاغذ و حواشی کتابهای نفیس در ایران مرسوم گشت و انواع مختلف دارد وچنانکه قاضی میراحمد نگاشته واضع افشان مولانا غیاث‌الدین محمد مذهب مشهدی بودکه درسال ۹۴۲ درمشهد وفات یافته است.

انواع افشان را بدین نام خوانده‌اند:

افشان میانه

افشان غبار

افشان لینه

افشان چشم موری

افشان سرموری

افشان بیخته کـه بنا بقول سام میـرزا محمد مومن پسر خواجـه عبدالله مروارید که درخط نسخ و ثلث استاد بوده اختراع کرده است.

و افشان پرپشه‌یی

وآنکه این هنررا انجام دهد افشانگرخوانند.

در قدیم گاه تمام ورق وگاهی فقط حواشی کتاب را برای زیبا ساختن آن زرافشان میکردند و این هنر اکنون کمابیش متداولست ولی نه‌بزیبایی قدیم.

*

درسال هزار که پایتخت از قزوین باصفهان انتقال یافت هنرمندان از آنجا و سایر شهرها باصفهان روی نهادند و این شهر مرکز فعالیت‌هـای هنری گشت و کارخانه‌های نقاشی در آنجادایر ساختندودرهارون ولایت مدرسهٔ نقاشی تأسیس شد وسبك نقاشی که تا آنزمان بسبك استادبهزادبودترك گردید و باسلو بی خاص در آمد و بهترین نمونهٔ آن را درعمارت چهل ستون وعالی‌قاپو و سردر بازار قیصریـه در اصفهان می‌بینیم.

واین مکتب را رضای عباسی، خواجه نصیر پسر عبدالجبار استرآبادی ، فرخ‌بیگ برادرسیاوش بیگ،میرزا محمدشاگردخواجه عبدالعزیز،محمدقاسم‌مشهور بسراجای نقاش که در زرافشانی نیز شیوه‌های مطبوع بکار میبرد، شفیع عباسی که در دربار شاه عباس ثانی مقرب ومعزز بود، محمد یوسف مصور که باسلوب آقارضا کار میکرد، مولانـا محمد علی، معین مصور کـه تا سال ۱۱۲۰ حیات داشته است، محمد هادی معروف بشیخ رمزی، محمد طاهر کاشی که او نیز بشیوه آقا رضا سیاهی قلم میساخت، محمد قاسم مصور، مصور کاشی داماد آقا رضا که تا اواسط نرن یازدهم در قید حیات بود، مولانا حبیب‌الله ، حیدر ذهنی ، مولانـا افضل حسینی، شمسای قمی، زمانای نقاش ، محمودای نقـاش و پسرش مسعود، میرزا عماد نقاش که در عهده شاه سلیمان میزیست و کلانتـر نقاشان بوده پیروی کرده و تا پایان قرن یازدهم نقاشان بدین اسلوب کار مینمودند.

آقا رضا که در سیاهی قلم شیوهٔیی خاص داشت و مکتبی دارد در زمـان جلال‌الدین اکبر پادشاه « ۹۶۲–۱۰۱۴ ه » بهندوستان رفت مورد عنایت و لطف او قرارگرفت جهانگیر پادشاه باو توجه خاص داشت و پس از درگذشت اکبر و جلـوس جهانگیر آقـا رضا و پسرش ابوالحسن در دربار او مقامی والا یافتند آقا رضا مصدر مشاغل هنری گشت و ابوالحسن نقـاش و ملقب به نـادر الزمان شد.

آقا رضا، دولت،میرزاغلام،هاشم،منصور، احمدنقاش،گل‌محمدومحمدمقیم مصور و مولانا قاطعی مجلد ومذهب که از ایران بهندوستان رفته بودند شاگردان بسیار تربیت کردند و تحت تأثیر سبك آنـان مکتبی میان شیوهٔ هند و ایران کـه مبدع آن میرمصور و میر سید علی وعبدالصمد و دیگران بودند کارمیکردند.

و مقارن این زمان که آقا رضا درهند بازارش گرم بود رضا عباسی که از

Marfat.com

هنرمندان نامدار است در ایران شهرتی یـافته بود و شیوه‌یـی مخصوص بەخود کار میکرد و بالاخص درصورت فـرنگی سازی کـه شیخ محمد سبزواری رواج داده بود او پیروی میکرد و سیاهی قلم را با الوان میآمیخت.

Marfat.com

سیاه قلم گل و بوته نقل از کار بهزاد برقم رضاعباسی در سال ۱۰۳۷ نقل از
مجموعهٔ آقای غلامعلی سیف‌ناصری

Marfat.com

و در شاخ و برگ وگل وبوته سازی بسبك چینی استاد بود.

که معاصرینش بدین سبك کمتر نقاشی مینمودند و تمام هنرش در چهره پردازی و تك صورت سازی بود و با اینکه منسوب بپادشاه زمان شاه عباس می باشد معذلك درهیچیك از کتب وتواریخ که نام معاصرین او راکما بیش میخوانیم نام ویرا نمی بینیم.

رقم وتاریخ آثار این نقاش معروف از سال ۱۰۱۵ تا ۱۰۴۰ دیده شده است.

در زمان شاه عباس «۹۹۵–۱۰۳۸» نقاشان و مذهبان بسیار بوده‌اندکه متأسفانه نام اکثر آنان ازمیان رفته است وآنانکه ما می‌شناسیم ملا یگانهٔ بلخی، میریحیی تبریزی، کلبعلی نادر تبزیزی، موسی رضای نقاش، شهاب‌الدین احمد نقاش، ملا شاه محمود نقاش مشهدی، ملا ترابی، حکیم لایق، ملا مفید بلخی، استاد حبیب‌الله مشهدی و از مذهبان ملا هلال مذهب ، غیاث‌الدین مذهب، زین‌العابدین مذهب اصفهانی، استاد عبدالله سلطانی، خواجه قوام‌الدین حسین مذهب که بسیار معروف بوده‌اند.

درآغاز قرن دوازدهم اسلوب نقاشی را طوری دیگر ملاحظه می کنیم چنانکه طرز تذهیب نیز عوض شده و ظرافت و زیبایی چندان درآثار این عهد مشهود نمیگردد و زوال هنرنقاشی صفوی بخوبی احساس میشود با اینحال نقاشان مشهوری در این زمان هنر نمایی کرده‌اند که آثارشان هرچند بپایهٔ استادان گذشته نیست لکن درعالم‌خود نیز جلوهٔ‌خاص‌دارد که محمدزمان،علیقلی بیگ ارناوت نادری‌اصفهانی، حاجی محمد، مهدی‌نقاش، محمد هادی، محمد نقاش، محمدقاسم نقاش، استادعلیقلی ماهردامغانی‌نقاش وحکاك، ابوالقاسم حسینی مذهب ، لطف‌الله مذهب ومحمد ابراهیم قمی مذهب‌نسخ نویس مشهور از معاریف آنان هستند.

با تسلط افاغنه بر ایران و زوال دولت دویست و بیست سالهٔ صفویه و طلوع ستارهٔ قدرت نادری و جنگهای بیست ساله طبیعة فترتی درکار هنر نقاشی پیدا شد با اینحال نقاشانی چون علی اشرف ، محمد علی، ابدال بیگ پدر محمد علی، داودنقاش، محمدرضا هندی‌وهادی‌نقاش ومذهب هنر نقاشی را رواج میدادند.

علی ای حال بیشتر نقاشان اواخر عهد صفویه و دوران افشاریه تا اواسط زندیه درحیات بوده وشاگردانی تربیت کرده‌اند که مکتب زندیه و شیراز حاصل

Marfat.com

آنست.

دورنیست علی‌اشرف نقاش مشهور شاگرد محمد علی بـاشد چه رقم وی که در اکثر کارهای او ملاحظه میگـردد. ز بعد محمد علی اشرفست بوده و این مصراع کنایه از آنست که درنقاشی بعد از محمد علی اشرفست بهـرصورت این دو اسـتـاد هنرمند شاگردانی چون آقا صادق، آقـا زمان، آقا نجف، آقا باقـر، داشتند که درعهد زندیه مکتب جدیدی بوجود آوردند.

رقم آقا صادق مانند علـی اشرف چنین بـوده است صـادق از لطف‌علی اشرف شد و یـا صادق الوعد، آقا زمـان یا صاحب‌الزمان، آقا باقـر یا باقـرالعلوم و باقـر از بعد علی اشرف و آقا نجف یا شاه نجف بـوده‌است.

محمد علی و علی اشرف تا نیمهٔ دوم قرن دوازدهم حدود سال ۱۱۷۵ و ۱۱۸۰ حیات داشته‌اند و آقاصادق و آقا نجف و آقا زمان و آقا باقر تاحدود سال ۱۲۱۰ با اختلافات سنوات میزیستند و با رقم محمد باقر و محمد صادق آثـاری دیده شده که امکان دارد چون تاریخ آنها با زمان آقا صادق و آقا زمان مقارن است ازاین دو استاد باشد.

مکتب زندیه که طلیعهٔ مکتب قاجاریه‌است بسیارفریبنده وشیرین وزیباست وچون نموداری ازحقیقت وطبیعت وزندگانی مردم آن‌زمان میباشد امروز دوستدار فراوان دارد.

بجز این استادان در زمان زندیه نقاشانی چون عبدالمحمد میرزا جانـی نقاش، خداداد. محمد باقرمیناساز، حسن بن خداداد، سید میرزا، محمدبن خداداد محمد قاسمخان، محمد سلیم تبریزی، ابوالحسن غفاری‌مستوفی که بسبك فرنگی آب رنگ میساخت مـی‌شناسیم که آثار آنهـا اکنون دردست میباشد و مذهبانی مانند میرزا رضای مذهب ومحمد مهدی حسینی امامی.

قرن‌سیزدهم باسلطنت فتحعلی‌شاه«۱۲۱۱ـ۱۲۵۰»وازدیادتجمل درزندگانی سلاطین و شاهزادگان و تزئین قصور سلطنتی در هر شهر که حکومت آن با یکی از شاهزادگان بوده که جلال آنان براساس رقابت فراهم گشته بود نقاش را قدر و منزلتی خارج از حد بیان پیدا شد و نقاشی وصورتگری بـرروی قاب آئینه و قلمدان وجلدکتاب وجعبه و میناسازی بسیار رواج یافت ونام بعضی ازنقاشان و مذهبان مشهورآنعهد را بقلم می‌آوریم که انموذجی باشد.

Marfat.com

عبدالله خان نقاشباشی، میرزا بابا حسینی نقاشباشی، استاد مهرعلی نقاش، استاد حیدرعلی، آقا مسیح نقاش ، محمد رضا امامی، میرزا علـی مصور، علیقلی مصور، میرزا احمد که آب رنگ سازبود، استاد محمد تقی نقاش، میرزا حسینعلی مصور، محمدحسن افشارنقاشباشی که‌تا پایان قرن‌سیزدهم‌میزیست، میرزاآقابزرگ شیرازی، استاد اللهوردی پـدر ابوالحسن افشار، میرزا احمد تبریزی کـه بیشتر بسبك نقاشان اروپا کار میکرد. بهـرام قلی افشارکه بیشتربسبك آقا رضا سیاه قلم میساخت، استاد حسن که تصاویر قصر محمد تقی میرزا رکن‌الدوله را دربروجرد ساخته‌بود. ابوالحسن اصفهانی میرزاعبدالعلی‌مذهب، محمدعلی فرهنگ اصفهانی مذهب، میرزامحمد علی محرم مذهب، میرزا محمد جعفر اصفهانی مذهب.

ابداع نقاشی ابری برروی جلد و قلمدان

آقا ابوطالب مدرس از علماء که درخط نسخ و تذهیب از استادان نامدار اواخر عهد فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه میباشد نوعی ابـری مذهب برروی جلد و قلمدان وجعبه ابداع کـرد که درجای خود بسیار بدیع و جـالب میباشد این نوع ابری تاآنزمان نبود وازین پس بـرروی قلمدان رواج یافت لکن کار هیچیك از مذهبـان بمرتبهٔ آقـا ابوطالب نرسید پسر آقـا ابوطالب استاد محمد علی بهار شاعر و مذهب مشهور است که در تذهیب از نوادر زمـان بوده است این‌نوع ابری که‌اطراف‌نقوش آن الوان وباطلا بطرزمخصوص تحریر می‌شده بسیار زیباست.

ابداع خط و نقاشی ناخنی

مقارن این ایام رسم خط ونقاشی ناختی ابداع گشت ویـا ناخن بطرزی خاص خط ونقاشی برروی کاغذ رسم میکردند که از هرجهت قـواعدآن درست بود این خط ونقاشی برجسته در روی کاغذ خود را مینمود وچنان است که گویی با قالب مخصوص درفشار چنان برجسته‌درآمده است و استادانی کـه در این کار معروف بودند ازاینقرارند:

میرزا علی اکبر نقاش، محمدکاظم، درویش علی اکبر، محمد حسن، فخر جهان خانم از زنان حرم معروفیت داشتند.

این هنر هرچند درخور توجه است لکن چون نمایش و جلوه‌یی ندارد در آغازقرن چهاردهم ازمیان رفت.

درزمان محمدشاه «۱۲۵۰–۱۲۶۴» وناصرالدین‌شاه «۱۲۶۴–۱۳۱۳» نقاشان بدوطبقه تقسیم شده‌اندگروهی بسبك قدیم یعنی شیوهٔ قاجاروجمعی پیروی از مکتب اروپا میکردند.

نقاشان مشهور این زمان که از حد احصا بیرونند ازحود شاهکارهای جاویدان باقی گذاشته‌اندکه نخست میرزا ابوالحسن‌خان صنیع‌الملك غفاری را باید نام برد.

این نقاش هنرمندکه در سلك نوابغ هنر انتظام دارد درتاریخ نقاشی نظیر او چند تن بیش نیستند وی در شبیه‌سازی با آب ورنگ و رنگ و روغن بسیار استاد بوده درپرداز شیوه‌ئی مخصوص بخود داشت ودر دقایق این هنر بی‌رقیب بوده است.

صنیع‌الملك اواخرعهد محمد شاه بایتالیا رفت ونقاشی را درآنجا تکمیل کرده بایران بازگشت قدر ومنزلتش بسیاربود همه‌چیز برای اوفراهم‌کرده بودند درسال ۱۲۷۷ مدرسهٔ نقاشی که درآنوقت بمنزله دانشکده‌یی بود بطرز اروپا تأسیس کرد ودرآن مدرسه شاگردان بسیارتربیت نموده که‌از همه معروف‌تر میرزا عباس شیرازی است.

در خاندان غفاری کاشانی دراین قرن بجز او میرزا بزرگ غفاری پدر کمال‌الملك و میرزا ابوتراب غفاری برادرکمال‌الملك که متأسفانه درجوانی بسال ۱۳۰۷ خودکشی کرد و میرزا مسعود غفاری نیز از نقاشان نامدار این قرن هستند.

صنیع‌الملك بسال ۱۲۸۲ در پنجاه و یك سالگی درگذشت و شاهکارهای وی همیشه اورا زنده نگاه خواهد داشت.

نقاشان دیگر که در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم مشهور بودند از اینقرارند:

آقامحمدحسین شیرازی، محمد حسین اصفهانی، آقا محمدکاظم، آقامحمد

اسمعیل اصفهانی، آقا نجفقلی «آقا نجف ثانی» ومحمدعلی پسرش، لطفعلی خان شیرازی که‌در گل و بوته‌سازی دراین قرن کم نظیر بود، استاد محمد ،فتح‌الله‌شیرازی، میرزاعلی، آقا مصطفی شیرازی، لطف‌الله حمزوی، اسمعیل خان جلایر کـه درخط و نقاشی سیاهی قلم نبوغ خاصی داشت، جعفر بن نجفقلی، حبیب‌الله، میرزا احمد مذهب‌باشی، میرزا عبدالوهاب مذهباشی، میرزا یوسف مذهباشی، آقا سید احمد، میرزا عبدالوهاب امامی،میرزانصرالله امامی،محمدولی نقاش، محمد جعفرشریف قاینی نقاش،سید محمد نقاشباشی، آقابالا ، داوری‌بـن وصال، یزدانی‌بن وصال، بهرام قلی افشار، احمد بن میرزاحسن که بیشترنقاشی برروی قلمدان میکرد. اوکتای قاآن میرزا فرزند حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ، فرصت شیرازی، سید ابوالقاسم مـذهباشی، میرزا احـمد پسرمیرزا محمد حسین مـذهب، استاد آقـا کـوچك شیـرازی، میرزا آقـای شیرازی استاد فـرصت شیرازی، آقـا محمد حسین شیرازی، میرزا احمد نقاشباشی، آقا محمد ابـراهیم، آقـا حسین مذهب، میر ابراهیم، حیدرقلی پسر آقـا محمد اسمعیل نقـاشباشی، میرزا محمود مذهب‌بـن میرزا یوسف نقاشباشی ، محمد تقی مذهباشی شیرازی، میرزا باقرشیرازی‌حسرت تخلص که نقاش ومجسمه‌ساز بود، میرزا عبدالحسین ثابت شیرازی، محمد حسن شیرازی مذهب، آقا بهرام کرمـانشاهی ، استاد رحیم، علی اکبر شیرازی نقاش و مذهب، استاد باقرمعمار که بر اکثر صنایع مثل نقاشی و تذهیب تسلط داشت. و استاد علی‌اکبر که درحجاری و مجسمه‌سازی بی‌نظیر بود.

میرزا اسدالله‌مذهب مشهدی، حیدرعلی قلمدانساز، استاد رجبعلی، سمیرمی که‌تا اواخرعهد مظفرالدینشاه میزیست، آیاقاخان میرزا که صورت‌سازماهری‌بود.

میرزارضای مذهباشی، عبدالحسین صنیع‌همایون که تاپایان دوران قاجاریه حیات داشت.میرزا عبدالعلی که نقاشی وتذهیب با هم میکرد، علی محمد شریف قاینی میرزا غـلامحسین مذهب کـه در دارالطباعه نـاصری مذهب بـود ، قهـرمان میرزا هشتمین فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه ، میرزاکاظم خان نقاش کاشانی. میرزا لطف‌الله سهیل شیرازی نقـاش، میرزا لطف‌الله مستوفی شیرازی میرزا آقـا امامی کـه تا پایان دوران قاجـاریه حیات داشت ، مبارك میرزا ، سید محمدبـن میرزا کاظـم حسینی شیرازی کـه در صـورت سازی استـاد بـود. میرزا مصطفی شیرازی‌کـه چون آقا فتح‌الله بیشتر سیاهـی قلم میساخت،

Marfat.com

محمد حسین زند که بیشتر مناظر را بـرجسته میساخت و چون طبیعت جلوه می‌داد و در اینکار از پـر مرغ و چوب درخت وآنچه از طبیعت برمیآید استفاده میکرد.

عبدالمطلب که با میرزا حسینخان بفـرنگ رفت، میرزا علـی‌اکبر مزین‌الدوله که استاد دارالفنون بود و در فرانسه تحصیل نقاشی کرده بسبك اروپا کار میکرد که کمال الملك نخست نزد پدرش و مزین الدوله در دارالفنون نقاشی آموخته بود.

محمد امامی که از خاندان امامی های اصفهان بوده که اکثر استادان امامی ازاین خاندانند.

میرزا محمدبن محمد حسین تاجر شیرازی که بیشتر رنگ روغن میساخت و دورنیست که همان استاد محمدآب‌رنگ ساز باشد.

محمد جعفرخان استاد نقاشی دردارالفنون که درصورت‌سازی بسیار استاد بـود.

میرزا موسی که او نیز صورت‌ساز بود و بعد از مرگ ابوترابخان غفاری تصاویر روزنامهٔ شرف را میساخت.

میرزا مهدی مصورالملك که او نیز صورت‌ساز خوب بود.

آقا محمد جواد گل و بوته‌ساز که بیشتر قلمدان میساخت.

میرزا مهدی او نیز گل وبوته‌ساز بود.

آقا محمد علی نقاش شیرازی پدر آقا محمد حسین شیرازی.

معصومعلی مذهب که تا زمان مظفرالدینشاه حیات داشت.

میرزا محمد که ابری بسبك آقا ابوطالب مدرس میساخت.

آقا محمد حسین آغولی که بیشتر بسبك فرنگی کار میکرد.

محمد حسن که بیشتر گل وبوته میساخت.

محمود خان ملك‌الشعرا که در انواع نقاشی استادی بی‌نظیر بود.

میرزا هادی که بیشتر گل وبوته میساخت.

میرزا رضی طالقانی مذهب که تا اواخرعهد مظفرالدین‌شاه حیات داشت.

سیر تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور اجمالا تا پایان قرن سیزدهم بدینجا تمام میشود هرچند در نیمهٔ اول قرن چهاردهم نقاشان و مذهبانی بوده‌اندکـه به

Marfat.com

پیروی از سبك قدیم کار کرده و شاگردانی تربیت نموده و مینمایند و نقاشی و تذهیب همچنان رواج دارد ولی نه‌چون قرون گذشته لکن ما سخن را کوتاه می کنیم و از نقاشان سبك‌های مختلف و جدید فـرنگی مانند مرحوم کمال‌الملك و شاگردان وی که معروف میباشند سخنی نمیگوییم.

Marfat.com

فصل سوم

قاضی میراحمد منشی و تألیفات او

در سال ۱۳۱۷ یعنی سی وچهارسال پیش خـانم زهـرا داعی درشمارهٔ ششم ارمغان سال هفدهم راجع به‌کتاب بی‌آغازگلستان هنر خودکه‌آنروز نام‌آن معلوم نبود شرحی نگاشته وآنـرا معرفی کرده وبـرای شناسایـی این کتاب و مصنف‌آن از فضلا و دانشمندان یاری خواسته بود.

نگارنده مقارن آن زمان‌کتابـی بدون‌آغـاز و انجام برای‌کتابخانهٔ ملك خریده بودم کـه نـام و مصنف‌آن مجهول بود و پس از مـاهی مطالعه دریافتم مجلدی از خلاصةالتواریخ قاضی میراحمد منشی میباشد و بعد از تتبع و تحقیق در شمارهٔ بعدآن مجله پاسخ نامهٔ خانم زهرای داعی و شرح‌حال قاضی میراحمد را نگاشتم و هنگام چاپ ذیل عالم‌آراء عباسی اسکندربیك کـه آن نیز در سال ۱۳۱۸ واقـع شد در مقدمهٔ‌آن نوشتم کـه چون سبك انشای قاضی میراحمد و اسکندربیك بسیار بهم مشابهست دورنیست که اسکندربیك شاگـرد قـاضی میر احمد باشد و درمقدمهٔ ذیل عالم‌آراء بهمین مناسبت مختصری از احوال قاضی‌را بقلم‌آوردم.

بعد ازآنکه نسخهٔ گلستان هنررا یافته و شرح‌حـال اسکندربیك را در آن خواندم‌که قاضی نوشته بود «فقیررا بمنزلهٔ فرزندست..... و رفته‌رفته بموانست فقیر درفن انشاء وتحریر... سرراست شده طبیعتش بآن عادت نمود» دانستم ظن

Marfat.com

و جدس نگارنده درآنوقت صایب بوده لکن اسکندربیك در مقام شاگردی حق استاد را ادا ننموده و در عالم‌آرا ازو یاد نکرده‌است ده سال قبل نسخهٔ مغلوطی ازگلستان هنر را نزد مرحوم دکتر مهدی بیانی بخط وی یافتم و چون دانستم از روی نسخهٔ‌آقای حاج حسین‌آقا نخجوانی استنساخ‌کرده نامه‌یی نوشته و نسخهٔ ایشانرا خواستم این فاضل‌کریم بی‌مضایقت نسخه را برایم فرستاد و سالی ازآن استفاده‌کرده و برای خود بدقت از روی‌آن نسخه‌یی برداشته وکتاب را مسترد نمودم. و چون میدانستم بهترین نسخهٔ این‌کتاب درمسکو میباشد بوسیلهٔ وزارت فرهنگ و وزارت امورخارجه عکس‌آنرا خواستم سالی انتظارکشیدم وجوابی نیافتم بوسیلهٔ یونسکو و انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی نامه نوشتم نتیجه‌یی نگرفتم بالاخره پس ازیأس وناامیدی نسخهٔ‌آقای نخجوانی را بزحمت تصحیح‌کرده و برحسب امر استاد ارجمند جناب‌آقای دکتر خانلری برای چاپ آماده ساختم.

قاضی میراحمد

نام جد امی قاضی میراحمدآقا کمال‌الدین حسین مسیبی میباشد و چون از اولاد مسیب‌بن علی خزاعی بوده بدینواسطه به‌مسیبی اشتهاریافته است.

پدر قاضی میراحمد شرف‌الدین حسین حسینی قمی معروف بمیرمنشی از فضلا و دانشمندان وشعرا و منشیان دربار شاه طهماسب صفوی «۹۱۹-۲۸۴» ونزدآن پادشاه مقرب ومعزز بوده است.

نخستین‌بار در زمان حکومت سام میرزا در هرات «۹۲۸-۹۴۳» بسمت منشی او تعیین گردیده و پس از مدتی در زمان وکالت احمدبیك نورکمال انشاء ممالك باو تفویض شد و سه سال عهده‌دار این شغل بود و سپس پانزده سال وزیر و منشی قاضی جهان وکیل گردید وآنگاه ممیز اعراب و اخلاج شد و بعد ازچندی درزمان حکومت اسمعیل میرزا وشاهقلی سلطان استاجلو درولایت شوره‌گل وچخورسعد وزیرکار خاصهٔ شریفه شده است.

درسال ۹۶۴ که شاه طهماسب حکومت خراسان را بشاهزادهٔ کثیرالافضال سلطان ابراهیم میرزا جاهی فرزند بهرام میرزا تفویض فرموده خواست تا وزیری

Marfat.com

بمعیت وی روانهٔ خراسان کندکه بسلامت نفس وکم طمعی و پرهیزگاری وامانت و راستی موصوف باشد بعد از تـأمل و تفکـر میرمنشی را انتخاب و وزارت شاهزادهٔ مذکوررا بوی ارزانی داشت چنانکه قاضی میراحمد درخلاصةالتواریخ مرقوم داشته از روی عنایت بر زبان الهام بیان گذرانیدندکه نیك و بد مهمـات ویرا از تو میدانیم و بنواب میرزا فرمودندکه میرمنشی را ریش سفید در خانـهٔ تو ساختیم بایدکه از سخن او بدر نروی‌که رضای او موجب رضای مـاست و مقضی‌المرام شاهزادهٔ عالیمقام روانهٔ‌آستانه عرش منزلت شدند.

میرمنشی در وزارت خراسان پیوسته به‌حل وعقدکارهای بزرگ مأمور بود چنانکه یکسال بعد سنهٔ ۹۶۵ ازطرف شاهزاده جهت‌آوردن گوهرسلطان خانم‌که بزرگترین دختران شاه بود ازمشهد روانـهٔ درگاه شاه طهماسب شد درآن هنگام شاه در دارالسلطنهٔ تبریز بود و میرمنشی عازم‌آن شهرگردید درآن نواحی بشرف پای‌بوس سرافرازشدوحقیقت حال‌را بشاه طهماسب معروض داشت شاه‌که ابراهیم میرزا را بسیار دوست میداشت و بیش از سایرشاهزادگان باو توجه داشت علماء وفضلای‌آن عصررا حاضرساخته شاهزاده خانم را جهت ابراهیم میرزا خطبه‌نمود سپس بدارالسلطنهٔ قزوین‌آمده میرمنشی را مرخص کردکـه شاهزاده را بعد ازآن روانهٔ مشکوی شاهزاده نماید.

وزارت خراسان و ابراهیم میرزا برعهدهٔ میرمنشی بود تاآنکه درسنه۹۶۸ باغوای معصوم‌بیك صفوی ازوزارت معزول‌گشت.

استاد وی درخط ثلث مولانا حیدرقمی و درصرف ونحو مولانا صدقـی استرآبادی و هیأت و ریاضی را نزد غیاث‌الدیـن منصور دشتکی‌آموخته و در شعر و انشاء و هنرهای دیگرچنانکه قـاضی میراحمد درصفحه ۳۴ این کتـاب بتفصیل نگاشته مرتبه‌یی والا داشته و درشب جمعه هفتم ذیقعدةالحرام سال ۹۹۰ در هفتاد وهفت سالگی درحضرت عبدالعظیم ری وفات یافته ودرآن‌آستانه بخاك سپرده شده است.

قاضی میراحمد از یازده سالگی تا سی‌ویك سالگی درسایهٔ توجه ابراهیم میرزا و تربیت پدر عالیقدرش دوران جوانی را طی‌کرده و درمحضرفضلا وشعرا به‌کسب علم ودانش‌کوشیده است.

چنانکه در خلاصةالتواریـخ نوشته ولادت او بسال ۹۵۳ در قـم اتفاق

Marfat.com

اتفاق افتاده و بسبب بستگی بدربار سلطان ابراهیم میرزا خود را ابراهیمی خوانده است.

همراه پدر دریازده سالگی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بمشهد مشرف شده و بیست سال درآنجا بسر برده توفیق دیدار استادان مشهوری چون شاه محمود نیشابوری و میرسید احمد مشهدی ومالك دیلمی نصیب وی شده و ضمن شرح حال آنان بدین معنی اشارت فرموده و درخط نستعلیق خود را شاگرد میر سید احمد خوانده است.

درسال ۹۸۴ باشارهٔ شاه اسمعیل ثانی بتألیف خلاصةالتواریخ پرداخته و در سال ۹۸۷ صحبت مولانا علی‌بیگ را در تبریز دریافته از این روی میتوان سفر اورا در این سنه در تبریز مسلم دانست.

در سال ۹۸۸ استیفاء شرعیات با وزارت دیوانا لصداره شاه سلطان محمد پدر شاه عباس را بوی تفویض فرموده‌اند و در سال ۱۰۰۷ بسعایت میرصدر-الدین محمد پسر میرزا شرفجهان قزوینی مورد بی‌مهری شاه واقع شده و بقم رفته است .

پایان کار او معلوم نیست در خلاصةالتواریخ آخرین تاریخی که میتوان بدست‌آورد سال ۹۹۹ میباشد و درگلستان هنر در ذکر مولانا محمد امین عقیلی که از خوشنویسان اردبیل است گوید (در تاریخ شهر محرالحرام سنه خمس عشر و الف در دارالسلطنه قزوین ملاقات افتاد) «صفحهٔ ۱۲۲» و این‌آخرین تاریخی است که درگلستان هنر دیده میشود و از این پس مآل‌کارش معلوم نیست.

جد امی والد ما جدا و قاضی شرف‌الدین عبدالمجید قمی بوده و حافظ قنبرشرفی خطاط را مملوك وی بشمارآورده «صفحهٔ ۳۲».

شرح‌حال پدر خود را درصفحهٔ ۳۴ مرقوم داشته است.

میر وجیه‌الدین خلیل‌الله عم او بوده «صفحهٔ ۱۲۰» و درحق اوگوید بعد از سی سالگی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بسر میبرد و تعلیم خط از این شاهزادهٔ هنرمند گرفته است و درآخر شاگرد میرسید احمد مشهدی گردید و میروجیه‌الدین را سخت ستوده و وفات او را در سال ۱۰۰۴ ضبط کرده است .

اقوام قاضی میراحمد همه اهل فضل و بزرگ و عالیقدر بوده‌اند خال وی آقا فتح‌الله در زمان شاه اسمعیل چندی حکومت قم را عهده داربود. و نیز یکی دیگر از منسوبان او آقا کمال منشی قمی نیـز مدتی وزارت آن شهر را داشته است.

بطور قطع اسکندربیك در ذکر وقایع زمـان سلطنت شاه اسمعیل و شاه طهماسب از خلاصة‌التواریخ نیز استفاده‌کرده ولی هرگـز بدان اشارتی ننموده قاضی میراحمد راجع بعزل خود درگلستان هنر چنین نوشته است.

«میرصدرالدین محمد ولد میرزا شرفجهان قزوینی‌شاگرد مولاناما لك‌بوده صاف و پاکیزه مینوشت در رنگ‌آمیزی و وصالی قدرت تمام داشتند و در علم موسیقی وادوار وقوف بسیارداشتند..... تذکرة‌الشعرائی بطرز و اسلوب خواجه دولتشاه که بعد ازهرشاعری یکی ازسلاطین زمان را ذکرمی‌کند قریب چهل سال درمیان داشتند و دست وپای بیشتری زدند وکاری نساختند و قـریب ده‌سال هـر ساله مبلغی کلی از نواب کامیاب مالك رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه عباس بهادرخان خلدالله ملکه ابدا میگرفتند که تذکره را تمام‌کنند بالاخره عـاجز آمده موقوف بتذکرهٔ راقم نمودند که این‌را گرفته درآن لباس بپوشانند مکرراً نواب اعلی را برین داشت که تذکـره را از بنده طلبیدند چون اتمـام نیافته بود بنده معذرت عرض‌کردم تا آنکه دیگر بهانه نیـافت و نواب کامیاب تذکـرهٔ او را میطلبیدند در برابـر تهمت برفقیر نموده عرض‌کرد کـه چهل و پنجسال قبل از این‌که والد راقم و زیر مشهد مقدس معلی بوده‌کتابـی ازکتابخانـهٔ آنحضرت گرفته و نزد او مانده الحال‌آن‌کتاب نزد قاضی احمد است آنرا بستانید و بمن دهید تامن تذکره را تمام‌کنم، هیچ قزوینی هرگزاین حرف نگفته القصه بمؤدای القاص لایحب‌القاص خاطر اشرف را از ایـن غلام منحرف ساخته معزول شده بقم‌آمدم و در ماه صفرکـه نواب مستطاب معلی القاب سیـادت و صدارت پناه خداوندی امیرابوالولی اینجو به‌قم تشریف‌آوردند وددرون روضهٔ مقدسه منوره معصومه سلام‌الله علیها فقیرمصحف برداشته قسم‌خوردم که حکایت‌کتاب کتابخانهٔ حضرت‌را که میرصدرالدین بعرض اشرف رسانیده‌که نزد بنده است‌کذب محض است و بنده از آن خبری ندارم و غیرواقع و تمام افتراست و درضمن‌آن مباهله کرده مشارالیه را بحضرت امام رضا و همشیره‌اش حواله کردم و چـون میرصدر

Marfat.com

الدین محمد از دارالسلطنهٔ اصفهـان متوجهٔ کاشان شده از کاشان بجانب خراسان عزیمت فرمودند مشارالیه در حوالی بسطام بانتقام منتقم حقیقی ناگاه از کارخانهٔ دیوان قضا درشهر ربیع‌الاول تنگوزئیل سبع و الف که یکماه ازمباهله میگذشت مستوجب سیاست و حدود الهی شده بآن خود رسید.

بیت

پنداشت ستمگر که ستم برما کـرد
بر گـردن او بماند و از مـا بگذشت

ماجرای او و فقیر مجلدات می‌طلبد و رقعه‌هایی که او بفقیر نوشته شرحها خواهد وبتقریبات درتذکرةالشعرا ایراد یافته و مسودهٔ تذکره که مینوشت واتمام نیافته بود بدست اشرف درآمده ازآنچه او جمع کرده بود هفت بیت انتخاب فرمودند.

تألیفات قاضی میر احمد

۱ــ خلاصةالتواریخ تاریخ عمومی مشتمل به‌پنج مجلدست جلد پنجم آن در احوال و حوادث دوران سلاطین صفویه میباشد کـه خود درگلستان هنر بدان اشارت کرده و جلد ششم را در احوال سلاطین صفویه میخواند این تاریخ را بر حسب امر شاه اسمعیل ثانی نوشته و از چهـار یـا پنج جلد اول اثـری نیست و از مجلدآخـر که تا سال ۹۹۹ یا ۱۰۰۰ میباشد نسخ متعدد دیده شده است.

۲ــ گلستان‌هنر کتاب موجود که ظاهراً دوتحریردارد یعنی قاضی میراحمد نسخهٔ اول را قبل از سال هـزار نگاشته و بعد از چند سال درآن تجدید نظـر کرده است.

۳ــ مجمع‌الشعراء و مناقب‌الفضلا که تذکرهٔ جامع و مفصلی است وازآن نسخه‌یی درمسکو میباشد.

۴ــ جمیع‌الخیار تذکرةالشعراء دیگر شامل شش مجلدکوچك در احوال شعرا و نویسندگان آذربایجان و عراق و خوزستان و استوری در فهـرست خود ازآن یادکرده است.

قاضی میراحمد درخلاصةالتواریخ وگلستان هنر ازخود اشعاری ذکر کرده که دورنیست دیوان اشعاری نیز داشته باشد.

نسخه‌های گلستان هنر

تاکنون ازگلستان هنر نسخه‌هایی که دیده شده نخست باید از نسخهٔ مسکو یادکرده سخن گفت چـه از هرحیث قابل توجه میباشد و آنگاه نسخه‌های لندن آصفیه و سالار جنگ و مرحوم داعی‌الاسلام که بدخترش زهرای داعی انتقـال یافته است.

نسخهٔ آقای نخجوانی که نگارنـده از روی‌آن این نسخه را فراهم ساخت متعلق بقرن سیزدهم میباشد.

نسخهٔ مسکو که اقدم‌نسخ و دارای هشت مجلس تصویر میباشد ودر اوایل قرن یازدهم تحریر یافته است.

در زمان صفویـه بسبب توجهٔ بسیار سلاطین و شاهزادگان باربـاب هنر تذکره‌نویسی بیش از سایر ادوار مرسوم بود و نیز درباب خط و خطاطی اهل ذوق بیشتر رساله تألیف کرده‌اند.

پیش ازآنکه قاضی میراحمد منشی گلستان هنر را تألیف کند نویسندگانی چون شمس‌الدین محمد وصفی در مقدمهٔ مرقع شاه اسمعیل «۹۱۶» دوستمحمد هروی در مقدمهٔ مرقع بهرام میرزا «۹۵۳» و قطب قصه خوان در مقدمهٔ مرقـع شاه طهماسب «۹۶۱» و میر سید احمد مشهدی در مقدمهٔ مـرقع امیر نجیب‌بیگ باختصار راجع بنقاشان و خطاطان این زمان سخن رانده‌انـد این مقدمه‌ها علی التقریب مشابهٔ همست و در نیم قرن بروش هم نگارش یافته و قاضی میراحمد که‌بعد ازهمه‌گلستان هنرراتألیف کرده بیقین آنها را دیده وبا اینکه سعی کرده نسبةً مفصلتر از آنان در این باب بحث کند معذلك آنچنان کـه باید نیست و چنانکه ملاحظه میشود درهر باب باختصار برگذار نموده و پس ازاو هم هیچکس کتابی کامـل در این بـاب ننوشته است هـر چند امتحان الفضلا و خط و خطاطان میرزا حبیب اصفهانی و عبدالمحمد ایرانی و سایرکتابهـا که در بـاب خط و

خطاطی نوشته شده تا حدی ارباب فضل را از کتابی دیگر بی‌نیاز مینماید لکن راجع بنقاشی ونقاشان مآخذی نداریم واگرگاهی درکتابی بنام نقاشی برخورده‌ایم‌گویی‌گنجی یافته‌ایم ازاین روی درفصل‌دوم این مقدمه سعی شده است راجع بآن بیشترسخن گفته شود.

ترجمه‌های گلستان هنر

در سال ۱۹۴۷ میلادی ، ۱۳۲۶ شمسی خاور شناس مشهور شوروی پرفسور زاخو گلستان هنر را بروسی ترجمه و در مسکوچاپ نموده است.

در سال ۱۹۵۹ میلادی ، ۱۳۳۸ شمسی استاد مینورسکی آنرا بزبان انگلیسی ترجمه کرده و در واشنگتن بطبع رساند و در مقدمهٔ آن از نگارنده بعنوان نخستین کسیکه شرح حال قاضی میر احمد را نگاشته یاد کرده است.

در تیرماه سال ۱۴۲۷ در مجلهٔ پیام نو با استفاده ازمقدمهٔ زاخو بعنوان یك نسخهٔ قدیمی بنام رسالهٔ علمی که در اتحاد جماهیر شوروی چاپ شده درج گردیده است.

از متن فارسی گلستان هنر بسیار بغارت برده و انتحال کرده‌اند که کلام الملوك میرزا یوسف لاهیجی یکی ازآنهاست.

راجع بقاضی‌میراحمد وتألیفاتش دوست شاعر ومحقق ارجمندآقای احمد گلچین درتاریخ تذکره‌ها نیز بتفصیل سخن رانده است.

بهمنماه ۱۳۵۱

احمد سهیلی خوانساری

Marfat.com

متن کتاب

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

ای نام تو دیباچهٔ دیوان بقا　　آرایش هرصفحهٔ اوراق سما
منشی ازل صحیفهٔ ملکت تو　　از کلك ازل نوشته برلوح قضا

حمد و سپاس مقرون باخلاص صانعی را زیبد که صفحهٔ فلك [1] بوقلمون را بسواد وبیاض تُولِجُ اللَّیلَ فی النَّهارِ وتُولِجُ النَّهارَ فی اللَّیلِ [2] ملمّع ساخت و شکر و ستایش بیرون از حد قیاس راقم صحیفهٔ ن وَالقَلَم و مٰایَسطرُون [3] را شاید که مرقع فلك دوّار را باوراق الوان بهار و خزان ترتیب داده .

مرتب ساز سقف چرخ دایر　　فراز چار دیوار عناصر
زبان درکام کام از نام او یافت　　نم ازسرچشمهٔ انعام اویافت
تعالی الله زهی قیّوم دانا　　ز حکمت برهمه چیزی توانا

و درود بی‌پایان بررسولی که جدول شریعتش احاطهٔ صفحتین احوال انس و جان فرموده و لوحهٔ رسالتش مرقع مرفع وجود را حسن و زینت او افزوده .

عارف حق عالم امی لقب　　خاك درش هم عجم وهم عرب

---

۱ ـ روزگار　　۲ـ سورة آل عمران ۳ـ۲۶　　۳ـ سورة القلم ۶۸-۱

Marfat.com

رشحهٔ جام کرمش سلسبیل مرغ هوای حرمش جبرئیل

و بر آل و اولاد فرخ بال آنحضرت که بی‌شیرازهٔ محبت ایشان اوراق ایمان مربوط نیست و بی‌سرمایهٔ متابعت ایشان معاملهٔ دین مضبوط نی خصوصاً براقلیم گشایی که در قلمرو وجود بی‌رقم قبول او عبادتی مقبول نیست و بی‌اطاعت او طاعتی برصحیفهٔ قبول مرقوم نه[1].

رباعی

شاه عربی سید اشراف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف

یعنی که امیر نحل و سلطان نجف دُرّی که چو او نبود در هیچ صدف

پس از آن برباقی ایمهٔ معصومین المنصوصین بنص قُل لااَسئَلُکُمْ علیه اَجراً الاّالمَودّةَ فی‌القُربی[2] الموصوفین بنعت اِنّما یُریدُاللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ‌الرِجسَ اَهلَ البیتِ وَ یُطَهِرَّکُم تَطهیراً[3] صَلَواتُاللهِ و سَلامُهُ عَلَیهِم اَجْمَعین.

مثنوی

سر هرنسخه را رواج فزای نام ایشانست بعد نام خدای

ذکرشان سابقست در افواه بر همه ذکر، بعد ذکر الله

گربپرسد زآسمان بالفرض سائلی من‌خیار اهل الارض

بزبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا هُم

اما بعد برضمایراَرباب بصایرپوشیده نماند که آدمی را هیچ متاعی گرانمایه‌تر از فضل و هنر و هیچ حیثیتی زیباتر ازحسن خط نیست چنانچه فرمود.

نظم

خَطٌ حَسَنٌ جَمالُ مَرءٍ اِن کانَ لِعالَمٍ فَاَحسن

۱ــ نیست ۲ــ سورة الشوری ۴۲ــ ۲۲ ۳ــ سورةالاحزاب ۳۳-۳۳

Marfat.com

الدرُّمع البَنات اجلی والدرُّمَع النَبات آزیَن

و دیگر چنین گفته‌اند .

مثنوی

خط که ازشایبهٔ حسن تهیست بهرهٔ کاغذ ازو روسیهیست

خـط چنان بـه ز قلم راننده کـه بیاساید ازو خـواننده

انسان که اشرف مخلوقات و جوهر نفیس است قابلیت و اهلیت آن دارد که درهر وادی که سعی نماید سرآمد عصر ونادرهٔ دهر گردد لهذا برهر فردی از افراد انسان لازم وبلکه واجب ومتحتم است که بذل جهد در کسب فضایل و هنر نموده درآن وادی بسرحد ترقی رساند .

رباعی

سررشتهٔ فضل‌ای برادر بکف آر وین عمر گرامی بخسارت‌مگذار

دایم همه‌جا باهمه‌کس درهمه‌کار میدار نهفته چشم دل جانب یار

خواجه حافظ شیرازی چنین فرماید .

بیت

هزار سلطنت و دلبری بدان نرسد که خویش را بهنر دردلی‌بگنجانی

برمرآت حقایق ارتسام و ضمیر خورشید انتظام کافهٔ انام ظاهر باشد که ادای حقوق استادان وذکر ایشان وابقای آثار وحالات آن جمع بیکران برذمهٔ شاگردان و ابنای جنس در هر زمان واجبست وآنانکه سلسله وشجرهٔ خط بهرکدام ازآن طایفه کثیرالفایده میرسانند بموادی من علّمنی حرفاً فقد صیّرنی عبداً[1] ازلوازمست چراکه هرکدام از این طایفهٔ جلیله وزمرهٔ‌رفیعه را حالتی و مرتبه‌یی بوده بواسطهٔ مرور وگردش دهور و انقضای شهورنام اکثر آنها درپردهٔ‌خفامانده چون‌فقیرحقیر کثیرالتقصیر قاضی‌احمدبن میرمنشی

۱ ــ منسوب بحضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه سلامست .

Marfat.com

ابراهیمی‌الحسینی القمی رفع‌الله قدرهما بالنبی والوصی بخدمت اهل فضل میرسید و از خرمن افضال ایشان خوشه میچید بخاطر فاتر رسید که نسخه‌یی پاکیزه در باب حدوث قلم و پیدا شدن و اِسناد آن بحضرت شاه ولایت پناه امیرمؤمنان صلوات‌الله وسلامه علیه واحوال‌هریك ازاستادان و خوشنویسان و نقاشان و افشانگران و سایر هنروران که باین طبقه منیفه منوطند و از اهل کتب و کتابخانه‌اند و طریق ساختن مرکب و ترتیب سایر لونهای مختلف و تذهیب در سلك تحریر و نمط تسطیر در آورد ، حقا که اگر سحبان زنده شود و ابن‌مُقله حیات یابد هیچکدام از عهدهٔ تقریر و تحریر کماهی کمالات و حالات آن جماعت نامتناهی نتوانند بیرون آیند فکیف این بی‌بضاعت قلیل‌الاستطاعت را حد و یارای آن ، اما بمضمون مالایُدرك کلّه لایُترك کلّه عمل نموده این نسخه را جهت یاران وخلان و جمعی از جوانان و بزرگ زادگان که باین فنون رغبت داشته باشند و بدان خاطر عاطر شکفته دارند و کسب کمال نمایند تدوین و تألیف نمود.

مثنوی

شکفته باد یارب گلشن جان — بدین گلها که آید رشك بستان
خردچون‌چشم‌دل‌سویش گشاده — گلستان هنر نامش نهاده
چو گلزار ارم از بهر خوبان — فقیرش داده ترتیبی بدینسان

امید از ناظران آنکه بعین عنایت ملحوظ نظر کیمیا اثر گردانیده اگر چیزی ترك شده باشد داخل فرمایند و اگرچنانچه سهوی یا چیزی زاید و ناپسند باشد بقلم اصلاح سر کشند .

مثنوی

دارم امید که این نسخه تمام — که دروهست اسامی عظام
بنماید بمددگاری غیب — پیش ارباب هنر دور از عیب

Marfat.com

و این مجموعه بر مقدمه و چهار فصل و خاتمه مرتب گردید .

مقدمه در باب احداث قلم و پیدا شدن خط و اسناد آن بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام وموضوع علم خط .

فصل اوّل در بیان خط ثلث و مایشابهه .

فصل دوم در ذکر خط تعلیق .

فصل سوم در شرح خط نسخ تعلیق .

فصل چهارم در ذکر احوال نقاشان و مُذهّبان وعکس سازان وقاطعان خط و افشانگران و صحافان .

خاتمه در باب تذهیب و جدول و رنگ الوان و ساختن مرکب بانواع مختلف .

Marfat.com

مقدمه

در باب احداث قلم و اسناد آن بحضرت امیر عرب و عجم

بیت

شه سریر ولایت امیر کل اثیر که بازگشته بفرمانش آفتاب منیر

بدانکه اصل خط نقطه است هرگاه دوسه حرف بهم پیوستی خط میشود و خط عبارتست از معرفت تصویر الفاظ بحروف تهجی و کیفیت و کمیت و حالاتی که باعتبار آن کتابت طاری شود وصنعت خط بغایت اثری معتبر و فضیلتی جانپرورست و همواره بازیب و فرست و نزد همگنان موقر و در هرمقام سرافراز و باهرگروه مصاحب و دمساز وصاحب رازست و همیشه با قدر و جاه و دست تعدی از دامن کوتاه در هر دیاری ازو یادگاری و برهر دیواری رقمی از دست نگاری ظاهر و هویدا باشد که حضرت خالق برایا عز وعلا اول چیزی که موجود ساخت قلم معجز رقم بود چنانچه نص الهی دران باب صادر شده که اِقرأ وربُكَ ألاَكرم الَذی عَلَّم بالقَلَم[1] و حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم موافق آن اول خلق الله القلم .

---

۱ ــ سورة الفلق ۹۶ ــ ۳

Marfat.com

مثنوی

هستی زقلم رقم پذیرست　　زو شمع قلم فروغ گیرست
سرویست قلم بباغ ادراك　　سایه ز رقم فگنده بر خاك

و با وجود فضیلت سبقت امر کتابت وحی ازو متمشی وشغل کفایت امر ونهی ازو متقصی است .

مثنوی

طرفه نگاری قصب آل‌پوش　　با دو زبان درسخن اما خموش
جلوه کنان سروقدی‌سایه‌سای　　گیسوی شبرنگ کشان زیر پای
سروقدی‌همچو کمان‌توزپوش　　با شب تاریك رخ روز پوش
تیرنه اما هدف ره سپر　　بوده زکاغذ هدفش بیشتر
کارگر و پرهنر خرده بین　　کرده همه کار بکد یمین
پیشهٔ او معجزهٔ ساحری　　گاه کلیمست ، گهی سامری
کرده‌گهی موی شکافی شعار　　گاه فرو مانده بمویی زکار

و بی‌شبهه مفتاح ابواب فیروزی و مصباح پیشگاه دانش افروزی خامهٔ عنبر شمامه است که زادهٔ دودهٔ او موجب گرمی این هنگامه است.

مثنوی

کلید خرد را هنر شد علم　　کلید هنر چیست نوك قلم
قلم نقشبندست و چهره‌گشای　　قلم بر دو نوع آفریده خدای
یکی از نبات آمده دلپذیر　　نی قند گشته ز بهر دبیر
دگرنوع او نوع‌حیوانی‌است　　کش‌از آب حیوان‌درافشانی‌است
نگارندهٔ نقش مانی فریب　　ازو روزگار هنر دیده زیب

قلم آنچه از قسم نباتست کام شیرین کن کتابت کرامت آیاتست که نمونه‌یی‌از کرام‌الکاتبین و نشانه‌یی ازراقمان علم‌الیقینست و آنچه‌حیوانیست

Marfat.com

قلم موست که سحر سازان مانی فرهنگ و جادو طرازان ختای و فرنگ بدستیاری آن اورنگ نشین کشور هنر و نقشبندان کارخانهٔ قضا وقدر گشته‌اند اما قلم کتابت که نباتیست حسب‌الاشاره کثیر البشاره منتخب جریدهٔ موجودات و منتجب حضرت واجب بالذات نبی عربی محمد الابطحی علیه و آله افضل الصلوات واکمل التحیات که فرموده مَن کَتَبَ بِحُسنِ الخَطِّ بِسْمِ اللهِ الرّحمن الرّحیم دَخَلَ الجَنَّةَ بغیرِ الحساب وبعبارتی دیگر چنین مرویست که من حَسُنَ کتابتَهَ بسم الله الرّحمن الرّحیم دَخَلَ الجَنَّةَ بتعلیم واجب التعظیم ادیب دبستان عذب البیان خطهٔ امامت سرلوح دیباچهٔ وصایت و کتابت ایوان اَنَا مَدینَةُ العِلمِ وعلیٌ بابُها کلیم طور سَلونی قَبلَ اَن تَفْقِدونی ولی صاحب سموّ منزلة هارونی .

بیت

شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرك خفی وجلی

که فرمود عَلیکم بِحُسنِ الخطّ فاِنّه مِن مفاتیحِ الرزقِ و آنحضرت سلام‌الله‌علیه بدین شغل کریم و هنر واجب‌التکریم جهد موفور بکار زده‌اند .

غرض مرتضی‌علی از خط نه همین لفظ بود و حرف‌ونقط
بل اصول صفا و خوبی بود زان اشارت بحسن خط فرمود

و بعضی دیگر از اکابر چنین گفته‌اند :

فزاید ز خط حسن نازك عذاران علیکم بحسن الخط ای دوستداران
شود تازه از خط بهار جوانی بدانگونه کز سبزه عهد بهاران

و هم از حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب صلوات‌الله وسلامه علیه‌منقولست که‌فرموده‌اند .

تَعَلَّم قَوامَ الخطّ یاذاالتأدّب فماالخطُّ الاّ زینةُ المتأدّبِ

Marfat.com

فَاِن کُنتَ ذامالٍ فَخطُّك زینةٌ واِن کانَ مُحتاجاً فَاَفْضَلُ مَکسَبِ

یعنی بیاموزید نیکویی خط را برای ادب داران و اهل عقل و دانش که اگر خطاط نیك غنی باشد خط نیك آرایش جمال اوست و اگر محتاج باشد بهترین کسب‌هاست او را و او را از آن مکسب باشد .

قطعه

خط خوب ای برادر دلپذیرست چو روح اندر تن برنا و پیرست
اگـر منعم بـود آرایش اوست وگـر محتاج بـاشد دستگیرست

و هم آنحضرت سلام‌الله علیه فرموده حُسنُ الخَطِّ لِسانُ الیَدِ وبَهجَةُ الضَمیر. یعنی: نیکویی خط زبان دستست و روشنی درون ، چرا کـه اگر درون از کدورات پاکست خط خوب میآید چنانچه گفته‌اند: الکلامُ الحَسَنِ مَصایِدُ القلوب والخطُّ الحَسَنِ نُزْهَةُ العیون. یعنی: هرکه نیکو خوانـد و گوید صید دلهای مردم کند و خط خوب حظ بچشم رسانـد و هـرکه خط خوب بیند خواه خواننده و خواه اُمّی بتماشای آن مایل شود .

قال‌علیه‌السّلام ایضاً اِعلَم انّ الخَطّ مخفیٌ اِلاّ بِتعلیم‌الاستاد وقَوامُه فی کَثرةِ المَشق و تَرکیبِ المرکّبات وبقائه علی‌المعلّم فی تَرکِ المَنهیّات ومُحافَظَةِ الصلوات و اَصلُه فی‌مَعرفةِ المُفردات. وبعضی دیگراز افـاضل اکابـر فرموده‌اند : الخطُّ اصلٌ فی‌الرّوحِ و اِن ظَهَرَتْ بجوارح‌الجسد. یعنی: اگر روح از کدورات پاك افتاده است آنچه در درونست باعضای جسد و جوارح مثل دست و زبان ظاهر میگردد و ازین باشد که هرکه را درون از کدورات و حسد وکینه وغیر از این از اوصاف ذمیمه پـاکست خط را نیز نیکو و صاف و پاك مینویسد والاّبد . و جمعی دیـگر گفته‌اند: خطّ الحَسَنِ لِلفَقیرِ مالٌ و لِلغَنی جَمالٌ و لِلحاکِم کمالٌ. وافلاطون میگوید: الخطُّ هندسةٌ روحانیةٌ ظَهَرَتْ بالَهُ الجِسمانیّة. و از اینجهت افلاطون خط را مخصوص

Marfat.com

دست نکرده و بدست مقید نساخته که اعضا را شاملست .

فقیر شخصی را دیدم که هر دو دست نـداشت و بانگشت پـای قلم گرفته خوب مینوشت و شاید که بدهان قلم توان گرفت و نوشت و جاری برعادتست و در بعضی از کتب سیر مسطورست که اول کسیکه کتابت عربی کرد و قلم بدست گرفت حضرت آدم صفی علی نبینا و علیه‌الصلوة والسلام است بعد از آن شیث‌بن‌آدم و در زمان حضرت ابراهیم نبی علی نبینا و علیه‌الصلوة والسلام‌خط عبری یافتند وبعضی نوشته‌اند که خط مبارك‌حضرت ادریس‌نبی علی نبینا وعلیه‌الصلوة والسلام بـود امـا آنچه مشهورست و مذکور چنینست که از قدیم خط نبود طهمورث دیوبند در این امر شروع کرد و ابتدای آن از زمان اوست .

بدانکه اصل خط نقطه‌است هرگاه دونقطه یا سه نقطه را بهم پیوستی خط شد بعد ازان هرکسی دخلها کرد و در هر عصری خطی وضع شد و باسمی موسوم گشت و آنچه از اسامی خطوط در کتب تواریخ بنظر آمده و یافعی[1] در تاریخ خود بتقریب اسم علی‌بن هلال مشهور بابن‌بوّاب ذکر کرده که جمیع کتابت امم از شرق و غرب دوازده خطست اول عربی دوم حمیری سوم یونانی‌چهارم فارسی پنجم سریانی ششم عبرانی هفتم رومی هشتم قبطی نهم بربری دهم اندلسی یازدهم هندی دوازدهم صینی اما در دیگر نسخه‌ها هفت دیگر نوشته‌اند اول‌ثمودی دوم حجری سوم رومی‌مقلوب چهارم کوفی پنجم معقلی ششم جعفری هفتم گرجی و این خطوط میان‌مردم متداول بوده و بیکدیگر مینوشته‌اند و قبل از آنکه خط فارسی بر روی کار آید وکارگاه عالم چون این زمان بجواهر خطوط ونقوش بدیعه بیاراید خط

۱ــ امام ابی‌محمد عبدالله الیافعی‌الیمنی‌المکی وفاتش بسال۷۶۸ ونام‌تاریخش مرآت الجنان وعبرة‌الیقظان فی‌معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان میباشد .

Marfat.com

معقلی بود که آن مجموع سطح است و در وی هیچ دوری نیست و بهترین خط معقلی آنست که سواد و بیاض آن بتوان خواند و بعد از آن خطی که دیدهٔ اولوالابصار را سرمه وار بوحی الهی و اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی صلی‌الله علیه و آله وسلم روشنایی میبخشید خط کوفی بود و ارقام اقلام معجز نظام حضرت شاه ولایت پناه سلام‌الله علیه درمیانست که چشم جان را ضیاء ولوح ضمیر را جلا کرامت میفرماید و خوشتر از آن حضرت صلوات‌الله علیه کس دیگر ننوشته وبهترین خطهای کوفی آنست که آنحضرت سلام‌الله علیه نوشته ودر خط کوفی دانگی دورست و باقی سطح، و آنچه خط مبارك شاه ولایت پناه است سرهای الف دوشاخه است وبیاضی از آن الف درنهایت نزاکت و غایت لطافت و باریکی ظاهر میشود واستادان سند آن خط و سلسلهٔ شجرهٔ آنرا بدانحضرت صلوات‌الله علیه میرسانند .

بیت

سند علم خط بحسن عمل بس بود مرتضی علی ز اول

حیث قال صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم الخطُ نِصفُ العلم یعنی هر که نیکو نوشت چنانست که نیمه‌یی از علوم دانست .

مثنوی

خط که فرموده است نصف‌العلم سرور انبیا بعلم و بحلم
آن خط مرتضی علی بودست زان نبی نصف علم فرمودست
مرتضی شاه اولیا حقا در زمان تغلب خلفا
انزوا را شعار ساخته بود تا دمی وا رهد زگفت‌وشنود
کردی اکثر کتابت مصحف خط از آن یافت رسم عزوشرف
آنچنان خط کجاست حد بشر قلم دیگرست و خط[1] دگر

۱ – چیز

Marfat.com

اگر نه التیاف و استکشاف دقایق اینمعنی بر آنحضرت سلام‌الله علیه واضح ولایح بودی اکثر اوقات شریف صرف کتابت کی نمودی[۱] .

بیت

اگر نه قید کتابت بود کجا باشد شکفته معنی رنگین وفکر[۲] جانپرور

وبعد از آنحضرت امام دوم وبرگزیدهٔ خالق افلاك وانجم امیرالمؤمنین حسن صلوات‌الله وسلامه علیه‌خوش مینوشت[۳] وکتابت مصحف نمودی[۴] ودر زمان تغلب معاویه[۵] آنحضرت نیز منزوی بود وکتابت مصحف میکـرد و مصحفی بخط آنحضرت سلام‌الله علیه در کتابخانهٔ پادشاه غفران پناه جنت بارگاه آنکه التفات بالقاب وتعریفات ظاهری نمیکرد وخود را بدین فقرات می‌ستود واز مفاخرت سربرعرش میسود خاك آستانهٔ حضرت خیرالبشرواج دهندهٔ مذهب حق حضرات ائمهٔ اثناعشر علیهم صلوات من الله الملك الاکبر غلام خالص باخلاص حضرت امیرالمؤمنین حیدر صلوات‌الله وسلامه‌علیه ابوالبقاء شاه‌طهماسب الحسینی انارالله برهانه و روّح‌روحه بود وراقم‌زیارت کرده وبدیدن آن مشرف گشته و در میانه حضرات ائمه معصومین‌صلوات‌الله علیهم اجمعین بعد ایشان حضرت امام الساجدین و قبلة العابدین رابع ائمة المعصومین علی زین‌العابدین علیه افضل الصلوة‌المصلین وحضرت امـام هشتم و قبلهٔ هفتم مفترض الطاعة واجب العصمه :

بیت

شهیدخاك خراسان امام طیب وطاهر علی موسی جعفر محمد باقر

خوش نوشته‌اند و در سنابادطوس که الحال مشهد مقدس معلی‌مزکی است درموضعی که‌اکنون‌بمدرسهٔ‌قدمگاه‌اشتهاردارد کتابت مصحف‌نموده‌اند

---

۱ ــ نفرمودی ۲ــ زفکر ۳ــ مینوشته ۴ ــ فرموده ۵ــ معاویةبن ابی‌سفیان در سال ۴۱ خلیفه شد و در سنه ۶۰ هجری درگذشت .

Marfat.com

و از وجه هدیهٔ آن اراضی مشهور بغسلگاه که درحوالی روضهٔ مقدسهٔ منوره واقعست خریداری کرده وقف فرموده‌اند که مسلمانان را در آن دفن نمایند و آن اراضی در جنب موضع مبارکیست که آنحضرت را درانجا غسل فرموده‌اند و اکنون مسجدیست که مردم در آنجا زیارت وعبادت میکنند و درشهور سنهٔ ست وستین و تسعمایه شاه جنت مکان علیین آشیان المشارالی بعض اوصافه‌الشریف مبلغ یکصد تومان تبریزی بمشهد مقدس معلی نزد والد راقم میرمنشی که در آن اوان وزیر شاهزاده فردوس آشیان ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا روّح‌الله روحه‌العزیز بود فرستادند که آن اراضی را دیوار کشیده درگاه ودری بسازند که‌مردم‌از آنجا عبور ننمایند والاغان‌بدرون آن قبرستان نبرند و بسیاری از درویشان وعلما وفضلا در آن مقبره مدفونند و شیخ علی طبرسی علیه‌الرحمه والرضوان از آن جمله است [۱].

۱ ــ ابوعلی فضل‌بن‌حسن‌بن فضل طبرسی از مشاهیر علما وفقهاست تفسیر مجمع‌البیان ازو معروفست وفاتش درسال ۵۴۸ میباشد .

Marfat.com

فصل اول

در ذکر خط ثلث و مایشبه به و پیدا شدن آن

برضمایر ارباب بصایر پوشیده نماند که ثلث را ام‌الخطوط گفته‌اند و علی‌دن مقله واضع خطوط سته است که بشش قلم معروفست و او مدار خط را بر دایره نهاد و در شهور سنه عشر و ثلثمائه استخراج کرد و از طریق کوفی گردانید و مردم را تعلیم داد و آن ثلث و نسخ و محقق وریحان و توقیع ورقاع است اما اصل این خطوط اینست که ابن مقله استخراج کرده چنانکه گذشت اصل خط را از نقطه گرفته و اخذ کرده و قاعده واصول آنرا واضع اوست و برشش نوع قسمت کرد و هریك را نامی نهاد مناسب لفظ و معنی .

قسم اوّل را محقق نام کرده‌اند دانگی و نیم دورست وچهار دانگ و نیم سطح پس مشابهت بخط کوفی و معقلی بیشتر دارد بواسطه سطحیت بنابراین این قسم را مقدم داشته و محقق نام کرده .

قسم دوم ریحان که تابع محققست از اینجهت که اصول محقق و ریحان یکیست و وجه تسمیهٔ ریحان آنستکه بوی و رنگ ریحان دارد .

قسم سیم ثلث نامیده بدین سبب که دو دانگ دورست وچهار دانگ

Marfat.com

سطح .

قسم چهارم نسخست که تابع ثلثست و نسخ را از اینجهت نسخ گفته‌اند که بیشتر مصاحف و کتب بدان خط کتابت مینمایند و گویا چنانست که خطوط دیگر منسوخ شده و این خط ناسخ دیگر خطوطست .

اما قسم پنجم توقیعست نصفی دور و نصفی سطح و قضاة سجلات بدین خط مینویسند و بتوقیعات میرسد و قسم ششم رقاعست که خفی‌ترست از توقیع و تابع توقیعست و شباهت بیکدیگر دارند و از هم فرق‌نمی‌توان کرد و رقعها را بدان خط مینویسند و بعضی دیگر اصل وضع را که شش است از جهات سته گرفته‌اند فوق و تحت و یمین و یسار و خلف و قدام وهرچه هست ازین شش بیرون نیست و اقسام خط را بدین دلیل هشت هم میتوان گرفت که هرگاه خطی ازاین خطوط بقلم جلی کتابت کنی طومار باشد و اگر باریك نویسی غبار باشد پس طومار وغبار دوقسم دیگر باشد وهشت شود و هفت نباشد و دیگر آنکه اقسام خطرا بر اختلاف قلم وضع میکردند اقسام خط را حد وعد نمیتوانست گفت پس معلوم شد که اقسام خط شش است و واضع هر یك را اصول نهاده که از یکدیگر ممتاز باشند. چنانچه سبق ذکر یافت ابن‌مقله وزارت الراضی‌بالله عباسی کرده ولادتش‌عصرروز پنجشنبه ۲۱ شوال سنه اثنی و سبعین و ماتین وفاتش در دارالخلافهٔ بغداد در شهور سنه ثمان و عشرین و ثلثمائه بعد از رحلت ابن مقله[1] دخترش

---

۱ ــ کنیتش ابوعلیست و نسبش بدین شرحست . محمدبن علی بن‌حسین بن‌مقله از افاضل فضلای مشهور میباشد در بدایت حال در دستگاه خلافت متصدی برخی از امور گردید خدماتش بمعرض ظهور و بروز رسید وحاکم بربعضی از اعمال فارس‌شد خدمات شایسته نمود . پس از بازگشت ببغداد که زمان خلافت المقتدر بالله عباسی (۲۹۵ ــ ۳۲۰ ه) بود و زمام رتق و فتق مهام امور در عهدهٔ ابوالحسن علی بن‌فرات کارش‌روی درترقی‌نهاد زمانی بسعایت دشمنان ابن‌فرات محبوس گشت و ابن‌مقله ←

Marfat.com

تعلیم علی‌بن‌هلال داد که شهرت بابن‌بوّاب دارد علی‌بن هلال الشهیر بابن بوّاب بواسطهٔ آنکه شاگرد ابن‌مقلّه است واستاد خط اوست خوش نوشت و نزد سلاطین و خلفا معتبر بود و قرب و منزلت تمام یافت اول کسیکه از استادان خوشنویس شد و قطعه نوشت بعد از وضع و استخراج خط که ابن‌مقله شکرالله سعیه کرد علی‌بن هلال بود وهیچ آفریده چه در زمان او

→

نهانی با دشمنان او یار بود چون از حبس خلاص شد ووزارت یافت و دانست ابن‌مقله کافر نعمتی کرده بفرمود او راگرفته بحبس بردند و یکصد هزار دینارش مصادره کردند سالها در زندان بود تا ابن‌فرات معزول و مقتول گشت آنگاه ابن‌مقله از حبس برهید و متصدی امور دیوان خلافت شد وپس از عزل علی‌بن‌عیسی که بعد از ابن‌فرات وزارت بدو تعلق گرفته بود ابن مقله در سال ۳۱۶ ه بوزارت رسید و سه سال درکمال اقتدار وزیر بود تا آنکه مزاج خلیفه از وی منحرف‌گشت و بفرمود تا او را گرفته شکنجه کرده و مال بسیار ازوگرفتند ابن‌مقله از بغداد بفارس رفت و چون المقتدر در سال ۳۲۰ ه مقتول‌گشت و القاهر بالله برمسند خلافت نشست او را ببغداد خواست ووزارت بدو داد و پس ازچندی او را متهم کردند وی ناگزیر گریخته در گوشه‌یی پنهان‌گشت چون قاهر در سال ۳۲۲ ه از خلافت معزول شد . و الراضی‌بالله خلیفه گشت وزارت بابن‌مقله تفویض فرمود دیری نگذشت که الراضی از او رنجیده معزول و دربندش کرد و وزارت به‌عبدالرحمن‌بن عیسی‌بن داودبن جراح داد و عبدالرحمن بسابقهٔ دشمنی از آزار و اذیت در حقش چیزی فرونگذاشت و چون ابن‌رائق امیرالامراء بغداد شدبرتیره روزی وی بیفزود و ابن‌رائق ازخلیفه قطع دست راست اورا خواست و الراضی بفرمود دست راست او را قطع کردند و بزندانش افگندند اما او قلم برساعد بسته کتابت‌میکرد وکلام‌الله مجید مینگاشت .

گویند ابوعبدالله حسن‌بن‌مقله برادر ابن‌مقله نیز بحسن خط موصوف بود ودرخط چون برادر ولادت ابوعبدالله در سال ۲۶۰ و وفاتش در سال ۳۳۸ دربغداد اتفاق افتاده است .

Marfat.com

و چه بعد ازو بدو نرسید تا زمان مستعصم[1] که یاقوت پیدا شد کتابه نویسی و مثنی برداشتن از مخترعات ابن بوابست و او پیدا کرد .

قبلة الکتّاب جمال‌الدین یاقوت مستعصمی غلام مستعصم عباسی که آخر خلفای متغلبین است بوده و از حبش است وی تتبع خط ابن‌بواب کرد و خط را بدورسانید اما در قلم تراشیدن و قط زدن تغییر روش استادان پیش داد و استدلال و استرشاد از کلام معجز نظام حضرت شاه ولایت پناه صلوات‌الله علیه نمود حیث قال طُل حَلقةَ القلمِ واَسمِنهما و اَحرِفَ القطَّ و آیمنْهما فان سمعت‌صلیلا کصلیلاالمشرقی والا قاعد نقطه : حاصل عبارت آنکه نوك قلم را دراز بتراش و فربه بگذار و قط قلم منحرف بزن که‌چون قلم برکاغذ نهی آواز کند مثل آواز شمشیر مشرقی و این مشرقی گویند شخصی بوده که شمشیر را در غایت خوبی ولطافت ساختی چنانکه هر که شمشیر اورا آزمودی و برهرچه زدی دونصف کردی واگر حرکت میدادند بحرکت میآمد و ازغایت نازکی آوازی می‌شنیدندی پس بهتر آنستکه قط قلم منحرف زنند ونوك قلم دراز وگوشت دار باشد چون برصفحه کاغذ نهی درحرکت آید و صدایی از او ظاهر گردد و ابن‌بواب قلم را قط نمیزد و از آن سبب کتابت او نازك ولطیف نیست اما قبلة‌الکتّاب یاقوت قلم را قط زد و از آن قاعده تغییر کرد و درخط نیز تغییرات فرمود ازبهر آنکه خط تابع قلمست بدینجهت خط اورا ترجیح برخط ابن‌بواب مینهند بواسطه نزاکت و لطافت نه‌ازجهت اصول وقاعده اما اصل‌خط‌همانست که ابن‌مقله استخراج کرده و جمعی که اقسام خط را هفت‌گرفته‌اند طومار را یك قسم دیگر از خط نام نهاده‌اند چنانکه شاعر گوید .

---

۱ - المستعصم بالله ابو احمد عبدالله ابن‌المستضر آخرین خلیفه از خلفای بنی‌عباس میباشد که هلاکوخان در سال ۶۵۶ او رابرانداخت .

Marfat.com

بیت

طومار ومحقق و رقاع و ریحان نسخ‌است که ثلث‌او بتوقیع نوشت

و یاقوت مجموع اصل خط را در این یك بیت بر سبیل اجمال ذکر کرده .

اصول و ترکیب کراس و نسبت صعود و تشمیر نزول و ارسال

یاقوت چون قبلة‌الکتّاب شد هر روز بلافاصله دو جزء کتابت قرآن می‌کرد و هر ماهی دو مصحف تمام می‌نمود و در آخر آن‌قید میکرد که این مصحف چندمست و سیصد و شصت و چهارم را دیده‌اند که نوشته بوده و هر روز هفتادکس را سرخط می‌داد .

محقق بنزدیك هر کس که هست که ریحان خطش برد دل زدست

رقاعش پسندیدهٔ روزگار بتوقیع او سحر را ختم کار

غبارش بر اطراف سیمین حریر چو آثار خط بر رخ دلپذیر

حکایت مشهورست که در وقتی که هلاکوخان بغداد را گرفت[1] و لشکر مغول بشهر ریختند یاقوت بمغازه‌یی گریخت و در آنجا دوات وقلم همراه داشت وکاغذ مشق نداشت رومالی از جنس متقال بعلبکی با خود داشت حرفی چند دران نوشته بود که عقل را از دیدن آن حروف حیرت دست می‌داد و آن پارچه نوشته در کتابخانهٔ نواب غفران پناه ابوالفتح‌بهرام میرزا بردالله مضجعه بود والد ماجدم میرمنشی روح‌الله روحه و عطر بنسیم الغفران مضجعه‌نقل می‌فرمود که‌کافی مسطح بر آنجا نوشته بود که‌فی‌الواقع حمل بسحر و اعجاز می‌توانست نمود و بعضی دیگر نقل کرده‌اند که بی‌قلم بانگشت سبابه بر آن رومال مشق کرده و این شهرت تمام دارد گویند که در همانروز که یاقوت در مناره جای جسته بود یکی از یاران و شاگردان او

---

۱ ــ فتح بغداد در سال ۶۵۶ اتفاق افتاده است .

Marfat.com

ببالا آمد و گفت که‌چه نشسته‌یی که لشکر مغول بغدادرا قتل وغارت کرد و تمام شهر خراب شد یاقوت گفت غم نیست چراکه کافی نوشته‌ام کـه بتمام عالم میارزد چه‌جای یك شهر بغداد که اگر خراب شود باکی‌نیست یاقوت معمر بود وعمرش ازصد سال تجاوز نموده و عینك مـی‌نهـاده و کتابت می‌کرده است وفاتش در ابتدای سلطنت سلطان غازان[1] در شهورسنه ست‌و تسعین و ستمایه در دارالاسلام بغداد قبرش در جوار قبر احمدحنبل[2] است و از شاگردان او شش کس سرآمد شده مرخص بوده‌اند که اسم یاقوت را در خط خود بنویسند و ایشان را استادان سته می‌گویند :

اول شیخ زاده‌سهروردی که مولدش بغدادبوده و عمارات آنجـا را اکثر او کتابه نوشته و در مسجد جامع بغداد سورةالکهف راسراسرنوشته و استادان بنا آنرا منبت بیرون آورده‌اند اما زینتی ندارد و بدستور آجر است .

دویم ارغون‌کاملی[3] وی‌هم ازمشاهیرست دربغداد دو مدرسهٔ عالیست هر دو کاشی‌کاری یکی در مرغابیه و یکی درکنار جسر کتابه‌هـای هر دو بخط اوست .

سیم نصرالله‌طبیب در بغداد کتابهٔ بعضی از عمارات عـالـی بخط اوست .

چهارم مبارکشاه‌زرین‌قلم او بغایت نازك و شیرین نوشته ودر کمال

---

۱ ــ غازان‌خان‌بن ارغون‌بن‌ابقای‌بن هلاکوخان در سال ۶۷۰ متولد شده و در ۶۹۴ بسلطنت رسید بنیاد عدل و دادکرد در ترویج دین اسلام‌کوشید درسنهٔ ۷۰۳ در نواحی قزوین درگذشت.

۲ ــ ابوعبدالله امام احمدبن محمدبن حنبل‌بن هـلال ولادتش در سال ۱۴۱ ــ ۱۶۴ ه ووفاتش در سنه ۲۳۳ در زندان المتوکل عباسی و نیز بقولی در ۲۴۱.

۳ ــ ارغون‌بن‌عبدالله.

Marfat.com

صافی و پاکیزگی سطورست گویند که چون سلطان‌اویس‌جلایر[1] در نجف اشرف عمارات بنیاد کرد شبی حضرت شاه ولایت پناه سلام‌الله‌علیه را در خواب دید که به سلطان اویس امرفرمود که کتابهٔ عمارات را به مبارکشاه زرین قلم بگو که بنویسد از اینجهت او را زرین‌قلم گفتند و شهرت تمام وی از خطه طیبه و محروسهٔ فاخره تبریز است .

پنجم یوسف‌مشهدی وی خدمت یاقوت بسیار کرده و در آخر عمراز عراق‌عرب به آذربایجان رفته رحل اقامت در دارالسلطنه تبریز انداخت و بقیه عمر در انجا بکتابت و مشق اوقات صرف نمود عبدالله صیرفی شاگردی او را نموده است .

ششم سیدحیدر کنده نویس بضم‌الکاف یعنی جلی‌نویس بغایت خوشنوشت مجذوب واهل‌حال بوده ، هر کس ازو تعلیم گرفته هم‌خوشنویس می‌شده و هم بمناصب و مراتب عالی می‌رسیده از آنجمله خواجه‌علیشاه[2] وزیر وخواجه غیاث‌الدین‌محمد رشید[3] هر دوشاگردی وی کرده و هردو خوشنویس گشته باقصی مراتب و مناصب و توفیقات کلیه فایز و موفق گشته‌اند اما همه کس را تعلیم نمی‌داده .

---

۱ ــ سلطان‌اویس بن‌امیرشیخ‌حسن از پادشاهان ایلخانیست در سال ۷۵۷ جانشین پدر شد از بغداد به‌آذربایجان آمده آنجا راگرفت سلطان‌اویس از سلاطین هنر دوست و ادب پروربود در سنه ۷۷۶ وفات یافت.

۲ــ خواجه تاج‌الدین‌علیشاه جیلانی تبریزی وزارت اولجایتو سلطان محمد داشت و در امر وزارت با خواجه رشید شریك بود وفاتش‌بسال ۷۲۳.

۳ ــ خواجه غیاث‌الدین‌محمدبن خواجه رشید ازمشاهیر وزراست وزارت ساطان ابوسعید با وی بود از وزرای فاضل و ادب دوست و کریم و منشیان بلیغ بود مصنفین کتاب بسیار بنام او تألیف کرده‌اند در وقتیکه امیرعلی پادشاه دیار بکر بهواداری موسی‌خان به‌اذربائیجان آمده با آرپاخان جنگ کرد و آرپاخان شکست خورد خواجه غیاث‌الدین محمدگرفتار گشت و در سال ۷۳۶ شهیدگردید.

136377

Marfat.com

احمد رومی استاد خط و نادر زمان و اعجوبه دوران بوده و ثلث و محقق و ریحان و نسخ و رقاع و توقیع را در نزاکت و خوبی بجایی رسانیده که معتقد بعضی آنست که صافتر و نازکتر ازخواجه یاقوت می‌نوشته اما اعتقاد خودش آن بوده که پسر خود را می گفته جهدی کن که اگر همچو من ننویسی مثل آن غلامك یعنی یاقوت بنویسی اما بعد از استادان سته شاگردان ایشان منهم سلیمان سلمی ذیشابوری و سیدشرف الدین خطاط شیرازیست که در زمان پادشاهی سلطان محمداولجایتو[1] بوده در وقتی که سلطان محمد سلطان ابوسعید پسر خود را بدارایی ممالك خراسان میفرستاد سیدرا بمعلمی او تعیین فرمود شاهزاده در احترام و تعظیم و اعزاز سید که استاد وی بود مبالغه می‌نمود چنانچه پیاده بمنزل او می‌رفت و استاد را از قیام مانع آمده درپیش اوبدو زانوی ادب‌می‌نشست خط سید شرف‌الدین کمتر در میانست .

دیگر از شاگردان احمدرومی و پیریحیی صوفی که شاگرد او و مبارکشاه زرین‌قلم است صوفی مذهب و صاحب مشرب بوده و با مشایخ صوفی بسر می‌برده اکثر عمارات نجف اشرف علی راقدها الف الف صلواة وسلام و کتابه‌های ان بخط اوست و در خدمت سلاطین جلایر و ایلخانی و امیر چوپان سلدوز[2] بوده که طایفه‌یی از اتراك مغولند چون بعد از فوت سلطان ابوسعید ملك‌اشرف[3] نبیرهٔ امیرچوپان و بعضی دیگر از آن دودمان چند

۱ ــ اولجایتو سلطان‌محمد بن ارغون‌خان پس از برادر غازان‌خان درسال۷۰۳ در تبریز بتخت سلطنت نشست در تقویت اسلام کوشید درسنه ۷۱۶ وفات یافت.
۲ ــ از امرای بزرگ ودرعهد سلطان ابوسعید دوازده سال مدار سلطنت با او بود در سال ۷۲۸ درهرات ملك‌غیاث‌الدین کرت بفرمان سلطان‌ابوسعید ویرا بکشت. ۳ــ ملك‌اشرف بن تیمورتاش بن‌امیر چوپان بعد از برادر شیخ‌حسن کوچك بر ممالك آذربائیجان وعراق عجم واران حکومت می کرد مردی‌ظالم وستمگار بودجانی‌بیگ‌خان حاکم دشت قبچاق او را در سال ۷۵۹ برانداخت .

روزی سلطنت راندند و ایشان را چوپانیان می‌گویند .

عبدالله صیرفی ولد خواجه‌محمود صراف تبریزی است یاقوت عصر خود بوده شاگردی سیدحیدر [۱] نیز نموده ، در کتابه نویسی استاد واز کاشی تراشی نیز وقوف تمام داشت عمارات دارالسلطنه تبریز خصوصاً عمارت استاد و شاگرد و کتابه‌های بیرون و درون و کمرهای گنبدها وسردرها تمامی بخط اوست و در نوشتن آنها سحرکار فرموده و اعجاز نموده آن عمارت را امیرسلدوزچوپانی ساخته عبدالله معاصر سلطان محمدپادشاه اولجایتو و سلاطین چوپانیان بوده و در مدرسهٔ دمشقیهٔ دارالسلطنه‌تبریز کتابهٔ‌طاقی بخط اوست و در راه بلیانکوه تبریز مسجدی قریب ببقعه سلیمانیه این بیت از بیرون پنجره درکاشی‌کاری خط اوست و بی‌تکلف خط بآن خوبی مشاهده نشده .

هذاالمنازلُ و الآثارُ والطُللُ مُخبِراتٌ بانّالقومُ قدرَ حَلوا

و میرزا سلطان ابراهیم‌بن میرزا شاهرخ که از خوشنویسان مقرر ثلث است به تبریز فرستاد این آیهٔ مبارکه‌که بخط او بر سنگی نوشته شده بود سنگ تراشان کنده بشیرازبرده در در دکان‌عمارتی که وی در میان صحن مسجد جامع بزرگ شیراز که در زمان سامانیان احداث یافته ومیرزا آن عمارت را در شهور سنه عشرین و ثمانمایه ساخته نصب نموده و آن آیه اینست . اِنَّالمتّقینَ فی‌جنّاتٍ و نَهرٍ فی مَقعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیكٍ مُقتدرٍ [۲].

دیگر حاجی محمد بند دوز تبریزی که شاگرد صیرفیست و استاد

---

۱ ــ خواجه صیرفی شاگرد سید حیدر ، سید حیدر شاگرد خواجه یعقوب و او شاگرد پیر یحیی صوفی و او شاگرد خواجه مبارکشاه زرین قلم و اوشاگرد یاقوتست وفات خواجه‌صیرفی بسال۷۴۲ وقبرش درچرنداب تبریزست.

۲ ــ سورةالقمر ۵۴–۵۴ و ۵۵ .

Marfat.com

معین‌الدین و مولانا شیخ محمد بندگیر خطاط در شهور سنه ثمان و ثمانین وسبعمائه بخدمت امیرتیمور رسیده کتابتی که امیرتیموربملك مصر فرستاد مقررفرمود که مولانا بأب طلا نوشته این کتابت بعرض سه‌گز وبطول هفتاد ذرع بوده که ایلچی مصر برده نیز حاجی محمد فرزند صیرفی است و ازو مرخص بوده در اسم استاد نوشتن، کتابهٔ عمارات چهار منارهٔ دارالسلطنه تبریز بخط معین‌الدین است و وی استاد مولانا شمس‌الدین مشرقی قطابی بوده و بعد از آن پسران او عبدالحق و عبدالرحیم و مولانا جعفر تبریزی که از شاگردان مولانا شمس‌الدین اند تمامی حکام خطهٔ خط بوده‌اند.

دیگر از خوشنویسان مشهور عمر اقطع است که دست راست نداشته وبدست چپ خط برصحایف بنوعی می‌نگاشت که دیدهٔ الوالابصار در آن خیره وعقل اولوالالباب از مشاهدهٔ آن‌طیره می گشت جهت سلطان‌صاحبقران امیرتیمورگورکان[1] مصحفی بخط غبارنوشت که در کوچکی وحجم بمثابه‌یی بود که در زیر نگین انگشتری می‌توانست گذشت و بهدیه نزد سلطان صاحبقران برد وی بواسطهٔ آنکه کلام حضرت ملك علام را در نهایت حقارت و کوچکی نوشته بود خوش نیامد و اقبالی نکرد و تفقدی باو ننمود و عمراقطع ازین مهم منفعل شده مصحفی دیگر در غایت بزرگی چنانچه هر سطری از آن یکذرع بلکه بیشتر یود نوشت بعد از اتمام و تذهیب و زینت وجلدآنرا برگردونی بسته بجانب دولتخانهٔ صاحبقران روان شد چون این خبربمسامع سلطان صاحبقران رسید با جمعی از علما و صلحا و اکابر و امرا و اعیان دولت پیاده باستقبال شتافته اکرام و احترام بیشتر بمولانا

۱– ولادت درشب شنبه بیست وپنجم شعبان ۷۳۶ درکش از بلاد ماوراءالنهر وفات در ۸۰۸ ه.

Marfat.com

فرمود و احسان بی‌پایان بـاو نمود و یك ورق از ان مصحف نزد استادی مولانا مالك دیلمی بود.

دیگر از جمله خوشنویسان قدیم مولانا معروف خطاط بغدادیست که سر آمد جهان و نادرهٔ دوران بود. غیر از حیثیت خط در اقسام هنرهـا و اصناف کارها ماهر بوده و اهلیت و استعداد تمام داشته و شعر را نیکو می‌گفته و از سلطان احمد جلایر در بغداد روگردان شده به‌اصفهان پیش میرزا اسکندربن میرزا عمرشیخ‌بن امیرتیمورگورکانی[1] آمد و در کتابخانـهٔ او از اهل تعین و اعتبارگشت گویند یك روز هزار وپـانصد و بیت مقرر کرده بود کتابت نماید دو روز هیچ ننوشت و از حکم میـرزا تخلف نمود سبب تغافل ازو استفسار کردند گفت می‌خواهم کـه یکروز کتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر فرمود که سایبانهـا و چتر و اوطاق برافـراختند و یکی قلم می‌تراشید و مولانا می‌نوشت نمـاز دیگر چهار هزار و پانصد بیت در کمال لطافت و نزاکت تمام نمود میرزا اسکندر انعام فراوان بوی التفات فرمود میرزا شاهرخ در وقت فتح ممالك عراق مولانارا بدارالسلطنهٔ هرات آورده رقم اختصاص بروکشید و او را کاتب خویش ساخته در کتابخانه جـایش داد و کتابت باو فرمود، مولانـا مرد خوش محاورهٔ شیرین کلام بوده نمد عسلی پوشیده وطاقیهٔ بلند هم از ان جنس برسر نهادی و الف نمدی برگرد آن پیچیدی جوانان مستعد دارالسلطنهٔ هرات مثل مولانا روح‌الائمهٔ‌خوارزمی وغیره با مولانا معروف مصاحب بودندی بعضی بواسطهٔ مشق خط و جمعی بمصاحبت و مولانا بسیار خوش‌منش و خویشتن‌دار بوده و میرزا بایسنغر

۱ــ میرزا اسکندر از جانب شاهـرخ فرمانروای اصفهان بود با وی مخالفت کرده سکه‌بنام خویش زد شاهرخ باوی جنگ کرد اسکندرشکست خورد و اسیر گشت اورا ببرادرش میرزا رستم سپرد درسال ۸۱۷ برادر او راکور کرد وسپس بقتل رسید.

Marfat.com

میرزا ابن شاهرخ خمسهٔ نظامی بمولانا فرمود که کتابت نماید و کاغذ بجهت مولانا معروف فرستاد مولانا مدت یکسال و نیم آن کاغذ را نگاهداشت آنگاه ان کاغذ را نانوشته بخدمت میرزا فرستاد و میرزا بغایت ازو رنجیده از اتفاقات ایام وسوانح روزگار در همان اوان مولانا را بمصاحبت احمد لر که در مسجد جامع دارالسلطنهٔ هرات میرزا شاهرخ را کارد زده بود متّهم ساختند[1] و او را گرفتند و اکثر جوانان مستعد که پیش مولانا متردد بودند کناره نمودند ارباب طمع از آن جماعت زرها گرفتند و مولانا معروف را چند نوبت بپای دار آورده عاقبت در چاه حصار قلعه اختیارالدین هرات[2] او را حبس کردند[3].

مولانا معروف سرآمد مستعدان جهان و نادرهٔ دوران بود وغیر ازخط انواع فنون و اصناف کمالات داشت و درجواب قصیدهٔ خواجه جمال‌الدین ساوجی قصیده‌یی گفته.

ز ترك چشم تو هر غمزه‌یی که آمد راست
درون سینه‌نشست آنچنان که دل‌مبخواست

مولانا عبدالله‌طباخ وی از دارالسلطنهٔ هرات بود در آنجا ترقی کرده کار او بالا گرفت و مشهور آفاق شد و خطوط را خوش نوشت و در افشان و وصالی قدرت داشته واکثرعمارات دارالسلطنهٔ هرات خصوصاً گازرگاه‌خط اوست وعمارت‌موسومه‌بآغاجه که منسوب‌باغاجه‌زوجهٔ سلطان حسین‌میرزا بایقراست درمشهد مقدس معلی مزکی اکثر کتابه‌های آن بخط اوست.

۱ــ این سانحه در سال ۸۳۰ ه. اتفاق افتاد. احمدلر از مریدهای فضل‌الله استرابادی نقطوی بود. ۲ــ قلعهٔ اختیارالدین در هرات از قلاع مشهورست از بناهای ملك اختیارالدین تولك می‌باشد امیرتیمورگورکان چون در سال ۷۸۲ هرات را فتح کردآنجا را ویران ساخت در سال ۸۱۸ بامر شاهرخ دگربارہ عمارت شد.
۳ــ معروف پس از اندك زمانی درحبس وفات یافته است.

Marfat.com

مولانا نعمت‌الله بواب شاگرد عبدالرحیم خلوتی بوده وی بسیار نیکو می‌نوشته کتابهٔ عمارات بقعه‌رفیعهٔ مظفریهٔ دارالسلطنه تبریز که ازمستحدثات جهانشاه پادشاه است[1] تمامی بخط اوست.

مولانا شمس‌الدین شاگرد نعمت‌الله بواب او نیز خوش می‌نوشته این جماعت ازشجرهٔ خطوط سته‌اند که مذکور گشت.

مولانا پیر محمد ازدارلملك شیرازست بغایت خوش‌می‌نوشته و گوی رجحان ازخوشنویسان آنجا ربوده و در آن اوان کسی مثل وی ننوشته اکثر کتابه‌های مزارات و عمارات شیراز بخط اوست.

امیر مجدالدین ابراهیم ازخوشنویسان مقرر بوده و بظهیری منسوبست وی نیز از شیرازست.

مولانا محمود سیاوش و مولانا پیر محمد ثانی نیز هردو از دارالملك شیرازند و معاصر یکدیگر بوده‌اند اکثر کتابه‌های مساجد و مدارس شیراز بخط ایشانست درشهور سنه عشرین و تسعمائه بوده‌اند.

مولانا شمس‌الدین محمد ظهیر و مولانا فاروز بهان و میر عبدالقادر حسینی و حافظ عبدالله ازخوشنویسان مقرر شیرازند اکثر کتابه‌های آنجا بخط ایشانست و آثار ایشان بسیارست و اکثر خوشنویسان که درفارس و خراسان و کرمان و عراق نام برآورده‌اند ریزه‌خواران خوان ایشانند.

مولانا شمس‌الدین بایسنغری ازنوادر خوشنویسان بوده وخطوط سته را بسیارخوب می‌نوشته قلم برقلم و قدم برقدم یاقوت گذاشته بسی نازك و باسلوب و شیرین می‌نوشته خصوصاً چهره‌گشای خط نستعلیق که عروس خطهاست کسی بهتر ازو مشاطگی نکرده فقیر خط او را با خطوط استادان سبعه موازنه کردم و بمیزان نظر سنجیدم خط وی کم از هیچکدام نیست او

۱ــ جهانشاه بن قرا یوسف بن قرا محمد در ۸۳۹ بحکم شاهرخ فرمانروای آذربایجان شد جهانشاه بر اکثر بلاد عراق مسلط گشت سی و دوسال در کمال قدرت سلطنت کرد در ۸۷۲ با حسن بیك آق قوینلو جنگ کرد و کشته شد.

Marfat.com

استاد بایسنغر بوده مشهورست که میرزا بایسنغر دیوان قاضی شمس‌الدین طبسی[1] را بمولانا فرموده بود که کتابت نماید وهمیشه می گفت که این نوع شعر و این قسم خط که درباره این دوشمس کرامت شده ازفیوضات الهیست کتابه‌های مسجد جامع مشهد مقدس معلی بیشتر بخط مولانا شمس است.

نواب‌میرزا بایسنغرولد میرزا شاهرخ او نیز بغایت خوش نوشته استاد عصر بوده وتعلیم خط ازمولانا شمس گرفته و مولانا شمس درخدمت میرزا می‌بوده و بایسنغری بدان مناسبت در اسم می‌نوشته کتابه‌های پیش طاق عمارت مسجد جامع مشهد مقدس که والدهٔ ماجدهٔ او گوهرشادبیگم[2] ساخته بخط اوست و اسم خود نوشته که کتبه بایسنغربن شاهرخ‌بن امیرتیمور گورکان و کتابهٔ بعضی عمارات سبزوار نیز بخط اوست[3].

نواب‌میرزاسلطان‌ابراهیم برادر میرزا بایسنغر او نیز بسیار خوب می‌نوشته شاگرد مولانا محمد شیرازیست میرزا بغایت مستعد وفاضل و هنرمند بوده و ارباب فضل و استعداد را دوست می‌داشته وبا ایشان‌محشور

---

۱ ــ از شعرای مشهورست مداح صدرالدوله نظام‌الملك بود و در سال ۶۲۴ وفات یافته است. ۲ ــ گوهرشادبیگم زوجهٔ شاهرخ‌بن امیرتیمورگورکان یکی از زنان نیکوکار و نامدار بود و ازآثار و ابنیهٔ خیریهٔ او مسجد جامع و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد مقدس می‌باشد و براین بقاع مستغلات و املاك زیاد وقف کرده است و این ابنیه از شاهکارهای فن معماری و هنری ایران در سدهٔ نهم می‌باشد که‌علاوه بر استحکام باکاشی‌های زیبا و معرق تزئین شده وکتیبه‌های آنها بخط بسیار زیبای فرزندش بایسنغر میرزا نوشته شده و معمار آنها استاد قوام‌الدین شیرازی بوده گوهرشاد پس ازمرگ شاهرخ در ۸۵۰ سال چند بزیست در نهم رمضان بسال ۸۶۱ در عهد سلطنت ابوسعید گورکان هنگام غائله قیام‌میرزا ابوالقاسم بابر بدسیسهٔ جمعی ازامرای ابوسعید بدستور ان پادشاه در هرات بقتل رسید ونزدیك قبر بایسنغر درمسجد گوهرشاد بیگم‌هرات بخاك سپرده شد. ۳ ــ فضائل این شاهزاده‌بسیار بوده‌بسال ۷۹۹ متولد ودر ۸۳۷ از این جهان درگذشته است.

Marfat.com

بوده . از جمله اعلم‌المورخین مولانا ذوالدین لطف‌الله المشتهر بحافظ ابروالهروی[1] تاریخ‌موسوم‌بزبدةالتواریخ‌البایسنغری که‌باسم میرزا بایسنغر نوشته بعد از رحلت میرزا بایسنغر به‌شیراز رفته ودرخدمت‌میرزا سلطان ابراهیم میرزا می‌بوده وعمدةالفضلا مولانا شرف‌الدین علی‌یزدی[2] نیزدر خدمت میرزا درشیراز می‌بوده وتاریخ ظفرنامه را باعانت و رعایت نواب میرزایی وپرتوالتفات وهمراهی جمعی کثیر از فضلا و ارباب استعداد که‌در آن اوان در آن مکان‌بواسطهٔ نوشتن تاریخ‌مجتمع بودند نوشته میرزا بانواع حیثیات وکمالات آراسته بوده کتابه‌های مدارسی که در شیراز در آن‌ایام‌خود احداث نموده مثل دارالصفا و دارالایتام بخط او بوده و درِ عمارت بقعهٔ ظهیری[3] نیز بخط میرزاست‌ودرصفه مقبرهٔ شیخ‌العاشقین شیخ سعدی‌شیرازی غفرله این غزل بخط آن بی‌بدل بر ازارهٔ آن‌بکاشی تراشی مسطورست.

غزل

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه‌عالم که همه عالم از وست
نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل
آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست
شادی و غم بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست
پادشاهی و گدایی بر ما یکسانست
که بدین در همه را پشت اطاعت خم ازوست

---

۱ ــ بسال۸۳۴ درزنجان وفات یافته است. ۲ــ شرف الدین علی‌یزدی از شعرا و فضلای و مورخین مشهور عهد شاهرخ بوده درسال ۸۵۳ وفات‌یافته‌است.
۳ ــ ظهیریه نیز نوشته شده است .

Marfat.com

سعدیـــا گـــر بکند سیل فنا خـــانـهٔ عمر
دل قـــوی دار کـــه بنیاد بقا محکم ازوست

و در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه نوشته ومصحفی به‌قطع دو ذرع درطول ویك ذرع‌ونیم در عرض نوشته ووقف‌برمزار بابا عمادالدین لطف‌الله نمود .

حکایت کنند که خوش طبعی سمرقندی از شیرازدرسمرقند بخدمت میرزا شاهرخ رسید وی از احوال میرزا سلطان ابراهیم استفسار نمودآن شخص از کمالات میرزا خصوصاً مباحثات‌علمی ومشق خط نقل بسیار نمود و آخر سخن را بدان منتهی ساخت کـــه میرزا بـــردر و دیـــوار شیراز کُنْتُه سلطان ابراهیم نـــوشته کـــه تجنیس کتبه است میرزا شاهرخ را بسیار خوش آمد و حقیقت بمیرزا سلطان ابراهیم[1] نوشت، پادشاهـــان جغتای را اینقدر وسعت مشرب و فهم وحالت بوده است .

میرزاسلطانعلی‌بن‌میرزاسلطان‌خلیل‌بن‌پادشاه‌جلیل‌حسن‌پادشاه‌در حینی که‌دارایی مملکت‌فارس‌بمیرزاسلطان‌خلیل مفوض‌شدمیرزاسلطان‌خلیل رادرآنجاپسری‌شد و آنرا سلطانعلی نام کردچون به‌نه‌سالگی‌رسید ازخوش‌نویسان آن‌مملکت گشت چنانچه‌این‌بیت که ازنتایج‌طبع اوست‌شاهدبرآنست.

یکی از عنایات حق است این کـــه نـــه ساله‌ام می‌نویسم چنین

و این ابیات درعمارت‌تخت جمشید که در مرودشت شیراز واقعست وبرسنگ نقش شده بخط او مشاهده شد مناسب احوال نوشته .

صحبت گیتی کـــه تمنا کند با که وفا کـــرد کـــه با ما کند
ملك سلیمان مطلب‌کان هواست ملك همانست سلیمان کجاست

---

۱ ــ سلطان ابراهیم میرزا در سال ۷۹۶ متولد و در سنه ۸۳۸ در شیراز ازاین جهان درگذشته و در مدرسهٔ دارالصفا مدفون شده است .

این گهر و گنج که نتوان شمرد　　سام چه برداشت سلیمان چه برد
خاك شد آنکس که در اینخاك زیست　　خاك چه داند که درین خاك چیست
هر ورقی چهرهٔ آزادیست　　هر قدمی فرق ملك زاده‌ییست
عمر بخشنودی دلها گذار　　تا ز تو خشنود شود کردگار
هر که بنیکی عمل آغاز کرد　　نیکی او روی بدو باز کرد

وکان ذالك فی تاریخ احدی و ثمانین و ثمانمائه .

مولانا عبدالحی سبزواری او شاگرد مولانا عبدالله طباخ است مردم خراسان اورا استاد میدانند کتابهٔ گنبد مبارك حضرت امام همام ثامن صلوات الله علیه از بیرون بخط اوست .

مولانا حافظ محمد از خوشنویسان مقرر دارالمؤمنین قم بوده معاصر سلاطین آق قوینلوست در خط ثلث سر آمد زمان بوده و عدیل خود نداشته است .

حافظ قنبر شرفی مملوك غفران پناه قاضی شرف الدین عبدالمجید قمی جد امی والد ماجد راقم بوده شرفی بمناسبت اسم قاضی در خط می‌نوشته و اصل او نیز بطریق یاقوت مستعصمی از حبش بوده وی خط ثلث را خوش می‌نوشته و کتابهٔ درگاه مسجد جامع دارالمؤمنین قم و محراب مسجد و درگاه و مزار کثیر الانوار سلطان سید ابواحمد در درب ری بخط اوست و آخر رجوع بخط نسخ تعلیق کرده وبروش مولانا سلطانعلی می‌نوشت دران فن نیز سر آمد شد باقی حالات او در تذکرة الشعراء[1] ایراد یافته .

مولانا نظام الدین ولد مولانا شمس الدین ازدار الارشاد اردبیل بوده و خطوط سته را نیکو نوشته و نسخ تعلیق را نیز صاف و پاکیزه می‌نوشته از خوشنویسان مقرر آذربایجانست ودر دارالارشاد اردبیل بکتابت اشتغال

۱ ـ مقصود تذکرهٔ مجمع الشعراء می‌باشد .

Marfat.com

داشته و از زمان سلاطین ترکمان تا سنهٔ عشرین و تسعمائــه در قید حیات بوده است .

مولانا حیدر قمی شاگرد حافظ قنبر شرفیست خطوط سته را خوش می‌نوشته و خط کوفی را هــم نیکو می‌نوشته و در قم ادیب بــوده و اولاد اکابر در پیش او چیزی می‌خواندند و بمیمنت شهرت تمام داشته هر پسری که نزد او چیزی خواند بمرتبه‌یی فایز شد، کتابه‌هــای بیرون و درون گنبد حضرت معصومه سلام‌الله علیها به‌خط اوست و در زاویهٔ حسینیه نیزدرصفهٔ عمارت کتابه‌های ثلث و کوفی بخط اوست مولانا حیدر خوش‌آواز بوده‌و حافظ تمام کلام ملك علام بوده است .

مولانا سیدولی از سادات قم بوده ثلث را بغایت خوش می‌نوشته از خوشنویسان مقرر عراقست کتابهٔ‌صفه ودرگاه حضرت معصومه علیهاالصلوة والتحیه و درگاه زاویهٔ حسینیه واقعه در درب کنکان کــه از منشات جد مادری را قمست بخط اوست .

مولاناشهره امیروالداستادی‌مولانامالك‌دیلمیست کاتب وخوشنویس مقرر بوده و نسخ را خوش می‌نوشته در اوایل مولانامالك پیش پدر مشق ثلث و نسخ می کرده و در آن فن یاقوت عصر بوده و تعلیم از پدر داشته است .

مولانا نظام بخارایی خطوط سته را بتمامی خوش می‌نوشته و در کتابخانهٔ نواب غفران پناه ابوالفتح بهرام میرزا بوده و از جمله مخترعات اوست که بانگشت خط ثلث را چنان باسلوب و نزاکت تمام مــی‌نــوشته که قلم از تعریف آن عاجزست و کمالات او ازحد تقریر وحیز تسطیر متجاوزست و از جمله ایــن قطعهٔ کنایــه آمیز از طبع وقاد نواب میرزایی درباب ثلث نویسی او بانگشت مشهور می‌باشد .

شناسای رقوم هفت خط مولی نظام‌الدین

که مانند خطش در عرصهٔ افاق کم باشد

نویسد ازسر انگشت خط ثلث را یارب

که‌دیدست اینچنین کاتب که‌انگشتش‌قلم‌باشد

مولانا محمدحسین ولد مولانایحیی مشهور بباغ دشتی از متأخرین خوشنویسان دارالسلطنه هراتست ثلث ورقاع و نسخ را بغایت خوش می‌نوشته‌کاتب مسلم بوده است .

مولانا حسین فخار شیرازی باتابکان منسوبست و از خوشنویسان دارالملك شیراز بوده او نیز کاتب مقررست .

میرمنشی حسین قمی والد مصنف والد ماجد راقمست اسم شریف ایشان شرف‌الدین‌حسین از جانب‌نواب کامیاب مالك رقاب جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب مخاطب به‌میرمنشی شدند و باین اسم مشهور در افاق گشتند اول‌مرتبه‌در دارالسلطنه هرات‌منشی‌نواب غفران‌پناه سام‌میرزا [1] گشتند بعد از ان در زمان وکالت احمدبیك نور‌کمال [2] انشاء ممالك از دیوان اعلی بدیشان مفوض شد سه سال بآن خدمت اقدام داشتند و مدت پانزده‌سال‌وزیر و منشی جمله‌المناصب سرکار مغفرت پناه قاضی جهان [3] وکیل بودند و بعد ازان ممیز کل اعراب و اعراب و اخلاج ممالك محروسه‌گشتند و پس از

---

۱ ــ سام میرزا فرزند شاه‌اسمعیل و باشاهزاده القاس میرزا از یك مادر بوده‌اند سام‌میرزا شعر را خوش می‌سرود و در تربیت فضلا و شعرا سعی موفور داشت تحفهٔ سامی از او بسیار مشهورست وی در سال ۹۲۳ متولد شد. و در سال ۹۶۹ بزندان افتاده و در سال ۹۷۵ در قلعه قهقهه از این جهان درگذشته است.

۲ــ از بزرگان نورکمالیهٔ اصفهان بوده در عهد شاه طهماسب بوزارت دیوان اعلی رسید . شش سال بالاستقلال وزارت داشت و بعد از او قاضی جهان وزیرگشت .

۳ــ قاضی جهان سیفی حسنی جامع فضائل وکمالات بود از وزراء مشهور شاه طهماسب می‌باشد در سال ۹۶۰ از این جهان درگذشت .

Marfat.com

آن وزیر کارخانهٔ خاصه شریفه درولایت شوره کل وچخورسعد[1] بودند که‌نواب اسمعیل میرزا[2] و شاهقلی سلطان استاجلو[3] حکومت آنجا داشتند و بعداز گذشت آن هفت سال تمام بوزارت نواب شاهزاده عالم‌آرا سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدس معلی اقدام داشتند و بعد از آن سه سال دیگر بجای آقا کمال‌الدین وزیر خراسان وزارت مشهد منور مقدس معلی و ولایات داشتند و از آنجا که بدرگاه عالم پناه آمدند تا زمان حیات آن خسرو فرخنده صفات شب و روز در مجلس بهشت آیین ومحفل فلك‌تزیین بمجلس‌نویسی و کتابت متفرقه اقدام داشتند آنحضرت روح‌الله روحه در خط ثلث شاگرد مولانا حیدر مذکور بودند و ثلث ونسخ را بدرجهٔ اعلی رسانیدند ودر آخر بواسطهٔ انشاء رجوع بتعلیق فرمودند و در آن فن نیز تتبع مولانا درویش می‌نمودند و شکسته نسخ تعلیق بمزه و بمشابه‌یی می‌نوشتند که ارباب خط آنرا قطعه می‌نمودند و در انشاء فارسی و ترکی عدیل خود نداشتند و بغایت صاحب سلیقه و ماهر بودند و در کسب علوم بعد از اتمام مقدمات صرف و نحو ومنطق که دربلدهٔ طیبه کاشان پیش مولانا سلطان محمد صدقی استرابادی[4] مباحثه نموده بودند در اردوی معلا شاگردی استاد البشر عقل

۱ــ ازمضافات آذربایجان ودارالاماره ایروان بوده‌است برخی نوشته‌اندهمان ایروانست

۲ــ شاه‌اسمعیل ثانی پس ازمرگ شاه طهماسب درسال ۹۸۴ پادشاه شد ودر ۹۸۵ وفات یافت.

۳ــ شاهقلی سلطان یکان استاجلو از سرداران مشهور عهد شاه طهماسب بود در زمان حکومت محمد میرزا وی همراه او بخراسان رفت و این سردار نامدار همواره مورد توجه شاه بود اواخر عهد شاه طهماسب لله شاه عباس وامیرالامراء هرات گشت و درعهد شاه‌اسمعیل ثانی بجرم حمایت حیدر میرزا در ۹۸۴ بقتل‌رسید وپسرش مرشد قلیخان جانشین وی‌گشت.

۴ــ مولانا صدقی از مشاهیر علما وشعرای عهد خویش بود شرح مطالع ازوست در سال ۹۵۲ ازاینجهان درگذشت.

Marfat.com

حادی عشر میر **غیاث الدین منصورشیرازی**[1] کرده بودند و اکثر کتب‌هیأت و ریاضی را نزد آنحضرت مباحثه نمودند بعضی از مصنفات نواب میرزا باکتب معانی بیان مولانا تقی‌شیرازی که سرآمد شاگردان میر بود گذاردندو شرح تجوید و حواشی را با مرحومی خواجه **جمال‌الدین محمود شیرازی** گذرانیده بودند و در سلیقه شعری و بلاغت طبع ورای بدیهه مرتبه عالی داشتند امابآن اقبال نمی‌فرمودند اگر تمامی کمالات وحیثیات ایشانرا بادیگر صنایع و هنرها مثل نقاری و زرگری ونقاشی و جام بری ذکر نمایم مردم حمل بر نسبت بندگی وعلاقه فرزندی خواهند نمود لهذا بدین اکتفا نمودم و فضایل علمی ایشان بواسطهٔ شغل دنیوی و خدمت و ملازمت پادشاه صفوی مخفی مانده بود و از بدایت عمر و حیات تا نهایت اوقات با برکات آن حمیده صفات بیك قاعده و تیره گذران بود و جوانی وپیری یکسان در پیش ایشان از کثرت مجاهدات با نفس و ریاضات و طاعات و عبادات واجتناب از محرمات و مکروهات و سلامت نفس از اوان جوانی تا انتهای عمر و زندگانی وایام اشتغال وتقربات پادشاهی و تردد مجلس شاهنشاهی تا اوقات عزلت وانزوا و گوشه‌نشینی بیك روش بود چنانچه‌مرحومی‌مولانامعین‌الدین استرابادی[2] غفرالله له در قصیدهٔ مدح ایشان گفته .

بیت

سلیم‌النفس قمی میر منشی **خلاف** بابویه در باب‌مانیست

---

۱ ــ امیرغیاث‌الدین منصوربن‌صدرالدین محمدحسنی‌حسینی دشتکی‌شیرازی از علمای‌بزرگ بوده‌درعهدشاه اسمعیل‌بصدارت رسیدتألیفات‌زیاد داردبسال۹۴۸ووفات‌یافته است.

۲ ــ معین الدین سلطان حسین از افاضل مشهور عهد خویش بوده معین تخلص می‌فرموده در بذله‌گوئی وهزل سرائی گوی از اقران ربوده اشعارش شیرین و بامزه است در خدمت سلطانا براهیم میرزایی جاهی معزز و محترم می‌زیسته است.

Marfat.com

القصه صاحب نفس قدسی و اخلاق ملکی بودند اکثرروزهای‌دراز در تابستان بوضوی صباح نماز عشا میگزاردند وبیشتر ایام متبرکات وروز پنجشنبه روزه می‌داشتند و هرگز بی‌وضو نبودند و متصل بتلاوت کلام‌الله مشغول بودند و در سرعت کتابت ید طولائی داشتند ودر علم سیاق ایشان را مهارت تمام بود و در آن عمل وفن دستور محاسبان زمان بودند وشکسته ونسخ تعلیق‌آمیز و تعلیق را کس‌بخوبی ایشان ننوشت و در آن باب‌مخترع بودند و طرز نوشتن و روش خط از اول تاآخر بیك قاعده بود و در مدت العمر تغییری بواسطهٔ پیری در خط ایشان نشد سن شریف آنحضرت هفتادو شش‌سال، در آستانه امام‌زاده واجب‌التعظیم والتکریم عبدالعظیم علیه‌التحیة والتسلیم در شب جمعه هفتم شهر ذیقعدةالحرام عام تسعین و تسعمائه از دار فنا بجنت سرای بقا ارتحال‌فرمود استادی‌مولانا‌عبدی‌جنابدی[1] در تاریخ فوت آنحضرت گفته :

سپهر شرف میر منشی که بود — فلك را سر قدر بر پای او
چو ازگلشن دهر دلگیر شد — ریاض جنان گشت مأوای او
چو تاریخ جستم ز پیر خرد — بگفتا « بهشت برین جای او »

در درون آستانه مقدسه مذکوره مدفون شد علیه الرحمة و مغفرة واسعه .

میرنعمت‌الله پسرزاده میرعبدالوهاب تبریزی مشهورست که ازاکابر سادات ونقبا و فضلا بوده، در زمان سلاطین آق قوینلو بسیار مطاع گردیده و میرنعمت‌الله باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف و مشهور و بسلامت نفس موصوفست خطوط ثلث ونسخ راخوب می‌نویسد اما شکسته

۱ــ عبدی‌گونآبادی ازشعرای زمان شاه‌طهماسب صفویست ومداح‌سلطان‌ابراهیم میرزاجاهی بوده است مثنوی‌گوهر شهوار ازوست .

Marfat.com

تعلیق امیر نیز بسیار با مزه است و مطلقا در پیری تغییری در خط ایشان نشد بعد از واقعهٔ دارالسلطنه تبریز که بدست رومیان افتاد شیخ‌الاسلام بلدهٔ کاشان گشتند بعد از آن چهار سال قاضی‌القضاة دارالسلطنه اصفهان شدند.

مولانا علی بیگ ازدارالسلطنه‌تبریز بود وازخوشنویسان مشهورست خطوط را بغایت نازك و شیرین و صاف می‌نوشت اکثر کتابه‌های مساجد و عمارات مجدد دارالسلطنه تبریز بخط اوست.

مولانا شیخ‌کمال سبزواری شاگرد مولانا عبدالحی است خطوط سته را خوش می‌نوشت وهمیشه‌بکتابت کلام ملك‌علام وادعیهٔ‌دوازده‌امام اشتغال تمام داشت و فقیر در شهور سنه خمس و ستین و تسعمائه در مشهد مقدس رضیه رضویه علی شرفها الصلوة‌والسلام والتحیة ادراك ملاقات او نمودم پیر نورانی بود کتابه‌های درون روضهٔ مقدسه بخط اوست.

مولانا علی‌بیگ تبریزی[1] از خوشنویسان تبریزست راقم درشهور سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه در دارالسلطنه تبریز بادراك ملاقات او فایز شدم بغایت آدمی صفت و خوش صحبت بود خطوط او بر اکثر عمارات مساجد مجدد دارالسلطنه مذکورست.

مولانا مقصود خواهر زاده میر مفتول‌بند[2] تبریزی بوده و بغایت خوش می‌نوشته کتابهٔ عمارت مسجد میرمفتول‌بند درحوالی چرنداب[3] تبریز بخط اوست وی به‌هند رفت.

میر نظام‌الشرف ازاعاظم سادات‌موسوی واز اجلاء اکابر دارالسعاده

۱ــ ظاهراً همان علی‌بیگ می‌باشد که پیش ازمولانا شیخ‌کمال نوشته شده‌است.

۲ ــ میرمفتول‌بند نامش میرحسن بوده و شعر نیز می‌سروده است وفاتش در سال ۹۹۲ اتفاق افتاده و مزارش در چرنداب تبریز بوده.

۳ ــ چرنداب از محلات تبریزست و قبرستان آنجا مشهورست.

ابرقوه بود جمع بین‌الخطوط نموده بود هم خط‌نسخ و ثلث و هم تعلیق را با مزه می‌نوشت فضیلت و مولویت داشت شیخ‌الاسلام و قاضی‌القضاة ابرقوه و چهاردانگه فارس و بدوانات بود وی متخلق‌باخلاق جلی و به ـ کمالات معنوی آراسته سلیقهٔ انشا هم داشت و در عبارت آرایی و عربی دانی نظیر نداشت فوتش در حوالی گنجه در معسکر همایون اثر فی‌شهور سنه خمس و تسعین و تسعمایه .

قاضی محمدباقر از آدمی زادگان و قضاة خطهٔ طیبهٔ اردوباد[1] بود و قضای آن ولایت بدو متعلق بود طالب علمی کرده و کمالات بسیار داشت شعر را نیز نیکو می‌گفت و در آن فن استاد عصر خود بود و درخط سرآمد بود خطوط سبعه را خوش می‌نوشت .

موگنا میرزا علی جامع کمالات و حاوی حیثیات بسیارست در عنفوان جوانی در اندك زمانی نمایان شد و از علوم متداوله مستغنی گردیدو شروع در علم فقه و حدیث نمود و در علم لغت و پیروی لغات و عربیت بلندمرتبه گردید کم کسی‌مثل وی‌تتبع آنهانموده باشدمنشی‌بی مثل ومانندست و در علم تجوید و قرائت همچو اوکسی ماهر نه و برخواندن و نوشتن فقرات و عبارات عربی و خطبه‌های نیکو دیگر مثل او قادر نه و در علم قرائت استاد فن وخطابت بلبل خوش الحان انجمنست خطوط ثمانیه‌جمع ساخته هریك را بهتر از دیگری می‌نویسد ، در کتابت یدطولی و در انشاو عبارت مرتبه اعلی دارد و فصاحت و بلاغتش درجهٔ قصوی یافته اکثر کتب و احادیث وفقه و ادعیه را بخط نوشته و مباحثه و تصحیح و تحشیه نموده و هیچکس آن‌کار نکرده وآثار کمالات ایشان بسیارست و شاهد عدل بران حجج وصکوك و قبالات و امثله علیه عالیه دیوان‌الصدارة‌السامیه‌الانجوئیه

---

۱ ــ اردوباد از شهرهای آذربایجان وبر کنار رود ارس واقع شده است .

Marfat.com

المطاعیه است کـه بقلم خجسته رقم او در ایـران منتشر گشته وی از بلده طیبه سلطانیه است و قضای آنجا با طارمین [1] باو متعلق است .

مولانا علاء بیگ تبریزی [2] از خـوشنویسـان مقـرر دارالسلطنه تبریز بود شاگرد مولانا علی بیگ است کمالات بسیار داشته او به‌هند رفت.

مولانا علیرضا تبریزی شاگرد مولانا علاء بیگ تبریزیست صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده است بعد ازفترت رومیه شومیه [3] وخرابی دارالسلطنهٔ تبریز بدارالسلطنه قزوین آمده در آن بلده توطن اختیار نموده و درمسجد جامع آنجا رحل اقامت انداخته بکتابت اشتغال نمودند کتابه‌های مسجد جامع آنجا بخط اوست و چند مصحف در آنجا تمام نمودند و باقی حالات وی درپهلوی خوشنویسان نسخ تعلیق سمت تحریر خواهد یافت .

حسن بیگ ولد مرحـومی حسن بیگ سالم است وی از تبریزست و شاگردی مرحومی مولانا علاء بیگ تبریزی نموده آثار نجابت و آدمـی - زادگی و نامرادی و از خود گذشتگی ازو ظاهر و مترشح است او نیز بعد از تلاطم دارالسلطنه تبریز بعراق آمـدهٔ گـاهـی در اصفهان و اکنون در دارالسلطنه قزوین بمشق و کتابت اشتغال دارد و در مسجد جـامع قـزوین بکتابت اقدام می‌نماید خطش کم از استادان سته نیست مصاحف بخط او را اهل تجارت باطراف واکناف ربع مسکون می‌برنـد و بقیمت اعـلا هدیه می‌دهند .

مولانا فغان‌الدین بلبل در دارالسلطنه اصفهان نشو و نما و کسب

۱ــ طارمین ولایت گرمسیرست برشمالی سلطانیه. ۲ــ علاء الدین بن شمس الدین حافظ التبریزی. ۳ ــ بعد از قتل سلطان حمزه میرزا در سال ۹۹۴ تبریز واطراف آنرا جعفر پاشا که ازطرف عثمانی برای فتح آنجا آمده بود تصرف کرد و بلاد آذربایجان در تصرف سپاهیان عثمانی تا سال ۱۰۱۲ باقی بود تا آنکه شاه عباس درین سال لشکر بدانجا کشید و آذربایجان را فتح کرد .

Marfat.com

کمالات وهنرها نموده و خط ثلث ونسخ و رقاع را بـرطاق بلند نهـاده و بسیار با مزه و نازك می‌نویسد اگرچه‌بلند پروازیها دارد اما نمی‌تواند خـود را از مملوکیت و رقیت خلاص سازد و جهت رفع خجالت گـاهـی اسم خود را اصفهانی می‌نویسد وبعضی اوقات بـلبل زند و تجاهل‌می‌نماید که کسی پی بآن نبرد واز دو شاهد عادل خلاصی نمی‌یابد یکی سیاهی ودیگر نام بلبل ومعهذا از مالکش وارث بسیار مانده و بهر شهر ومملکتی که‌رفت یکی از آنها او را پیداکرده در معرض فروختن دارند و او بااین‌همه‌حالت و استعداد از شومی‌بخت سیاه در هیچ‌شهری سفید نمی‌تواندشدوی‌شاهنامه را بسیار خوب می‌خواند و تتبع مولانا علیرضا تبریزی میکندو گـاهی مشق نسخ تعلیق کرده قطعه‌ها بر کاغذهای حل‌کاری کرده مینویسد ، امـا صورت ترقی ندارد مدتی در میدان قم آشیانه داشت و بقطعه نـویسی و شاهنامـه خوانی اشتغال مینمودناگاه غوغا وهنگامه را برطرف‌نموده عزم دارالسلطنه قزوین نمود .

بیت

بلبل بناله‌بلدهٔ قم راوداع کرد کاین‌شهر را ترانهٔ او ناپسندبود

فصل دوم

در ذکر خوشنویسان تعلیق

برمرآت حقایق نما ظاهر وهویدا باشد که خط تعلیق‌از رقاع وتوقیع مأخوذست و خواجه تاج سلمانی که اصفهانی بوده واضع آنست و قبل از آن یکچند شکسته می‌نوشته و خط درست تعلیق در میان نبوده او درست کرده و بنزاکت و رعنایی نوشته چون نوبت بخواجه عبدالحی منشی رسید قاعده و نزاکت و اسلوب پیداکرد و سلسله تعلیق نـویسان و شجرهٔ ایشان باین دو استاد میرسد .

خواجه عبدالحی از دارالمؤمنین استرابادست دو روش خط او در میانست یکی در نهایت رطوبت وحرکت که مناشیر و احکام سلطان سعید شهید میرزا ابوسعیدگورکان[1] را بدان روش نـوشته و منشیان خراسان مثل مولانا درویش ومیرمنصور وخواجه جان جبرئیل وغیره بدان‌طرز نوشته‌اند

۱ــ ابوسعیدبن‌سلطان میرزا محمدبن‌میرانشاه درسال۸۷۳ درجنگ با ازون‌حسن گرفتار شده بقتل رسید هیجده سال در ماوراءالنهر و غزنه وکابل و سیستان وخـوارزم پادشاهی کرد .

و دیگری در کمال استحکام و پختگی و اصول و چاشنی که احکام پادشاه مرحوم حسن بیگ و سلطان یعقوب و سایرسلاطین آق‌قوینلو را بدان‌طرز نوشته و منشیان عراق سیما شیخ محمد تمیمی و مولانا ادریس و غیر هما تتبع ایشان نموده‌اند خواجه عبدالحی در انشاء میرزا سلطان ابوسعید مشهور آفاق گشت در فن خود یاقوت عصر بوده و کسی بدو نرسیده و شیخ محمد تمیمی شاگرد وی بود و در آخر حقوق‌شاگردی وی رافراموش کرده بعقوق مبدل ساخت و در مجالس سلاطین گفت که بهتر از خواجه مینویسم خواجه او را نفرین کرد وبنفرین خواجه فوت شد خواجه تااوایل ظهور دولت خسرو جلیل ابوالبقا شاه‌اسمعیل در حیات بود اما بواسطهٔ کبرسن وپیری منزوی گشته در تاریخ سنه سبع و تسعمایه در دارالسلطنه تبریز فوت شد درسر خیابان تبریز حظیره‌یی ساخته مشهور بعبدالحیه است مدفن‌وی در آنجاست .

مولاناحاجی‌علی‌منشی استرابادیست ازشاگردان نیک‌خواجه‌عبدالحی است و درهرات منشی کپک میرزا [1] شده باسترابادآمد و بعضی اوقات

---

۱ ــ محمدمحسن‌میرزامشهور به‌کپک میرزا از فرزندان سلطان‌حسین میرزا بایقرا بود حاکم ابیورد شد با برادر خود ابوالمحسن‌میرزا حاکم مرو متفق شده علم‌مخالفت افراشتند و باپدر جنگ کرده شکست خوردند کپک میرزا فرار کرده باسترابادرفت و آنگاه بازگشته از طرف پدر عفو شده حاکم مشهدگردید و دگربار عصیان ورزیده باز مورد عفو قرارگرفت با آنکه سلطان حسین‌میرزا در سال ۹۰۶ از این‌جهان درگذشت وی همچنان‌فرمانروای مشهد بود تاآنکه درسال ۹۱۳ محمدخان شیبانی از ماوراءالنهر عازم تاخت خراسان گردید و محمد تیمور میرزا و عبیدالله‌سلطان را با سپاه فراوان روانه مشهدکرد ابوالحسن میرزا در اینوقت پیش برادر بود و با هم لشکر آراسته به جنگ اوزبکان رفته شکست خورده اسیرشدند آنانرا دست بسته پیش محمدخان‌برده کشتند .

منشی شیروان و گیلان هم شد .

خواجه جان طغرائی شهرت وی بطغرائی از آنست که طغرای مناشیر و احکام را بسیار خوب مینوشته وی از قزوین بوده است .

مولانا شیخ محمدتمیمی ولدخواجه جان‌است انشاء سلاطین‌ترکمان کرده اما شهرت به تمیمی داشته این قطعه را ظرفا جهت او گفته‌اند .

بگو لعاب نقد خواجه‌جان را که خط مشکل آسان می‌نویسد
چه منشی آنکه طغرای نشانها بخون پادشاهان می‌نویسد
بهر دیوان نهد پای مبارك انارالله برهان می‌نویسد

مولانا ادریس مرد دانشمند بوده در انشاء مهارت تمام داشته خط او اگرچه نازك و رعنا نیست اما اسلوب و اصول خوب دارد انشاء حسن پادشاه[1] و رستم پادشاه[2] و الوندبیگ[3] کرده است .

مولانا درویش عبدالله از خراسان بوده اصلش بلخیست و همیشه درویش عبدالله بلخی می‌نوشته بغایت خوشنویس بوده اگرچه بعضی اورا بهتر از خواجه عبدالحی میدانند اما هر کدام روشی دارند و هردو بی‌قرینه بوده‌اند و معاصر یکدیگرند و مولانا درویش انشاء اولاد میرزا سلطان ابوسعید ومیرزا سلطان حسین بایقرا[4] و اولاد او وشاهی‌بیگ‌خان اوزبك[5] نموده بخدمت خواجه‌عبدالحی بطریق‌شاگردان بسر می‌برده مولانا در زمان

---

۱ ــ حسن بیگ‌بن علی‌بیگ‌بن عثمان‌بیگ‌بن قتلغ بیگ‌بن علی بیگ‌بن پهلوان بیگ بن حاجی بیگ‌آق قویونلو در سال ۸۸۲ در تبریز وفات یافته یازده سال و کسری پادشاهی کرد. ۲ــ رستم بیگ‌بن مقصود بیگ‌بن حسن‌بیگ درسال ۸۹۷ در تبریز بسلطنت برخاست‌پنجماه ونیم پادشاهی کرد بدست احمدبیگ‌بن‌اغرلومحمدبن حسن‌بیگ بقتل رسید. ۳ــ الوندبیگ‌بن یوسف بیگ‌بن حسن‌بیگ درسال ۹۰۳ در تبریز بسلطنت رسید ودر سنه ۹۱۰ در دیار بکر ازین جهان درگذشت. ۴ ــ

←

Marfat.com

سعید دارین میرزاسلطانحسین سر آمد زمان ومسلم ایران و دوران گشته شاگردان او خواجه جان جبرئیل و میر منصورمنشی نیز خوب نوشته‌اند .

حکایت :مشهورست که نوبتی شابیگ خان اوزبیگ کتابتی بمولانا درویش فرمود که بیکی از سلاطین ترکستان بنویس و قدغن تمام در اتمام آن‌نمود. اتفاقاً مولانا را فرصت نوشتن آن نشد وخان کتابت را طلبیدمولانا مضطرب شده نتوانست اظهار معذرت نماید طومار کاغذ سفیدی‌بیرون آورده شروع در خواندن‌مضمون کتابت نمود چنانچه اهل مجلس‌وحضار تعریفات بسیار کرده تحسین نمودند بعضی از مقربان که نزدیك‌بودند تعجب‌نمودند.

چه نامه صفحه‌یی ازنور دیدند ز سودای سوادش دور دیدند
چو روز وصل از ظلمت مبرا چو آئینه صفا بخش و مجلا
بجای ظلمتش انوار باهر دروصد معنی مستور ظاهر
زنور باطن و سودای عنوان بظلمت جا گرفته آب حیوان

بالاخره حقیقت قدرت و حالت مولانا را عرض نمودندکه طومار سفید نا نوشته را چنین گذرانیده ، خان را خوش آمد وصله و جایزه بسوی شفقت کرد ، مولانا در همان مجلس قلم برداشت و کتابت را همانطریق نوشته تسلیم نمود .

خواجه میرمحمد منشی قمی از شاگردان سرآمد خواجه عبدالحی منشی است در غایت رطوبت و حرکت و پختگی مینوشته و منشی رستم

→

سلطان حسین‌بن میرزامنصوربن بایقرا در ۸۴۲ متولد گشت در سال ۸۷۵ پادشاه‌شد هفتاد سال‌عمر کرد در سال ۹۱۱ ازاین جهان درگذشت.

۵ ـ شاهی بیگ‌خان‌بن بوداغ سلطان‌بن‌ابوالخیر خان بسال ۹۰۴ در ماوراءالنهر بپادشاهی برخاست بعد از مرگ سلطان حسین میرزا خراسان راتصرف کرد در ۹۱۶ شاه اسمعیل باوی جنگ کرد او را بکشت و برخراسان مستولی گشت .

پادشاه گشته مناشیر و احکام پادشاه مذکور بخط اوست.

حکایت : مشهورست که رستم پادشاه را بازترلانی طرفه بوده که بسیار تعلق خاطر داشته آن باز رنجور گشته وبسرحد انتقال و ارتحال رسیده رستم‌پادشاه ساعت بساعت یکیك از مقربان وپروانه‌چیان را به‌جهت تحقیق و خبرگیری بر سر آن میفرستاده و میگفته هرکه خبر فوت باز را بیاورد او را بقتل‌میرسانم تا آنکه خواجه میرمحمد منشی رابقدغن فرستاده رسیدن خواجه و پرواز روح باز بآشیانهٔ عقبی مقارن افتاده خواجه برگشته عرض کرد که باز بر روی زمین افتاده و بالها گشاده وگردن کشیده و از دامگاه حیات رمیده رستم میرزا را با وجود آن طیش وحدت و تعلق از تقریر خواجه بسیار خوش افتاده وباز را فرمود دفن کردند خواجه میرمحمد بعد از رستم‌میرزا ترك ملازمت سلاطین کرده در قم منزوی گشت سایر حالات و اشعار او در تذکرةالشعراء ایراد یافته .

خواجه عتیق منشی ازخطهٔ طیبه اردوبادست بسیار پخته و کنده (بضم کاف) می‌نوشته و درانشا آت‌نواب جمجاه‌صاحبقران‌گیتی ستان علیین آشیان شاه‌اسمعیل ترقیات‌کلی نموده و طغرای شاهی را که اکنون همچنان در میانست او پیدا کرده بعد از استعفا از ملازمت متولی مشهد مقدس معلی مزکی شد و سالها درآن عتبه علیه و سدهٔ سنیه بسر میبرده و عمارت عالی بجهت مقبرهٔ خود ساخته که آن مقبره در جنب مدرسهٔ شاهرخی واقعست و رقبات خود راکه در آنجا داشت برآن وقف نمود.

نواب میرعبدالباقی از دارالعباده یزدست و ازاولاد عارف ربانی شاه نعمت‌الله ولی [1] است سالها منصب صدارت و وکالت پادشاه جلیل

---

۱ ــ نورالدین سیدنعمةالله از مشاهیر عرفا و شعرای کرمانست صاحب کرامات بود . تألیفات بسیار دارد میلادش در سال ۷۳۱ و در سنهٔ ۸۳۶ در ماهان کرمان که اکنون مزار اوست از اینجهان درگذشته است .

Marfat.com

شاه اسمعیل نمود تعلیق را بسیار خوش مینوشته و بنزاکت وپختگی خط او کم ملاحظه شده احکام واسناد مشایخ وموالی دارالعبادهٔ یزدبخطشریف آنحضرت مشاهده شد .

مولانا ادهم از قصبهٔ فاخرهٔ ابهر[1] بوده یکچند انشاء دیوان نواب همایون علیین آشیان شاه طهماسب نمود درسال دویم ازسلطنت آناعلیحضرت فردوس منزلت به‌بی‌التفاتی قاضی جهان وکیل[2] بدست دَمری سلطان شاملو[3] مقتول شد و استخوانش را بعد از مدتی بکربلای معلا نقل نمودند اصلش عرب بوده و از مادر بمالك اشتر[4] میرسید و ازجانب پدر باحمد غزالی[5].

مولانا ابراهیم ازخوشنویسان مقررست واوراثالث خواجه عبدالحی و مولانا درویش میتوان گفت او خط را بغایت نازك و صاف ساخت از استرابادست مدتی انشاء آستانهٔ مقدسهٔ عرش منزله نموده بعد از آن مدتی دیگردر دارالمؤمنین قم کتابت کرده واین دوبیت بخط نسخ تعلیق برعنوان

۱ــ میان قزوین وسلطانیه واقعست. ۲ــ قاضی جهان‌سیفی حسنی قزوینی از وزرای معروف شاه طهماسب و ارباب قلم بود پانزده سال وزارت کرد در سنهٔ ۹۶۰ برحمت‌یزدان واصل شد. ۳ ــ دمری سلطان از امرای مشهور شاه طهماسب بودو در جنگ باعبیدخان اوزبك درسال ۹۳۴ کشته شد. ۴ ــ مالك اشتر از اصحاب حضرت رسول اکرم بسیار دلاور و جنگجو بود در ایام حیات براکثر شهرهای بزرگ حکمرانی کرد در سال ۳۸ حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام او را والی مصر فرمود معاویه‌دهقانی رابر آن‌داشت که‌در راه‌مالك‌را مسموم کرد. ۵ــ مجدالدین‌ابوالفتوح احمد غزالی برادر حجةالاسلام امام غزالیست در فقه تالی برادر بودگویند بعد ازآنکه امام غزالی ترك تدریس نظامیه‌گفت وی بجای برادر نشست لکن شوق وعظ براوغالب بود . ویرا صاحب کرامات و اشارات دانسته‌اند کتاب احیاءالعلوم را مختصر ساخت تألیفات بسیار دارد ازوی اشعار فارسی درکتب ورسائل دیده شده درسال ۵۱۷ وبقولی ۵۲۰ در قزوین وفات یافته است .

در درگاه کاشی کاری آستانه مقدسهٔ منوره متبرکه‌حضرت معصومه صلوات‌الله علیها بخط اوست .

الـهی بحق بنی فـاطمه که برقولم ایمان کنی‌خاتمه
اگر دعوتم رد کنی ورقبول من ودست ودامان آل‌رسول

گاهی نیز شعر می گفت این مطلع از نتایج طبع اوست .

منم جا داده در صحرای دل مشکین غزالی را
برآورده بخونـاب جـگر نـازك نهالـی را

مولانا سلطان محمود ولد مولانا ابراهیم است او نیز بروش پـدر خوش می‌نوشته و شعر نیز میگفته و نجاتی تخلص میکرده ازوست .

بیت

دو دمسازیم ما همدم بکنج درد وغم با هم
که مینالیم از درد جدایـی روز و شب با هم

مولانا اسمعیل او نیزپسر مولانا ابراهیم مذکورست تعلیق راخوب مینوشته و شعر نیز میگفته این بیت ازوست .

آمـد بهار و هر طـرفی صوت بلبلست
ساقی بیار می که عجب مـوسم گلست

میرمنصور از استرابادست و بغایت خوش مینوشته و روش مولانا درویش را داشته .

میرقاسم ولد میرمنصور او نیز خوشنویس بوده در وقتیکه نواب همایون پادشاه بایران‌آمد[1] او ملازم ومنشی آن پادشاه شده همراه وی‌بهند

۱ــ همایون‌بن بابر پادشاه‌هنددرسال ۹۳۷ پس‌ازپدر پادشاه شددرسال ۹۴۹ همایون با شیرخان افغان جنگ کرد شیرخان بروی غالب‌گشت همایون چون اوضاع رانامساعد دید متوجه قندهار شده و ازآنجا عزیمت بایران نمود و بـه شاه طهماسب پناه آورد ←

Marfat.com

رفت و بعد از رحلت پادشاه مذکور یکچند مـلازمت خلف صفدر او شاه جلال الدین اکبر نمود .

مولانا بهاءالدین حسین مشهدی منشی آستانه سدر دمرتبه بوده و بسیار خوش می‌نوشت و خط او برابری بخط سایر استادان می‌نماید .

مولانا محمدقاسم ولد مولانا بهاءالدین حسین منشی او نیز بـروش پدر خوش می‌نوشت .

خواجه نصیر او نیز منشی بود و خوش مینوشت .

خواجه اختیار منشی از دارالسلطنه هرات بود بغایت نـازك و صاف می‌نوشت آثار ازو بسیار مانـده و قطعه بیشمار نـوشته مدت سی‌سال در دارالسلطنه هرات بانشاء پادشاه سکندر نشان سلطان محمدپادشاه که در آن اوان میرزای خراسان بود اقدام نمود مولانا از هرات بیرون نیامد و سفری نکرد .

مفخر زمان میرزا شرفجهان ولد نواب قاضی‌جهان بسیار پخته ونازك وصاف می‌نوشتند و روش مولانادرویش داشتند .

میرزا روح‌الله ولد مشارالیه او نیز بروش پدر می‌نوشته و بغایت خط او صاف و پخته و بامزه بوده شرح حالات پدر و پسر در تذکرة‌الشعرا ثبت شده است .

حسنعلی‌بیگ عربکرلو از قورچیان خاقان جنت مکان شاه طهماسب بود پسر خواجه‌شاهقلی‌بیگ وزیر قورچیان خـاصهٔ شریفه بود و خوش و بامزه می‌نوشت و کمال استعداد داشت و قطعه نویس بود خـط او را بهمه

→ شاه طهماسب اورا یاری فرمود وباتشریفات فراوان به‌هندبازگردانید هنگامی که همایون بهند بازگشت با اجازت شاه بسیاری از ارباب هنر و حرف را باخویش بهندوستان‌برد همایون در سال ۹۶۲ از بام افتاد و از این‌جهان درگذشت .

Marfat.com

جا بردند .

خواجه میرك منشی از سادات کرمان بود وی انشاء سیدالسلاطین و اکمل‌الخواقین شاه طهماسب‌نمود تعلیق را خوش می‌نوشت و کمال‌استعداد داشت در شهور سنه ثلث و اربعین و تسعمائه در ری رحلت نمود .

محمدبیگ بعد از خواجه میرك منشی شد وی از احفاد خواجه شیخ محمدکججی[1] است کـه در خطهٔ تبریز بقعه دارد و پسر زادهٔ میر زکریای وزیرست وی تعلیق را خوش می‌نوشت و دو مرتبه منشی شد در شهور سنهٔ اثنی و ثمانین تسعمائه درقزوین رحلت‌نمود .

میرزاکافی نسبت وی بسلطان‌المحققین‌و استادالفضلاءالمتبحـریـن خواجه نصیرالدین محمد طوسی قدس سره[2] می‌رسد آباء واجداد او همیشه در آذربایجان قاضی و از اهل شرع بودند وکمال استعداد و علـم و رشاد داشت و در انشاء و محاورات‌وعبارات بی‌نظیر بود تعلیق وشکسته راخوش می‌نوشت اگرچه منشی بود اما مصاحبت و اعتبارات تمـام بشاه جنت مقام داشت در شهور سنه تسع و ستین و تسعمائـه در قزوین رحلت نمود در مشهد مقدس معلی مدفون گشت بعد ازاو باز انشاء را بمحمدبیگ دادندوی دوسال دیگر انشاء نمود .

میرقاسم‌منشی از دارالمؤمنین استراباد بود خوش مینوشت وخیلی کمالات داشت و جمع‌الخطوط نموده بود مدتی درمجلس بهشت آیین‌تقرب تمام داشت .

قاضی‌الوبیگ‌اردوبادی اسمش قاضی‌عمادالاسلام است اونیزشجره

---

۱ ـ خواجه محمدکججانی تبریزی از اقطاب بـود فضائـل بیشمار داشت در سال ۶۷۷ از این‌جهان درگذشت. ۲ـ مشهورتر از آنست‌که در مقام وی‌چیزی نگاشته‌آید وفاتش در سال ۷۷۲ اتفاق افتاده است .

Marfat.com

نسبت رابخواجه نصیرالدین‌محمد علیه‌الرحمه میرساند منشی بی‌بدل بود و قرینهٔ خود نداشت و در خطوط سته و خط تعلیق سرآمد روزگار بـود فقیر تا باین‌وادی افتاده‌ام و بخدمت این حضرات رسیده‌ام منشی‌بخوش ادراکی وعبارت آرائی او ندیده‌ام وی طالب عـلمی و فقاهت نیز داشت و قضای اردوباد و آن سرحد و ولایات باو متعلق بود وفقیه اوقـاف سرکار چهارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم اجمعین راکه‌نواب مغفرت پناه شاهزاده سلطانم[1] کرده اوبخطرقاع نوشته در اواخر عمر قاضی یك‌دوسه سال دردارالسلطنه قزوین در خدمت اشرف میبود چون خوش قد و بلند قامت بود شاه جنت مکان در بدیهه جهت او گفته بود .

بیت

قاضی اردوباد سخت کسیست بر مثال یکی درخت کسیست

و با والد ماجد راقم از قدیم مصاحب و مـربوط بـود و سعادت همسایگی وقرب جوار نیز دست داده بود و بطریق شاگـردان از فقرات و منشآت ایشان مستفید و بهره‌مند می‌شد بغایت خوش صحبت و پـرمعرفت وحکایت بود در شهور سنه ثلث وسبعین و تسعمائه در قزوین رحلت‌کرد .

موسی بیگ اصلش اگرچه‌ترك است اما صاحب کمالات و حیثیات بود و نویسندگی را با خوش نویسی جمع کرده بسیار خوش می‌نوشت و در فن نویسندگی نیز عدیل نداشت و مدتی در دفترخانهٔ همایون می‌بود تا آخر وزیر دارالارشاد اردبیل گشت و درآنجا رحلت نمود .

قاضی عبدالله خویی جامع اکثر حیثیات و استعدادات بود تعلیق را

---

۱ ــ مادر شاه سلطان محمد بود ، دختر موسی سلطان مـوصلوی تـرکمان از امراء بزرگ بایندریه در آغاز سلطنت سلطان محمد بدست اجامـرهٔ امـراء در قزوین خبه شد .

Marfat.com

با مزه نوشتی و نسخش باکمال ولطافت ونزاکت بودی منشی بی‌بدل بود در فارسی و عربی و ترکی ماهر بود وقرینهٔ خود نداشت و در اوایل در دارالصداره مثال نویس شد وبعد از آن بمجلس اشرف افتاد و بتحریر انشاء وبعضی اوقات بر آنخدمت انشاء اشتغال داشت کتابات ترکی را او مینوشت رساله‌یی در واجبات ترکی باسم سامی شاه عالی نوشته وی‌قاضی زادهٔ بلدهٔ : وی است قضای آنجا تعلق بوی داشت پدرش قاضی سعدالله قاضی خوی و سلماس بوده وفضیلت داشت و شعر ترکی وفارسی راخوب میگفت از جمله این رباعی ترکی از اشعار اوست رباعی .

قاضی نه یمان شکسته حال اولمش سن
بیر بدر فراقدن هلال اولمش سن
سن بلبل ایدین گلندن آیری دوشدن
دیلین دوتلوب گورنجه لال اولمش سن

هنگام‌مراجعت شاه سکندرشان‌شاه سلطان محمد وشاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا از خراسان و مشهد مقدس در حوالی سبزوار در شهر شوال سنه احدی و تسعین و تسعمائه رحلت نمود .

خواجه مجدالدین ابراهیم از دارالملك شیراز ست خیلی جامع کمالات و حاوی استعداداتست و تعلیق را پاکیزه و با مزه بروش استادان شیراز مینویسد و مدتی وزارت شاهزاده شهیده پریخان خانم[1] نمود در آن خدمت مدد او بمسلمانان می‌رسید و خدمت سادات و اهل علم می کرد بعد از واقعهٔ شاهزاده مدت بیست سال دردارالسلطنهٔ قزوین منزوی بود وعزلت

---

۱ ــ پریخان خانم دختر شاه طهماسب بعد از مرگ برادر خود اسمعیل میرزا و جلوس شاه سلطان محمد بدست ملازمان خلیل خان‌که از امراء مشهور بودبخبه‌کشته شد وی از زنان عاقله و جسور و متهور بود .

Marfat.com

اختیار کرده بصعوبت اوقات می گذرانید درشهور سنه اربع والف درقزوین رحلت نمود در آنجا مدفون گشت .

میرزا احمد ولد مرحومی میرزا عطاءالله اصفهانیست که مدتی وزیر شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب در کل ممالك آذربایجان و شروان بوده ولی چون مستعد و اهل بـود تعلیق را خوب مـی‌نوشت و شعر را نیز خوب می گفت آخر وزیر مرشد قلیخان چاوشلو شد و در جنگ تربت بدست برادر زادهٔ خود بتفنگ کشته شد فی‌شهور سنه تسعین وتسعمائه .

خواجه ملك محمد منشی از دارالسلطنه هرات بود خـویش نـزدیك خواجه اختیار منشی هروی‌بود شاگردی خواجه کرده خوشنویس مقرر شده بود اما سلیقهٔ انشاء و دیگر استعداد نداشت مدت هشت سال‌انشاء دیوان‌شاه سکندر شان سلطان محمد شاه کرد و در جنگ ترکمان و تکلو با شاهـزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا در صایدن قلعه[1] نا پدید شد .

میرزا محمدولد علی بیگ سرخ بودعمش زینل کرمدتی در دفترخانهٔ همایون دفتر قرا الوس را داشت ایشان از اقوام میرزکریاکججی اند میرزا محمد دختر زادهٔ خواجه میرك منشی بود بدان نسبت و خویشی مـدتـی در دارالانشاء خدمت نمود و از آنجا بمجلس اشرف افتاده و مدتی خـدمت انشاء کرد و در زمان شاه‌اسمعیل مصاحب ومنشی الممالك شد و بعد از آن در زمان شاه سکندرشان[2] بعضی‌اوقات دراوایل‌وزیر عراق و ممیز درجزین[3] گردید و در دیگرایام مستوفی‌الممالك آن پادشاه ومصاحب وانیس شاهزادهٔ قمرلقا سلطان حمزه میرزا شد و بعد از قتل سلطان حمزه‌میرزا بـوزارت اعظم شاه سکندر شان سرافراز شد ودر زمان دولت‌ابد پیوند شاه‌مالك‌رقاب

---

۱ ــ در جنوب مراغه واقعست وناحیه‌یی کوهستانی و دارای قراء متعدد میباشد.

۲ ــ مقصود شاه سلطان محمد میباشد. ۳ ــ در جزین قصبه‌ایست در همدان.

Marfat.com

قمر رکاب شاه‌عباس‌خلدالله ملکه‌ابد اووکالت مرشدقلیخان چاوشلو گرفتار شد و بمبلغی کلی جریمه رسید و بعد ازفوت‌مرشدقلیخان[1] ششماه باز وزیر اعظم شد تا در شهور سنه سبع و تسعین و تسعمائه در وقت مراجعت از خراسان بقتل رسید وی خوش می‌نوشت و سلیقه شعر هم داشت .

میرزا محمد حسین ولد مرحومی میرزا شکرالله اصفهانی مشهورست که در زمان خاقان جنت مکان[2] مستوفی‌الممالك و در زمان شاه‌اسمعیل‌وزیر اعظم‌بودوی‌بسیار اهلیت‌واستعداد دارد، درخط‌تعلیق‌تالی‌مولانا درویش‌است و تتبع او می‌کند بسیار با مزه و خوش می‌نویسد در ولایت ایران کاری نساخت و طالعش مددی نکرد بالضروره بجانب هندرفت و اکنون آنجا بمنصب انشاء پادشاه مامورست .

میرزا حسین منشی ولد خواجه عنایت‌الله اصفهانی‌است پدر وعمش در سلسلهٔ حسن‌بیگ وحسن بیگ یوزباشی استاجلو وزیر و مستوفی بودند وی مدتی تحریر دارالانشاء کرد و آخر طمع انشأ برأسه داشت روزگار با او همراهی ننمود بالاخره به‌جانب هند رفت والیوم آنجاست .

مولانا محمدامین منشی نبیرهٔ مولانا‌ادهم‌منشی است امادر دارالسلطنهٔ قزوین نشو ونما یافته تعلیق را خوش می‌نوشت و سریع‌الکتابت بود منشی بی‌قرینه و صاحب سلیقه بود مدتها در دارالانشاء اوقات صرف نموده مدار نوشتن کتابات روم ترکی و فارسی برو بود دو سال انشاء شاه والاجاه شاه عباس نمود در سنه احدی والف در قزوین رحلت نمود .

اسکندر بیگ منشی فقیر رابمنزلهٔ فرزندست اوصاف حمیده واخلاق پسندیده بسیار دارد در ابتداء حال بدفترخانه همایون رفته‌در دفترشرعیات

---

۱ ـ ظاهراً مقصود مرشد قلیخان استاجلو سرپرست و سردار مشهور شاه عباس میباشدکه در سال ۹۹۷ بفرمان شاه کشته شد.

۲ ـ مقصود شاه طهماسب میباشد.

Marfat.com

بنویسندگی اقدام می‌نمود در خط تعلیق بسیار نویسنده خوشنویس شدچون استیفاء آن دفاتر براقم مفوض شد فقیر آن مهم و دفاتر را باو رجوع نمود ومدتی در یساقها وسفرها با یکدیگر میبودیم چون جوهر تمام دراومشاهده می‌شد فقیر نوشتن بعضی احکام وضبط سررشته وقایع وسوانح حالات‌باو تکلیف می کرد رفته رفته بموأنست فقیر در فن انشاء و تحریر کتابات پادشاهان و احکام همایون سرراست شده طبعش بآن عادت نمود بعد از یکدوسال که ازوزارت دیوان فارغ شد بدارالانشاء رجوع نمود و یکچند بامور مولانا محمد امین منشی بتحریر اشتغال داشت نویسندهٔ ماهر در علم سیاق خوشنویس منشی مثل وی کمست و الحال مدار بتحریر پروانجات و نوشتن کتابات سلاطین بروی است و در سرعت کتابت و لطافت طبیعت نادر افتاده ومهمات دارالانشاءباوجود منشی دانا ازو متمشی میشود و او اوقات صرف نموده دماغ از صبح تا شام و از شام تا بام می‌سوزد گویا که صدق مفهوم این‌رباعی که :

هر رند که در مصطبه مسکن دارد
بویی ز من سوخته خرمن دارد
هرجا که سیه گلیم آشفته دلیست
شاگرد منست و خرقه از من دارد

شامل حال وی واکثر ارباب حیثیت که در میانند خواهد بود[1] .

---

۱ ــ اسکندر بیگ‌ترکمان صاحب تاریخ عالم‌آراء عباسی است ، این تاریخ که در دوازده مقاله و دو صحیفه نگارش یافته شامل تاریخی از آباء و اجداد بطور کامل و وقایع سلطنت شاه‌عباس ار آغاز سلطنت تا پایان عمر وی‌سال ۱۰۳۸ میباشدو تألیف این کتاب در سال ۱۰۲۵ آغاز ودر سال ۱۰۳۸ اتمام پذیرفته و نیز ذیلی برآن از آغاز سلطنت شاه‌صفی نگاشته وچون اسکندر بیگ درسال ۱۰۴۳ ازاین‌جهان‌درگذشته ذیل ناتمام مانده است .

Marfat.com

خواجه علاءالدین منصور از کرهرود است تعلیق راخوش‌می‌نویسد در بدوحال درخدمت میرزاکافی‌منشی بتحریر دارالانشاء اشتغال داشت و مدت‌ها در مجلس راه داشت و در ایام محمدی بیگ‌منشی نیز اعتبارش بیشتر شد و بعد از فوت او همچنان خدمت می‌نمود و طلاخود میکشد بعد از رحلت شاه جنت‌مکان استیفاء ترکان اختیار نموده آخر درولایت کرهرود منزوی شد عزلت اختیار کرد .

فصل سیم

در ذکر خوشنویسان نسخ تعلیق

واضح خط نسخ تعلیق خواجه میرعلی تبریزی[1] است و او تعلیم پسرش عبیدالله داد و او درین فن سر آمد دوران شد و بعضی دیگر نوشته‌اند که خطش صورتی برنکرد اما قول اول اصحست واقرب مولانا جعفر شاگرد عبدالله است او خوش نوشته مولانا اظهر و مولانا عبدالرحمن خوارزمی روش دیگر نوشته‌اند و از عبدالرحمن دو پسر نیکو سیر مانده‌اند.

یکی مولانا عبدالرحیم مشهور بانیسی شهرت او بانیسی آنست که

۱ــ خط نستعلیق در نیمهٔ دوم قرن هشتم ابداع گردیده و درنیمهٔ اول قرن نهم دو میرعلی تبریزی میزیسته‌اند یکی میرعلی بن الیاس تبریزی ودیگری میرعلی بن حسن تبریزی بخط میرعلی بن الیاس چند مثنوی ازخواجوی کرمانی دربریتیش‌موزیم میباشد که درتاریخ ۷۹۶ نوشته شده وکتابخانهٔ سلطنتی قطعه‌یی بخط میرزا جعفر بایسنغری داراست که چنین رقم کرده (کتبه‌العبد المذنب جعفرالکاتب.. علی‌طریق واضح‌الاصل علی بن حسن‌السلطانی) بنابراین‌قول باید واضع خط نستعلیق را علی بن حسن دانست وفات میرعلی تبریزی را صاحب شاهد صادق درسال ۸۵ ثبت کرده است.

مصاحب و انیس یعقوب پادشاه بوده وپادشاه مذکور او را آنیسی خطاب می‌فرمود و ظرافتها با وی می‌نمودند بدان لقب انیسی تخلص میکرده این بیت از نتایج طبع اوست.

بیت

یاران مکنید خوشنویسی کاین ختم شده است برانیسی

و این مطلع نیز از اشعار اوست:

مژه مانع نشود اشك من محزونرا
نتوان بست بخاشاك ره جیحون را

اکثر کتاب دارالملك شیراز تتبع بروش انیسی کرده‌اند و شاگرد و خوشه‌چین خرمن اویند.

دیگر مولانا عبدالکریم مشهور ببادشاه بروش برادر خود انیسی می‌نوشته چنانچه تفرقه میان خط او و برادرش نمیتوان کرد باعث آنکه وی خودرا پادشاه می‌خوانده ومی‌نوشته آنست که دماغش مخبط شده‌بودبمردم حکمهای غریب‌می‌نمود امّا فقیر و کم‌آزار بوده و در آخرقطعه‌ها کتبه زرافه وگاهی کتبه پادشاه می‌نوشته با وجودآن حالت گاهی فکر شعر می کرده این ابیات ازوست.

ترا در دیده جاکردم که از مردم نهان باشی
چه دانستم که آنجا هم میان مردمان باشی

***

سخن بامن‌نمی گویی و آنگاهی که میگویی
زبس‌حیرت ندانم‌باکه می گویی‌چه‌میگویی

مولانا سیمی نیشابوری بغایت‌مستعد وصاحب فنون بوده ودر مشهد مقدس اعلی مزکی ساکن‌گشته بمکتب داری اشتغال داشته بهفت قلم خط

Marfat.com

نوشتی و در فن شعر و پاکیزگـی و سرعت کتابت عدیل نداشته و معماری خوب بوده و در رنگ‌آمیزی و سیاهـی ساختن و افشان و تذهیب سرآمد روزگار بوده و در این فن رسایل خوب دارد و ترسلی نیز تألیف نموده و صاحب فن بوده اولاد اکابر مشهد مقدس معلّی بواسطهٔ میمنت همیشه پیش او چیزی می‌خوانده و هر کس که پیش او تعلیم گرفته بمرتبهٔ عالـی رسیده خواجه عبدالحی منشی ازجمله‌شاگردان اوست واهل‌زمان‌اورامسلم میداشتند مشهورست که مولانا سیمی دریکروز دوهزار بیت بدعوی خودگفته ونوشته و این حد هیچکدام از اهل شعر و ارباب کتابت نبود وهیچکس توفیق این مرتبه نداشت ونیافته وجهت سجع انگشتری خود این بیت راگفته وبحکاك داده که نقش کرده و در انگشتری نهاده.

یك روز بمدح شاه پاکیزه سرشت
سیمی دو هزاربیت گفت و بنوشت

وی در زمان علاءالدوله‌بن میرزا بایسنغربن میرزا شاهرخ‌بن امیر تیمور[1] بوده.

امـا کسیکه گوی رجحان از میان خوشنویسان ربوده قبلةالکتاب مولانا سلطانعلی مشهدی بـود کـه خطش در میـان خطوط کالشمس بین سایرالکواکب عالمگیر شد وخط او بجایی رسید که ازمحالاتست که دست کسی بدانجا رسد مولانا حالات خود و ایام مشق و ترقـی و نظر یافتن از جـانب حضرت امیرکل را در رسالهٔ منظومه که نقل آن در این نسخه شده نموده چون مولانا خط را بسرحد اعجاز رسانیده وآوازه وصیت طنطنه او

۱ــ ولادت او درسنه ۸۲۰ و وفـاتش در سال ۸۶۵ بیشتر در مغرب خراسان فرمانروایی میکرد و سیزده سال‌آخر عمر سرگردان بود تـا آنکه در رستمدارکنـار دریای خزر درگذشت.

Marfat.com

باکناف واطراف عالم رسید سعید دارین سلطان حسین میرزا اورابدارالسلطنه هرات طلبیده در کتابخانهٔ خاصه جا داده مولانا بکتابت سرکار خاصهٔ نواب اشتغال داشت و درنسخه‌ها اسم خود که می‌نوشت کاتب السلطانی قید میکرد[1]

۱ــ سواد نامهٔ سلطان حسین میرزا بایقرا بسلطان علی مشهدی در باب سهو و اشتباه او هنگام تحریر دواوین شعرا: زبدةالکتاب مولانا نظام‌الدین سلطانعلی بداند که عنایت و تربیت مربی رأی عقده‌گشای که دربارهٔ اوبوقوع پیوسته اظهرمن‌الشمس است وحسن عقیدهٔ همیون درباب هنروری اوابین من‌الامس است وپیوسته صحیفهٔ آمال او مرقوم کلك عاطفت ساخته رقم نسخ برخط استادان سابق کشیده‌ایم و او را در این فن ازهمه برتر دیده درآن فرصت که دواوین خاصه که نگاشته کلك بدایع‌نگاراوست سهو و غلط بسیار در نظر می‌آید و حك و اصلاح درخطی چنان دلفریب مقدور کسی نمی‌آید چه گفته‌اند. مصرع. سهل باشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس: و با وجود آنکه او را درکتابت اشعار ترکی وقوف تمام حاصل است ودرطریق نظم ونثرشروع کامل این‌صورت بغایت غریبست و مقررست که درنهایت معنی وترکیب لفظ یك بیت بلکه یك مصراع ناظم را کوشش می‌باید نمود و در تفتیح یك مضمون عرصهٔ مشیت تمام می‌باید پیمود هرگاه از تصرف کاتب یا سهو قلم خلل بقواعد ارکان او راه یابد موجب توزع ضمیر خواهد گشت و نقصان آن بر ضمیر قایل‌گران خواهد گذشت‌این سخن مشهور است که یکی از اعاظم ارباب نظم در اثنای (راه) برخشت مالی عبور فرمودکه ابیات اورا غلط وناموزون ساخته‌میخواند وبدان تشحید خاطرمینمود وچون آن صاحب‌کمال دیدکه ترکیب الفاظ نه باندازهٔ قالب معانی میریزد فی‌الحال قدم انتظام بخشتهایی که مالیده‌بود نهاد وباخاك برابرساخت‌واورا درغضب‌آورده درمعرض اعتراض انداخت خشت مال از روی خشونت و اعتراض وزجرگفت که چرا رنج مرا ضایع میسازی وخود را در ورطهٔ حیف وجور می‌اندازی وی جواب فرمودکه هیهات گوهری راکه من بصد خون جگر بکف‌آورده در سلك نظم کشیده‌ام تو بسنگ جفا خورد می‌کنی و باك نداری و قبهٔ خشتی چندکه مالیده‌یی عرصه شنعت میسازی. لاف ازسخن چو درتوان زد* آن خشت بودکه‌پرتوان‌زد: غرض ازین‌مقدمات آنکه‌چون توجه خاطر ناظم‌را بجانب‌زادهٔ طبع ونتیجهٔ فکرطبیعی دخل است‌کاتب را و راقم را ←

Marfat.com

و کتابه‌های عمارات و منازل باغ جهان‌آرا مشهور بباغ مراد تمامی بخط مبارك ایشان است و اوراق مجالس‌النفایس که از تألیفات ترکی امیر کبیر علیشیر است و درخانه امیر درحوض آب بسنگ مرمر نوشته و اکنون هر صفحه وورقی از آن‌حرز مثال مردم دارند بخط شریف‌ایشانست مشهورست که در وقتی که شاهی بیگ خان اوزبك [1] دارالسلطنه هرات راگرفت مولانا قطعه‌یی نوشته بدیدن اورفت آن ترك جاهل قلم بدست‌گرفته ومولانا راپیش طلبیده آن قطعه را بقلم تعلیم و اصلاح درآورده مولانا در همان ایام بعد از رحلت نواب سلطان حسین‌میرزا و انقراض دولت خاندان اوبمشهد مقدّس معلی مزکی عرش درجه آمده منزوی گشت تا ودیعت حیات بقابض‌ارواح سپرد. و وفاتش درتاریخ دهم شهر ربیع‌الاول سنه ست وعشرین و تسعمائه (غم بیحساب) بطریق تعمیه تاریخ گشته قبرش در محاذی مابین پای‌مبارك حضرت امام‌همام‌ثامن‌ضامن‌مفترض‌الطاعه واجب‌العصمه صلوات‌الله وسلامه

→

درباب صحت وصواب آن واجب و متحتم می‌باید که من‌بعد بواجبی ملاحظه نموده سعی نمایند که مرقومات خامهٔ غرایب نگارش از آسیب خطا و خلل مصون ماند و صفحات کتاب مراداتش از حاجت حك و اصلاح محفوظ و مصون ماند و هرچه نویسد بمقابلهٔ آن‌کماینبغی مراسم سعی بتقدیم رساند که تلافی ماسبق تواند شد والسلام.

۱ ـ شاهی بیگ خان‌بن بوداغ سلطان‌بن ابوالخیرخان از نسل جرجی خان‌بن چنگیزخان‌بود در سال ۹۰۴ ماوراءالنهر را ازتصرف اولادتیمورخان بیرون‌برد وچون نه‌سال در آن دیار سلطنت‌کرد سلطان حسین‌میرزا بایقرا وفات یافت و پسرانش در خراسان برسر پادشاهی اختلاف پیدا کردند شاهی بیگ درمحرم سال ۹۱۳ لشکر بخراسان‌کشید و با بدیع‌الزمان میرزا ومظفرحسین میرزا جنگ‌کرد و ظفر یافت شاهی بیگ‌بتخت سلطنت خراسان جلوس‌کرد و سه سال ونیم بلامعارض در خراسان پادشاه بود تاآنکه شاه‌اسمعیل با سپاه خویش بخراسان رفت و باوی جنگ‌کرد و او را در سال ۹۱۶ در حدود مرو بکشت.

Marfat.com

علیه از بیرون متصل بگنبد امیر علیشیر و مدرسه شاهرخی نزدیك به‌پنجرهٔ فولادی مدت عمرش هشتاد وپنجسال ومولانا شاگردان سر آمد داشته سوای مولانامیرعلی که برابری با استاد مینماید وپنج کس دیگر بوده‌اند مولانا محمد ابریشمی ، مولانا سلطان محمد نور ، مولانا سلطان محمد خندان ، مولانا زین‌الدین محمود، مولانا میرعلی‌جامی و اینها در خدمت مولانا خوشنویس گشته سر آمد زمان و خوشنویسان دوران بوده‌اند .

آنکه در عالم بخط مشکفام نسخ کرده خط استادان تمام
گشته شاگردانش ازراه‌یقین در طریق حق کرام الکاتبین

از جملهٔ آنها مولانا محمد ابریشمی است که سر آمد شاگردان وی بوده این ابیات راگفته و در لوح مزار مولانا بخط خود نوشته شعر .

آن‌کو رقم زدی قلمش خط جانفزا
در حرف او کشیده قلم کاتب قضا
جان یافتی قلم چو رسیدی بخط او
آخر، ولی شدش قلم دست خاك پا
خطش همین نبود نکو درطریق نظم
لطف سخن‌چو حسن‌خطش‌بوددلگشا
ره داد از مناسبت نام نزد خویش
سلطان ابوالحسن علی موسی رضا
رو در فناست هرچه ببینی بغیر او
ماند همین خدا و نماند بجز خدا

و این رباعی را نیز از اشعار مولانا سلطان‌علی مولانا محمدابریشمی در حاشیهٔ آن لوح نوشته :

Marfat.com

رباعی

عین عدم و الم بـود عـالـم دون
زنهار درو مجوی آرام و سکون
چون اکثر جزو عالم آخرالمست
رفتیم ازین الم دل غـرقـه بخون

کتبه محمد ابریشمی

مولانا سلطانعلی شعر را بسیار خوب میگفته این مطلع ازوست .

گل در بهار از ان رخ گلگون نمونه ایست
چون اشك من که ازدل پرخون نمونه‌ایست

و ایضاً اشعار فی‌شرح حاله :

مرا عمر شصت وسه شد بیش و کـم
هنوزم جـوانست مشکین قـلـم
هنوز آنچنان هستم از فضل حـق
که باطـل نگـردانم الحق ورق
تـوانـم هنوز از خفـی و جلـی
نـویسم کـه العبد سلطـان علـی

و از آثار خطوط مولانا رحمه‌الله که تا قیام‌قیامت باقیست این عبارات و فقراتست که برسنگ مرمر بـردیوار تخت مقبره پـادشاه مغفور مبرور میرزا منصوربن میرزا بایقرابن میرزا عمر شیخ‌بن امیرتیمور گورکان [1] نوشتهٔ سعیددارین‌میرزاسلطانحسین قبر والد ماجد خود راکه میرزامنصور باشد و در پهلوی مزار فایض‌الانـوار پیر هرات خـواجه عبدالله انصاری [2]

۱ ــ میرزا منصور در سال ۸۴۹ ازاینجهان درگذشت. ۲ ــ شیخ‌الاسلام ابواسمعیل عبدالله‌بن ابومنصور انصاری ولادتش درسال ۳۹۷ در طوس وفاتش درسنهٔ ۴۸۱ مزارش در گازرگاه هرات است .

Marfat.com

واقعست تختی وسیع بسته و بر ان سنگ مولانا این فقرات را نوشته هر که مشاهده کرده قدرت و اعجاز ویرا در خط میداند و هیچیك از خوشنویسان نتوانسته‌اند که نقل آن بدان عنوان نمایند .

نقل العبارة:

این صفهٔ بدیع البنیان منیع الارکان که از کمال صفوت وصفا و غایت بهجت و بهاحاکی نزهت ریاض رضوان و راوی زینت مناظـر جنان است و انوار رحمت و آثار فیض فضل نامتناهی از ساحت باراحتش لایح وتابان از برای مرقـد سلطان سعید مغفور غیاث السلطنه والدین منصور و اولاد مبرورش عمارت یافت بتاریخ سال هشتصد و هشتاد ودو که فضل بـی‌پایان بیان آن مینماید و نسایم خلد برین از شمایم عنبرینش متنسم میآید .

چون بهشت از مرقد منصور سلطان رخ نمود
این عمارت را بوجهی بس نکو تاریخ بـود

حرره العبد سلطان علی مشهدی

وسنگ مزار اکثر شاهزاده‌های تیموری و امیرزادگان جغتای که در آن مزار وحوالی آن بلدهٔ فاخره واقعست بخط مولاناست واین رساله درباب خط و تعلیم مشق[1] از اشعار آبداراوست که بطریق منظوم در این نسخه مرقوم گشته .

در بیان حمد و سپاس حضرت باری تعالی گوید :

بسم الله الرحمن الرحیم

ای قلم تیز کن زبـان بیان — بهر حمد خدای هـر دو جهان
آن خدایی کـه آفـریده قلم — زان قلم حرف صنع کرده رقم
هرچه بود ست و هست و خواهد بود — ثبت فـرموده در صحیفهٔ جـود
کامـلان جمله محو ذات ویند — واصفان عاجز از صفات ویند

۱ــ نام این منظومه صراط السطور میباشد .

خود ثنا خوان خود بودیزدان رو ثناء علیك را برخوان

در نعت حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه و آله وسلم

مصطفی‌راکه‌فیض از مولیست حاجت خواندن‌و نوشتن نیست
شده معلوم او ز روز قدم قلم صنع[1] هرچه کرده رقم
لوح محفوظ‌بیگمان دل اوست قاب قوسین‌جا ومنزل اوست
در طبقهای آسمان بنگر سر بسر پر جواهر و گوهر
مانده از باقی نثارست آن شرح معراج را بخوان و بدان
تا شوی آگه از کمال نبی نبی هاشمی مطلبی

در نسبت خط بحضرت شاه ولایت صلوات‌الله‌علیه

پیشتر از زمان شاه رسل خلق را رهنمای نشاۀ قل[2]
سر بخطی که خامه فرسودی خط عبری و معقلی بودی
مرتضی اصل خط کوفی را کرد پیدا و داد نشو و نما
وین خطوط دگر که استادان وضع کردند هم زکوفی دان
واضعان‌کاسمشان درین بابست ابن مقله است و ابن بوابست
سند علم خط بحسن عمل پس بود مرتضی علی ز اول
زانکه هم اوست در تمام علوم علما را بعلم امام عموم
وین همه علمها امیر بحلم کسب فرموده از مدینۀ علم
هرکه داند در مدینۀ علم نقد وقتش شود خزینۀ علم

در تعریف و فضیلت خط[3]

غرض مرتضی علی از خط نه همین لفظ بود وحرف ونقط
بل اصول وصفا و خوبی بود زان اشارت بحسن خط فرمود

---

۱ ــ لوح‌محفوظ. ۲ ــ نشانۀقل. ۳ ــ علیکم بحسن‌الخط فانه من مفاتیح‌الرزق.

Marfat.com

خط که فرموده است نصف العلم سرور انبیا بعلم و بحلم
آن خط مرتضی علی بودست زان نبی نصف علم فرمودست
آنچنان خط کجاست حد بشر قلمی[1] دیگرست و دست دگر
قلم پاك آن رفیع جناب خورده از جویبار جنت آب
دست در پاش اوخزانهٔ رزق خامهٔ او کلید خانهٔ رزق
از مدادش چه گویم وزدوات آب حیوان نهفته در ظلمات
ورقی را که خط شاه براوست[2] بوسه گاه ملایك و بشراوست[3]
بشنو این بیت رازمن که رواست که حدیثی بمدح شیر خداست
هر عدو را که او فکند ز پای نام بردستش وز بنده خدای
نشوی غافل از بنی هاشم وز یدالله فوق ایدیهم
مدح شه کاملان چنین گفتند همه درهای معنوی سفتند
منکه جزحسرتم بضاعت نیست چون روم کعبه کاستطاعت نیست
چه قلم بودیارب آنوچه دست قلم اینجا رسید سر بشکست

در بیان حال خود وشروع در مشق خط

در جوانی بدی بخط[4] میلم عشق خط راندی از مژه سیلم
بر سر کوی کم قدم زدمی تا توانستمی قلم زدمی
گه ز انگشتها قلم کردی بخیال خطی رقم کردی
از قضا میر مفلسی روزی پیشم آمد بسان دلسوزی
قلم و کاغذ و دواتم جست بیست و نه حرفرا زحرف نخست
بنوشت و روان بدستم داد شدم از التفات او دلشاد
زانکه ابدال بود و صاحبحال گشته حالش مبدل الاحوال
زین سبب عشق خط زیاده شدم دل گرفتار مرد ساده شدم

۱ ـ قلم. ۲و۳ـ برانست. ۴ ـ بخط بدی.

Marfat.com

بعد از آن مدتی برین بگذشت مهر[1] خطم از آن و این بگذشت
نیت روزهٔ علی کردم قلم مشق را جلی کردم
در خیال اینکه کار بگشاید شه بخوابم جمال بنماید
تا شبی خواب دیدم از ره دید که خطم دید و جامه‌ام بخشید
بیش ازین زین سخن نیارم گفت که ندارم مجال گفت و شنفت
خواب را مختصر نمودم باز قصهٔ خواب هست دور و دراز
تا کسی پرده خرد ندرد در حق من گمان بد نبرد
بنده سلطانعلی غلام علیست شهرت خط او زنام علیست
روز و شب گوید ازعلی ولی[2] ذکرم اینست از خفی و جلی

در بیان احوال خود گوید

سنهٔ عمر چون به بیست رسید خط سودا ز صفحه‌ام بدمید
رو نهادم بکنج مدرسه‌یی بی‌خیال کجی و وسوسه‌یی
روز تا شام مشق می کردم نه غم خواب بود و نه خوردم
اکثر روزها چو ماه صیام روزه میداشتم بصدق تمام
شام در روضهٔ رضا بودم سر بر آن آستانه میسودم
چونکه از روضه آمدم بیرون پیش مادر شدم بخانه درون
خدمتش را بجان کمر بسته در مطلوب خویش در بسته
تا بتانستمش[3] نیازردم روزگاری بدو بسر بردم
از پدر زان نگفتم و حالم که سفر کرده بود ازین عالم
من ازو هفت ساله مانده جدا او بچل سالگی بریده ز ما
شرح تقوی و طاعت هر دو نبود از من شکسته نکو

رحمت ایزدی بر ایشان باد جایشان در جوار پاکان باد

---

۱ ـ عشق ۲ ـ از نبی و ولی ۳ ـ بدانستمش

Marfat.com

دربیان ترقی خود گوید

چونکه از مشق بیحد و بیعد شدم القصه شهرهٔ مشهد
پیش من گلرخان سیم ذقن بهر تعلیم خط بوجه حسن
آمدندی ز دور و از نزدیك خواه از ترك وخواه از تاجیك
جمله یار و برادرم بودند همه روزه برابرم بودند
چشم سربستم و گشادم سر دیدن چشم سرچو نیست مضر
چشم سر عیب بین معیوبست چشم سر هرچه دید محبوبست

در ذکر خوشنویس شدن

بعد ازین[1] ترك مدرسه کردم کس ندیدی بمدرسه گردم
سر نهادم بکنج خانهٔ خویش گفتم از سوز سینه با دل ریش
کای دل آن به که ترك خط گویم نقش خط را زلوح دل شویم
یا چنان سازمش کزان گویند حرف حرف مرا بجان جویند
پس نشستم بجد و جهد تمام حاصل قصه روزها تا شام
مشق را چون قلم کمر بسته پس زانوی خویش بنشسته
ببریدم ز یار و خویش[2] و رفیق آخرالامر یافتم توفیق
گفت پیغمبر آن شه سرور سر مپیچ از حدیث پیغمبر
هر که کوبد دری ز روی نیاز میشود عاقبت برویش باز

در بیان حسن خط

خط که مایقرأست شهرت او آن اشارت بود بخط نکو
بهر آنست خط که بر خوانند نه که در خواندنش فروانند
ایکه مایقرأش همی خوانی نتوان خواندنش بآسانی
حسن خط چشم را کند روشن قبح خط دیده را کند گلخن

---

۱ ـ بعد از ان ۲ ـ زخویش ویار

Marfat.com

در بیان قلم گوید

اولا میکنم بیان قلم بشنو این حرف از زبان قلم
که قلم سرخ رنگ میباید نه بسختی چو سنگ میباید
نه سیاه ونه کوته و نه دراز یاد گیر ای پسر[1] ز روی نیاز
معتدل نی سطبر و نه‌باریك وندرونش سفید نه تاریك
نه دروپیچ و نی دروتابی ملك خط راست نیك اسبابی
گرقلم سخت باشد و گرسست دست از این و آن بباید شست

در بیان مرکب ساختن

بطلب دودهٔ تمام عیار دوده یکسیر وصمغ‌خوب‌چهار
زاك و مازو بجوچه‌زودوچه‌دیر گیریکسیر ازین وزان‌دوسه‌سیر
صمغ درآب ریز پاك ز خاك تا چو ماءالعسل گدازد پاك
یکدوروزش‌بصمغ محکم‌کوب خانه را از غبار پاك بشوب
تا بصد ساعتش صلایه بکن یادگیر از من این ستوده سخن
زمه از زاك بهتر است بسی وین ندانسته جز فقیرکسی
در سیاهی بود ز زاك ضرر عوض زاك بس ز مه بهتر
آب مازو بجوش و دار نگاه تا شودنیك صاف وخاطرخواه
زمهٔ نرم را بدو کن ضم روشنت گفتم آنچه بد مبهم
بعد از ان اندك اندکش میریز تجربه میکن و بدو مستیز
تا بوقتی که با قوام آید در نوشتن دلت بیاساید
زور بازو ازو دریغ مدار ورنه میدان‌که کرده‌یی بیگار

در تعریف کاغذ ورنگ کردن

کاغذی بهتر از ختایی نیست حاجت آنکه آزمایی نیست

---

۱ ـ ای جوان

Marfat.com

حبذا کـــاغـذ سمـــرقندی مکنش رد اگـــر خـــردمندی
خط برو صاف و خوب می‌آید لیك پـــاك و سفید میبایـــد
خواه رسمی و خواه سلطانی جهد کن تا که خوب بستانی
هیچ رنگی به از حنایی نیست باتو گویم که‌رنگ آن‌ازچیست
زعفـــران و حنا و قطرهٔ چند از مدادست بیش ازین مپسند
خط بروخوب وهم طلا خوبست زینت خط خوب مرغوبست
چشم را رنگ سرخ وسبزوسفید خیره سازد چودیدن خورشید
بهر خط نیم رنگ می‌باید تا ازو دیده‌هـــا بیاسایـــد
رنگهایی کـــه تیره رو بـــاشد خط رنگین برو نکو بـــاشد
کاغذ سرخ را سفید نـــویس تا نمایدخط تو خوب و نفیس
کاغذی کان کبود رنگ بـــود از سفیداب دلپسند بـــود

در باب آهار ساختن و کاغذ آهار کردن

ساز آهار از نشاسته کـــن یاد گیر این ز پیر پخته سخن
اولا کن خمیر و آب بریز پس بجوشش دمی بآتش تیز
پس لعاب سرش بـــدو کن ضم صاف سازش نه‌نرم‌ونه‌محکم
رو بکاغذ بمال و سعی نمای تا که کاغذ نیوفتد از جای
کاغذ خویش چون دهی آهار مال آبی بروی او زنهار

در صفت مهره زدن

مهرهٔ کاغذ آنچنان بایـــد که رُخ رَخ درو به ننماید
تختهٔ مهره پاك باید شست زورباز وولی‌نه‌سخت‌ونه‌سست

در تعریف قلمتراش

با تو ذکر قلمتراش کنم حرفهای نهفته فاش کنم
تیغ او نه دراز و نه کوتاه تنك و پهن نیست خاطرخواه

Marfat.com

تا که در خانهٔ قلم گردد وان قلم قابل رقم گردد

در باب قلم تراشیدن

تا قلم را درست دست دبیر نتراشد بگزلك تدبیر
نرود بر مراد دل قلمش خوش نباشد بچشم کس رقمش
تا توانی قلم روان متراش دیر بتراش و خویش را مخراش
خانهای قلم دراز مکن بهر خط خوب نیست ختم سخن
تیز و کوته مکن که نیست نکو بشنو این نکته و دلیل مجو
اندکی از درون او بگذار با برون قلم نداری کار
شق گشاده مکن که نیست پسند در تشویش خویش را در بند
شیوهٔ اعتدال مرعی دار که وسط بهترست در همه کار[1]
وحشی و انسیش برابر کن چار دانگ و دو دانگ گشته کهن

در باب قط زدن

نی قط صاف و پاك می‌باید که درو عکس روی بنماید
از سطبری نی ملول مباش بهر خط بهتر است کردم فاش

در بیان قط زدن قلم

شرط قط دان که بیشمار بود هر که دانست مرد کار بود
گیر محکم قلمتراش اول با نی قط اگر نیی احول
قلم خویش بر نی قط نه گر بگیری قلم باصبع به
ساز محکم قلم بناخن خویش تا که در قط زدن نگردد ریش
قط اول نکو نمی آید قط دیگر اگر زنی شاید
قط محرف زنی خطا باشد متوسط زنی روا باشد
تا صدای قط قلم شنوی غافل از قط آن قلم نشوی

---

۱ ــ ورنه میدان که کرده‌یی پیکار

Marfat.com

گه صدای قط ازقلم نه نکوست　　بل صدای ندای علت اوست
صاف باید قط قلم باری　　تا برآید زدست تو کاری

دربیان تجربهٔ قلم بنقطه

کاتبا چون قلم تراشیدی　　خاك برپشت خامه مالیدی
آن قلم را بنقطه تجربه کن　　بشنو این حرف راز پیر کهن
از قلم نقطه چون درست آید　　خوشنویسی اگر کنی شاید

در بیان واضع خط نسخ تعلیق

نسخ تعلیق اگر خفی و جلیست　　واضع‌الاصل‌خواجه‌میرعلیست
نسبتش بوده با علی ازلی　　نسبتش نیز می‌رسد بعلی
تا که بودست عالم و آدم　　هرگز این خط نبوده در عالم
وضع فرموده او ز ذهن دقیق　　از خط نسخ و از خط تعلیق
نی کلکش از آن شکر ریزست　　کاصلش از خاك پاك تبریزست
نکنی نفی او ز نادانی　　بیولایت نبوده تا دانی
کاتبانی که کهنه و نویند　　خوشه چینان خرمن اویند
مولوی جعفر و دگر اظهر　　خوشنویسان اظهر و اطهر
در جمیع خطوط بوده شگرف　　زاوستادان شنیده‌ام این حرف
خط پاکش چو شعر او موزون　　هست تعریف او ز حد بیرون
بد معاصر بمجمع الافضال　　شیخ شیرین مقال شیخ کمال[1]
آنکه شعرش چومیوه‌های خجند　　هست شیرین‌تر از نبات‌وزقند
همه رفتند ازین جهان خراب　　رخ نهفتند در نقاب تراب
بهرشان زانچه خوانم و دانم　　روح‌الله روحهم خوانم

---

۱ ــ مقصود کمال‌الدین‌مسعود خجندی عارف وشاعرمشهورست که درسال۸۰۳ در گذشته است .

Marfat.com

در باب ترکیب وقواعد خط

ظاهر خطاصول وترکیب است کرسی ونسبتش بترتیب است
بعد اینها بود صعود و نزول شمره هم‌داخلست وهست‌قبول
نسخ تعلیق را مجو ارسال کاندرین باب نیست[1] قال‌ومقال
هست ارسال در خطوط دگر این بدان و ازین سخن بگذر
جمع میکن خطوط استادان نظری میفکن درین و در ان
طبع تو سوی هر کدام کشید جز خط او دگر نباید دید
تاکه در چشم پرشود ز خطش حرف‌حرفت‌چودرشودزخطش

در بیان نقل خط

بر دو نوعست مشق و ننهفتم با تو ای خوبرو جوان گفتم
قلمی خوان یکی دگر نظری نبود این سخن منی و مری
قلم مشق کردن نقلی روز مشق خفی و شام جلی
نظری دان نگاه کردن خط بودن آگه ز لفظ حرف نقط
هر خطی راکه نقل خواهی کرد جهد کن تا نکوبی آهن سرد
حرف حرفش نکو تأمل کن نه که چون بنگری تغافل کن
قوت و ضعف حرفها بنگر دار ترکیب او به پیش نظر
در صعود و نزول آن می‌بین تاکه حظی بری از آن و ازین
باش از شمرهای حرف آگاه تاشود[2] پاك وصاف‌وخاطرخواه
چونکه خط روی در ترقی کرد بنشین گوشه‌یی و هرزه‌مگرد
مختصر نسخه‌یی بدست آور بخط خوب و دار پیش نظر
هم بدان قطع مسطر و قلمش ساز ترتیب تا کنی رقمش
پس از آن مینویس حرفی چند خود پسندی بخویشتن مپسند

---

۱ ــ هست ۲ ــ تابود

Marfat.com

جهد کن تا زمشق نقلی خویش نشوی غافل ار کنی کم و بیش
نقل را اهتمام بـاید کـرد سطر سطرش تمام بایـد کـرد
نه‌که هـرسطر چون کنی بنیاد ز ابتدا کرد و حرف بد افتاد
بگذاری و بـاز حرف دگـر کنی آغاز ازین غلط بگـذر
کـز غلط هیچکس کسی نشود بـوریـا هرگـز اطلسی نشود

در ذکر تعلیم خط و قواعد آن

نظم فـرمودن قواعد خـط هست نـزد فقیر محض غلط
نتوان هـم بـه نثر بنوشتن واندرین باب نیست هیچ سخن
زانکه خط را حد و بدایت نیست همچو الفاظ کش نهایت نیست
لیکن از مفردات حرفی چند می کنم عرضه بیش ازین مپسند
هست الف بی و کاف خرد و دراز با سر جیم و هی بدان آغـاز

در بیان کششهای خط

مـد سین کشیده و سر عین نزد تو سازمش بیان بـی‌شین
چند حرفی که هست صورتشان جمله مانند هم یکی میخوان[1]
ذکـر منظوم حـرفها اینست گر صوابست و گر خطا اینست
گرچه از مفرد و مـرکب خـط از الـف تـا بهمزه و بنقط
جمله را می‌توان قـواعد گفت یك دوسه نوع واز کسی ننهفت
خط چو ظاهر بـود توان گفتن هنر و عیب آن و بنهفتن
ای که حرفی نکرده‌یـی بنیاد بتو تعلیم چـون دهـد استاد
زانکه تعلیم خط بوجه حسن غـایبانـه نمی‌تـوان گفتن
سرخطت غایب و تو حاضرنی اعتراض تـو هست بیمعنی
حسن خط چونکه[2] هست پوشیده کس ندانسته تـا نکوشیده

---

۱ ــ میدان ۲ ــ دانکه

Marfat.com

تا نگوید معلمت به زبان نتوانی نوشتنش آسان
شرح دانستنش ز بیش و زکم قلمی باشد و زبانی هم
معتبر لیك تو زبانی دان تا شود جمله مشکلت آسان

در بیان تعلیمات مفردات

حرکت در الف سه می‌باید گرچه آن از قلم همی شاید
بی و تی را اگر کنی تو دراز اولش بر اخیر مشرف ساز
لیك هرگه نویسیش کوته راست باید کشید و بود آگه
کن سرجیم را دو نقطه و نیم دور او را چسان دهم تعلیم
چون بتحریر در نمی‌آید با تو تقریر اگر کنم شاید
اول کافها دراز اولیست آخر کافها چو بی وچوتیست
مد سین همچو بی و تی دراز اولش بر اخیر مشرف ساز
دان سر عین صادی و نعلی نیست نوعی دگرچوعین علی
سر عینی که با صعود بود یا که چون عد بدال پیوندد
این دو نعلی بود دگر صادی با تو گفتم ز روی استادی
گر چه این هردو را بشکل دگر که خوش آینده‌تر بود بنظر
می‌توان هم نوشتنش آسان یك چوفم الاسد دگر ثعبان
هی بود دال و فی و ذو صادین وین‌دوخطرا دهندزینت‌وزین
بعد هی مد اگر بود خوبست زانکه‌ترکیب‌خوب‌مطلوبست
میتوان نیز هی ذو صادین گر صعودش‌بود میان دوعین
دو سه نوع دگر بود هی نیز ظاهرست آن بنزد اهل تمیز
نیست اصلاح خط پسندیده نزد استاد نیست سنجیده
گر بود ریش نیز حرفی چند که باصلاح باشد آن دربند
بالضرور از قلم کن اصلاحش دورمیباش لیك از الحاحش

Marfat.com

نـکنی از قـلمتراش اصلاح کاتبان را چه کار با جـراح

در باب خوشنویس شدن

ایکه خواهی که خوشنویس شوی خلق را مونس وانیس شوی
خطهٔ خـط مقام خـود سازی عالمی پر زنـام خود سازی
ترك آرام و خواب بـایـد کـرد وین زعهد شباب باید کرد
سر بکاغذ چو خـامه فـرسودن زین عمل روز و شب نیاسودن
ز ارزوهای خویش بگـذشتن وز ره حرص و آز برگشتن
نیز با نفس بـد جـدل کـردن نفس بدکیش را زدن گردن
تا بدانی جهاد اصغر چیست بازگشتن بسوی اکبرچیست
وانچه بـا خـود روا نمیداری هیچکس را بـدان نیازاری
دل میازار گفتمت زنـهـار کز دلازار حـق بـود بیزار
ورد خود کـن قناعت و طـاعت بی طهارت مباش یـکساعت
همه وقت اجتناب واجب دان از دروغ و ز غیبت و بهتان
از حسد دور باش و اهـل حسد کز حسد صد بلا رسد بجسد
حیله و مـکر را شعار مـکن صفت ناخوش اختیار مـکن
هر که از مکر و حیله و تلبیس پاك گردید گشت پاك نویس
داند آنکس که آشنای دلست که صفای خط ازصفای دلست
خط نـوشتن شعار پـاکانست هرزه گشتن نه کار پاکانست
گـوشهٔ انـزوا نشیمن کـن یادگیر این سخن ز پیر کهن

در باب انزوا که لازمه خوشنویسی است

مـرتضی شاه اولیا حقـا در زمـان تغلب[1] خـلفـا
انـزوا را شعار ساخته بـود تا دمی وارهد زگفت و شنود
کردی اکثر کتابت مصحف خطازین یافت رسم عزوشرف

---

۱ ــ خلافت خلفا

Marfat.com

وین علومی که‌در جهانست‌علم هم در ان دور ریختش زقلم
ورنه در عهد خواجهٔ دوسرا کی بدی فارغ از جهاد وغزا
غرض این فقیر ازین تحریر این بود از نقیر و از قطمیر
کانزوا لازم خط است و علوم گوشه‌یی گیر تا کنی معلوم [1]

درباب معذرت گوید

نوجوانی بسی سخن گفتن همه دم قصهٔ کهن گفتن
از قضا ایستاده بد پیری بهر اخذ و ادای تکبیری
گفت اورا جوان تو هم‌سخنی گوی یا از نوی و یا کهنی
پیر گفتا اگرنه مدهوشی سخنی به بود ز خاموشی
کاتب مشهدی تو هم بنیوش قول پیرگدا و شو خاموش
عمرها کاغذ سفید سیاه ساختی و دلت نشد آگاه
ترك تعلیم این تعلم گیر بهره‌یی گیر از تکلم پیر
این زمان‌کت سیاه‌گشت سفید کردهٔ از حیات قطع امید
جهدکن کز کمال آگاهی عذر تقصیر خویشتن خواهی
ورق نامه را نگردانی نامهٔ عمر خویش بر خوانی
داد تعلیم در جهان دادی چون بدیدی حقوق استادی
بگذر از کاغذ و دوات و قلم گرچه زینها بعالمی تو علم

در صفت حال و مدت سال

بود هشتاد و چار عمر عزیز گشته زایل تمام عقل و تمیز
در جوانی اگرچه نیز نبود اندرین‌باب عذر لنگ چه سود
بهر تو عذر لنگ از ان گفتم ای پسندیده یار و ننهفتم
که ز دست بلای شوم فرنگ شده بودم ز رنج آبله لنگ

---

۱ ـ تا شود معلوم

مـــدت چند[۱] سال پیوسته بـودم از رنج[۲] آبـله خسته
خسته دل وز قوا نمانده اثر نتوان گفت شعر ازیـن بهتر
خاصه در مشهد خراب بیاب او فتاده خـرابتر ز خـــراب
واندریـن درد بـی‌دوا دردا که کسی پرسشی نکـرد مـرا
آشنا حـــال آشنا پـــرسد مشهدی را کسی چـرا پـرسد
خواستم ذکر خویش وحالت خویش در قـلم آورم ملالت خویش
ذکر وحشت چو وحشت افزاید ترك ایـن حرف را کنم شاید
عرض[۳] تاریخ و سال ماه کنم تا کی این نـامـه را سیاه کنم

در ختم این نسخه گوید

سال تاریخ نظم ایـن نـامـه نهصد و بیست زد رقم خامـه
بـود مـاه نخست اول سال کـه بـآخر رسید قیل و مقال
شرح آداب خط زبیش وزکم کردم آخر دریـن رساله رقـم
آنچـه دانستم و نـدانستم گفتم القصه تـــا تـوانستم
هنر و عیب خود بیان کـردم آنچه بـودی نهان عیان کردم
ای‌خوش آنانکه عیب پوشانند نه که سر خیل عیب کـوشانند
حق نگهدار عیب پوشان بـاد بـــالنبی و آلـــه الامجـاد

مولانا میرعلی از سادات عظام حسینی دارالسلطنه هراتست در خط گوی سبقت و تفوق از همه ربوده چه در اسلوب این خط واضع قاعـدهٔ جدید و ضابطهٔ سدید است اما بمولانا سلطانعلی نمیرسد چنانچه گفته‌اند: مصراع : آری که هیچ میر بسلطان نمیرسد. میر در کمال حسن و وجاهت و اهلیت و قابلیت بوده و جامی از جمله عشاق او بوده شرح آن در تحت اسم جامی در تذکرة الشعرا ایراد یافته وی در اوایل حال پیش مولانا زین الدین

۱ ـ پنجسال ۲ ـ درد ۳ ـ ذکر

Marfat.com

محمود شاگردی کـرده بعد از آن در مشهد مقـدس معلی بخدمت مولانا سلطانعلی رسید ومشق و تعلیم گرفت و درآنجا نشو ونما یافت هم جلی و هم خفی و هم قطعه نویسی وهم کتابت را بدرجهٔ اعلی ومرتبهٔ قصوی رسانید و آخر خط را برطاق بلند نهادکه دست هیچ خطاطـی بـدان نمی‌رسد از جمله یادگاری او درین روزگار این اشعارست که بقلم گهربار جلی نوشته و در دارالسیاده مشهد مقدسه بر در دارالحفاظ نصب فرموده:

سلام علـی آل طـه و یس　　سلام علـــی آل خیرالنبیین
سلام علی روضه حـــل فیها　　امام ینامی به‌الملك والـدین
امام بحق شاه مطلق که آمـد　　حریـم درش قبله گـاه سلاطین
شه‌کاخ عرفان گل باغ احسان　　مه برج امکان در درج تمکین
علی‌بن‌موسی‌الرضاکزخدایش　　رضاشدلقب‌چون‌رضابودش آئین
پی‌عطر روبند حوران جنت　　غبار درش را بگیسوی مشکین
اگر خواهی آری‌بکف‌دامن‌او　　برودامن‌ازهرچه‌جزاوست‌درچین

خادم آل‌علی میرعلی حسینی

مقطع این غزل راکه اینست :

چو جامی چشد لذت تیغ مهرش
چه غم کز مخالف خورد خنجر کین

میر ننوشته بودند و این دوبیت راکه میر در باب تاریخ آن کتابت گفته بقلم متوسط از هر جانب صفحه در پایین دو مصرع محرف بـدیـن طرز نوشته :

ماند بر صفحهٔ ایام ز مشکین قلمم
یادگاری که بگویند از آن اهل قلم

Marfat.com

بهر تاریخ مه و سال کتابت امروز
دهم ذی قعده کلك قضا کـرد رقـم

و این ابیات نیز از نتایج طبع وقاد میرست که بقلم جلی نوشته و هم در دارالسیاده متبر که در محاذی بالینگاه چسبانیده قطعه :

هست در مدح امام هشتم این نظم بدیع
وارث عـلـم نبی نقد امیرالمؤمنین
آن شهنشاهی که آمد آستان عـزتش
کعبهٔ ارباب دولت قبلهٔ اربـاب دیـن
این‌هم از آثار فیض او بود کاین نظم را
سال تحریر آمده «مدح امام هشتمین»

و این رباعی نیز از اشعار حضرت میر قدس سره است که در پـائین آن نوشته :

ای خاك درت سجده‌گه خاص و عوام
آب رخ هفت کشور آن طرفه مقام
هـر کس نبود آتش مهرت بـدلش
تا هست بصد محنت و غم باد مدام

این قطعه در مدح ظهیرالدین‌محمد بابر پادشاه ممالك هند[1] گفته :

سر من خاك ره پادشه ملك سخن
فخر شاهان ممالك شرف نسل تمر
پادشاه فضلا بحر سخا کـان کـرم
سر اربـــاب هنر شاه محمد بابر

۱ ــ ظهیرالدین‌بابربـن میرزا پیرمحمدبن میرزا عمرشیخ‌بن سلطـان ابوسعید گورکان نخستین پادشاه‌گورکانی هند ولادتش در سال ۸۹۹ وفاتش در ۹۳۷ وسی و چهار سال پادشاهی کرد .

Marfat.com

و هم از اشعار حضرت‌میر است درباب اظهار مضمر .

رباعی

سر حلقه دهـــر و سر هـــر بیوطنی
خـــاقـــان دلاوری و خضر زمنی
بعد از سخنت نیست بگیتی اکنون
مجموعـــهٔ معنی شه ملـــك سخنی

این مطلع و رباعی که مبنی است از صنعت اظهارالمضمر وشعرست برمدح مربی اهل علم و فضل وهنر نتیجه طبع اوست .

مطلع

دلا مگو غم و دردم اگر بیابـــی راه
به‌پیش آصف عـــالی گهر حبیب‌الله

رباعی

ای ذات تو فیض بخش با اهل کرم
ازحسن تو گردیده فزون‌ذوق وطرب
تو معدن ملك جودی و دیـــده نهند
صاحبجاهـــان بپایت از عین ادب
شرف ملـــك و صاحب عهدی

صنعت این رباعی ومطلع آنست که‌هرحرفی راکه درمطلع مندرجست چون در ضمیر نگاه دارند باصطلاحی که متعارفست عمل نموده بمصراعی که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوندد کـــه حـــرف مضمر کدامست .

این قطعه را درباب خط و قاعدهٔ مشق و خوشنویس شدن فرموده .

Marfat.com

پنج چیزست که تا جمع نگردد درخط
هست خطاط شدن نزد خردمند محال

دقت طبع و وقوفی زخط وخوبی‌دست
طـاقت محنت و اسباب کتابت بکمال

ور ازین پنج یکی‌راست‌قصوری حاصل
ندهد فایـده گـر سعی نمایی صد سال

مولانا مدتی در دارالسلطنه هرات بسر میبرده چون عبیدخان اوزبك[1] در ایام دارائی سام میرزا و لله‌گی حسین‌خان شاملوهرات راگرفت مولانا میرعلی را همراه سایر اعیان آنجا در شهور سنه خمس و ثلاثین وتسعمائه ببخارا فرستاد میر مدتی در بخارا در کتابخـانه عبدالعزیزخان ولـد عبیدخان بکتابت اشتغال داشت و اینقطعه را در آنوقت از غایت خستگی دماغ و دلتنگی در بخارا گفته .

عمری از مشق دوتا بود قدم همچون چنگ
تا که خط منِ بیچاره بـدین قـانـون شد

طـالب من همه شاهان جهانند و مـرا
در بخارا جگر از بهر معیشت خـون شد

سوخت از غصه درونم چکنم چون سازم
که مرا نیست ازیـن شهر ره بیرون شد

این بلا برسرم از حسن خط آمد امروز
وه کـه خط سلسلهٔ پـای مـن مجنون شد

---

۱ ــ عبیدخان‌بن محمود سلطان‌بن ابوالخیرخان ازسلاطین بخارا بود شش‌مرتبه در عهد شاه طهماسب لشکر بخراسان‌کشید و مشهد مقدس را محاصره کرد خرابیهای بسیار بدان سامان وارد آورد بالاخره در سال ۹۷۶ وفات‌یافت وعبدالعزیزخان پسرش جای او نشست .

Marfat.com

مولانا شعر و معما بسیار دارد و تمامی آنها در تذکرةالشعرا ایـراد یافته و این ابیات از اشعار اوست .

تاریخ

میر عرب قطب زمان غوث دهر

ساخت چنین مدرسه‌یی بوالعجب

بوالعجب اینست که تاریخ اوست

مـدرسهٔ عـــالـــی میر عـــرب

و این معما باسم مهدی ازوست:

رباعی

خوش آنکه بعشق مبتلا گـردیده

بیگانه ز خویش و آشنا گردیده

یکبارگـــی از قید خـرد وارسته

در میکده ها بیسر و پـا گـردیده

این رباعی نیز ازوست:

چشم سیه تو کشت زارم چکنم بربود ز دل صبر وقرارم‌چکنم

بیتو نفسی صبر ندارم چکنم القصه زدست رفت‌کارم چکنم

و این رباعی را بترکی گفته و از جهة عبیدخان‌اوزبك بقلم جلی نوشته :

رباعی

خان دهر باشیمه سایهٔ گستر اولسون

دولت انکا یار و بخت یاور اولسون

کونکلی داکی آرزو میسر اولسون

یا رب آنکا آفاق مسخر اولسون

فی‌شهور سنهٔ ۹۴۴ مولانا در بخارا رحلت نمود علیه رحمة من‌الله

Marfat.com

الودود مرقع و قطعه و نسخه‌های ایشان در ربع مسکون منتشرست.

خواجه محمودبن خواجه‌اسحق‌الشهابی از قریهٔ سیاوشان دارالسلطنه هراتست پدرش خواجه‌اسحق‌الشهابی در زمان حکومت دورمیش‌خان شاملو کلانتر دارالسلطنهٔ هرات بود در وقتی که عبیدخان هرات راگرفت[1] چنانچه مذکور شد خواجه اسحق را باکوچ و فرزندان ببخارا فرستاد چون مولانا میرعلی نیز همراه بود خواجه محمود را بمناسبت همشهری‌بودن بشاگردی برداشت و در مقام تربیت و ترقی او شد خواجه محمود در خدمت میرکار را بجائی رسانید که بعضی خط اورا بر خط میر ترجیح میدادند و میر میگفته که شاگردی بهتر ازخود بهمرسانیده‌ام واین قطعه را مولانا میرعلی جهت او گفته در همین باب همین قطعه او راکافی است .

خواجه محمود آنکه یك چندی
بود شاگرد این حقیر فقیر
یاد دادم باو ز قلت عقل
آنچه دانستم از قلیل و کثیر
بهر تعلیم او دلم خون شد
تا خطش یافت صورت تحریر
در حق او نرفت تقصیری
گر چه او هم نمیکند تقصیر
هرچه او مینویسد از بد ونیك
جمله را میکند بنام حقیر

خواجه محمود بعد از چند مدت که در آنجا بسر میبرد دلگیر شده به ام‌البلاد بلخ آمد و در آنجا ساکن شد و جمعیت بسیار بهمرسانید و

---

۱ ــ در سال ۹۳۵

Marfat.com

احتیاج بکتابت وقطعه نویسی نـداشت از آن جهت خط وی کمیابست وی مصاحب سلاطین بود و شترغو را نیکو مینواخت و بیشتر از لعب ولهو میدفیلا هر کس بدیدن اورفتی قطعه‌یی باو تکلیف میکرد این بیت ازوست که در آخر قطعه‌ها بسیار نوشته بود .

بـود ایـن مشق محمود الشهابی
که مثلش در جهان هـرگـز نیابی

مولانا کمال‌الدین محمود رفیقی ازدارالسلطنه هرات بوده وی‌خوش مینوشته ولطافت داشته وشعر را هم نیکو میگفته است .

مولانا مجنون چپ نویس ولـد مولانا کمال‌الدین رفیقی است مولانا مجنون از خـوشنویسان وکاتبان دارالسلطنه هرات است و نسخ تعلیق را با مزه وخوش وپخته مینوشته و خطی از خود اختراع کرده بود کـه ازترکیب کلمات آن صورت انسان وحیوان‌بهم میرسید وازجمله این‌مصراع راکه «نرخ شکر وقند شکست از شکرستان» از دو طرف‌نوشته‌بود بصورت سه چهار آدمی که بر زبر یکدیگر بوده باشند و صورت و خـط هر دو در کمال خوبی وتخلص مجنون مذکور بود وکتاب ناز و نیاز از اشعار آبدار اوست وکتاب لیلی و مجنون هم از منظومات اوست‌که باسم سامی نواب سام‌میرزا نوشته ونواب میرزائی درتذکرةالشعرای سامی [1] ذکـر او نموده این بیت ازقصیده‌یست که در مدح‌شاه غفران پناه جنت بارگاه شاه‌طهماسب گفته :

فیروزهٔ سپهر در انگشتریـن تست
روی زمین تمام بـزیر نـگین تست

مولانا مجنون رساله‌یی درباب تعلیم و آداب خط بتفصیل نوشته و

---

۱ ــ تحفهٔ سامی

Marfat.com

تعلیمات مفردات را یك یك از حروف تهجی نوشته .

مولانا ادهم از یزد بوده به ادهم کور مشهورست خط نسخ تعلیق را نازك مینوشته اکابر نورکمال از خراسان او را باصفهان فرستاده کتابه‌های منازل ایشان را او نوشته ورعایت کلی یافته‌گویندکه مولانا حیرتی[1] نیز در آنوقت درسلسلهٔ نورکمالیه میبوده وقصاید مدح جهةایشان میگفته مولانا حیرتی و مولانا ادهم هم وثاق بوده‌اند مولانا ادهم همه وقت مشق میکرده و مولانا حیرتی از وضع او بتنك آمده این بیت گفته بود .

کـــور کاتب شدی ز مشق استاد
آنقدر مشق کـن کـه کـور شوی

مولانا شیخ‌عبدالله‌کاتب ازکاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود و قریب بچهل و پنجسال با امیرکبیر علیشیر[2] سربرده و از موانست ومصاحبت‌او بهره‌یی تمام یافته وپیوسته در سلك مشاهیر فضلا وظرفا منتظم با وجودعلو نسب وحسب هرگز خیال‌کبر و انانیت را پیرامن خاطر نگذاشته خط تعلیق و خط نسخ تعلیق را در غایت لطافت مینوشته و خطوط استادان ما تقدم را خوب می‌شناخته و شعر نیز میگفته این مطلع ازوست .

چنین‌کان ترك مست خویش را بیباك می‌بینم
بسا سرها که در پای سمندش خاك مـی‌بینم

مولاناسلطان‌محمدبن‌مولانا نورالله که‌بسلطان‌محمدنوربین‌الجمهور اشتهار دارد شاگرد خوب مولانا سلطانعلی است وکاتب مـقرر دارالسلطنهٔ هرات بود وخفی را بسیار نازك و پاکیزه مینوشته .

مولانا سلطان‌محمد خندان او نیز شاگـرد سلطان‌علی است و کاتب

---

۱ ـ مولانا حیرتی از شعرای مشهورست در سال ۹۶۱ وفات یافته است ۲ ـ امیر علیشیر نوائی ولادت ۱۷ رمضان ۸۴۴ وفات ۱۲ جمادی‌الثانی ۹۰۶

Marfat.com

خوب بود و از شعر و معما بهرهٔ تمـام داشته و مـدت‌العمر در دارالسلطنه هرات بکتابت مشغول بوده و در قطعه نویسی بیعدیل است قطعه‌های خـوب برصفحهٔ روزگار گذاشته .

مولانا عبدی از خطهٔ طیبهٔ نیشابور ست خط نسخ تعلیق را خوب مینوشته و کاتب بی‌بدل بوده و بخـدمت نواب کامیاب علیین آشیان شاه طهماسب سرافراز شده واکثر اوقات در ملازمت آن پادشاه خجسته صفات بسر میبرد مولانا بسیار فانی و درویش و آدمی صفت بـوده و شعر را بسیار خـوب میگفته این اشعار ازوست .

ما را سریر سلطنت آن خاك در بسست
وز برق آه برسر مـا تـاج زر بسست
ایدل کشیده دار چـو عبدی عنان صبر
کز مهر مهوشان هوست اینقدر بسست

مولانا شاه‌محمود مشهور به‌زرین قلم خواهر زادهٔ مولانا عبدیست و از نیشابورست شاگرد وی بوده مشهورست که مولانا عبدی در حـالت اعراض همیشه بمولانا شاه‌محمود میگفته که ای‌بـدبخت جهدکن کـه تا خوشنویس شوی اگر همچو من ننویسی باری مثل ایـن سلطان علیك و میرعلیك بنویسی مولانا شاه‌محمود ثالث مولانامیرعلی ومولانا سلطانعلی بود مشهور آفاق شد و در کتابت عدیم‌المثل بوده و نظیر خود نـداشته و در قطعه نویسی جلی و خفی ید بیضا نموده و خمسهٔ شیخ‌نظامی را بخـط غبار جهت کتابخانهٔ شاه عالم پناه شاه‌طهماسب نوشته کـه جمیع استادان عصر و صاحب وقوفان دهر انصاف داده‌اند که هیچ خوشنویسی بدان قاعده و پاکیزگی و یکدست کتابت نکرده و آن خمسه بتصویر استاد بهزادنقاش اتمام یافت مولانا در ایام ترقی و جـوانـی و خـلاصهٔ نشو ونما و حیات و

Marfat.com

زندگانی‌ملازم رکاب‌شاه مالك‌رقاب‌علیین آشیانی [۱] بوده وهمه روزه باکاتبان ونقاشان درکتابخانهٔ شاه جهانیان خسرو ایران بکتابت مشغول بوده وبعضی اوقات که اردوی همایون درداراالسلطنهٔ تبریز بود مولانا در مدرسهٔنصریه [۲] در بالاخانهٔ جانب شمال آنجا بسر میبرد ودر آخرکارکه آن پادشاه کیوان وقـار از وادی خط و مشق و نقاشی دلگیر شده بمهمات ملك ومملکت و معموری بلاد و رفـاه حـال رعیت مشغول گشتند مولانا رخصت تـوطن مشهد مقدّس و مجاورت آن روضهٔ اقدس گرفته بدان آستانهٔ عـرش نشان رفت ودر مدرسهٔمشهور بمدرسهٔ قدمگاه حضرت امام علیه‌السلام که درجنب چهار بـاغ آنجا واقعست بسر میبرد وبزیارت وعبادت مشغول بـود و در ضمن آن کتابت میکرد و قطعه مینوشت و یـاران اهل و شاگـردان خـالی از جهل بخدمتش رسیده از صحبتش فایز بودند مولانا قریب به‌بیست‌سال آنچنان اوقات صرف نمود وهرگز تأهلی اختیارننمود وبمقتضای آیهٔ کریمهٔ انّ‌اللهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحیی مُصَدِّقا بِکَلِمَةٍ مِنَ‌اللهِ و سَیِّداً و حَصورا [۳] عمـل نموده حصور بود و قوم و خویشی هم نداشت همچنان فرد و تنها بـود و از هیچ ممر وظیفه و سیورغالی نداشت و ازکسی رعایتی هم نمییافت و اوقاتش بحق‌الکتابه میگذشت مولانا سلیقهٔ شعرهم داشت و شعر را بسیار خـوب میگفت خواه قصیده وخواه غزل وخواه رباعی‌وقطعه همه را نیکو میگفت این ابیات از قصیدهٔ اوست که در مدح امام هشتمین ثـامن ائمهٔ معصومین گفته و در پای منارهٔ در راهرو دارالسیاده نصب کرده چسبانیده بود .

الهـی همه عمر محمود کـاتب
اگـر چـه بعصیان سیه کـرده دفتر

---

۱ ـ مقصود شاه طهماسب است ۲ ـ مـدرسهٔ و مسجد نصریـه در سال ۸۸۲ بنابر وصیت ازون حسن سلطان یعقوب آق‌قوینلو بنا فرموده است در جوار مزار اوزون حسن ۳ ـ سوره آل عمران ۳ـ۳۴

Marfat.com

بحرف خطایش خـط عفو درکش

بحق علی‌بـن مـوسی‌بـن جعفر

تـرحـم کـه هستم قلیل البضاعـه

بغفلت بسر بـرده اوقـات یـکسر

دمـادم ز یـاد گناهـان مـاضی

باشك نـدامت کنم چهره را تـر

بفضل خود ای پادشاه خطا بخش

بخط خطایش بـکش خـط سراسر

مولانا پانصد بیت از اشعار دارد و اکثر آن در تـذکرةالشعرا ایراد یافته فقیرراقم در ایام صبی در شهور سنه اربع و ستین و تسعمائه بمشهد مقدس رسیدم و مدت بیست سال در آن‌روضهٔ خلد مثال بودم مولانـا بهمان منوال اشتغال داشت یك دو مرتبه بواسطهٔ تیمن و تبرك بخدمت ایشان‌رسیده تعلیم سرمشق گرفتم و بتقریبی از ریاضت و مجاهدت خود اظهار فـرمود گفت که اشتیاق من بمشق آنقدر بود که شبهای تابستان ازاول شب تا صباح در مهتاب نشسته مشق جلی میکردم و مولانا عمررا قریب بهشتاد رسانیده بود و هشت سال دیگر بعد از این تاریخ در حیات بود مولانا بعینك قطعه نویسی و کتابت میکرد تا اینکه در شهور سنه اثنی و سبعین و تسعمائه در آن بلده طیبه ندای اِرجِعی رَبِّك راضیةً مرضیّه[1] رالبیك‌گفته بجانب‌فردوس برین روان شد و در جنب قبر مولانا سلطانعلی مدفون شد .

مولانا قاسم شادیشاه وی نیز از خوشنویسان وکاتبانِ مقرر خراسان بـود و او را قرینهٔ مولانا سلطان محمد نور و خندان میدانند وی قطعه نویس بوده و با مزه مینوشته و تاسنهٔ خمسین و تسعمائه در حیات بود اما

---

۱ – سورةالفجر – ۸۹- ۲۸

Marfat.com

قلم در دست و قلمتراش در مشت داشته و هر روز پنج بیت مینوشته و بقلمتراش اصلاح میکرده از شاگردان خوب او میر محمدحسین با خرزی است که اسم او مذکور خواهد شد .

مولانا جمشید پسر مولانا احمد رومی است اما در دارالسلطنهٔ هرات نشو ونما یافته و در آنجا خوشنویس شده کتابت وی با مزه وبسیار پخته و خوبست در فن معما عدیل نداشته و بمعمائی اشتهار داشته .

میر عبدالوهاب از سادات حسینی مشهد مقدس بود وی از دختر مولانا سلطانعلی بوجود آمده مولانا را چون پسری نبوده او را تربیت کرده بود خطش بغایت صاف بود اما نزاکت نداشت در همان ایام که راقم در مشهد مقدس بودم وی درسن هشتاد بود وریش رنك میکرد وخیلی زکی و با مشربست و لباس رنگین برنك آمیزی میپوشید وهمیشه جزودان بزرگ پراز قطعه بخط خود همراه داشت که همه را افشان وحاشیه و جدول کرده بود و بمردم مینمود و تعریف خط خود میکرد و احیانا یکی از آنها گاهی بارباب مناصب تکلف میکرد .

استاد میرسیداحمد آنحضرت از سادات حسینی مشهد مقدس بود پدرش بامر و خدمت شمع ریزی سرکار آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ سدره مرتبه اشتغال داشت حضرت میر در اوایل حال چون خطش صورتی پیدا کرد ذوق خوشنویسی درسرش افتاده از مشهد مقدس عزیمت دارالسلطنهٔ هرات نموده خود را بخدمت مولانا میرعلی رسانید و درسلك شاگردان او منتظم گردید و سرآمد شاگردان میر شد ودر آن ایام آنچنان گردید که هرچه مینوشت از خط میر فرقی نداشت میر از هرات به بلخ کپنك پوش و پیاده رفت واز آنجا عزیمت بخارا نمود یکچند در خدمت مولانا میرعلی در کتابخانهٔ عبدالعزیزخان بود بمودای العود احمد بمشهد مقدس معلی عود

Marfat.com

نمود بعد از چندسال که در مشهد مقدس بودند عزم درگاه شاه جمجاه انجم سپاه شاه‌طهماسب نمود و به‌عراق و آذربایجان رفت و مدتی در اردوی معلی ملازم رکاب ظفرانتساب بود وهمگی‌اوقات درمجلس بهشت‌آئین راه داشت و رعایتها یافت ودر آن اوان کتاباتی که به سلطان سلیمان خواندگار مینوشتند خدام میر بقلم جلی مینوشت بعد از آن میر مرخص شده به مشهد مقدس آمد و مقرر شد که جهت نواب اعلی کتابت نماید و تحویلی مقرر شد که جهت او مرحومی آقا وزیر خراسان از وجوهات خاصهٔ شریفه بدو رساند و سیورغالی نیز در مشهد مقدس بدو عنایت شد میر قریب ده سال در آن محروسهٔ مطهره فارغ‌البال وخوشحال بیکلال وملال بامر کتابت و قطعه نویسی اقدام داشتند جمعی کثیر از ساده رخان مشهد و لاله عذاران آن سرحد در ملازمت میر مشق وتعلیم در روزدوشنبه و پنجشنبه میگرفتند و در آن زمان بازار عشق و جنون وهنگامهٔ مشق و کیفیت افیون‌گرم بود و ازدحام عشاق و معشوقان در منزل ایشان در آن دو روز صحبت فراوان بود و آن انجمن بطریق‌گلشن پر از گل و گرفتاران چون بلبل بود میر دوشاگرد مشهدی‌الاصل داشتند که هردو منظور نظر ایشان بودند و تعلق خاطری و گرفتاری نزد آنها داشتند یکی .

مولانا حسنعلی وی از خوشنویسان مقرر شده بود و خوش مینوشت مولانا بعد از ارتحال حضرت میر به هرات افتاده مدتی آنجا بسر برد و ازآنجا به نیشابور آمده از نیشابور پای‌کوبان و سرودگویان به عراق آمده از عراق آهنك زیارت عتبات عالیات نمود و سه چهار سال در بغداد ماند و از آنجا توجهٔ زیارت حرمین شریفین نموده به‌حجاز رفت و در شهور سنه ثلاث و الف در حجاز فوت شد دیگری مولانا علیرضا او نیز بسیار خوش مینوشت و بعد از میر مدتی دیگر درمشهد مقدس بود

Marfat.com

و زود رحلت نمودالقصه که حضرت میرسیداحمد چون بکتابت سر کار خاصهٔ شریفه مشغول بود بیجهت خاطر مبارك اشرف از چنان عدیم‌المثل مردی منحرف شده بیکبار تحویلات وسیورغال سنوات را از آن مردبیگناه مسترد کرده بحواله دادند و سیورغال را در کل قطع فرمودند میر به‌امداد بعضی از تجار از زیر بار آن حواله بیرون آمده ارادهٔ رفتن هند نمود آن فکر صورت نبست ودر آخرکار میر پریشان و بی‌چیز شد اتفاقاً مرحمت پناه میر مرادخان والی مازندران[1] در اوانی که در مشهد مقدس معلی بود فی‌شهور سنهٔ اربع و ستین و تسعمائه رابطه‌یی میان او و میربهمرسیده بود کس از مازندران بطلب میر با جزوی خرجی فرستاد میر عزیمت مازندران نمود چند سال در مازندران بکتابت اشتغال داشت و لوایح جامی را بقلم جلی نوشته جهت نواب میر و میر سلطان مراد در همان‌ایام رحلت نمود میر باز به مشهد مقدس معلی عود نمود پس از آنکه شاه اسمعیل برسریر سلطنت متمکن شد ازعقب میر به‌مشهد مقدس‌فرستاده میر را بدارالسلطنهٔ قزوین آورد و او را در بالاخانهٔ سردرباغ سعادت آباد دارالسلطنهٔ قزوین فرود آورده جای داد و اورا مشمول عواطف بیدریغ شاهانه گردانید چون نواب شاه‌اسمعیل بعالم آخرت خرامید[2] میر باز به مازندران رفته و در آنجا فوت شد فی‌سنهٔ ست ثمانین‌وتسعمائه میر گاهی شعر میگفت این رباعی ازوست . رباعی

گاهی ز حجاب هستیم بود ملال
گه داشتم از زمانه صد فکر محال

---

۱ ــ مقصود ظاهراً سلطان مرادخان ولد امیرخان میباشدکه در زمان شاه‌طهماسب والی مازندران بود پدرش از مقربان پادشاه و بشرف مصاهرت شاه سرافراز بود .

۲ ــ در سال ۹۸۵

Marfat.com

نـــاگـــاه بـــدام دلبری افتادم
از جملـهٔ قیدهـا شدم فـارغبال

فقیر دو مرتبه که بمشهد مقدسه رفتم و بمطالعه اشتغال داشتم گـاهـی مشق ازحضرت میر گرفته و تعلیم ار و میگـرفتم و در سلك شاگـردان او منتظم بودم میر مفردات و مرقعی وقطعهٔ بسیاری بـاسم فقیر که همنام ایشان بودم نوشته آنها همه بواسطهٔ انقلاب زمان و حوادث دوران وناسازگـاری چرخ بوقلمون از دست بدر رفت .

مولانا مالك اگرچه بدیلمی اشتهار دارد اما وی فیلواکوشی‌قزوینی است در بدو حال پیش والد خود مولانا امیر شهره خـط ثلث ونسخ مشق کرد و خطوط سته را خوش مینوشت و نسخ اوراکسی از نسخ یـاقوت تفرقه نمیکرد آخر بوادی خط نسخ تعلیق افتاد و بزور ثلث در نسخ‌تعلیق سرآمد دوران‌گردید وبیشتر ازدیگران شهرت‌گرفت ودرفضیلت ومولویت نمایان بود و اکثر اوقات صرف مطالعه و مباحثه نمودی و اکثر علـوم را مثل نحو وصرف و منطق و معانی وبیان منقح ساخته بود و درعلم ریـاضی خصوصاً حساب و هندسه و نجوم وموسیقی کمال مهارت و دانش داشت‌و معما را نیز خوب میدانست در اوایل حـال در سلسلهٔ رفیعهٔ قـاضی جهان وکیل در اردوی معلای شاه جمجاه میبود و چون در آن اوان اکثر زمان استادالعلما خواجه جمال‌الدین محمود شیرازی[1] درآن سلسله میبود مولانا پیش خواجه شرح تجرید و حاشیه و بعضی نسخه‌های دیگر دیدند پس از آن حسب‌الامر شاه عالمیان پناه درکتابخانهٔ شاهـزادهٔ ظفرلـوا ابـوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا جاگرفت و در شهور سنهٔ اربع و ستین و تسعمائـه

---

۱ - ازفحول علمای شیراز و مورد توجهٔ بزرگان بودودر سنه۹۵۳ از اینجهان درگذشت .

Marfat.com

همراه نواب میرزائی به مشهد عالی رفت ویك سال ونیم در آن روضه مقیم بود دران اوان فقیر گاهی سرمشق از ایشان کس فرستاده میگرفتم چون سید سلاطین ومروج مذهب آبائه الطاهرین شاه طهماسب عمارات دولتخانهٔ مبارکهٔ دارالسلطنهٔ قزوین را باتمام رسانیده بودند بکتابه احتیاج بود حکم قضا نفاذ باحضار مولانا عزاصدار یافت که شاهزادهٔ کیوان وقار او را بدرگاه گیتی پناه فرستد مولانا حسب الامر اعلی بدارالسلطنهٔ قزوین آمده بدان خدمات اقدام نمود آنچه در ایوان چهل ستون نوشته‌اند این غزل خواجه حافظ شیرازیست علیه الرحمه که بربوم طلا بخط لاجورد نوشته .

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم
یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم

ساقی بیا که از مدد بخت کارساز
کامی که خواستم ز خدا شد میسرم

شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل
مملوك این جنابم و مسکین این درم

ورباورت نمیشود ازبنده این حدیث
از گفتهٔ کمال دلیلی بیاورم

گربر کنم دل ازتو وبردارم ازتومهر
آن مهربر که افکنم این دل کجا برم

عهد الست من همه با عهدشاه بود
در شاهراه عهد برین جهد نگذرم

گردون چو کرد نظم ثریا بنام شاه
من همچنین چرا نکنم از که کمترم

Marfat.com

شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه
کی باشد التفات بصید کبوترم
شعرم ز یمن مدح تو صد ملك دل گشاد
گویی که تیغ تست زبان سخنورم
بال و پری ندارم و این طرفه‌تر که نیست
غیر از هوای صحبت سیمرغ در سرم
بر گلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح
نه عشق سرو بود نه میل صنوبرم
بوی تو می‌شنیدم و بر یاد روی تو
دادند ساقیان طرب یکدو ساغرم
با سیر اختر فلکم داوری بسست
انصاف شاه باد در این قصه یاورم
نامم ز کارخانهٔ عشاق محو باد
گر جز محبت تو بود کار دیگرم
ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر
من چون رسم بوصل تو کز ذره کمترم
بنما بمن که منکر حسن رخ تو کیست
تا دیده‌اش بگزلك غیرت برآورم
شکر خدا که باز در این اوج بارگاه
طاوس عرش میشنود صیت شهپرم

کتبه فی سنه‌ست وستین و تسعمائه . و این غزل مولانا حسام‌الدین مداح را حسب‌الامر اعلی در سردرها و پنجره‌های ایوان مذکور نوشته

Marfat.com

ما غلامان شاه مردانیم رهبری غیر او نمیدانیم
خاك پای ابوذر غفار بندهٔ اعتقاد سلمانیم
در وفای محبت حیدر هرچه گویی هزار چندانیم
تشنهٔ راه کربلا و نجف حاجی کعبهٔ خراسانیم
هرچه دروصف مرتضی باشد یافته در کلام سبحانیم
نامه کز نام او بود خالی گر سر ما رود نمیخوانیم
تا گریزند روبهان از ما آشنایان شیر یزدانیم
ناصبی همچو غنچه دل خونست ماچو گل سرخ روی و خندانیم
شکرلله که چون حسام الدین درگدائی گدای سلطانیم

مولانا بعد از اتمام کتابه‌ها رخصت مراجعت به مشهد مقدس نیافت نواب جهانبانی میرزایی مکرر از مشهد مقدس عرضها بپایهٔ سریر اعلی در باب رخصت دادن مولانا نوشت و آن تاریخ از نتایج طبع مرحومی قاضی عطاءالله ورامینی[1] است . تاریخ

زهی قصر با رفعت شاه عادل
که شد آستانش بکیوان مقابل
چو شه برفرازش رود عقل گوید
کلیمی گرفته است در طور منزل
پی سال اتمام آن فکر کردم
ز یك مصرع آمد دو تاریخ حاصل
شه از سال تاریخ پرسید گفتم
(بهشت برین) است (خیر المنازل)

۱ ــ وی برادر قاضی محمدست و از فضلا و شعرای مشهور زمان و ازبزرگان دربار شاه‌طهماسب بود . و رتبهٔ ندیمی داشته تواریخ بسیار بسلك نظم کشیده و در این فن کمال مهارت داشته است .

Marfat.com

تا آنکه در سنه تسع و ستین و تسعمایه در قزوین بعالم آخرت رحلت نمود یکی از فضلا در تاریخ فوت مولانا گفته‌اند .

صد حیف کز جهان رفت مالك یگانهٔ عصر
خطاط بود و فاضل درویش بود و سالك
یاقوت‌عصرخود بود روزیکه ازجهان‌رفت
تاریخ فوت او شد (یاقوت عصرمالك) [1]

مولانا مصحفی بخط نستعلیق بنیادکرده بود ومینوشت توفیق اتمام نیافت و ظاهراً هرکه این کار کرد تیمناً بروخوب نیامد باقی حالات واشعار مولانا در تذکرةالشعرا ایراد یافته .

میر صدرالدین محمد ولد میرزا شرفجهان قزوینی وی شاگرد مولانا مالك بود و صاف و پاکیزه مینوشت و در رنگ‌آمیزی و وصالی قدرت تمام داشتند و در علم موسیقی وادوار وقوف بسیار داشتند وصورتها و نقشها بسته و تذکرةالشعرایی بطرز و اسلوب خواجه دولتشاه که بعد از هرشاعری یکی‌از سلاطین زمانرا ذکرمیکند قریب چهل سال درمیان داشتند و دست وپای بیشتری زدند وکاری نساختند و قریب ده سال هر ساله‌مبلغی کلی از نواب کامیاب مالك رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه‌عباس بهادرخان خلدالله ملکه ابدا میگرفتند که تذکره را تمام‌کنند بالاخره عاجز آمده موقوف بتذکرهٔ راقم نمودندکه این را گرفته در آن لباسی بپوشانند مکرر نواب اعلی را برین داشت‌که تذکره را از بنده طلبیدند چون اتمام نیافته بودبنده معذرت عرض کردم تاآنکه بهانه نیافت ونواب کامیاب تذکرهٔ او را میطلبیدند در برابر تهمت برفقیر نموده عرض کرد که چهل و پنجسال قبل از این که والد راقم وزیر مشهد مقدس معلی بود کتابی از کتابخانهٔ

۱ ــ یاقوت عصر مالك ۹۶۸ میباشد و یکی کم دارد .

Marfat.com

آنحضرت گرفته و نزد او مانده الحال آن کتاب نزد قاضی احمد است آنرا بستانید و بمن دهید تا من تذکره را تمام کنم هیچ قزوینی هرگز این حرف نگفته القصه بموداّی القاصُ لایُحِبّ القاص خاطر اشرف را ازاین غلام منحرف ساخته معزول شده به قم آمد و در ماه صفر کـه نواب مستطاب معلی القاب سیادت وصدارت پناه خداوندی امیرابوالولی اینجوبه قم[1] تشریف آوردند در درون روضهٔ مقدسهٔ منورهٔ معصومه سلام‌الله علیها فقیر مصحف برداشته قسم خوردم که حکایت کتاب کتابخانهٔ حضرت را که میرصدرالدین‌محمد بعرض اشرف رسانیده که نزد بنده است کذب محض است و بنده‌از آن‌خبری ندارم و غیرواقع و تمام افتراست ودر ضمن آن مباهله کـرده مشارالیه را بحضرت امام‌رضا و همشیره‌اش حواله کردم و چـون میر صدرالدین‌محمد از دارالسلطنهٔ اصفهان در شهر صفر متوجـهٔ کاشان شده از کاشان بجانب خراسان عزیمت فرمودند در حوالی بسطام بـانتقام منتقم حقیقی نـاگاه از کارخانه دیوان قضا در شهر ربیع‌الاول تنکوزئیل سبع والف که یکماه از مباهله بگذشت مشارالیه مستوجب سیاست و حـدود الهی شده بـآن خـود رسید .

پنداشت ستمگر که ستم برمـا کـرد
بر گردن او بماند و از ما بگذشت

---

۱ ــ امیر ابوالولی ولـد میر شاه محمدانجوی شیرازی از سادات عالیقدر و فضلا بود مدتی تولیت آستان قدس رضوی را داشت بسبب نزاعی که باشاه ولی‌سلطان ذوالقدر حاکم مشهد کردازاین مقام معزول شد وبهمراهی میرابوالمحمدبرادرش متولی اوقاف غازانی شد و پس از چندی میرابوالمحمد به‌تنهایی اوقاف غازانی را تولیت داشت و میرابوالولی متولی آستانهٔ صفویـه گشت و در عهد شاه سلطان‌محمد منصب قضای معسکر بوی تعلق گرفت و درزمان جلوس شاه‌عباس بمنصب عالی صدارت‌ترقی کرد ولی در سال ۱۰۱۰ معزول گشت .

Marfat.com

ودر تاریخ فوت امیرابوطالب کاشی این ابیات برلوح بیان نگاشته :

میر فلك رتبهٔ عالی گهر صدرانام اختر برج شرف
اختر تابندهٔ هفتم سپهر گوهر یکتای گرامی صدف
ازشرف وسیرت خلقش سزد فخر کند ار بوجودش سلف
چون گهر ذات گرامی او مادر ایام ندارد خلف
عاقبت ازدار فنا رخت بست شد ز قضا نقد حیاتش تلف
خانه سیه کرد فلك زین عزا گشت رخ ماه کبود از کلف
حیف که ارباب خرد رانماند قدوه و ملجا وملاذ و کنف
بود چو ارباب نعم را ملاذ بدچو ازواهل طرب را شعف
نغمه سرایان همه بستند لب ماند ز آهنگ ونواچنگ ودف
بربط وطنبور گسستند تار عود برآورد فغان از اسف
از پی تاریخ وفاتش خرد بود طلبگار چو از هر طرف
فکر بیك بیت دوتاریخ کرد پیش وی آورد برسم تحف
ملجا دنیا و ملاذ انام صدر جهانی و جهان شرف
باد حنوطش ز پی مغفرت خاك در مسند شاه نجف

ماجرای او وفقیر مجلدات میطلبد ورقعه‌هائیکه او بفقیر نوشته‌شرحها خواهد سربسته بتقریبات در تذکرةالشعرا ایراد یافته و مسودهٔ تذکره‌ییکه او مینوشت و اتمام نیافته بود بدست اشرف درآمده از آنچه اوجمع کرده بود هفت بیت انتخاب فرمودند .

مولانا دوست محمد از شهر هرات بودشاگرد مولانا قاسم شادیشاه است مصحفی بخط نسخ تعلیق او تمام کرده بود شاه رضوان بارگاه را بدو لطفی بود جمیع کاتبان و نقاشان را از کتابخانه اخراج نمودند بغیر ازمولانا که بحال خود ماند وی تعلیم خط بشاهزاده سلطانم میداد .

Marfat.com

مولانا رستمعلی خواهرزادهٔ استاد بهزاد نقاش بود نسخ تعلیق را خوش مینوشت و کاتب خوب بود در اوایل در کتابخانهٔ نواب غفران پناه بهرام میرزا میبود و در آخر پیری هفت سال دیگردر کتابخانه پسرش نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا نورالله مرقده در مشهد مقدس انور بسر میبرد در آنجا رحلت کرد و درجنب مزار مولانا سلطانعلی مشهدی مدفون گشت فی‌شهور سنه سبعین و تسعمائیه .

مولانا محب‌علی ابراهیمی خلف مولانا رستمعلی است جلی وخفی را خوب مینوشت کتابدار نواب شاهزادگی ابراهیمی گشت و درآخر اسم ابراهیمی مینوشت مولانا محب علی چون رشید افتاده بودبکتابداری قناعت نمی‌نمود و در مزاج نواب‌میرزائی دخل تمام داشت و در امور ملکی دخل میفرمود بعد از هشت سال که در خدمت نواب بود شاه جمجاه او را از خدمت اخراج کرده بدارالسلطنه قزوین طلبید مولانا بعد از ایامی که در قزوین بود رخصت زیارت عتبات عالیات یافته روانهٔ زیارت شد بعد از رجعت هم درآن اوقات در دارالسلطنهٔ قزوین فوت شد نعش او را به‌مشهد مقدس برده در جنب پدرش نهادند در تاریخ فوت او گفته‌اند :

رفت از جهان فانی ملا محبعلی‌حیف
یا رب بصدر جنت او را مقام بادا

چون‌نزد اهل دنیا مقبول ومحترم‌بود
در آخرت الهی با احترام بادا

تاریخ سال‌فوتش‌پرسیدم ازخرد گفت
ملامحب‌علی را شافع امام بادا

این‌تاریخ‌را استاد میر سید احمد مشهدی بخط خود [برسنگ قبراو] نوشتند .

Marfat.com

حافظ باباجان از تربت زاوه است او نیز نسخ تعلیق را خوش مینوشته وساز وعود را نیکو مینواخت بعضی اورا قرینهٔ مولانا عبدالقادر[۱] قدیم میدانسته‌اند وی زر نشانی هم میکرده و او برادر حافظ قاسم خواننده بوده که در خوانندگی مشهور آفاق است و نظیر خود نداشته پدر ایشان حافظ عبدالعلی تربتی در خدمت پادشاه‌مرحوم سلطان حسین میرزا میبوده آخر از هرات به عراق افتادند و در عراق متوطن گشتند .

میرزا محمود ولد خواجه قباحت جراح خاصهٔ شریفه بود چون وی سفره چی نواب مرحومی شاه نعمت‌الله باقی بود [۲] بود و شاه همگی ایام بساختن مرقع اشتغال داشت میرزا محمد نیزمشقی میکرد وقطعه‌ها مینوشت وخیلی شاه را خط او خوش افتاده بود استادی مولانا مالك نقل مینمود که روزی‌نزد شاه‌نعمت‌الله رفته قطعه‌یی‌برده گذرانیدم شاه قطعه‌های میرزامحمد را بیرون آورده بمن نمود که چون مینویسد ببینید و آخر فرمود که بهتر از مولاناسلطانعلی ومولانا میرعلی نوشته بنده گفتم شاهم بهترازبنده نوشته اما بهتر از ایشان نمیتواند نوشت این همان پسر است که یکی ازظرفاجهت خواجه‌قباحت گفته است : لطیفه

---

۱ ــ عبدالقادربن غیبی‌الحافظ المراغی ازمشاهیر موسیقی دانان ونوازندگانست در ادوار و موسیقی تألیفات بسیار مفید دارد ولادت او در سنهٔ ۷۵۴ میباشد و در سال ۸۳۷ از این‌جهان درگذشته است .

۲ ــ شاه نعمت‌اللهبن امیر عبدالباقی از اولاد شاه نعمةالله ولی و مرجع اشراف طبقات و دارای فضائل و کمالات بسیار بود در عهد شاه اسمعیل امیرعبدالباقی وکالت اوقاف تمام ایران را از طرف شاه در قبضهٔ کفایت داشت و عتبه‌اش ملاذ امرا و وزراء گشت وی در سال ۹۲۰ در جنگ شاه اسمعیل با سلطان سلیم شهید شد وپس از او شاه نعمةالله باقی مورد توجه شد شاه طهماسب او را تربیت فرمود و زمام اختیار یزد را بوی سپرد و همشیرهٔ شاه طهماسب خانش‌بیگم بعقد ازدواج او درآمد .

کند خواجه قباحت دعوی فهم
همیشه نزد ارباب فصاحت
ولی فرزند حیز بی تمیزش
دهد کون و نمیفهمد قباحت

میرصفی نیشابوری او نیز خوش مینوشته چون از شعرای مقرر است اسم او و حالات او در تذکرةالشعرا ایراد یافته .

میر محمد حسین از اکابر سادات رزهٔ باخرز است شاگرد مولانا قاسم شادیشاه بوده و از اولاد میرصادعی باخرزی است که بعضی اوقات وزیر سلطانحسین میرزا بوده کتابت وی بسیار پخته و بامزه است وخوشنویس قزوین بوده با اکثر اعیان دولت قاهره مصاحب بوده بعد از رحلت شاه جنتمکان به خراسان رفت ودر وطن خود بزراعت وعمارت اشتغال داشت تا آنکه در فترات و انقلابات خراسان پریشان و بیسامان از ظلم و تعدی ترکان و عوانان شده هم در آن ایام رحلت نمود میر محمد حسین بغایت از خودگذشته و فانی و نجیب زاده بود و اختلاط و صحبتی رنگین داشت و شعر را هم خوب میگفت و در مصاحبت وهمزبانی عدیل نداشت ازوست بیت :

بیخبر ازذوق مستی شیخ منع ما کند
کاش نوشد جرعه‌یی تاحالتی پیدا کند

میرخلیلالله برادر زادهٔ میرمحمدحسین است وی در قطعه نویسی و نزاکت خط ازعم ابوت منزلت خود گذرانیده بود وی از شاگردان میرسید احمد مشهدی و در مشهد مقدس خط را بآن اعتبار و درجه رسانیده بود و تعلیم از میر داشت میرخلیلالله در آن ایام که شاه سپهر احتشام درمشهد مقدس معلی بود سرخطی بنواب اعلی میداد وهمراه رایات عز و جلال از

خراسان به عراق آمد و ازقزوین به کاشان رفته چند روزی در کاشان توقف نمود وازآنجا به‌هندودکن رفت ودرآنجا اعتبار تمام یافته بیك مرتبه‌مبلغ دویست تومان از نفایس هند برسم نثار و پیشکش ونذر جهت شاه عالمیان فرستاد .

میرمحمود از سادات عریضی صحیح‌النسب سبزوار است واز اعیان آن مملکت بود بسیار خوش مینوشت چون احتیاج بکتابت نداشت کمتر بکتابت اشتغال داشت وهمواره در مجلس بهشت‌آئین شاه جنت مکان بود تقرب وعزت تمام داشت .

مولانا عبدالله شیرازی اگرچه‌خوشنویس نبود اماکتابت را یکدست و پاك و صاف میکردشاه علیین آشیان [1] اورا از شیراز بدارالسلطنه قزوین آورده مقرر کرده بودند که هرکاغذی راکه خواهند برسر نویسند تا بندگان اشرف بخواند اومینوشت مدتی در دولتخانهٔ مبارکه این کار میکرد تا در شهور سنه اثنی وثمانین و تسعمائه در دارالسلطنهٔ قزوین فوت شد .

حافظ کمال‌الدین حسین واحدالعین از دارالسلطنه هرات بود نسخ تعلیق را خوب مینوشت وجمیع خطوط سته را هم مشق کرده بود ولاجورد شوی خوب هم بود از خراسان که به عراق آمد دارالمؤمنین قم را خوش کرده چند مدت درآنجا توقف کرد قرآن را بسیار خوش میخواند از قم باردوی معلی و در مجلس اشرف تکلیف قرآن خواندن براو کردند گفت خوانندگیم نمیآید شاه جنت‌مکان را خوش‌آمد اسب واستر واشتروخیمه و جمیع ضروریات و مایحتاج باو شفقت کرد مطلقاً قبول نکرد بسیاردرویش و فانی و از خودگذشته بود همچنان نمد پوش بود وپیاده سفر مینمود و در علم اکسیر مهارت تمام داشت باز از عراق به خراسان عود نموده در مشهد

۱ــ مقصود شاه‌طهماسب میباشد .

مقدس در سنهٔ اربع و سبعین و تسعمائه فوت شد .

مولانا سلیم کاتب از غلام‌زاده‌های صدر مرحوم میرجمال‌الدین استرابادی[1] بود پدرش را ازحبش آورده بودند چون استعداد ذاتی داشت در فن خط زود ضبط نموده وترقی کرد و خوشنویس گشت دررنگه‌نویسی قرینه نداشت هم قطعه نویس بوده درکتابت او را قرینهٔ سلطانمحمد نور مینگرند همیشه در مشهد مقدس انور بود و در آنجا فوت شد و شعر هم میگفت و این مطلع ازوست :

یا رب از عالم برافگن ناقبولی چند را
سربصحرای عدم ده طرفه غولی چند را

مولاناشاه‌محمد مشهدی کاتب شاگرد وی‌بود پدرش سرتراشی‌میکرد مولانا سلیم او را برداشته تربیت نمود و آخر خوشنویس‌ساخت کتابت را بغایت خوب میکرد و سلیقه شعر هم داشت و واقفی تخلص مینمود این رباعی ازوست :

آنم که دم شاد بعالم نزدم
غم نیست اگر یك دم بی غم نزدم
جانم اگر از ریاضت آمد بر لب
چون واقفی از حالت خود دم نزدم

مولانا محمد امین او نیز مشهدی بود شاگرد مولانا شاه‌محمد است مولانا پیش او تعلقی داشت کمال حسن و رعنائی با او بود پیش از آنکه خط برآورد خوشنویس شده بجانب هند رفت .

---

۱ ــ میرجمال‌الدین از سادات عظیم‌القدر فاضل وپرهیزگار استراباد بود اوایل سلطنت شاه‌طهماسب باتفاق امیر قوام‌الدین‌حسن اصفهانی برتبهٔ صدارت رسیدند وی در صدارت از این‌جهان درگذشت .

Marfat.com

مولانا عیشی از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود کتابت را خوش مینوشت و روش مولانا سلطانمحمد دور داشت از هرات به مشهد مقدس انور آمد ودر کتابخانهٔ شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیممیرزا بود و کتابت میکرد و صاحب مواجب و انعام کلی بود مولانا تریاکی گذاره بود وشعر را نیکو میگفت ازوست : مطلع

چرخ در بزم توراهم ازستمگاری نداد
کوشش بسیار کردم بخت من‌یاری نداد

در مشهد مقدس انور فوت شد .

مولانا عبدالهادی برادرزن مولانا مالك بود از قزوین است پیش مولانا مالك چیزی خوانده بود و طالب علم خوب بود و در ریاضی وعلم موسیقی نیز عدیل نداشت و تصنیفات کرده بود ونقشهای بسیار بسته و خط نسخ تعلیق را خوش مینوشت بتخصیص جلی را و در کتابه نویسی قدرت تمام داشت و قلم را محرف قط میزد و شعر را خوب میگفت و اقسام اشعار داشت و صاحب دیوان بود این غزل ازوست :

مرا گفتی چو من یاری نداری
تو همچون من گرفتاری نداری
چه دانی حال زار بیدلان را
که بر دل داغ دلداری نداری
قبولت چون شود بار دل من
که همچون من بدل باری نداری
نباشد غیر آزار منت کار
بجز آزار من کاری نداری

Marfat.com

شود ظـاهر چو میرم در وفـایت
که چـون هادی وفـاداری نـداری

مصنفان قزوین این غزل را در نیشابورك نقش بسته بودند در شهور سنه ست و سبعین و تسعمائه در قزوین رحلت نمود .

مولانا یاری از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود بغایت مستعد واهل و پاکیزه بود خفی را بغایت با مزه و پاکیزه مینوشت از هرات بیرون نرفت وسفری نکرد از آن شهرت نیافت طبع نظم هم داشت در هرات فوت شد.

عیسی‌بیك پسر شاطر محمد مشهور بود که از شاطران و خدمتگاران پادشاه کشورگشای جلیل‌ابوالبقا سلطان شاه‌اسمعیل بود وی مدتی بخدمت رکابداری‌شاه جنت مکان شاه‌طهماسب اقدام‌داشت خط نسخ تعلیق راخوب مینوشت وقطعه نویس بود و رنگه را خوب مینوشت وقطعه بمردم تکلیف میکرد بعد از رحلت شاه فردوس منزلت متولی امامزاده واقعه در کـاخك جنابد شد و مدتی درآنجاها بود تا در خراسان فوت شد .

نواب میرزائی ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا روح‌الله روحـه از جمله خوشنویسان مقرر بودند اگرچه چند روزی تعلیم خط ازمولانا مالك گرفتند اما چون ادراك و قابلیت جبلی و ذاتی آن اعلیحضرت عطارد فطنت را بود از روی خطوط و قطعات مولانا میرعلی مشق میفرمودند و بروش ایشان مینوشتند و در اندك زمانی ترقی فرمودند .

خط یاقوت را هـر کس کـه دیدی
بیك مثقال زر حـرفـی خـریـدی
اگـر یـاقـوت خط او بـدیـدی
بصد مثقال هر حـرفی خـریـدی

نواب میرزائی جلی را بسیار پاکیزه و با مزه و خـوش مینوشتند و

Marfat.com

گاهی کتابت خفی هم میفرمودند و بغایت یکدست و بنزاکت و طراوت میافتاد .

خطش چون خط نیکوان دلفریب
ز دل برده آرام و از جان شکیب
بود کلکش آن جادوی بوالعجب
که بر روی روز افگند زلف شب

فقیر هیچکس را چنان طالب و راغب و فریفته و شیفته بخط مولانا میرعلی ندیدم که آن بهرام تربیت را و بیشتر از آن اعلیحضرت کسی خط مولانا میرعلی را در اندك زمانی جمع نکرده بود گمانم اینست که آنچه از اقسام چیزها مولانا در مدت العمر خود نوشته باشد نصف آن در کتابخانهٔ آنحضرت جمع شده بود چه در آن زمان وایام که در مشهد مقدس و آن روضهٔ اقدس تشریف داشتند چند جلد مرقع را که مولانا جهت روزگار واپسین و سفر حجاز و ایام انزوا نوشته بودند با دیگر نسخه‌ها و قطعه‌ها از مولانا بوارث شرعی منتقل گشته بود تمامی آنها بطوع و رغبت بسرکار فردوس منزلت انتقال بیعی یافت تفصیل تقریر وتحریر استعدادات وحیثیات وکمالات آن حمیده صفات بحریست بیکران وکار هیچ مورخی نیست که اگر سحبان زنده شود و ابن‌مقله حیات یابد حقا که هیچکدام از عهده‌ذکر آن نتوانند بیرون آمد و اگر احیاناً کسی متعهد آن امر شود مهلتی وفرصتی باید که نسخه‌ها پرداخته شود .

محقق است که گر ابن مقله زنده شود
تراشهٔ قلمش را بمقله بر دارد

اما چون این بنده دیرینه که مملوك و غلامزادهٔ آن جامع اوصاف حسنه است و درغلامي و بندگی آن در درج سلطنت و هنرمندی و مجموعهٔ

Marfat.com

کمالات و سخن‌گستری نشو ونما یافته لاجرم مجملی از آن مفصل مشحون بایجاز و اختصار در جلد سادس کتاب مستطاب خلاصة‌التواریخ که در ذکر وقایع حالات سلاطین صفوی ودودمان مرتضوی نوشته‌اند کی ازایام‌سلطنت و روزگار با حشمت و نشاط و عشرت آن ثریا منزلت را ایراد نموده و همچنین در خاتمهٔ کتاب افادت انتساب تذکرة‌الشعرا در حالات پادشاهان و سلاطین و شاهزادگان و امرا و ترکان نیز مجملی از حالات خجسته صفات و اشعار معجز سمات آنحضرت را شرف تسطیرداده ودرین نسخه نیز نموداری مالایدرك کله لایترك کله اندکی ازمحامد آن‌خلاصهٔ‌اماجد را عرض مینماید تا فلك چشم‌خود باز کرده درهیچ زمان بجامعیت وقابلیت آن فرشته سیرت کسی دیگر ندیده القصه که نواب میرزائی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا قدس سره العزیز پادشاهی بود بفنون فضایل معروف وسلطانی‌بود بصنوف خصایل موصوف قبای سلطنت‌برقامت دولت اوخلعتی بود دوخته وحدود اطراف خراسان بانوار معدلت او افروخته بقوت طبیعت وقاد انواع فنون و اصناف علوم معلوم و مفهوم میفرمود وبحدت ذهن نقاد حقایق معانی و دقایق بیان ابداع مینمود از بدایت صباح تا نهایت رواح ازپی انجام مصالح مملکت اوقات صرف میفرمود و ازمقطع شفق تامطلع فلق درپی تحصیل کمالات میبود تعداد فضایل و هنرها وکسب کمالات آن خسرو خجسته صفات امریست متعذر که لایعدولا یحصی است احاطهٔ جمیع از معقول و منقول نموده و حاوی تمامی فروع و اصول گردیده بودند و همیشه در قرائت کلام ملك علام مواظبت داشتند و قرائت عشر و علم تجوید را پیش‌شیخ فخرالدین‌طبسی و والدماجد او شیخ‌حسن‌علی گذرانیده بودند و بعد از تنقیح علم صرف ونحو و منطق و معانی و بیان و اصول تتبع علم رجال و تصحیح کتب احادیث نبوی و امامی فرموده از علم سیر

ونسب و تواریخ استحضار بسیار و تذکر بیشمار بهم رسانیده بودند آنگاه متوجه حکمیات از طبیعی والهی و معالجات طبی قانون زمان وباعث‌شفای همگنان بودند و در علم ریاضی و مجسطی از هندسی و حسابی و نجومی و موسیقی صاحب فن و مصنف بـودنـد و نقشها و صورتها در ادوار از آن کامگار برالسنه اهل زمانه مانده و در ربع مسکون مشهور است بـا وجود اینهمه فضایل حمیده و خصایل پسندیده در همه احـوال مجالست اصحاب کمال و مخالطت اهل علم و ارباب فضل را برخود فرض عین وعین فرض میدانست و در اقامت مراسم و تکریم این طبقه کرام و تقدیم مناظم اجابت مرام این طایفه عظام غایت عنایت و نهایت رعایت بظهور میآورد واصداف اسماع جهانیان بلآلی مآثر مأثوره آنحضرت مشحون شده صیت صدق و عنایت و آوازهٔ حسن رعایت آن سپهر منزلت بحال اهل فضل‌باطراف‌هفت کشور و اقالیم بحر و بر رسید خردمندان کامل وهنرمندان فاضل از اطراف واکناف عالم دولت مثال روی امید بدرگاه او آوردند و پیوسته علمای زمان و شعرای اوان که‌پشت سپاه دانش و روی لشکر فضل و بینش‌انـد پیوسته بخدمت آن شاهزاده قمر طلعت میرسیدند و خاك درگاه او را سرمه کردار در چشم میکشیدند و آستانه وار ملازم درکتابخانهٔ همایون میشدند وبشرف مجالست اختصاص میبافتند و بواسطهٔ کمال کرم و بذل نعم و خوش سخنی و تازه رویی مطیع و منقاد او میگشتند وخانان اطراف و حدود و امـرا و مقربان این دودمان خلافت مکان و دیگر سلاطین هندوستان و ترکستان از مشاهدهٔ عظمت و جلالت و اسباب سلطنت و فر و شکوه و کشور ستانی و انتظام امور جهانبانی و تمهید قواعد او انگشت تحیر بدندان میگزیدند و انواع هنرمندان و پیشه‌وران از هرصنف وکاری که بود ایشان را بنوعـی تربیت‌فرموده که هریك وحید زمان ویگانهٔ دوران‌شدند وهمگنان بعد ازاسم

Marfat.com

خود ابراهیمی قید فرموده آنرا اتمام بدین همیون نام داده مسجل ساختند و در شعر و شاعری شیرین زبان و درست بیان بودند تخلص جاهی بمناسبت شاهی اختیار فرمودند وشعر فارسی و ترکی را هر دو خوب میگفتند و دو ساقی نامه گفته و در علم عروض و قـافیه و معما خود ماهر بودند دیوان اشعار ایشان قریب بسه هزار بیت علیحده راقم جمع نموده دیباچه بـر آن نوشته این رباعی تیمناً در این نسخه نوشته شد .

آنشوخ بمن دشمن جانیست هنوز
بیمهر چـو روزگـار فانیست هنوز
با آنکه مـرا تـاب تجلیش نمانـد
بـا مـن بمقام لـن ترانیست هنوز

القصه دریای خاطرفیاضش منبع جواهر حقایق ومصباح رأی‌منیرش مطلع انوار دقایق بود .

چـو کلکش نهد دانهٔ مشك فـام
بسی طـایـر معنی آرد بـدام
بشیرین کلامی چـو آن خسروی
که طرز حسن یافت از وی نـوی
زهی چـون نظامـی نـادر کـلام
ازو یـافته کار نظـم انتظـام
ببزم وی از غیب آیـد سروش
ز جامش چو جامی سزد جرعه‌نوش

هیچکس از پادشاهان و شاهزادگان عالمیان کتابخانهٔ رنگین بهتر از آن شاهزادهٔ با تمکین نداشتند خوشنویسان نادر زمان و نقاشان بهزادسان و مذهبان و مصوران و صحافان بیشتر در آن کتابخانه مقیم و ملازم بودنـد

از شعرا خاقانی ثانی خواجه حسین ثنایی مشهدی [۱] که از تربیت یافتگان آن خسرو عالمیان بود همواره در ملازمت آن‌شاهزاده بسر میبردند وقریب بسه چهار هزارجلدکتاب از هرچه خواستی درکتابخانهٔ عالی‌نواب‌میرزایی حاضر بود و در فن و سلیقهٔ انشاء عدیل و نظیر نداشتند منشیان عطاردنشان طفل مکتب آن جنت مکان بودند مکالمات شریفش لطایف وسخنان منیفش طرایف بود مزاجش بخوش طبعی راغب و بسرور و ابتهاج مایل هرچه از کلمه و کلام درر بار آن عالیمقام سر میزد تمامی ثبت و نوشتن داشت در جواب رقعه شعرای مذکوره مولانا لطفی جرفادقانی [۲] و مولانا میلی [۳] و مولانا شرف‌حکاك [۴] ومولانا حرفی [۵] ومولاناکمال شوشتری ومولاناشعوری نیشابوری [۶] وخواجه‌احمدمیرك صوفی‌مشهدی که درمشهد مقدس‌انوربخدمت نواب جهانبانی میرزایی نوشته .

---

۱ ــ خواجه حسین ثنائی از شعرای مشهور میباشد در سال ۹۹۶ وفـات یافته ودرلاهور مدفونست ۲ ــ در هیچیك ازتذکره‌ها نامش نیست ۳ ــ مولانا میلی (میرزاقلی) از بزرگ زادگان قزلباش بود در شعر طبعی بغایت نـازك ولطیف داشت با خواجه حسین ثنائی وغزالی مشهدی و وحشی بافقی مشاعره ومباحثه داشته از ایران بهند رفت بخدمت اکبرشاه رسید مداح سلطان ابراهیم‌میرزا بود وسالها درخدمت وی در مشهد میزیست در سال ۹۹۶ درلاهور وفات یافته است ۴ ــ مولانا شرف درحکاکی وسخن‌سنجی استاد بوداو نیز خدمت سلطان ابراهیم‌میرزا معززبود ۵ــ حرفی از شعرای عهد شاه طهماسب بوده اونیز درخدمت سلطان ابراهیم میرزا بود در این عهد دو شاعر حرفی‌تخلص می‌زیستندکه یکی‌ازآنان اصفهانی‌بود وکمال‌شوشتری شناخته نشد ۶ ــ شعوری نیشابوری از شاعران آن‌عهد بـوده و خط نستعلیق را خوش مینوشته در خدمت سلطان ابراهیم میرزا موردتوجه بوددرسال ۹۹۷ درمشهدحین محاصرهٔ سپاه اوزبك بشهادت رسید اشعار نغز دارد خواجه احمد میرك صالحی از اولاد خواجه‌عبدالله مروارید‌بود. درعهدشاه‌طهماسب‌منصب‌وزارت‌مشهد مقدس‌بوی‌تعلق داشت در فن انشاء مهارت تمام داشت صوفی تخلص داشت برادرش محمد میرك صالحی نیز بسیار مشهورست .

Marfat.com

نادرالعصری مولانا قاسم‌قانونی‌را طلب‌نموده بودند که همراه بسیر برده ساز قانون ازو بشنوند چون مولانا قاسم از جانب نواب بجان من مخاطب بودند اینچنین مرقوم قلم خجسته رقم ساخته بودند صورت خط شریف و ارقام‌المنیف .

جان من لطفی کرده‌باتفاق شعرا هرجا که میلی‌داشته باشند بسیروند و شرف خود دانند و حرفی در باب عذر نگویند و برزبان نرانند که کمال بیشعوری از صوفیگری دورست .

مولانا قاسم‌قانونی از دارالسلطنه هرات بود از مشاهیرسازنده‌های عالم است و در علم ادوار بی‌قرینهٔ دوران و در نغمهٔ داودی بی‌مثل جهان بود و علم وعمل بایکدیگر جمع کرده بود اگر معلم ثانی ابونصر فارابی[1] بودی‌شاگردی‌او اختیار کردی‌چون نواب‌مستطاب شاهزاده‌عالم‌آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا آوازهٔ قانون و نغمات دلکش آن ساز همایون را از واردان دارالسلطنه هرات در مشهد مقدس استماع فرمود غایبانه عاشق آن نادرهٔ زمانه گردیده جهت عیش و حضور و فراغت و سرور برحسب کلام حکیم الهی افلاطون یونانی مَن لَم تَبهَج بِصِوتِ‌الشَجی والحُسنِ‌البهی فهو فاسِد الخرِاج المُحتاجُ الِی‌العِلاج عم راقم امیروجیه‌الدین خلیل‌الله را که از مقربان و در سلك برادران مؤمن ایشان انتظام یافته بود ببهانه پرسشی و نوازش ایالت پناه قزاق‌خان تکلو[2] که در آن زمان از ترس خاقان جنت‌ـ

---

۱ ـ محمدبن محمد ترخان از بزرگترین فلاسفه و موسیقی‌دانان و حکمای ایران تألیفات زیاد دارد وفاتش در سال ۳۳۹ در هشتاد سالگی اتفاق افتاده است.

۲ ـ قزاق خان تکلو ازامرای مشهورشاه‌طهماسب وحاکم هرات‌بود که برحسب امر شاه امیرالامراء معصوم بیك صفوی با فوجی از امرا بقتل او مأمور شده اورا گرفته درحبس به‌سال ۹۷۱ کشتند .

Marfat.com

مکان کسی مرتکب شنیدن ساز و نگاهداشتن سازنده‌ها نمیشد درخفیه اظهار فرستادن مولانا قاسم از خان نمود خان‌عالیشان نیز امتثال امر عالی نواب جهانبانی کرده مولانا را سپرد مولانا در شهور سنه سبع و ستین وتسعمائه همراه عم فقیر به مشهد مقدس آمده نواب میرزایی در چهار باغ که عمارت عالی ساخته مولانا را در آنجا میداشت مولانا نیز از غایت شفقت و احسان بی‌پایان آن شاهزادهٔ عالمیان همواره حسینی‌وار دم از یك جهتی و ولای آن سپهر اعتلا زده همیشه در سلك سازنده‌ها و مقام نغمه سراها داعی دعای اجابت آن دولت عظمی بوده از غایت راست اعتقادی در پنجگاه بلوازم بندگی قیام نموده در دوگاه صبح وشام بخدمت اقدام داشت اقبال مثال در آن کنج باغ بفراغ بال پناه‌گرفته صبا صفت در بوستان آن گلستان که قبلهٔ آمال ترك و عجم بود راه یافته آوازهٔ قول وپیشروعملش بعراق و حجاز رسیده ونغمات سازندگی او اهل آوازه نیشابورك واصفهان و تبریز را حلقه درگوش کشیده غالباً این فن مغلوب او گردیده بود وبسرحد اعجاز رسیده :

مثنوی

شد بسازندگی چنان مشهور — که شده رام او وحوش‌وطیور
برکشد چون‌بضرب‌دست آواز — از بدن مرغ جان کند پرواز
نغمه‌اش چون صبا فرح افزای — عمل و قول او الم فرسای
ساز او بود روح روحانی — همچو داود نبودیش ثانی

پس از آن مولانا قریب بده دوازده سال دو مرتبه در مشهد مقدس و در سفر هرات و حکومت ولایت قاین وسبزوار باآن‌شاهزاده نامدار همراه بودند چون در آن ایام خواجه محمد مقیم وزیرشاه ولی سلطان‌قاقی‌اغلی[1]

۱ــ شاهقلی سلطان از امرای مشهور ذوالقدر بودحکومت مشهد و لله‌گی سلطان سلیمان میرزا را داشت در سال ۹۷۸ معزول شد .

Marfat.com

که در طنبور بیقرینه دوران بود و بواسطه مخالطت شاهزادهٔ عالم‌آرا سلطان حیدر میرزا [۱] شاه سپهر اعتلا فرمودند که او را از حلق کشیدند و بـرسر اوامر مطاع بنفاذ پیوست که سازنده‌ها و گوینده های ممالـك محروسه را عموماً و مولانا قاسم قانونی را خصوصاً بقتل آورند شاهزاده حقیقت‌انتما سلطان ابراهیم میرزا چون از این حکم واقف شد در منزل نشیمن خود سردابه کنده بگچ و آجر ترتیب داده چند مدت مولانا را درآنجا بـواسطهٔ اطمینان خاطر که خود ناظر و واقف باشد نگاه میداشت و قالی ونمد بروی آن مخزن انداخته مینشست تاآنکه چند مدت ازین‌گذشت مولانا را بیرون آورد اتفاقاً مولانا در همانروز بجوار رحمت ایـزدی پیوست القصه نواب میرزایی در شعر سنجی ودقایق شعری ونکته‌دانی و تصوف وعاشقی‌خاقانی ثانی و امیر خسرو دهلوی و مولوی معنوی بودند و از شعرای متأخـریـن اعتقاد تمام بـاشعار مولانا لسانی شیرازی [۲] داشتند و او را مخاطب ببابـا میفرمودند و پانزده هزار بیت انتخاب وگزین از اشعار وکلیات دیـوان بابا فرموده همگی آن دیوان را همراه و در نظر داشتند همیشه این بیت بابـا را برزبان‌گوهرنشان میراندند .

هرگز غبار خاطـر مـوری نبوده‌ام
این سلطنت بملك سلیمان بـرابرست

و در تهور و شجاعت و مردانگی میراث مرتضوی و صولت صفوی و نشانـهٔ مهابت اسمعیلی داشتند تـا جهانست سلطانی چـون و بـر تخت

---

۱ ـ سلطان حیدر میرزا پسر سیم شاه طهماسب‌بود در سنهٔ ۹۶۲ ولادت یـافته و در سال ۹۸۴ پس‌از وفات پدر مدعی سلطنت و ولیعهدی شد یکـروز بعد بشهادت رسید. ۲ ـ لسانی از شعرای مشهور شیراز میباشد اکثر اوقات در بغداد و تبریز بسر میبرد وفات او در تبریز بسال ۹۴۲ اتفاق افتاده و در سرخاب مدفونست .

کامرانی ننشسته و سروی باعتدال او در جویبار مملکت نرسته.

بیت:

بکوشش چو رستم ببخشش چو حاتم
بحکمت چو هرمس دلاور چو حیدر

وشکار کومه و کلنگ بسیار میفرمودند و بصید کبك و باز رغبت تمام داشتند و تیر را بدست چپ میانداختند و در تیراندازی و قپق‌بازی، وچوگان بازی در جهان انبازی نداشتند. نظم

بچوگان چو او ترکتازی نمود بـگوی سر خصم بـازی نمود

تفنگ را آنچنان مشق کرده و بجایی رسانیده بودند که گلوله بغیراز نشانه بجای دیگر میل نمینمود و در شناگـری سفینه‌وار بـی‌لنگر حرکت میفرمودند و بروی آب چون ماهی عبور میکـردنـد و در آن حـالت تیر میانداختند و لنگـری پـر از طعام بسیار بروی دست گـرفته در آبهای قوی وطویل شنا مینمودند ودر طراحی ونقاشی نمونه‌یی‌از مانی‌ویادگاری از استاد بهزاد هروی بودند و از سازها طنبور را خوش مینواختند و از لهو و لعب بـازی شطرنج غایبانه خـوب میدانستند ودر طباخی وتنقلات فرنگی و پختن نان گرجی و ساختن جوارشات و سایر حلویات و مربیات و اطعمه بالوان ید بیضا داشتند و از سایرهنرها و صنعتها مثل ساز تراشی و زهگیر تراشی و بهله دوزی و طنبور سازی و صحافی ومذهبی وافشانگری وعکس سازی و رنگ‌آمیزی وزرگری استاد بودنـد وطبع شریفش و ذهن منیفش وسلیقهٔ مستقیمش بهرصنعتی که رغبت‌میفرمود حکم‌واضع آن‌بطرزی علیحده داشت هیچ هنری وصنعتی از دست وی جـان نبرده بـود استادان هرفن بطریق شاگردان درخدمت آن خلاصهٔ زمان اخذ تعلیم و کسب تفهیم نموده تصرّفات ایشان را پیروی میکردند و باوجـود نسبت نسب سلطنت و

Marfat.com

ارتفاع حشمت هرگز بجاه و اعتبارات بی‌اعتبار میل نمیفرمودند و گریزان از آن اوضاع بودند و پیوسته با فقرا و گـوشه نشینان و درویشان صحبت داشتی و آن شیمه را بهتر ازحشمت وسلطنت دانستی و ازین‌شغلها وهنرهـا بهتر عشق وعاشقی بود که هرگزبی‌منظوری خوبروی نبودند وهمگی‌اوقات شریف صرف جوانان ومیل لاله رخان میفرمودند چنانچه خود میفرمایند.

هرزه‌گردی بود مجنون سخت جانی کوهکن
رسم آئین محبت در جهان جـاهی گذاشت

دادعیش و نشاط وعشرت و خوشدلی وکامرانی دادنـد و اوقـات با برکات آن حضرت بلایعنی وتعطیل صرف نشد ودرحسن وپاکیزگی عبارت وادب وترحّم وشفقت و الفت برکافهٔ برایا مشابهٔ آبای عظام واجداد کرام و مشایخ عالی مقام بودند هنگام غضب و اعـراض و وقت انحراف مزاج و اعتراض هرگزلفظ رکیکی و سخن کریهی اززبان مرحمت بیان‌آن‌نیّر برج خلافت استماع نیفتاد هرکه آن‌خلاصهٔ دودمان مرتضوی و قدوهٔ خـاندان صفوی را ملازمت‌کرده بود وحالات وصفات و اخلاق و اطوار آن کیوان وقار نامدار را مشاهده کرده بود بعد ازقتل وآن ستمی که از روزگار غدّار و مزاحمت اشرار برآن‌زبدهٔ ابرار واقع شد دیگر خوشدلی را بچشم ندید و هرگز خود را شاد و مسرور نیافت و از شرب مدام کـه لازمهٔ سلطنت و پادشاهیست احتراز واجتناب لازم‌دانسته بعضی‌اوقات بمداومت برش ودیگر وقتها بخوردن فلونیا و تریاك اقدام مینمودنـد سن شریف آن اعلیحضرت خلیل منزلت یوسف خلـّت سی‌وچهار سال بود و درعین شباب و جوانی و هنگام عشرت و شادکامی وخلاصهٔ حیوة و زندگانی ازینجهان فانی بسرای جاودانی از قضای‌آسمانی وچشم‌زخم فلك دولابی درجهٔ شهدا وسعدا یافتند

Marfat.com

و تفصیل آن‌گاهی در جلد سادس خلاصة‌التواریخ[1] شرف تحریر یافته‌القصّه که آفتاب چرخ عالی ازبرج اقبال انتقال کرد و کوکب فلك سعادت از اوج جلال بحضیض وبال افتاد زهی‌سنگ دل کوه‌گرانجان که ازسختی این‌واقعه اختلال باستحکام و بنیان آن راه نیافت و زهی سیه رویی زمین که ازاستماع این مصیبت خاك بررخسار و خاشاك برسرنکرد وچشم ستاره‌ها را چه‌پیش آمد که قطرات عبرات ریزان نساخت و سقف مرفوع آسمان را چه‌افتاد که باوجود این قضیهٔ هائله نگداخت .

آسمان هم بران قرار خودست

هم بران قطب و هم بران محور

الحاصل که فرمان عمر آن شاهزادهٔ عالمیان بعنوان کل من‌علیها فان[2] مختوم شد .

دریغ آنکه چون راندی او بارگی

نهادی زمین تن به بیچارگی

دریغ آنکه چون برنشستی برخش

زدی نعل اسبش بگردون درخش

زمانه در سوکواری آن شاهزاده باین ترانه و سرود افغان مینمود.

یا رب غم عمرو زندگانیش خوریم

یا درد و دریغ جاودانیش خوریم

شرح دل تنگ نا امیدیش دهیم

یا حسرت خوبی و جوانیش خوریم

درتمادی‌قلیل از ایّام نافرجام بعد از سن تمیز کسب اینهمه کمالات و توفیقات نمودند وبعد تأییدات الهی و اعطاف‌نامتناهی چیزی دیگرنیست

۱ــ خلاصة التواریخ شش مجلدست وجلد ششم آن مشتمل بر وقایع و حوادث عهدصفویه تاهنگام تألیف که‌ظاهراً سال ۱۰۰۵ میباشد.

۲ــ سورة‌الرحمن ۵۵ــ۲۶

Marfat.com

و هنگام قتال شاهزادگان و اولاد امجاد شاه جنت مکان که هر کدام ماهی بودند از برج آسمان سلطنت و خلافت و هرچند روز یکی ازیشان بقتل میرسید این رباعی بزبان حال و بیان قال در آن ایّام پرملال و قریب بوقت ارتحال برزبان الهام‌بیان جاری ساختند.

رباعی

ای‌دل چو نشیمن تو این کهنه سراست
غافل منشین گذرگه سیل فناست
رفتند یکان یکان همه همراهان
تا چشم بهم نهاده‌یی نوبت ماست

وقوع این واقعهٔ نازله و غایلهٔ هایله در دارالمحن قزوین آخر روز شنبه پنجم شهر ذیحجه سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمایه صبیهٔ آن شاهزادهٔ کثیرالافاده نواب گوهرشاد بیگم نعش مبارك آن درّ دریای معرفت وحقیقت را با نعش والدهٔ ماجده‌اش نواب گوهر سلطان خانم بنت شاه جنت مکان علیین آشیان شاه‌طهماسب به مشهد مقدس انور نقل فرمود ودرحرم وروضهٔ محترم که سابقاً در دارائی مشهد مقدس و مجاورت آن روضهٔ اقدس خود ترتیب داده بودند دفن کردند و از غرایب حالات آنکه در همان محل ارادهٔ سردابهٔ پاکیزه‌یی ظاهر شده که کمال پاکیزگی وصفا وضیاء وروشنی داشت و این مقدمه خالی ازسرّی و بخشی نخواهد بود آن علیاجناب پدر ومادر را در آنجا مدفون ساختند افصح المتأخرین مولانا عبدی جنابدی رحمه‌الله در تاریخ آنواقعه گفته :

گل گلزار حیدر کرار — خلف آل احمد ابراهیم
برفلك سود افسرش که نهاد — در مقام رضا سر تسلیم
وقت رفتن‌ازین سرای‌غرور — با دل مستقیم و طبع سلیم

Marfat.com

گفت تاریخ سال قتل مـرا بنویسید (کشته ابـراهیم)
۹۸۴

آللّهم احشُره مَعَ مَنْ یُلَقَّبُ بِابی الحَسن صَلَوات اللهُ عَلَیه و تَجاوَزْ عَن تَقْصیراتِه و عَطّر بنسیم الرحمة ترابه .

میرمعزالدّین محمد از سادات حسینی دارالامان کاشان بـود بغایت فانی ولاابالی واکثرایام و لیالی بسیر بازار و کبوتربازی اشتغال داشتی خط را بمعراج ومرتبه‌اش رسانیده بودهم جلی و هم خفی هردو را خوب مینوشت خطوط اوهرچه نوشت تجّاربجانب هندبردند سلیقه‌اش در نظم اشعارملایمت بسیار داشت این مطلع ازوست :

آن گل زداغ دست خود افگار کرده‌است
هرگز کسی بدست خوداین کار کرده‌است

در شهور سنهٔ خمس و تسعین و تسعمائه درکاشان فوت شد .

مولانا محمد حسین ولد مرحومی مولانا عنایت‌الله تبریزی است وی به‌مشهد مقدس معلّی آمده وشاگردی استادی میرسیداحمد مشهدی اختیار نمود وچون دستش قابل بود در اندك روزی ترقی کـرد و خط را بمرتبه‌یی رسانیده که همگنان اورا براستادان ترجیح مینهادند در زمـان سلطنت شاه اسمعیل ثانی مدار کتابه نویسی عمارات دولتخانه و درها متعلق باو بود در ایّام جوانی فوت شد .

مولانا باباشاه از اصفهان بـود او نیز از خوشنویسان مقرر بـود کتابت را بهتر میکرد و بغایت با مزه مینوشت بعتبات عالیات رفت و مدتی در بغداد بکتابت اشتغال داشت در شهور سنهٔ ست و تسعین و تسعمائه در دارالسلام بغداد رحلت نمود[1].

۱ــ بنابقول صاحب عرفات تا سال هزار در قیدحیات بوده شعر نیز میسروده و چنانکه صاحب کتاب کشف الرمل نوشته در طلسمات و اعداد و جفر نیزاستاد بوده‌است .

Marfat.com

مولانا محمدرضا چرختاب از مشهد مقدس بود شاگـرد استادی میر سیداحمد مشهدی است بسیار بسیار خوش مینوشت و ازکاتبان مقرر گردیدو از آنجا بدارالعباده یزد افتاده در آنجا ساکن شد .

مولانا محمد زمان اگرچه اصلش از دارالامان کرمان بـود امّا در دارالسلطنهٔ تبریز نشو و نما یافته در خط تبریزی مینوشت و در آنجا ترقی کرده خوشنویس شده بود خطش بسیار نازك و بامزه است کمتر از یـاران نمینویسد قطعه نویس بود و در کتابت هم نظیر نداشت .

میروجیه‌الدین خلیل‌الله عم راقم است اگرچه در اوایل مشق تعلیق میکرد و روش مولانا درویش داشت بعد از سی سالگی بوادی مشق خط نسخ تعلیق افتاد چون درمشهد مقدس درخدمت شاهزاده عالم‌آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا بسر میبرد در ملازمت میرزایی شروع در مشق نمود و تعلیم از نواب جهانبانی گرفت خطش ترقی نمود بسیار صاف و پاکیزه و پخته مینوشت جلی را بغایت خـوش مینوشت و در آخـر پیش استادی میرسیداحمدمشهدی تعلیم گرفت و بروش حضرت میر چیزی مینوشت وی از جملهٔ برادران مؤمن ومخصوصان آن شاهزادهٔ عالمیان بود ودرشجاعت و تیراندازی وسپاهیگری وتفنگ اندازی عدیل‌نداشت و تفنگ را بمرتبه‌یی رسانیده بود که هرگز خطا نمیکرد و مکرر ابوالخان اوزبك بحوالی مشهد مقدس معلّی آمدوی همراه غازیان بیرون رفته دست بردهانمود ودرچوگان بازی وقپق اندازی با نواب جهانبانی همبازی بود وگوی تفوّق و رجحان بواسطهٔ سیف وقلم از سایر تاجیکان ربوده بـود بعد از رحلت شاهـزاده کثیرالافاده دیگر اختلاط باکسی نکردو قطع نظر از دنیا و مافیها کرده در ولایت قم بزراعت و عمارت و طاعت و عبادت اشتغال داشت و سلیقهٔشعر

Marfat.com

و طبع موزون داشت هرگاه که نواب جهانبانی شعری یا رباعی میفرمودند حسب‌الامر تتبع مینمود این مطلع ازوست.

دوری از بزم وصالت از من مهجور نیست
بخت بد کرده است ازبخت من اینها دور نیست

آخردردارالمؤمنین قم درشهور سنهٔ اربع‌والف رحلت نمود عمرش هفتاد و دوسال‌بود.

مولانا محمدشریف‌ازبزرگ‌زادهای‌اعراب‌نمیری‌است‌بواسطهٔ استعداد ذاتی کسب‌فضایل‌نمودهم جلی‌وهم خفی راخوش‌مینوشت و از دیگرحیثیات مثل‌حکاکی بهره‌یی تمام داشت و نسخ تعلیق‌را بطریقی که مینوشت درعقیق نقش مینمود ودرسپاهیگری وشجاعت خود صاحب‌میراث بود .

میرعماد ازسادات سیفی دارالسلطنهٔ قزوین‌اند از خوشنویسان‌مقرر گردیدند هم جلی وهم خفی را خوب مینویسد خطش در ربع مسکون دوید و خود نیز تا حجاز رفت بعد معاودت از آنجا چند سال درسلك کاتبان کتابخانهٔ مرحومی فرهاد خان‌قرامانلو انتظام یافت و در خطهٔ سمنان بسر میبرد بعد از قتل خان مشارالیه در دارالسلطنهٔ قزوین که وطن مألوف و مسکن مشعوف ایشانست بکتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند و از خدمت وملازمت سلطان محترز است[1].

۱ــ میرعماد در حدود سال ۹۶۱ در قزوین متولد شده وچون بحد رشدرسیده به تبریز رفته خط نستعلیق را نزد مولانا محمد حسین تبریزی مشق کرد برخی گویند میر شاگرد مالك دیلمی بود علی ای حال پس از چندی بخاك عثمانی مسافرت‌کرده و به‌حجاز رفته وپس از مراجعت بخدمت فرهادخان پیوست ودر خدمت وی عازم هرات گشت و پس از قتل او در سال ۱۰۰۷ بگیلان سفر کرد و از آنجا بقزوین بازگشت و بکتابت وقطعه‌نویسی اشتغال‌جسته وپس‌ازسالی‌چند باصفهان‌رفت واینکه‌بعضی‌نوشته‌اند میربدربار رفت و از مقربان و ندیمان شاه‌عباس شد ونوازش یافت صحیح بنظر نمیرسد←

Marfat.com

مولانا باقر خرده از کاشان است برادر مولانا مقصود شاعر است جلی و خفی را هر دو خوب مینویسد وخطش‌خیلی مزه و نزاکت دارد .

مولانا مالك از کاتبان و خوشنویسان دارالمؤمنین قم است او نیز جلی و هم خفی را خوش مینویسد و در قم بدرویشی و کتابت اشتغال دارد و خطش بواسطه‌آنکه در قم مانده و سفری نکرده در پردهٔ خفامانده.

مولانا میرحسین سهوی : تبریزی است پدرش سرّاج بود شعر را خوب میگوید و تخلصش سهویست مشق بسیار کرده و در آن فن زحمت بسیار کشیدتاخطش پیش‌آمد جلی‌وخفی‌هردو را خوب مینوشت بعدازفترت تبریز به عراق افتاد و کاشان را خوش نمود در آنجا ساکن شد و قرب دوازده سال در آن‌بلدهٔ فاخره بسر برد و آخر دلگیر گشته بافرزندان عزیمت هندوستان نمود این مطلع از اشعار اوست.

طرفه حالیست که داردشب هجران عاشق
خواب ناکرده وصد خواب پریشان دیدن

حکیم رکنا: اسمش مسعود است از خانوادهٔ حکمت و افاضت است آبا واجداد عظام او از حکمای پادشاهی ومقرّبان درگاه خلافت‌پناهی‌بودند وی نیزبدستور در زمرهٔ حکمای دیوان منخرط بود استعداد تمام و اهلیت بسیار داشت خوش و بامزه مینویسد و از شعرای مقرر است اشعار او در تذکرةالشعرا ثبت افتاده مدتی‌حکیم‌دیوان‌شاه عالمیان پناه عباس بهادرخان بود مزاج وهّاج اشرف را ازو انحرافی‌پیدا شده او را از ملازمت اخراج

← چه با صفت‌آزاد منشی و احتراز او از خدمت شاه و قتل وی این نظر تأیید نمیگردد بهر تقدیر میرعماد در سال ۱۰۲۴ بتحریك شاه‌عباس وبدست استاد مقصودمسگر بقتل رسید و پس ازاو بازماندگانش‌هر یك بسویی سفر کردند برخی‌چون عبدالرشید خواهر زاده‌اش بهند رفتند و بعضی بخاك عثمانی پناه بردند مولانا ابراهیم‌پسر میرعماد وگوهر شاد دخترش درخط نستعلیق استاد بوده‌اند.

فرمودند و مواجبش را مسترد کردند وی هرچه داشت تنخواه نمود ویك دو سال در کاشان برد که ودکان نشسته بامرطبابت اشتغال داشت واز آنجاعزیمت زیارت مشهد مقدس و روضهٔ اقدس نمود در آنجا نیز شاه عـالم آرا بـاو توجهی نفرمود در وقتی که نوّاب مالك رقاب متوجهٔ سفر بـلخ بودند او با فرزندان متوجهٔ هندوستان گردید این مطلع ازوست :

شهید چشم مستت آنچنان کیفیتی دارد
که در روز قیامت نیز مست از خواب برخیزد

مولانا شمس‌الدین محمد: اصلش از ولایت بسطام است و در مشهد مقدس شاگردی استادی میرسیداحمد نموده وکاتب مقرر گشته ودر کتابخانهٔ اشرف بکتابت اشتغال دارد و صاحب تیول ومواجب است وبا مزه وخوش مینویسد .

مولانا سلطانحسین‌تونی:شاگردمرحومی‌میرمحمدحسین باخرزیست خط نسخ تعلیق هم خفی وهم جلی را خوب مینویسد از کاتبان مقرراست از خراسان به عراق آمد او نیز یکچندی در سلك کاتبان فرهادخان[1] انتظام داشت .

مولانا محمدامین درسلك‌خوشنویسان زمان‌منتظم است وازشاگردان سرآمد مرحومی مولانا محمدحسین تبریزی‌اند هم جلی وهم خفی راخوب مینویسد وی از اولاد عقیل[2] است و در رستمدار بوده‌اند و پدر وی بغایت عابد و متقی بوده وعمّش مولانا میرحسین عقیلی درزمان‌خاقان‌جنت مکان علیین آشیان ابوالبقا شاه‌طهماسب انارالله برهـانه از جملهٔ فضلاء وصلحاء

۱ــ فرهادخان‌قرامانلو ازامرای بزرگ شاه‌عباس‌بود ومورد‌عنایت‌خاص امیرالامراء خراسان گشت حکومت هرات بوی تعلق‌گرفت امیری هنردوست بود و اهل هنر مورد تـوجهٔ وی در سال ۱۰۰۷ بامر شاه‌عباس اللهوردیخان او راکشت. ۲ــ عقیل بن ابیطالب برادر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام.

وقت بود و او را داخل مجالس علماء نموده‌اند ووالدمشارالیه همراه نوّاب غفران‌پناه سام‌میرزا بدارالارشاد اردبیل رفته مولانا محمد امین در آن‌بلده طیّبه متولدشده و در میانهٔ شیخاوندان بزرگ شده و کسب خط نموده وپس از سن تمیز در ایام نوّاب کامیاب قمر رکاب یعنی شهید سعید سلطان‌حمزه میرزا کتابدار مرحومی اسمی‌خان شاملو[1] گشتند و همواره منظور نظر شاهزادگی میبودند و او را صاحب‌السیف والقلم تعریف میفرمودند بعداز ارتحال ایشان پای همّت در دامن عزلت وقناعت کشیده بدرویشی و عبادت اقدام دارند و علایق و عوابق را بالکلیه برطرف نموده وکنار نهاده‌اند و وبمشق‌وکتابت اکتفا مینمایند طبعش درگفتن اشعار ترکی بغایت ملایمت دارد و سخنان خوب و مضامین مرغوب ازو سر زده این رباعی از آنجمله است :

دیلدن منی صالدی آتش هجرانلك
من اوستمه گل‌گل‌اولا هم قربانلك
گیجدن منی بوگون آتشی دریاندن
شیمدی منونك السون‌ای‌بکم‌دربانلك

در تاریخ شهر محرّم‌الحرام سنه خمس عشر و الف در دارالسلطنه قزوین ملاقات افتاد .

مولانا علیرضا تبریزی سابقاً درتلوخوشنویسان ثلث و نسخ ذکر ایشان شد امّاچون درجبلّت بیعلّتش مذکوربوده که در فن خط نسخ‌تعلیق سرآمد زمان و نادرهٔ دوران‌گردد طبع شریفش بدان‌مایل وذهن منیفش‌بدان راغب گشت و شروع در مشق آن نمود و در اندك زمانی بزور و قوّت

۱ــ اسمی‌خان‌شاملو«اسماعیل قلی‌بیك» پسرولی‌خلیفه شاملو ازسرداران معروف صفوی‌برادرمرشدقلیخان‌شاملوست که‌درسال۹۹۶ بتحریك‌مرشدقلیخان‌استاجلو بقتل‌رسید.

Marfat.com

ام الخطوط که عبارت از ثلث است خوشنویس گشت و خط را بجای بلند رسانید وهرچه از مولانا میرعلی نقل مینمایند تفرقه‌یی چند ندارد و آنچه‌از قلم‌گوهر ریز ایشان میریزد روز بروز تفاوت بیّن ظاهر میشود وی بعد از ایّامی که در مسجدجامع دارالسلطنهٔ قزوین بکتابت و قطعه نویسی اشتغال داشتند بملازمت فرهادخان رسیدند و خان مشارالیه او را تربیت و رعایت فرمود و جهت مومی‌الیه کتابت میکرد دو سال همراه خان به خراسان و مازندران رفت چون شاه مالك رقاب سپهر رکاب از حقیقت احوال او اطلاع یافتند ایشان‌را از خان‌گرفته ملازم خود ساختند اکنون ده دوازده سالست که در ملازمت رکاب ظفر انتساب شاه کام بخش کامیاب درجمیع یورشها و یساقها اقدام دارند و از جملهٔ مقربان و مخصوصان پادشاه عالمیانند وگاهی بکتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند و پیوسته در مجلس بهشت آئین و محفل خاص خلد برین در سلك مقرّبان شرف اختصاص دارند و بتفقدات و انعامات و نوازشات بیغایات سرافراز و مفتخرند و طبع سلیم ایشان بنظم اشعار نیز ملایمت بسیار دارد و این رباعیات از اشعاراوست[1] :

---

۱ ـ علیرضا تبریزی در نسخ شاگرد علاءالدین تبریزی و در نستعلیق تلمیذ محمد حسین تبریزی بود ابتدا در تبریز میزیست وآنگاه بقزوین آمد و در مسجدجامع بکتابت و قطعه نویسی اشتغال جست بعد از چندی بخدمت فرهاد خان قرامانلو سردار نامی آغاز سلطنت شاه عباس درآمد با او بخراسان و مازندران رفت حسن خط و هنر وی بگوش شاه‌عباس رسید اورا از فرهادخان خواست علیرضا در سال ۱۰۰۱ بنابقول ملا جلال منجم در سلك ندیمان مخصوص شاه انتظام یافت و بخلع فاخر سرافرازشد و نزد شاه عباس ترقی بسیار کرد در سال ۱۰۰۷ منصب کتابداری را جبراً و قهراً از صادقی‌بیك‌افشار شاعرونقاش مشهورگرفت ولی صادقی‌بیك ازکارکناره نجسته وهمواره در منصب کتابداری معارض علیرضا بوده چنانکه مواجب این شغل تا پایان عمر بوی پرداخته شده و درکارهای کتابخانه دخالت داشته علیرضا در دربار شاه‌عباس مصدر کارهای هنری بوددرسال ۱۰۱۰ که شاه ابنیهٔ‌آستان قدس رضوی را تعمیر کرد وی←

Marfat.com

تا زاتش عشقت جگـرم گشت کباب
پیوسته رود ز دیده و دل نمك آب
آسودگـی و عشق تـو امریست محال
صبر و دل بیقرار نقشیست بر آب

* * *

تاخانه نشین‌شدی تـو ای درّ خـوشاب
پیوسته مراست در غمت دیده پـر آب
من خـانـهٔ دل خـراب کـردم زغمت
تو خانه نشین شدی ومن خانه خـراب

مولانا نعمت‌الله از مقری زاده‌هـای مشهد مقدس معلّی است پدرش در سلك مقرّبان آن آستان عرش سان انتظام داشت وی در اوایـل حال در مشهد مقدس پیش استادی میرزا سیداحمد مشهدی تعلیم گرفت و در آخر

← نظارت این تعمیر را بعهده داشت و کتیبه‌های صحن مبارك و خواجه ربیع را بخط‌ثلث نگاشت و الواح زرّین دور ضریح که بـوسیلهٔ استاد مستعلی زرگر ساخته شده بخط نستعلیق وی زینت یافته در سال ۱۰۱۷ بامر شاه باتفاق شیخ بهائی ومـلاجلال منجم برای‌تجدید بنای رصدخانهٔ مراغه اقدام‌کرد و در سال ۱۰۲۰ شاه خانه‌های او رابمبلغ سیصد تومان خرید و برای بنای مسجد جامع تخصیص داد واستاد بدیع‌الزمـان تونی طرح و بنای آنرا عهده دار شد و کتیبهٔ آنرا علیرضا نگاشت کـه اکنون بمسجد شاه معروفست از علیرضا کتیبه‌های متعدد دراصفهان وقزوین باقی مانده وچنانکه ازآثار وی برمیآید تا سال ۱۰۲۵ در قید حیات بوده و از این پس نامی از او نیست و پـایان عمرش نامعلوم می‌باشد .

صاحب عرفات‌گوید علیرضا وخوشنویس‌عهد بعدد باهم موافقند وهردو ۱۱۱۱ میشوند ویـرا میرعلی ثانی میخواندند علی‌ای‌حال علیرضا وقتی که ملازم شاه عباس شد خود را بشاه منسوب کرده عباسی خواند سپس شاهنواز را لقب خـود ساخت از علیرضا دو پسر فاضل باقی ماند نخست بدیع‌الزمان نام داشت‌که در خط‌نستعلیق استاد بود دوم محمد رضا که نسخ را نیکو مینوشت .

Marfat.com

در دارالسلطنهٔ قزوین در خدمت مولانا علیرضا تبریزی مشق میگرفت و خطش صورتی بر کرد وسلیقهٔ شعرهم داردبعد از تسخیر مشهد مقدس بوطن خود رفته آنجا میباشد این ابیات ازوست :

حرام باد بران دیده ذوق دیـدارت
که خواب را بخیال تـو آشنا سازد

رباعی

از دیر بسوی کـعبه مـیآیـم باز
از اهـل حقیقتم نـه از اهـل مجاز
جان در کف و دل در آستین میآیـم
سویت بهزار حـاجت و عجز و نیاز

Marfat.com

فصل چهارم

در ذکر احوال نقاشان

سابقاً مذکور شد که قلم بردو نوع است یکی نباتی و آن قلم کتابتست که شرف عرض یافت و دیگری قلم حیوانیست کـه قلم مـو باشد که سحر سازان مانوی فرهنگ و جادو طرازان ختایی و فرنگ بدستیاری آن اورنگ نشین کشور هنرو نقش بندان کارخانهٔ قضا وقدر گشته‌اند وچون چهره گشایان پیکر این فن بدیع اثرنسبت هنر را نیز بقلم معجز رقم شمسه خمسه آل عبا علی المجتبی الرضی المرتضی ووصی المصطفی صلوات‌الله وسلامه‌علیه‌درست مینمایندو متمسّك بدین‌اند که‌درنقوش اقلام کرامت نظام آن‌حضرت که‌بتذهیب ایشان مزیّن است به رأی‌العین مشاهده نموده‌اند که قلمی فرموده‌اند کتبه و ذهبه علی‌بن‌ابیطالب و حکایتی درین معنی بحلیهٔ نظم آمده :

منظومه

شنیدم کـه صورتگران ختای — نخستین که‌گشتند صورت گشای
بخون جگر رنگـی آمیختند — مثال ازگل و لالـه انـگیختند
چومو گشته‌باریك‌ازآن‌آرزوی — پی موشکافـی قلمشان ز مـوی
زگلها یکـی صفحه آراستند — بآیین و زیبی که خود خواستند

نهادند از آن رو ختاییش نـام که کلك ختایی از او یافت کام
چو دور نبوّت به احمد رسید قلم بر سر دیگـر ادیـان کشید
خطا پیشگان ختایـی نـژاد نمودنـد نقش نخستین سواد
بدعوی یکی صفحه آراستند نظیرش ز شاه رسل خـواستند
نه از نقش آراسته یك ورق که پر کرده از لاله و گـل طبق
ببردندش از عین کافر دلی بدعوی سوی شاه مـردان علی
چو شاه ولایت بدید آن رقـم بـاعجاز بگرفت در کف قلـم
رقم کـرد اسلامیی دلـربـای که شد حیرت افزای اهل ختای
چو آن اصل افتاد در دستشان بشد نقشهـای دگـر پستشان

پوشیده نماناد که خیالات عجیبه و انگیزهای غریبهٔ اهل این صنعت مشهور هر دیار ومنظور اولوالابصار است وقوّت مخیّله ونزاکت طبع که این طایفه راست از اهل صنعت هیچکس را نیست پیکری که درلوح خاطر نقاش چهره میگشاید درآینهٔ خیال هر کس روی ننماید .

حکایت

آورده‌اند که در خراسان نقاشی بیمانند و زرگری هنرمند باهم‌مصاحب و بصحبت هم مایل و راغب بودند ظاهراً نقاش را صورت افلاس روی داد چنانچه بهیچوجه نقش بودن در وطن مألوف با خود نمیتوانست بست بـا زرگر خیال‌بندی سفر روم درمیان نهاد وبرفاقت او ازخراسان بآن بوم رفت و رحل اقامت در بتخانه‌یی انداخت بزرق وشید عاکفان آن بتخانه رامرید ومعتقد خود ساختند سالی درآنجا بسربردند و چون محل اعتمادگشته‌بودند کلید بتخانـه در دست ایشان میبود شبی بتان را در هم شکسته زر و سیم بیشمار از آن دیـر بدر بـردند و خـود را بلطـایف‌الحیل رهـانیده

بتدریج ومرور بوطن خود رسانیدند و زر وسیم را درصندوقی ضبط کرده و در خانه نهادند و بوقت حاجت میگشادند و خرج میکردند روزی زرگر نصفی از آن زر و سیم خیانت کرده بموضعی دفن کرد چون نقاش را چشم برصندوق افتاد بفراست دریافت وهرچند زبان زرگر راکافت اعتراف ننمود لاجرم بصوب تدبیر شتافت و باصیّادی مصاحب شد وبعدازایصال خدمات لایقه دوخرس بچه از صیّادگرفت وبمنزل برد وپیکری از چوب تراشیده بصورت زرگر چهره‌گشایی کرد وهرگاه خرس‌بچه‌ها را طعمه میداد آن‌طعمه را در جیب وبغل آن تمثال مینهاد تاایشان بدان عادت کردند روزی زرگر را با دو پسر بمهمانی برد و ایشان را شب نگاهداشته پسران را از او بدزدید صباح زرگرهرچه‌گردید پسران را نیافت وباتفاق نقاش بسرای‌حاکم‌شتافت نقاش در حضور حاکم گفت صورت غریبی حادث شده پسران او را شب‌در منزل کرده وچون صباح درگشادم ایشان را مسخ یافتم بصورت دوخرس بچه از ان انفعال این راز را با او در میان ننهادم وکار بدینجا رسید که حاضران گفتندمسخیت ازامّت حضرت نبوی‌صلی‌الله‌علیه وآله وسلم‌نمیباشد آیا چه‌صورت ازو روی نموده که موافق ملت حضرت نبوی‌نبوده که مهم پسران او این شکل برکرده بنابرین خرس‌بچه ها را بمجلس حاضر کردند چون دو روز از وعدهٔ طعمهٔ ایشان‌گذشته بود وخرس بچه‌ها بغایت‌گرسنه بودند چون‌نظرایشان بزرگرافتاد اورا همان تمثال‌پنداشتند وسربجیب وبغل زرگر میبردند و تملّق مینمودندهمه کس این رامسلّم داشتند وآن هردو از مجلس برخاستند زرگر را حکایت خیانت خود بخاطر رسید دست بتوبه و انابت برآورده بخانهٔ نقاش آمد و سر در قدم نقاش‌نهاده زر وسیم دزدیده‌را باز داد نقاش خرس‌بچه‌ها را ازو گرفته بدرون خانه برد و پسران

Marfat.com

اورا باز آورد و پرده از روی راز برگرفت و زرگر او را دربر گرفته عـذر خواست .

حکایت

گـویند کـه بـود پادشاهـی مـه طلعت و آفتاب جـاهـی
بودش به‌رخی چـو لالهٔ راغ یك نرگس نـا شکفته در باغ
فرخنده مصاحبی قـرین داشت کـو نقد هنر در آستین داشت
مانی‌رقمی کـه گـاه تصویـر مانـدی رقمش بنقش تقدیـر
برسنگ چـو نقش آب بستی هرکس دیـدی سبو شکستی
بـر دور مـه ار قلـم کشیدی مه ظلمت سلخ را نـدیـدی
از عین تری که در قلم داشت آثـار حیات در رقـم داشت
نقش رقمش طراز چین بـود صورتگریش بلای دیـن بـود
از عالم جان صد آفرین داشت جان‌خود قلمش‌در آستین‌داشت
خـورشید لقا شه فلك خشم میدیـد بمـانیش بیك چشم
مانی قلمی دگـر قرین داشت کـزوی‌دردل نهفته‌کین داشت
میخواست که حیله‌یـی بسازد بـا وی نقشی بمکـر بازد
زد نقش کـزو شه جهانـدار شد صورت خویش را طلبگار
آن نقش طـراز مـانوی دست با خویش خیال نقش شه بست
بـرداشت صحیفهٔ دل افـروز بنگاشت بـرآن بطبع فیروز
شه را تیری بـدست و از خشم زد تـاب سنان بگـوشهٔ چشم
از تیر گـه کجی ستادن بـاید چشمی بهم نهـادن
زین تـازه خیال آن خـردمند بـگشاد ز رشتهٔ هنربند
شه یافت چو فکر سحرسنجش بـخشید دو مـلك دسترنجش

Marfat.com

زان یـك صلهٔ هنر طـرازیش وان یـك صلهٔ خیال بـازیش
زان کار دل حسود بشکست نـومید بـکنج غصّه بنشست

و همچنانکه در خط شش قلم اصل است دریـن فـن نیز هفت اصل معتبر است :

اسلامی . ختایی . فرنگی . فصالی . ابر . واق . گره .

مثنوی

خوشا خامه‌سنجان جـادو طراز
روانبخش از خـامـهٔ سحر ساز
بـــه هـر آفـریـده در آویخته
نظیری ز هـر یـك بـر انگیخته
شده پیرو صنع یـزدان پـــاك
ز پرگار افـلاك تـا سطح خـاك
سوی آفـرینش نـظـــر داشتند
سوادی ز هـــر اصل بـرداشتند
به نقش جهـان صنعشان رهنمون
قلم پیششان بهر سجده نگـون
نـدانـم بصورت چه فـن میکنند
کـه گـویی بمردم سخن میکنند

چون استادان این فن بیش از آنند که در دایرهٔ احصا وحیطهٔ احصار توان درآورد و افزون از آنند که در کارگاه وَ صَوَّرَکُم فَاَحْسَنَ صُوَرَکُم[1] روی شناسان ایشان را توان شمرد اگر تمامی مهندسان و نقاشان را دریـن اوراق مذکور سازد مطالعه کنندگان راقم را بدراز نفسی منسوب سازند لاجرم

۱ــ سورة المؤمن ۴۰ ــ ۶۶

Marfat.com

Marfat.com

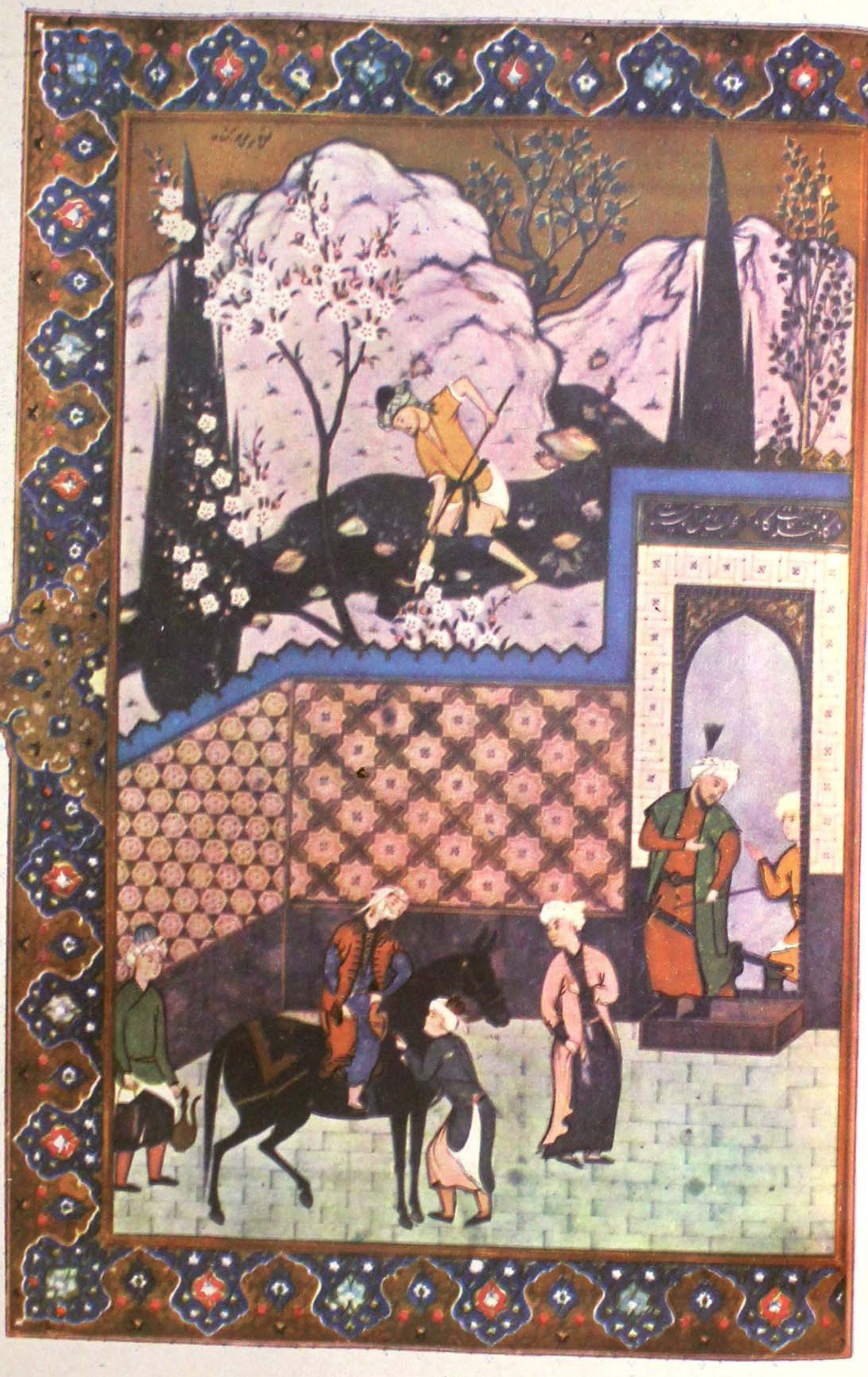

برقم قاسمعلی چهره گشا صفحه ۱۳۳

برهمین قدر اختصار افتاد ونی‌قلم سخن ساز ذکر بعضی از متأخرین ایشانرا آغاز نهاد .

امّا استادان مشهور ممالك خراسان مثل‌خواجه میرك و مولانا حاجی محمد و استاد قاسم‌علی‌چهره گشا و استادبهزاد ایشان در زمان سعیددارین سلطانحسین‌میرزا زبدهٔ مصوّران روزگار و قدوهٔ نقاشان شیرین‌کار بوده‌اند مولاناقاسمعلی‌نقاشی رادر کتابخانهٔ امیرکبیرعلیشیر کسب نموده وبسبب تعلیم ایشان گوی سبقت از اقران ربوده و پیوسته در ملازمت امیر کبیر کمر خدمت بسته و خواجه میرك[1] و مولانا حاجی‌محمد[2] نیزدر آن زمان بوده‌اند با وجود مهارت در فن تذهیب و تصویر خواجه میرك درعلم کتابه نویسی نیز شبیه ونظیری نداشتندبلکه‌خطوط کتابه نویسان ما تقدّم را منسوخ‌ساختند و بیمن‌التفات امیرعلیشیر لوای آنا ولاغیر باوج سپهر برین رسانیده بعد از ایشان :

استاددرویش و خلیفه حیوة شبیه و عدیل نداشتند پس از آن .

---

۱ ــ میرك هروی درعلم تصویر وتذهیب وخط در عهد خود بی‌نظیر بود اکثر کتیبه‌های عمارات هرات را درآنعهد او مینوشت وفاتش در زمان استیلای محمد خان شیبانی‌برخراسان«۹۱۳» اتفاق‌افتاده است. ۲ــ حاجی‌محمد ذوفنون‌عهدخود بود بقلم‌اندیشه امور غریبه وصورعجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن‌تذهیب و تصویرمهارت تمام داشت ودرچینی‌پزی‌فغفوری استاد بود مدتی کتابدار امیرعلیشیر بود و درکتابخانهٔ امیرصندوق ساعتی ساخته بودو پیکر صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را یکنوبت برنقاره که در پیش او بود میزد وبعد ازگذشتن ساعت دوم دو نوبت و الی‌آخر.حاجی محمد پس از مدتی‌از امیر علیشیر رنجیده از خدمت او دوری جست در سال ۹۰۴ که بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ هرات پرداخت بشاهزاده پیوست‌وکتابدار اوگشت ودر اوانیکه محمدخان شیبانی بر خراسان استیلا یافت«۹۱۳» ازاینجهان درگذشت.

Marfat.com

نادرهٔ دوران و اعجوبهٔ زمـان و بهتریـن نقاشان استادبـهزاد وی از دارالسلطنهٔ هرات است .

استاد زمـانـه حضرت بـهزادست
کـو داد هنروری بعالـم دادست
کم زاد بسان مانی از مادر دهـر
بالله کـه بـهزاد ازو بـه زادست

استاد از طفولیت از مادر و پدر مانده و استاد میرك کـه کتابـدار پادشاه مرحوم سلطانحسین میرزا بود او را برداشته تربیت نمود و دراندك زمانی ترقی فرمود کارش بجائی رسید که تاصورت نقش بسته همچواومصوّری کس در این روزگار ندیده .

مثنوی

نگار زغالش بچابك روی بهست از قلم گیری مانوی
اگر مانی ازوی خبرداشتی ازوطرح و اندازه برداشتی
بود صورت مرغ اودلپذیر چومرغ مسیحا شده روح گیر

استاد از زمان عشرت نشان پادشاه کامران سلطانحسین میرزا تاچند مدت از اوایل سلطنت و پادشاهی شاه جنت‌مکان علیین آشیان سیدالسلاطین و افضل‌الخواقین شاه طهماسب در عرصهٔ روزگار بودند و آثار معجزنگار ایشان بسیار است فوتش در دارالسلطنهٔ هرات درحوالی کوه‌مختار درحظیرهٔ پرازنقش و نگار مدفون است[1].

۱ــ لقب استاد بهزاد کمال الدین است در اواسط نیمهٔ دوم قـرن نهم در هرات متولد شده و دوران‌جوانی را درآنجاگذراند بیمن تربیت و حسن رعایت‌امیرنظام‌الدین علیشیر در نقاشی بمرتبهٔ عالی ترقی کرد و سلطان حسین‌میرزا بآنجناب التفات وعنایت بسیار داشت بهزاد در سایهٔ تـوجهات استاد میرك هروی در نقاشی بمقامی عالی رسید چون سلطان حسین میرزا درسال ۹۱۱ وفات یافت وپسرهایش‌درهرجابودند دم از←

Marfat.com

برقم کمال‌الدین بهزاد صفحه ۱۳۴

Marfat.com

استاد دوست‌دیرانه اوازشاگردان‌بی‌قرینه‌استاد بهزاداست در کمال زیرکی و فطانت بوده و مدتی درخدمت شاه جمجاه رضوان بارگاه شاه

←خود سری‌میزدند بدینواسطه خراسان رانظمی‌مترتب نبود تاآنکه شیبک‌خان اوزبک خراسان‌راگرفت وشاه اسمعیل‌درسال ۹۱۶ لشکر بدانجاکشید وبا وی جنگ کرد و اورا شکست‌داده ومقتول‌ساخت وخراسان‌راگرفت وبرخی‌ازهنرمندان رامثل‌استاد بهزاد ومیرك و حاجی‌محمد وقاسمعلی که در هرات میزیستند باخود به‌تبریزبرد بهزاد نخستین نقاشی است که اسلوب نقاشی مغولی را در ایران متروك ساخت وسبك و شیوه‌یی خوش مخصوص‌ایرانیان را بوجودآورد .

بهزاد پیوسته در خدمت‌شاه اسمعیل معزز ومحترم بود وبریاست کتابخانهٔ شاهی ارتقاء جست با توجهات شاه اسمعیل و شاه طهماسب که پس از وفات پدر در سال ۹۳۰ بسلطنت رسیدبهزاد در تبریز شاگرد بسیارتربیت کردکه خواجه عبدالعزیز واستاد مظفرعلی سرآمد آنان بودند اینکه قاضی‌میراحمد وفات‌او را درهرات‌نوشته اشتباهست استاد بهزاد در تبریز بسال ۹۴۲ وفات یافته و قبر وی درباغ شیخ‌کمال در جنب مزار شیخ واقعشده و این قطعه برسنگ مزار وی نقش بوده است:

وحید عصر بهزادآنکه چون او ز بطن مادر ایام‌کم زاد
اجل‌چون‌صورت‌عمرش‌بپرداخت قضا خاك وجودش داد برباد
زمن صورتگری تاریخ پرسید بدوگفتم جواب از جان ناشاد
اگر خواهی که تاریخش بدانی نظر افکن به (خاك قبربهزاد)
۹۴۲

سواد فرمان‌شاه اسمعیل برای‌کلانتری‌کتابخانهٔ همایون بنام‌بهزاد

چون ارادت‌کارخانهٔ ایجاد و تکوین ومشیّت محرّ رنگارخانهٔ آسمان و زمین که برطبق کلمهٔ وصورکم فاحسن صورکم نقش وجود غرایب نمود بنی نوع بشر در احسن‌صور برصفحهٔ امکان‌پرداختهٔ قلم‌قدرت اوست وتصویرصورت‌تفضیل‌افرادانسان بر سایر مخلوقات ربّانی بمقتضای و فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تحریرکردهٔ انامل حکمت او منشور اناجعلناك خلیفةفی‌الارض رابرصحیفهٔ حلکاری خورشید بخامهٔ عطارد بنام همایون اتّسام‌ما امضاء نموده واوراق‌سپهرلاجوردی راجهت کتابت روزنامچهٔ آثار←

Marfat.com

طهماسب بسر بـرد. بعد از آن بجانب هند رفت ودر آنجا ترقی کرد[۱].

← فتح ونصرت ما بافشان نقره کوب کواکب وجدول شنجرف‌گون شفق منقّش و مزیّن فرموده لایق آن ومناسب چنان مینماید که لوح ضمیرالهام پذیر همایون که مطرح اشعهٔ انوار الهی ومظهر صور آثار خیرخواهی است بدینصورت مصوّر باشدکه هر مهم از کرایم مهمّات سرکار کامرانی وهرامرازعظایم امور کارخانهٔ جهانبانی بهنرمندی دانا و کاردانی فضیلت انتماکه بطراحی ذهن بـاریك بین و رنگ‌آمیزی طبع ظرافت آئین طرح ابدع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست بر تختهٔ وجود ظاهر تـواند نمود ونقاب حجاب ازچهرهٔ مطلوب ومقصود تواندگشود و مفوّض و متعلق‌باشد بناءً علی‌هذا درین ولا نادرالعصر قدوةالمصوّرین و اسوةالمذهّبین استادکمال‌الدین بهزاد را که از قلم چهره‌گشایش جان مانی‌خجل شده و ازکلك صورت آرایش لوح ارتنگ منفعل گشته و پیوسته قلم وارسربرخط فرمان واجب الاذعان نهاده و پرگارمثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوارکرده مشمول الطاف خسروانه و اعطـاف پادشاهانه ساخته حکم فرمودیم که منصب استیفاء وکلانتری مردم کتابخانهٔ همایـون و کاتبان ونقاشان ومذهبان و جدول‌کشان و حلکاران و زرکوبان ولاجورد شویان و سایر جماعتی که بامور مذکوره منسوب باشند در ممالك محروسه مفوّض ومتعلق بدو باشد سبیل امرای روشن ضمیر و وزرای بی‌شبه و نظیر و نواب درگاه عـالم‌پناه و ایـلچیان بارگاه سپهراشتباه ومباشران امور سلطانی و متصدّیان مهام دیوانی عمومـاً و اهـالـی کتابخانهٔ همایون و جماعت مذکوره خصوصاً آنکه استاد مشارالیه را مستوفی و متعهد کلانتری دانسته‌کارهای کتابخانه را باستیفا و برآورد او رسانند وآنچه برآوردکندبمهر و ثبت او معتبر دانند و از سخن و صوابدید اوکه در باب ضبط و ربط امور کتابخانهٔ همایون‌گوید عدول و تجاوز ننمایند و آنچه از لوازم امور مذکورست مخصوص بدو شناسند ومشارالیه نیز بایدکه صورت امانت وچهرهٔ دیانت برلوح خاطر وصفحهٔضمیر منیر مصوّر و مرتسم‌گردانیده بطریقهٔ راستی در این امر شروع نماید و از میل ومداهنه مجتنب و محترز بوده از جادهٔ صدق و صواب انحراف و اجتناب نکند ازجوانب‌برین جمله بروند وچون این‌حکم همایون بنقش توقیع وقیع اشرف اعلی منقش ومشرّف‌و محلّی‌گردد اعتماد نمایند تحریراً فی ۲۷ جمادی‌الاولی سنه ۹۲۸.

۱ــ مولانادوست بعدازآنکه بهندوستان رفت‌ملازم‌همایون شدهمایون پادشاه در نامه‌یی به‌رشیدخان پادشاه کاشغر نوشته فضائلمآب نادرة العصر مولانا دوست مصور که←

Marfat.com

استاد سلطان محمد از دارالسلطنهٔ تبریز است در وقتی که استاد بهزاد از هرات به عراق آمد استاد سلطان‌محمد روش قزلباش را بهتر از دیگران ساخته بود وفاتش در دارالسلطنهٔ تبریز بود[1].

مولانا میرزا علی ولد مولانای مشارالیه است درفن نقاشی وتصویر وچهره‌گشایی نظیروعدیل نداشت وتصویررا بجایی رسانیده بود که کم کسی مثل‌اوشدودرایام پدردر کتابخانهٔ شاه جمجاه‌شاه طهماسب نشوونما یافت[2].

شاه جنت‌بارگاه ابوالبقاء سلطان شاه‌طهماسب انارالله برهانه اگر چه ترك آداب وسوءِ ادبست و گستاخی که آن‌اعلیحضرت فردوس‌منزلت را باین امر نسبت دهد امّا چون شرف عرض یافت که شجرهٔ این صفت و ثمرهٔ این صنعت بحضرت شاه ولایت پناه سلام‌الله علیه منتهی میشود و آن اعلیحضرت را چون میل و توجهٔ تمام بدین شغل معجز نظام بود و در این فن استاد روزگارومهندس معجزآثار بودند تیمناً وتشرفاً لهذه‌النسخة‌الشریفه وتزئیناً وتبرکاًلذا الرسالة المنیفه اسم مبارك آن جنت مکان را ذکر نمود و دربدو حال بمشق نسخ تعلیق و مشق تصویر رغبت تمام داشتند و اوقات با برکات صرف آن میفرمودند و استاد بی‌بدل گشتند و در طراحی و چهره‌گشایی‌برتمامی نقاشان فایق‌آمدند وبرکات ریزهٔ اقلام وحرکات نمونهٔ

← نسبت قدیم‌ملازمت دارد و در تصویرمانی زمان و در تذهیب نادرهٔ دوران و درخط‌بری و تحریر بی شبه نظیر است. و یك صفحه تصویر قلم سیاهی ازکارهای او را برای رشیدخان‌فرستاده بهرتقدیر شرح حال مولانا دوست بعد از همایون معلوم نیست ظاهراً در هندوستان وفات یافته است .

۱ــ سلطان‌محمد استادشاه طهماسب‌میباشدوپیوسته‌بااستادبهزاد ومیرك انیس‌بودو پس‌ازمرگ استادبهزاد ازاینجهان‌درگذشت وقبرش‌درباغ‌شیخ کمال‌پهلوی قبربهزادست.

۲ ــ میرزا علی نزد پدرش فنون نقاشی را فرا گرفت و درین هنر ترقی بسیار کرد تااواخر عهد شاه‌طهماسب در قید حیات بود .

ارقام معجز انجامش‌را صد هزار تحسین وچندین هزار آفرین لازمست.

مثنوی

تعالی‌الله آن خامهٔ دلفریب کزو یافت اورنگ افلاك زیب
چسان جان نیابد زکلکش رقم که جان میچکاند زنوك قلم
بود آفرینش همه پست او زده بررقم بوسه بردست او
چو خواهد قلم از برای رقم ز پرّ فرشته ببندد قلم
زشوقش صدف‌سربرآرد زآب که از ابر دستش شود کامیاب
قلم را از آن کار بالاگرفت که اندر دوانگشت اوجاگرفت
قلم چون بتشعیر گیرد دبیر از آن‌موی خیزد براندام شیر

تصویر و کار آن والاگوهر بی‌نظیر بسیاراست وچند مجلس درایوان چهل ستون دارالسلطنهٔ قزوین است از آن جمله مجلس یوسف و زلیخا و نارنج بری خواتین مصر و زنان زیبا و در آن صفحه این بیت مسطوراست:

مصریان‌سنگ ملامت برزلیخا میزدند
حسن یوسف تیغ گشت ودست ایشان رابرید

و در پائین ایوان برجانب غرب چسبانیده‌اند و در آن اوان که شاه عالمیان نقاشان و کاتبان را مقرّب ساخته بودند اتفاقاً در باغچهٔ دولتخانهٔ دارالسلطنهٔ تبریزخرالاغهای مصری سوارشده سیر میفرمودند وایام‌عروج قاضی جهان وکیل که‌قزوینی بود باآنها جمع گشته مولانا منوف دامغانی[1] این بیت را فرمود :

بی‌تکلّف‌خوش ترقی کرده‌اند
کاتب و نقاش و قزوینی و خر

نواب‌ابوالفتح بهرام میرزا آنحضرت را نیز میل تمام بنقاشی بود

۱ــ این بیت را به‌بوق‌العشق نام شاعری نیز نسبت داده‌اندو منوف شناخته‌نشد.

Marfat.com

کار شاه طهماسب صفحه ۱۳۸

Marfat.com

Marfat.com

و مشق تصویر را باعلی' مرتبه رسانیده بود و در کتابخانهٔ آن اعلیحضرت فردوس منزلت نیز کاتبان و نقاشان سرآمد بودند و همیشه بکـار مشغولی داشتند و نسخه‌ها پرداختند .

مولانا نظری‌قمی نقاش بی‌بدل بوده اوایل‌درخدمت کاتبان و نقاشان در کتابخانهٔ همایون شاه عالمیان بسر می‌برده و آخر کلید دار کتابخانهٔ عامره گشته و باشاه رضوان پناه مصاحب شده وباآن اعلیحضرت مشق تصویـر مینمود وشعر راهم‌خوب‌میگفته این‌مطلع محققانه‌حسب‌حال از وی‌سرزده:

عشق بت صورتگری افگند شوری درسرم
خلقی بصورت عاشق ومن‌عاشقی‌صورتگرم

آقامیرك نقاش از سادات دارالسلطنهٔ اصفهان بود در طراحی‌قرینهٔ خود نداشت آخر گرك یراق آن خسرو آفاق گشت و بیشتر در دارالسلطنهٔ تبریز بسر میبرد نقاش بی‌بـدل و هنرمند ارجمند و عاشق پیشه ولـوند و مصاحب و مرد خردمند بود.

میرمصوّر اصل او از بـدخشانست اسمش منصور است شبیه کش و پاکیزه‌کار بود بغایت تصویـر را لطیف و رعنا میساخته نواب همایون ابن محمدبابر پادشاه در وقتی کـه بایران آمـد عرض کـرد که اگـر سلطان وجه‌الارض یعنی خلیفةالله فی‌الارض شاه طهماسب میرمصوّر را بمن دهد هزار تومان پیشکش از هندوستان قبول دارم و میفرستم ازیـن حکایت پسرش میرسیدعلی که در هنرمندی از پدر بهتر بود پیشتر به هند شتافت پسر و پدر هر دو بجانب هند افتادند درآنجارحلت کردند چنانچه گفته‌اند[1].

۱ ــ صاحب عرفات العاشقین اصل‌این پدر و پسر را از ترمذ دانسته میرسیدعلی در شعر جدایی تخلص داشت و در شاعری نیز استاد بود پدر وپسر جامع جمیع‌فنون وخاصه درنقاشی وتذهیب‌بسیارچابك‌دست بودند اوایل‌عهد شاه طهماسب‌در کتابخانهٔ←

Marfat.com

جانب هند میروم کانجا کار اهل هنر نکو رفته
که سخا و کرم زاهل زمان بزمین سیه فرو رفته

مولانا قدیمی مرد ابدال صفت بوده و شاه عالم پناه رضوان جایگاه شاه طهماسب جهت شبیه کشیدن اورا در کتابخانهٔ معموره نگاهداشت شعر را نیز نیکو میگفت[1] این مطلع ازوست.

میخواست رقیب آید ناخوانده بمهمانت
دربان تو شد مانع ای من سگ دربانت

خواجه عبدالوهّاب و پسرش خواجه عبدالعزیز[2] از کاشانند در امر تصویر بیقرینه بودند شاه جنت مکان رضوان آشیان عبدالعزیز را شاگرد خود میخواندند و تعلیم تصویر از آن پادشاه بی‌شبه و نظیر داشت خواجه

← پادشاه کار میکردند صادقی بیك نوشته است بواسطه رنجشی که داشتند بهند رفتند و بملازمت همایون پادشاه اختصاص یافتند غرض میر سیدعلی بسیار مورد توجه بود و بخطاب نادرالملکی سرافراز گردید و بعد از همایون جلال‌الدین اکبر برعایت و عزت میرسید علی افزود و او را ترقیات کلی دست داد چنانکه پیوسته با مولانا قاسم مذهب و عبدالصمد و دوست مصوّر ملتزم رکاب شاه بودند و جلال‌الدین اکبر نزدآن‌جناب مشق تصویر میفرمود و در خدمت آن پادشاه بین‌او وغزالی مشهدی مهازلات رکیك میشد تقی‌الدین اوحدی نوشته پس از پنج‌سال رخصت سفرمکه گرفته ودرآنجا وفات یافته است ظاهراً مرگ وی در حدود سال ۹۶۷ اتفاق افتاده است.

۱ــ قدیمی گیلانیست.

۲ــ خواجه‌عبدالعزیزابتدا شاگرد استادبهزاد بود درکتابخانهٔ سلطنتی کار میکرد وی در زر دوزی نیز استاد بود با مولانا علی‌اصغر کاشی پدر آقا رضا مهرشاه راتقلید میکنند فرمان قتل آنان داده میشود در وقتیکه شاه میخواست ازکشتن آنان بگذرد خواجه قباحت جرّاح سراسیمه از اندرون بیرون دویده میگوید شاه دستور دادکه بینی وگوشهای آنان را ببرید و این امر بلادرنگ اجرا گردیده اما خواجه عبدالعزیز پس از قطع‌بینی برای خودبینی ساخته وکارگذاشته بودکه ازبینی حقیقی بهتر بوده گویند این بیت را مناسب حال خود ساخته است :

نه میکشند ونه از دست میگذارندم دماغ کار ندارم چه کار دارندم

Marfat.com

عبدالعزیز در خدمت اشرف قرب تمام یافت در آخر با جمعی از ناقصان و جاهلان همزبان شده مهرشاه رضوان بارگاه را تقلید نموده بدان سبب گوش و بینی برباد داد .

میرزا غفّارقزلباش در تصویر کار را بجائی رسانیدکه همه‌کس او را قبول داشتند و بیقرینه بود .

مولانا مظفرعلی خواهر زاده مولانا رستمعلی است که درتلوکاتبان اسمش شرف تسطیریافت شاگرد خوب استاد بهزاد بود آخر کار رابجائی رسانیدکه مردم او را قرینهٔ استاد بهزاد میدانستند و سوای تصویر درمثنّی برداشتن و تحریر خط اعجاز داشت خط نسخ تعلیق را نیز خوب مینوشت و افشان و تذهیب را نیکومیکرد و در رنگ و روغن کاری سرآمد روزگار بود و بجامعیّت اوکم کسی بود او نیز مرقعی ترتیب داد[1].

آقاحسن‌نقاش از هرات بود در نقاشی بی‌بدل روزگار افتاده اندرون روضهٔ مقدسه مطهرهٔ عرش منزلـه رضیّهٔ رضویه علٰی مُشرِفِهٰا و سٰاکِنِهٰا الف الف صلوة وسلام وتحیّه‌را وی بفرمودهٔ مرحوم محمد· مان شرف‌الدین

---

۱ ــ مولانا مظفرعلی‌اصلاً تربتی بود وی فرزند حیدرعلی خــواهرزادهٔ استاد بهزادست نه خواهر زادهٔ مولانا رستمعلی ، مولانا رستمعلی خود نیز خواهرزادهٔ بهزاد میباشد درین‌باب مؤلف اشتباه کرده‌است‌گویند مظفرعلی بسیار بی‌طالع بوده صادقی‌بیك درتذکرهٔ مجمع‌الخواص نوشته شاه طهماسب تصاویر کاراو را برکارهای بهزاد ترجیح میداد و خود ازشاه جنت مکان استماع کردم. اسکندربیك مینویسد تصویرهای عمارت دولتخانهٔ همایون و مجالس ایوان چهل ستون « در قــزوین » طراحی مشارالیه و اکثر نگاشتهٔ ارقام زرین فام اوست صادقی‌بیگ‌گوید بوی امر شده بود در قطعه‌های‌کار خود « نقاش شاهی » رقم نماید وفاتش اواخر نیمهٔ دوم قرن دهم و قبرش درشاهزاده‌حسین قزوین میباشد .

اوغلی تکلو[1] نقاشی نموده بود و این بیت را مناسب احوال و حسب حال در برابر ضریح مبارك بر بالای محراب نوشته است.

حسن بگرد درت گشته بر طریق طواف
تو کعبه وار همه حاجتش روا کـرده

فوتش در دارالسلطنهٔ هرات ودرجنب مزار پیر هرات درخانهٔ پر نقش ونگار مدفونست .

میرحسن دهلوی شاگرد ودختر زادهٔ استادسلطانمحمد بوددرتذهیب و تصویر و نقاشی کم‌از دیگران نبوده درکارخانهٔ شاهی در تمادی عمر بامر نقاشی و خدمتگاری از تـرتیب تاج و نقاشی و سایـر ضروریـات مجلس پادشاهی اشتغال داشت و صاحب مواجب وانعامات بود .

مولانا شیخ‌محمد از دارالمؤمنین سبزوارست پسر مولانا شیخ کمال ثلث نویس میباشدکه تعریف او مذکور شد وی نقاش بی‌بدل بود شاگرد استاد دوست دیوانه بود و خط نسخ تعلیق را خوب مینوشت و قلم بر قلم ختائیان در نقاشی داشت هرچند که درصورت خطا میکـرد و در مشنّی برداشتن‌خط استادان را نقل میکرد و بقلم مو اصلاح منیمود بنوعی که فهم نمیشد مصوّر و محرر ومذهّب خوب بـود و در مشهد مقـدس معلی در کتابخانهٔ شاهزاده سپهر اعتلا نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا کارمیکرد وملازم و صاحب انعام بود .

سرخیل سروران دنیا ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا آن اعلیحضرت

۱ــ محمدخان شرف‌الدین اوغلی ازامرای مشهور تکلّو بود در آغـاز سلطنت شاه طهماسب مدتی حکومت بغداد را داشت و درجنگ با عبیدخـان اوزبـك با سایر امرای بزرگ قزلباش‌همراه وپس ازآنکه حکومت خـراسان در ۹۴۲ بـه‌محمد میرزا تفویض گشت وی به‌لله‌گی محمدمیرزا و امیرالامرائی خراسان منصوب شد .

درین فن نیز استاد بودند در تصویر یدبیضا داشتند بفکردقیق ورأی ثاقب و خیال عمیق تصرفات نیکو درآن مینمودند . بیت:

موی قلمش ز اوستادی جـان داده بصورت جمادی

درمشهد مقدس معلی انور مرقعی ترتیب دادند از خطوط استادان و تصویر استادبهزاد و دیگر نقاشان و آن‌مرقع بـدستیاری استادان نـادر و هنرمندان قـادر و خط شناسان بی‌بدل و خوشنویسان بی‌مثل اتمام یـافت فی‌الواقع ترتیبی روی نمود و مرقعی چهره‌گشود که هـرصفحه‌اش سزاوار صد تحسین بلکه هر قطعه‌اش لایق صد هزار آفرین مع‌هـذا اگـر صحایف روزگار صرف تعلیق اوصاف حسن خطش شود هنوز ثلثی از خامهٔ دوران به‌بیاض بیان نیامده باشد اگر صفایح فلك دوّار مملو ازتعریف صور واشکال غریبه‌اش گردد هنوز عشری از اعشار محسناتش برآینهٔ ظهور جلوه‌گرنشده باشد وصور پاکیزه‌اش نمی‌نماید . مثنوی:

کـه از روی پـاکیزگـی و تمیز
بجز جان نگنجد در او هیچ چیز
ز اشکـال گـلها و نقش طیور
بهشتی ز بـاد خـزان بـی‌قصور
هزاران گل و لاله‌اش شاخ و برگ
همه امن از آسیب بـاد و تگرگ
مصوّر جـوانـان خـورشید روی
لب از شرم هـم بسته درگفتگوی
بهم یکجهت جمله در صلح وجنگ
نه‌چون اهل عالم دو روی ودورنگ

شب و روز با یکدیگـر هـم وثـاق
بـه همصحبتی مـردم بـی نفـاق

بعد از رحلت آن شاهزادهٔ کثیرالافاده که شاه اسمعیل آن فعل قبیح نمود حلیلهٔ جلیلهٔ آن اعلیحضرت گوهرسلطانخانم بنت شاه جمجاه جنت بارگاه آن مرقع را بآب کشید که بنظر شاه‌اسمعیل نرسد قیمتش بخـراج اقلیمی برابری مینمود .

القصّه که کارهای تصویر آن شاهزادهٔ سعید شهید بسیار و درهراقلیمی بیشمار است

مولانا علی مشهور به کله‌کوش او نیز گوش در معاملهٔ تقلید مهر شاه عالم پناه همراه یاران بباد داده بـود کاشانیست در مشهد مقـدس در کتابخانهٔ نواب میرزایـی بود و کار میکرد و مـواجب و انعام‌داشت .

مولانایاری مذهّب از هرات و معـاصر استادبهزاد بـود و ادراك زمان سعید دارین سلطان حسین میرزا کرده و درخدمت مولانا سلطانعلی مشهدی کمالات و حیثیات بسیار داشته ومذهّب بیقرینه بود شعررا نیزنیکو میگفته این غزل ازوست[1] .

۱ــ مولانا یاری نقاش ومذهّب وخطاط وشاعربود برخی اورا هروی نوشته‌اند امیر علیشیر نوشته ازشیراز بخراسان‌آمده بنده اورا به‌نقاشان‌سفارش کردم تا استادشد و الحق این ملا یاری عجب نقشها بر روی کار آورد در وادی تحریر و تـذهیب‌از بی‌مثلان روزگار بود صاحب عرفات نوشته بخیالات فاسد مهر پادشاه وامراء ووزراء را تقلیدکرد پروانجات و نشانها نوشت وبولایات فرستاد بعد از وقوف اورا بخشیدند و مثل اومذهّب و محرّر توان‌گفت که هرگزنبوده در تذکره‌ها یاری دیگر نیز آمده که یزدیست و شعـر میسروده است مولانا یاری نقاش تا زمان شاه طهماسب در قید حیات بوده است .

Marfat.com

غزل

پربرخی که بود عـزم رفتن از وطنش
هنوز نـــا شده دارم امید آمـدنش
ز بوستان گل رویش اگرچه رفت نماند
خیال‌قامت‌چون سرو وروی‌چون‌سمنش
مرا نه قوّت رفتن نـه طاقت مـانـدن
تو ای رفیق بـگوشمه‌یـی ز حال منش
سفیدگشت مرا چشم انتظـار کجاست
صبا کـه سوی من آرد نسیم پیرهنش
مـرا کـه قوّت گفتار نیست پنهانـی
چگونه شرح کنم حال خود درانجمنش
بود که رحم کند یار بـا مـن ای همدم
بگوی قصّهٔ مجنون و حال کوهکنش
مگر زوصل تو یابد حیات خـود یاری
وگرنه بیتو مساویست مرگ و زیستنش

مولانا غیاث‌الدین محمد مذهّب‌مشهدی واضع افشان اوست و در تذهیب بیقرینه‌بوده معاصر مرحومی مولانا سلطانعلی مشهدیست در تاریخ سلخ‌جمادی‌الاول سنهٔ اثنی و اربعین و تسعمائه در مشهد مقدس‌معلی مزکّی فوت شده در جنب مولانا سلطانعلی مدفون‌گشت.

استادحسن[1] مذهّب بغدادی‌الاصل میباشداما درتبریز نشوونمایافته و در تذهیب بی‌بدل زمان خود بوده و زینت آستانه مقدسه امـام همام خامس

۱ ــ سواد پروانچهٔ مولانا حسن مذهب انشاء قاضی‌عبدالله خویی که اواخرعهد شاه طهماسب نگارش یافته و در حقیقت فرمان ریاست وکلانتری او برجماعت‌مذهبان و نقاشان و صحافان وطلاکوبان وکاغذ فروشان دارالسلطنهٔ تبریز میباشد. ←

آل‌عبا سیدالشهداء اباعبدالله‌الحسین صلواة‌الله سلام‌علیه نموده فی‌الواقع درآن‌کاریدبیضا نموده الی‌انقراض الزمان و ایام ظهور مظهر موعود منظور عالمیان خواهد بود .

←چون لوح پرداز صحایف ابداع و صفحه طراز صحایف ایجاد و اختراع که خامهٔ صنعش بزنجیر کهکشان برحاشیهٔ چرخ زرفشان ترتیب نموده و قلم قدرتش اوراق‌نه رواق لاجوردی را با زر ورق‌ثوابت وسیّارات که سپهر جدول خطوط شعاعی مهر تذهیب فرموده شمسهٔ ایوان سلطنت وپادشاهی ما را زینت مجلدات افلاك‌گردانیده ودیباچهٔ خلافت و شاهنشهی ما را از دوات سیمین ماه و مداد شب‌سیاه بر صفحات روز بفلك ثبات و استمرار تحریر کرده چنانچه دبیر خرد موشکاف مضمون این قطعه را درین باب رقم زده که قطعه

از کتب خانه‌اش اوراق فلك دیوانیست — که برو ثبت شده از کرم یزدانی
از شهاب و خور و قوس قزح سیّاره — جدول وشمسه و شیرازه و زرافشانی

مابرسایهٔ چتر مکرمت ورشحهٔ ابر مرحمت بر ساحت حال و ریاض آمال جمعی که در طریق هنروری بر اقران سابق و در وادی صنعت گستری از دیگران راجح دقایق باشندافگنده درین‌ولاکه تقوی شعارنادرالعصری مولاناحسن‌مذهّب بغدادی که باوجود اتصاف ومحبت ارثی و جبلی خاندان نبوت و ولایت سمت اخلاص و دعاگوئی این دولت ابدی‌الغایه در فن تذهیب بی‌بدل زمان و در دقایق آن حیثیت عجیب بی‌نظیر و عدیل دورانست بعد از آنکه بیاری توفیق و ادراك سعادت تقبیل آستان سدره‌نشان حضرت امام همام معصوم مظلوم ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌من‌الصلواة افضلها ومن‌التسلیمات اکملها من بیان‌الائمة من‌ذریة مصدوق مقال‌الدعا مستجابته تحت قبة امام‌الثقلین و قبلة الخافقین مشرف شده مضمون این بیت مصداق حال او شده‌بود نظم:

حسن بگرد درت گشته از طریق طواف — تو کعبه‌وار همه حاجتش روا کرده

بخدمت‌نقاشی قبّهٔ منوّره وروضهٔ مطهرهٔ آنحضرت صلوات‌الله وسلامه علیه‌فایز گردیده چنانچه این قطعه مشتمله برتاریخ که از نتایج طبع صافی اوست ودرآن روضه مقدسه مرقوم ساخته شاهد این‌معنی‌است:

بود چون توفیق نقاش ازل — شد تمام اینطرح و نقش ازکلك من
خواستم از هاتفی تاریخ گفت — «نقش کرد این قبهٔ زیبا حسن»←

۹۸۰

Marfat.com

مولانا عبدالصمد مشهدی او نیز معاصر مولانا سلطانعلی مشهدیست در افشانگری بی‌بدل بوده و شعر را نیز نیکو میگفته این رباعی ازوست .

← نامه بخت خود را بطغرای غرّ ای سَعد مَن تأسّی بنا ومنشور عمل خود را بمهر مهر آثار انّ لهم اجراً حسناً مزین وموشح ساخته بعز بساط بوسی مجلس بهشت آئین مشرف و سرافراز گشت و بعضی ازکارهای خود که فی‌الواقع بمقتضای کریمهٔ قل کل یعمل علی شاکلة کارنامهٔ مهندسان روزگار و در سلك صنایع استادان غرایب نگار است بنظر همایون رسانید و باوجود این حالات سیمای صلاح ازچهرهٔ حالش ظاهروعکس انوار غبار آن عتبهٔ مقدسه از جبههٔ آمالش باهر بود مشمول عنایت بیغایت شاهانه و عاطفت بینهایت خسروانه فرموده تقدّم وریاست جماعت مذهّبان وکاتبان و مجلدان و نقاشان وطلاکوبان وکاغذ فروشان دارالسلطنهٔ تبریز را بدو تفویض فرمودیم که بحقیقت حال هر یك از ایشان باز رسیده جمعی که صحایف احوال و جرایدآمالشان بطغراء دلکش لایمسّه الاالمطهّرون موشّح ومزین نگشته باشد ازآیات قرآنی وکلام مجید سبحانی ممنوع گردانیده مقرر داردکه بعد از اکتساب آداب طهارت مرتکب این امر جلیل القدر شوند وکسانی راکــه طرح تقوی و پرهیزگاری برلوح افعالشان منقّش باشد مرخص و ممکن گرداندکه بشغل مذکورقیام نمایند ونگذاردکه آلات ومصالح مجلدی ومذهّبی وکتابت که دغدغهٔ نجاست دروباشد درجلد واجزا و اوراق مصاحف وتفاسیر واحادیث و امثال آن صرف کند و ازهرکس از جماعت مذکوره بطریقی بی‌ادبی سرزند منع و تأدیب نماید و جماعت مذکوره نــادرالعصر مشارالیه را رئیس و مقدّم خود دانسته اطاعت و انقیاد بجای آورند و از سخن و صلاح او تجاوز ننمایند . و چون بتوقیع رفیع اشرف اعلی مزیّن و محلّی گردد اعتماد نمایند.

مولاناحسن فرزندقوام‌الدین بغدادی میباشد مولاناصادقی بیگ درمجمع الخواص نوشته با اینکه پدرش محسّنات زیاد داشت وی برعکس پدر آنچه از دستش برمی آمد اذیّت و آزار درحق مردم دریغ نمیکرد قدی کوتاه داشت و کارهــای عجیب از وی سرمیزد وقتی مهــر شاه اسمعیل ثانی را ساخته بود رسواشد مورد عفو واقــع گشت صادقی بیك گوید سنگ سماقی ازپشت بام بلندی بر سر پدرش افگندکه اگر بر سرش خورده بود او را با مردگان هزار ساله برابر میساخت مــن این ماجرا از زبان پدرش شنیدم مولاناقوام‌الدین بخط ومهربزرگان بغداد نوشته‌یی بعراق فرستاده بودکه‌هرکس حسن مذهب را بکشد در دنیا وآخرت من جواب آن رامیدهم غرض مولاناحسن با این هنرکــه درزمان خویش نظیرنداشته مردی فتنه‌انگیز بــوده و ظاهراً تا آغــاز سلطنت شاه عباس حیات داشته است .

سیمین بدنت چو مغز بادام تـرست
بادام دو چشم تو از آن خوبترست
دندان و لب تـو در تکلّم گـویـی
با یکدگر آمیخته شیر و شکرست

مولانا محمدامین جدول کش مشهدیست در تذهیب و جدول کشیدن قرینهٔ خسود نداشت استاد فقیر است و در وصالی و افشانگری خواه لینه و خواه میانه و خواه غبار وخواه حل کرده قرینه‌نداشت ودر کاغذ رنگ کردن و ابـریهای مختلف نادر عصر بود هفتاد رنگ کاغـذ رنگ مینمود مجملاً که در این فنون نظیر خود نداشت و کمال درویشی و آدمی گری و استعداد و اهلیت و قابلیت و کمالات و حیثیات داشت در مشهد مقدس معلّی رحلت نمود علیه‌الرحمة من‌الله‌الودود .

مولانا عبدالله‌شیرازی در تذهیب و ترتیب سرلوحها وشمسه‌هایدبیضا داشت رنگ و روغن را کسی بهتر از او کار نمیکـرد وی مدت بیست سال تمام در کتابخانهٔ شاهزادهٔ بهرام مقام سلطان ابراهیم‌میرزا خدمت نموده و ازمخصوصان‌ومعتمدان آن شاهزادهٔعالمیان گردید بعدازرحلت آن‌اعلیحضرت ترك ملازمت کرد به مشهد مقدس رفته ساکن گردید و آخر فرّاش‌حرم‌محترم آن امام عالم وهادی تمامی امور و کافهٔ بنی آدم شد وخدمت سرقبرشاهزاده مشارالیه مینمود .

سیاوش‌بیك مملوك شاه رضوان بـارگاه شاه‌طهماسب از گرجستان بود شاه جمجاه او را از طفولیت بنقاشخانـه داده بـود پیش مولانا مظفرعلی شاگردی میکـرد در تصویر سرآمد دوران گردید و در آن امر نادرهٔ جهان شد بغایت قادراست‌اکنون از آن‌کار بازمانده و درسلك غلامان شاهی‌همراه همشهریان خود درشیراز ودرخدمت یساقها اقدام‌مینماید وبدان‌کار مشغولی

Marfat.com

نمیکند امّا استاد فن خود است[۱].

ابوالمعصوم میرزا ولد موسی‌سلطان موصلوخالوزادهٔ نواب سلطان محمد پادشاست درتصویر دست بامزه دارد ودرطراحی قرینه ندارد همیشه اوقاتش صرف هنرو کارها می‌شود ولحظه‌یی ازفکردقایق کارها ونقش‌بندی غافل نیست در نقاشی و نقّاری و وصّالی و فصّالی و افشانگری و صحافی و مقواسازی وحکاکی و خوان تراشی و قاشق تراشی و لاجورد شویی و سندروس تراشی و سایرخورده‌کاری و دیگر صنایع عدیل ونظیر ندارد وهمیشه منظور نظری داشته و عمر شریف را صرف ساده رخان و گلعذاران نموده و ایام شباب را دراین کاربشیب رسانیده‌وهمواره بهنرمندی اقدام داشت تاآنکه درشهور سنه خمس و الف در قم رحلت‌نمود درصحن آستانه مقدسه منوّره معصومه سلام‌الله علیها مدفونست خالی ازهمتّی و از دنیاگذشتنی نبوده همیشه در صحبت اواهل هنر و استعداد و فقرا ونامرادان جمع بودند و ازخوان احسان او تمتع میبافتند.

آقارضا ولد مولانا علی‌اصغر کاشانی است اگر زمانه‌بوجود باوجود او افتخار نماید میشاید چون در تصویر و چهره‌گشایی و شبیه‌کشی نظیر و عدیل ندارد و اگر مانی زنده بودی واستاد بهزاد حیات یافتی روزی یکی

۱ــ اسکندربیك منشی‌اورا شاگرداستاد علی‌مصوّر دانسته وگوید چون نزاکت قلمش خاطرنشان اشرف‌گردید بنفس نفیس متوجهٔ تعلیم اوگشته درشاگردی‌آنحضرت ترقی عظیم‌کرد بسیار نازك قلم بود سیاهی قلم وکوه پردازی اورا هیچ استادی بدست نمی‌توانست گرفت و مجلس سازی اوبی‌عیب بود سیاوش بیگ در زمان شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴ ــ ۹۸۵) از اصحاب کتابخانهٔ همایون شد و در عهد سلطان محمد (۹۸۵ ــ ۹۹۵) با برادرش فرخ بیك در سلك معتمدان و مقربان سلطان حمزه‌میرزا انتظام یافتند و در زمان شاه عباس افتخار ملازمت داشته وتا حدود سال ۱۰۱۵ حیات داشته است.

Marfat.com

صد آفرین بروی نمودی و دیگری بوسه بردست وی نهادی همگی استادان ومصوّران نادرهٔ زمان او راباستادی مسلّم دارند وهنوز ایام‌ترقی وجوانی او باقیست وی درخدمت اشرف شاه کامیاب مالك رقاب سپهر رکاب‌سلطان شاه‌عباس خلدالله ملکه میباشد امّا بغایت کـاهـل طبیعت افتاده و اختلاط نا مرادان ولوندان اوقات اورا ضایع میسازد ومیل تمام‌بتماشای کشتی‌گیران و وقوف در تعلیمات آن دارد[1] یکمرتبه صورتی ساخته و پرداخته بود که

۱ــ ولادت آقارضا درحدود سال ۹۷۰ میباشد وی فن‌تصویروچهره‌گشایی را نزد پدرش که درآنعهد مصوّری معروف بود آموخت در طراحی قلم سیاهی از پدرسبقت جست ابتدا مورد توجه و عواطف شاه عباس قرارگرفت و رعایتهای زیاد یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد و بنا بقول اسکندربیك همیشه مفلس و پریشان حال بود بالاخره بار سفر بسته بهندوستان رفت وبخدمت جلال‌الدیـن اکبر پیوست و پس از سالی چند که اکبر وفات یافت جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ ــ ۱۰۳۷) ویرا مشمول عنایت والتفات فرمود واو و پسرش ابوالحسن که درنقاشی ترقیات‌بسیار کرد درخدمت این پادشاه نوازش بسیار یافتند .

جهانگیر در تزوك خود نوشته است (درین تاریخ « سال ۱۰۲۷ » ابوالحسن مصوّر بخطاب نادرالزمانی سرافرازگشت مجلس جلوس مرا در دیباچهٔ جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و آفرین بود مورد الطاف بیکـران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کارنامه‌های روزگـارست درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد و اگر درین روز اوستاد عبدالحی واستاد بهـزاد در صفحهٔ روزگار میبودند انصاف‌کار او میدادند پدرش آقـارضای مروی (جهانگیر اشتباهاً اورا مروی نوشته) در زمان شاهزادگی من بخدمت پیوسته اورا نسبت خانزادی باین درگاهست غایةً اورا هیچ‌آشنائی و مناسبتی بکار پدرش نیست بلکه از یك عالم نمیتوان گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیارست از صغرسن تا حال خاطر همیشه متوجهٔ تربیت‌او بوده‌تاکارش بدین درجه رسیده الحق نادرهٔزمان خود بوده) آقارضا خود را بجهانگیر منسوب ساخته آقا رضا جهانگیر پادشاهی خواند .

و هم در هندوستان این پدر و پسر وفات یافته‌اند مصوّر کاشی نقاش وشاعر که درآن زمان از هنرمندان معروف بوده داماد اوست و چنانکه نوشته‌اند وی در خـدمت←

Marfat.com

کار آقا رضا مصور صفحه ۱۵۰

Marfat.com

شاه عالمیان بجایزه آن بوسه بردست او نهادند .

مولانا حبیب‌الله از ساوه است بغایت آدمی صفت و درویش است‌و در تصویر وشبیه کشی‌نظیر ندارد از ساوه بقم آمده مدتی در قم‌بکارمشغول بود از چرب دستی و چابکی‌انگشت نمای جهان شده و درنقش بندی‌مقبول اهل زمـان‌گشته روز بروز در ترقی است نـوّاب حسینخان‌شاملو[1] حاکم

۱ ــ حسینخان شاملو از امرای مشهور عهد شاه‌طهماسب بود در سال ۹۳۷ از شیراز آمده در اصفهان بخدمت شاه رسید ومورد‌نوازش قرارگرفت بعد ازمرگ‌برادرش درمیش خان حاکم هرات شد در جنگ با عبیدخان دلاوری بسیار کرد وایالت ودارائی هرات‌باو تفویض‌گردید حسینخان تا اوائل عهد شاه عباس بیگربیگی خراسان بود.

← اعتمادالدوله ساروتقی وزیر مازندران بود وپس ازکشته شدن او در ۱۰۵۵ از اینجهان درگذشته است درالله‌آباد هندوستان درسردر باغ خسرو از باغهای قدیم سلطنتی کتیبه‌یی بخط نستعلیق عبدالله مشکین‌قلم خطاط مشهور بدین‌مضمون‌میباشد حسب‌الحکم حضرت شاهنشاه جهان پناهی ظل‌اللهی نورالدین محمدجهانگیر پادشاه غازی بـاهتمام مـرید باخلاص آقارضا مصور این بناء عالی صورت اتمام پذیرفت . از این کتیبه بر می‌آید که آقا رضا در خدمت جهانگیر مصدر همه‌گونه کارهای هنری بوده است .

برخی از معاصرین آقا رضا مصور کاشانی را وآقا رضا جهانگیر پادشاهی را دونفر دانسته‌اند لکن اشتباه کرده‌اند .

اما مولانا علی‌اصغر پدر آقارضا کـه استاد بی نظیر بـوده و در پـرداخت و رنگ‌آمیزی وکوه پردازی و درخت سازی از اقران پیش بود ابتدا نزد سلطان ابراهیم میرزا مقرّب ودر زمان شاه اسمعیل ثانی در کتابخانهٔ سلطنتی‌کارمیکرد چنانکه درشرح حال خواجه عبدالعزیز نوشته شد بسبب خیانتی که از مـولانای مشارالیه و خـواجه عبدالعزیز سرزده ومهر شاه را تقلیدکرده ساخته بودند حکم قتل آنان صادر شده بود وآنگاه بخشوده و بینی وگوش آنانرا بریدند .

سوادفرمان شاه‌عباس برای آقارضا

چون مصوّرکارخانهٔ انه مصور الاشیاء و قادر علی مایشاء بمخص‌قـدرت ازلی بقلم لم یزلی نقش نواب فلکجناب ما را بمقتضای آیهٔ احسن صور کم درصفحهٔ جهان←

دارالمؤمنین قم او را ملازم ساخته به هرات برد نواب کامیاب سپهرر کاب او را از خان‌گرفته حـالا در دارالسلطنهٔ اصفهان بخدمت سر کـارهمایون اشتغال دارد و در سلك نقاشان خاصهٔ شریفه منخرط است .

صادق‌بیك از اویماق افشارست و در فن نقاشی و تصویر بیعدیـل و نظیرست والحال منصب کتابداری پادشاه صاحبقرانی گیتی‌ستانی ظل‌سبحانی بدو مرجوعست و شعر را بسیار خوب میگوید و قصاید و غزلیات وقطعه‌و رباعی بسیار دارد ودر تصویر ورنگ آمیزی‌وچهره‌گشایی بغایت استادست و تکسیر را بجایی رسانیده‌که دیده اولوالابصار درنظارهٔ آن‌خیره و حیران میگـردد[1] و در جـلادت و شجاعـت نیز خـود را کـمتر از دلاوران

←و لوح خواطر بنی نوع انسان کالنقش فی‌الحجر تحریر و تصویر فرمود وپرگاروار کرهٔ خاك و دوائر افلاك را در تحت تصرف مکان ما آورد لاجرم هرنقش مرادی که در صفحهٔ اندیشه طرح و هم نگاشته قلم مانی رقم وبسان خط رخسار خوبان ومثال صفحهٔ حلکاری خورشید پر زینت و زیب بروفق مقاصد و مطالب ماچهره‌گشا میگردد وبشکر این مواهب عظمی همواره ما را نیز در صفحهٔ خاطر خطیر این صورت نقش پـذیـر گشته که جمعی از هنرمندان نادره کار ونقاشان بدایع‌نگار که درزمان دولت روزافزون در ظل عواطف تربیت ما نشو ونما یافته‌اند بروجهی رعایت و تربیت فرمائیم که‌پیکر فراغت و رفاهیت ایشان به‌رنگ حصول امانی و آمال مصور بـوده مـرفه‌الحال و فارغ‌البال روزگار گذرانند لهذا شمه‌ئی ازمراحم بیغایت شاهانه را در بارهٔ سعادت‌آثار نادرةالزمانی وحید دورانی آقارضای مصور خاصه که از عنفوان شباب آثار قلم معجز نگارش دستورالعمل نقاشان نادره کار و مورد تربیت نواب همایون ماست فرموده ...

بقیهٔ این فرمان بدست نیامد

۱ــ صادق‌بیك درشعرصادقی تخلص داشت واز بزرگان ایل خدابنده‌لوی افشار بود پدر صادقی‌بیك در زمان شاه اسمعیل با ایل افشار ازشام به ایران‌آمد و صادقی در سال ۹۴۰ و بقولی در ۹۳۳ ولادت یافت از آغاز جـوانی ملازمت شبانروزی استاد مظفرعلی را اختیار نمود واستاد چون‌آثار قابلیت وترقی درناصیه‌اش ملاحظه‌کرد همت بتربیت وی مصروف داشت وصادقی درشاگردی مظفرعلی ترقیات بسیار نمود ودر فن نقاشی بغایت ماهر شد اما بسبب کسادی بازار وعدم رواج اینکار چون زمـانه برحسب←

Marfat.com

رقم صادقی بیگ صفحه ۱۵۲

Marfat.com

Marfat.com

روزگار نمیشمارد .

میربحیی از سادات صحیح‌النسب دارالسلطنهٔ تبریز و مذهّب بیقرینه است اصلش از حلّه بوده استاد عصر وبغایت آدمی صفت ودرویش

← آرزویش نبود ترك نقاشی کرد ودر لباس قلندری سیاحت میکرد امیرخان موصلوی که درآنوقت حاکم همدان بود از حال او خبریافت او را از لباس قلندری بیرون‌آورد و ملازم خود ساخت و او نزد امیرخان بعزت واحترام میزیست درزمان‌شاه سلطان محمد (۹۸۵ – ۹۹۵) ملازمت بدرخان و اسکندرخان افشار که از امراءمشهور بودنداختیار نمود و در جنگ ترکمانان استراباد بنابقول اسکندر بیك جلادتهای بی‌عقلانه از او بظهور رسید اما هیچوقت از نقاشی غافل نبود و در اواخر ترقی بسیارکرد و طراح و مصوری بی‌نظیر شد و درانواع نقاشی بغایت استاد بود صادقی مرد متهوّر و شجاع و درشیوهٔ قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت میکرد.

وی در عهد شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴ - ۹۸۵) داخل کتابخانهٔ سلطنتی شد و در زمان پادشاهی شاه سلطان‌محمد بمنصب کتابداری (رئیس کتابخانه) سرافراز گشت و مورد شفقت وعنایت گردید در آغاز سلطنت شاه عباس همچنان این منصب و مقام را داشت ودر خدمت شاه عباس کمال قرب ومنزلت یافت تا آنکه علیرضای‌عباسی در حدود سال ۱۰۰۷ جبراً و قهراً این منصب را ازوگرفت لیکن تاآخر ایام حیات مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت .

چنانکه نوشته‌اند اوبدمزاج وتندخو وتنگ‌حوصله بود همیشه بایاران‌بدسلوکی را از حد اعتدال میگذرانید ودر درشت‌خویی با همه‌کس افراط میکرد صادقی‌بیگ در نثر و نظم فارسی و ترکی استاد بود و سلیس و روان شعر میگفت و بغیر از دیوان فارسی وترکی و منشات و فتوحات شاه عباس ببحر متقارب و تذکرةالشعرای مجمع الخواص ومثنوی سعد وسعید منظومه‌یی در فن‌نقاشی ورنگ‌سازی وآداب این‌هنر دارد بنام قانون‌الصور که درینجا نقل میگردد .

صادقی در سال ۱۰۱۷ از این جهان رفته و تاریخ فوت او را میرالهی همدانی

در این مصراع یافته دگر عجب که دمد صبح صادق از شب ما

قانون‌الصور

سلاطین را در آغاز جوانی بخدمت صرف کردم زندگانی ←

Marfat.com

و نامراد است همیشه بکسب اشتغال داردبعد ازفترت رومیهٔ شومیه وخرابی دارالسلطنهٔ تبریز به‌عراق افتاد ومدتی در قزوین ساکن بود واکنون‌چون دارالسلطنه اصفهان شد در آن بلده طیبه ساکن است .

←شمردم عار آئین دگر را فرو نگذاشتم رسم پدر را
ولی گاهی ز طبع نکته زایم بگوش دل رسیدی این ندایم
که از قرب سلاطین دوری اولی ازین بزم هوس مهجوری اولی
مکن این نکته را از من فراموش که تا باشی پی‌کسب هنر کوش
بدست آور هنر تا میتوانی که باشد بی‌هنر کم زندگانی
چو شد ذوق طلب بادل هم‌آغوش بکلّی کردم از خدمت فراموش
دلم را بخت و دولت رهنمون شد پی کسب هنر رغبت فزون شد
ولی شهبا ز طبع چرخ پرواز بهر صیدی نمیشد چنگل انداز
بهرکاری که‌رغبت میفزودش به‌پیش دیده آسان مینمودش
تمنّای دلم این بود پیوست که گیرد همت بهزادیم دست
کشم رخت هوس درکوی صورت شوم معنی طلب از روی صورت
دلم را کز فن صورت خبر بود بخود در راه معنی پی سپر بود
بود ظاهر به پیش مرد هشیار که بی‌استاد گردد کار دشوار
بدینسان کرد پیر عقلم ارشاد که باید برد اوّل ره باستاد
بآیین هوس میشد ز هر سو دلم استاد بهزادی نسب جو
برغبت هرکرا جویندگی هست دهد جوینده را یابندگی دست
شد آخر هادیم روشن ضمیری چراغ افروز رایم دستگیری
مروت پیشه‌یی نیکو نهادی فرید عصر نادر اوستادی
یکی از وارثان کلک بهزاد ز شاگردی او بهزاد دلشاد
در ایوان قلم بالا نشینی بآیین بصارت دوربینی
بچشمی گرمه و خورشید دیدی بمویی هر دو عالم را کشیدی
خردمندی که چون گشتی قلمزن عطارد را زبان گشتی باحسن
شدی گر صورتی را چهره پرداز توانستی شمردی سحر و اعجاز
بتمثال کسی کردی چو رغبت چنانش ساختی کز اصل صورت←

Marfat.com

مولانا نذرعلی قاطع از بدخشان است به مشهد مقدس آمد در لباس نمد پوشی و درویشی میگشت بغایت پیر نورانی با صفا بود خط مولانا میرعلی را در نظـر مینهاد و آنچنان میبرید که هیچ فرقی و مزیّتی میانهٔ

←نیارستی کسی فـرقـی نهـادن مـگـــر از جنبش و از ایستادن
ز رعنایی چـو گشتی صورت آرای هوس را پای لغزیدی بصد جای
بنقاشی چـــو سردادی قـلـم را نمودی نـوبت دیـگـر ارم را
دلیری را چـو دادی صورت از نقل تهوّر مـومیایـی جسته از عقل
برنگ و روغنش هرگه نظـر بـود صفا را از حیا خون درجگر بود
بآیین غـلامـی مـدتـــی چند شدم در شیوهٔ خـدمت کمـر بند
ره صورتـگـــری چندان سپردم کـه از صورت بمعنی راه بـردم
چـو نـام نـامی آن پیر سرور[1] شدم بـر کشور ایـن فـن مظفر
زلطف حق چو گـردد شاد روحش منور بـاد روح پـــر فتوحش
ز تقصیرات دنیایـی جـــدا بـاد غـریـق رحمت فیض بقا بـاد

سبب نظم این رساله

یـکی از دوستان آدمـی خـوی کـه بـر راه وفایش داشتم روی
دلش را ذوق نقـاشی زره بـرد عنانش را بـــدست شوق بسپرد
شب و روز از خیال نقش وصورت نیفزودی کـدورت بـر کدورت
نه‌شب آرام و نـه روزش قـراری نه جـز نقش وصور مشغول کاری
شبی نیکوتـر از روز جـوانـی در آمد از درم آن یـار جـانـی
دلـــم را مـرهـم داغ نهـان شد ز درج دُر چنین گوهر فشان شد
کـه ای مشهور علـم ذوفنونـی خـرد راکـرده رایت رهنمونـی
مـرا شمع طلب شد رغبت افـروز کـه ذوقـم میفزاید روز بر روز
مـرا زینگونه بـاشد کـار دشوار تـرا زینسان تغافـل شیوهٔ کـار
پـی پـاداش منّت داری مـــن مرتب ساز قانونـی دریـن فـن
اگر این کار بـی قـانـون نباشد که باشد کـز شما ممنون نباشد
کسی احـوال فردا را نـدانـد (غرض نقشیست کـز ما باز ماند)←

۱ ــ مقصود استاد مظفرعلی نقاش مشهورست .

Marfat.com

آن بریده و آن قطعه نبود هرچه از آن بیرون میآمد قطعه میشد و آن بریده خود قطعه‌یی دیگربود درمشهد مقدس معلّی رحلت کرد مردم‌بسیارشاگردی اوکردند و تتبع او نمودند و باو نرسیدند.

← چو بر ترتیب کارم ساخت مأمور — بعذر این که المأمور معذور
بدین قانون نوشتم صفحه‌یی چند — بقانون الصور کردم نشانمند
الهی این عروس حجلهٔ ناز — که کرد از خلوت خود جلوه آغاز
دهی قرب قبول خاص و عامش — کنی توقیع مقبولی بنامش

نصیحت فرزند

مجو تعلیم زاستادان تصویر — که از فرزند خود دارند تقصیر
اگر فهمت کند سستی درین فن — بشاگردی گرایی تا بمردن
وگر کردی بآسانیش تفهیم — حسد گردد حجاب راه تعلیم
بود مردی نه مرد ریش و دستار — که در قید حسد باشد گرفتار
نمیگویم که خود سر رهسپر باش — ولی جویای مرد راهبر باش
اگر زان گونه استادی نیابی — ز قانون الصور رو برنتابی
که آوردم بهر آیین و دادی — ترا بی‌مزد و منّت اوستادی
نباشد صادقی را غیر ازین کام — که گه گاهش به‌نیکویی بری نام
همین دارم ز تو چشم دعایی — که هستی را نمی‌بینم بقایی

در صفت نقاشی و بستن قلم موی

شود چون شوق نقاشیت غالب — قلم بستن بود اصل مطالب
مخوان حرف هوس از نامهٔ کس — مکن عادت بطور خامهٔ کس
زکاتب این صفت نیکو نباشد — که کلکش را کسی دیگر تراشد
قلم را مو دم سنجاب باید — ولی آن موکه با نرمی گراید
بمقدار قلم از وی جدا کن — ز یکدیگر بزور شانه واکن
بچین پهلوی هم زانگونه نیکو — که نبود زیر و بالا یکسر مو
درست آندم شود آن خامه بسته — که نگذاری درو موئی شکسته
چو دادی از شکست مو امانش — سه جا بایدکه بر بندی میانش←

Marfat.com

مولانا کپك از هرات بود عکس را خوب میساخت و درمشهد مقدس معطّر معتکف بود ودر مدرسهٔ شاهرخیه بسر میبرد اختراعات و تصرّفات در آن‌فن نموده بغایت نقشهای غریب وطرحهای عجیب و رنگ آمیزی طرفه

←مشو در عقد اول سخت تدبیر — مبادا خامه‌ات گردد گلوگیر
مکن در عقد سیم سست کاری — که از پرغاز آسانش براری
چو برکف خامه آید غنچه وارت — دمد گلهای امیدی ز خارت

در گرفتن قلم

قلم گاه گره گیری مکن مشت — قلم را جایگه ساز از دو انگشت
سهٔ دیگر ستون آن دو باید — که تحریر قلم سنجیده آید
بگاه کار میباید دلیری — نمیباید قلم را سخت گیری
ز نقاشی چو خواهی کام یابی — گشایم بر تو از هر سوی بابی
اگر امداد طبعت کار سازست — تصوّف را درو دست درازست
ولی جز مفت نبود اصل این کار — چگویم زانکه دارد فرع بسیار
چنین کرد اوستادم رهنمائی — که هست اسلامی و دیگر ختائی
ز ابر و واق اگر آگاه باشی — چو نیلوفر فرنگی خواه باشی
مکن از بند رومی هم فراموش — کنی‌چون اسم هریك‌جای‌در گوش
چو اصل کار دانستی درین کار — نگردد برتو فرع کار دشوار
رقم سازی چو از هر اصل معلوم — مساوی بایدت هم برگ و هم بوم
بگلهای مدوّر باش سر راست — که پرگاریش‌سازی‌بی کم‌و کاست
بود با ازك بیجان بسته آنها — ز بیچك کن قیاس ریسمانها
بطرح کار مستعجل نباشی — ز جوش ریسمان غافل نباشی

در رنگ آمیزی

برنگ آمیز چون گردی هوسناك — بباید رنگهای شستهٔ پاك
بنه گر بیش خواهی ساخت ور کم — دو رنگ عاشق و معشوق با هم←

ابداع نموده عکسهای او مردم را ازافشان فارغ ساخت .

مولانا قاسم بیك تبریزی صحّاف بی‌بدل ومجلّد بیعوض بودوچنان درآن امر نادر و قادربود که اوراق فلك را شیرازه بستی و ایّام روزگار را

→

در صفت شستمان

کنون پویم طریق شستمان را — نمایم بر تو این راز نهان را
دو طور شستمان نغزست و نیکو — یکی دم شوی دان دیگر میان شو
کنی گر نقش پُر رنگ شکفته — مدار آئین دم شورا نهفته
بود برعکس آن گر بوم کارت — بباید از میان شو دستیارت
ازآن پس قید روغن کن باحسن — چو آوردی برون از قید روغن
بگیر از خشت بغدادی جلایش — بده از شست و شو آنگه صفایش
بحل کاری بود زان بس مدارت — که حل کاریست اصل کاروبارت
زحل کاری چو فارغبال گردی — بباید کز جلا خوشحال گردی

درحل طلا و نقره

اگر از سیم و زر خواهد دلت حل — بدینموال کردم مشکلت حل
که بستان از سریشم پاك و بیغش — بخیسان وپس آنگه نه‌بر آتش
بصحنی کرده از چربی تمیزش — چو بگدازد بدان گرمی بریزش
ولی از بیش و کم بودن بیندیش — مکن هر قطره‌یی را یك ورق بیش
ز ملح نیم سوده دانه‌یی چند — درو انداز و میمال ای خردمند
بخشکی دست مالیدن نشاید — چو از تری سوی خشکی گرآید
سر انگشتان بآب گرم ترکن — برو افشان و از سردی حذرکن
زمان مالش او ساعتی بیش — نباید بود ای مرد هنرکیش
ز صحنش چون بشستن شد حواله — سرآبش را بگیراندر پیاله
گرفتی چون سرآب ای مردآگه — ازو تانیم ساعت دست کوته
بباید داشت تا برته نشیند — کزو مرد هنرور کام بیند
بکلّی چون نشیند سیم بازر — نماند غیر آب صاف بر سر←

Marfat.com

شـفره کشیدی کُنجهای کارش مانندانجم بودی وترنج کارهایش چون خورشید نمودی بسیار درویش و فـانی بود بعد از فترت رومیهٔ شومیه و تخـریب دارالسلطنهٔ تبریز بعراق آمده در دارالسلطنهٔ قزوین ساکن شد وبصحّافی

← بریـز آبش اگـر بسیار بـاشد وگرنه آب هـم درکـار بـاشد
زیکسو اندك انـدك کـارگـر شو بملك کـامیابـی راهبر شو

تعریف صورتگری

اگـر صورتگـری باشد مـرادت بـود پس آفـرینش اوستادت
دریـن وادی تتبع سست رائیست در زحمت بروی خـود گشائیست
کـی از قید غـلط آزاد بـاشد اگـر مـانـی وگـر بهزاد باشد

درصفت جانورسازی

کنی گـر جـانـور سازی اراده ز گـلـگـون تصرّف شو پیاده
بیکسو از طریق بیش و کـم باش بـراه پیروی ثـابت قـدم بـاش
ز راه و رسم استادان مکش پـای بـآئین تتبع راه پیمـای
مدان صاحب روش از صد یکی را بجـو آئین آقـا میرکـی را
مبادا ای دُر دریـای حیرت ندانی جـانور سازی ز صورت
بگویم جانور سازی کـدامست چه سان وچند وهریك راچه‌نامست
یکی سیمرغ دیـگـر هست اژ در هژبر و گاو و گنج است ای برادر
ولی معلوم این فن برسه قسمست گرفت وگیر حملش نام واسمست
شوی چون برگرفت و گیر راغب درین وادی سه چیزت هست‌واجب
ز سستی جـانورهـا دور بـایـد ستون دست و پا پر زور بـایـد
شوی گر از دو جنگی نقش پرداز نبایـد بـرتـن هـم پنجه انـداز
مبادا پنجـه‌یـی بیکار بـاشد در آن صورت مگر نـاچار باشد
مکرر ساختن هم نیست مـرغوب ولـی غیر مکـرر هست مطلوب
مکـرر گـرچـه سحر آمیز باشد طبیعت را مـلال انـگیز بـاشد←

اشتغال داشت و آخر ارادهٔ توطّن دارالارشاد اردبیل کرد قاید توفیق رفیق نگشت و بمصدوقهٔ و ماذا تدری بای ارض تموت درسنهٔالف در دارالسلطنهٔ قزوین بهجوم طاعون رحلت نمود علیه‌الرحمة من‌الله‌الودود .

دربیان رنگ وروغن

بشوی گر رنگ و روغن را طلبگار ترا پاکیزگی باید بناچار
بود این هم دو اصل ای یار جانی بگویم تا بفکرت در نمانی
یکی جسمی و دیگر نقره پوشست ولی این کار نیش پر ز نوشست
ازینها خواهی ارکامت برآید یکایك با توگویم آنچه باید
بباید بوم کارت را رسانی بآیین بطانه تا بدانی
بطانه آستر کاریست دریاب سریشست و سریشم گچ بدوساب
ز بعد آستر کاری درین فن علاجت از سفیدابست و روغن
مکرر بایدت کردن سفیداب که تا گردد زمین کار نایاب
برو اکنون بهر راهی که خواهی بکن هررنگ‌دلخواهی که‌خواهی

طریق رنگ جسمی

مرادت‌گر بود جسمی درین کار بدل از نقره‌کاری یاد مگذار
بغیر از لاجوردی رنگها را بروغن گیر و رونق ده صفا را
برای لاجوردی بر رخ کار کشی روغن ولی نه‌کم نه بسیار
زنی کف تا شود هموار و یکدست گذاری تا بلند او شود پست
برنگ آستر روغن هم آغوش شود چون ریزیش باپای‌خرگوش
میان باب دگر روز دگر کن ولی از گرد و از باران حذر کن
بروز سیم از روکش صفا ده بچارم روز از روغن جلا ده
ز کاغذ لق مشو غافل که یاریست پی رفع کدورت سازگاریست
و گر روز تو بی گرد وغبارست ترا با قید کاغذ لق چه کاریست

درآداب نقره‌پوش

وگر از نقره پوشت کام جوییست مدار بوم کارت برنکوییست←

Marfat.com

خاتمهٔ کتاب

در باب جدول و تذهیب و رنگهای الوان و ساختن مرکب و سایر لوازم کتابخانه و شستن لاجورد.

قاعدهٔ جدول مرصع بطریق نظم

کش سه خط را قریب یکدیگر
وز طلا حل و آخرین برتر

→ بکش روغن بنه بر آفتابش ولی خشکی مبر از حد بتابش
چو گردد نیم خشك آور بهنجار بچسبان نقره‌اش یکدست هموار
چو چسباندی و کردی خشك نیکو ز پیش دست و پا بگذار یکسو
کنون از رنگهای پاك بی‌عیب کشم بر صفحهٔ تقریر لاریب

در قاعدهٔ رنگ زنگار

بود چون لاجوردی رنگ زنگار ولی اورا بباید ریخت یکبار
مکن زنگار ریزی بی تأمل بکن از صبح تا پیشین تحمّل
بریز آنگه بروی کار یکدست بمالش پاچهٔ خرگوش پیوست
چو گردد خشك از روغن جلاکن صفای کار خود را بر ملاکن

روش رنگهای سریشمی

زگلهایی که‌آید رنگ بیرون بنفش و ارغوانی زرد و گلگون
بگیر آبش بهر طوری که دانی شود ظاهر ترا راز نهانی
کنی گر بستمان ز اندازه بیرون ولی شرینیش باید بقانون
چو در رنگ تو باشد چاشنی کم جدا گردد بگاه خشکی از هم
وگر بسیار شد جوشش نماید برین تقدیر با اندازه باید←

Marfat.com

گوشه‌ها کـن نشان بچـار درست
تا کشی روبرو و پشت بـه پشت
آنچه مـابین ایـن دو خط شایـد
کمتر از پشت کار وی بـایـد

رسد گردست چربی بـر رخ کـار — بشو بـا انـذروت آبش بهنجار
بکش بر روی هم آن رنگ پیوست — که گردد رنگ توهموارو یکدست
منه زافـزونـی وقلّت بـدل بـار — که گردد آخر کـار تـو هموار
چو گردد خشك روغن کاریش کن — زکاغذ لق ولی غمخواریش کـن
درین وادی کـه نبود از خطر بـاك — تـرا بـا یـاری طبع هـوسناك

در ساختن سفیداب وسرنج

بـود مشکـل بمنزل راه‌بـردن — بخـود سر راه هـر منزل سپردن
کنم چـون با تودارم حق یـاری — ز تعلیمت رفیقی سازگـاری
بگیر از سرب هر چندان که بـاید — بدیگی از سفالین کـن کـه شاید
بنه بـر دیـگـدان دیـگ مقـرر — بکـن آتش کـه‌گردد آب یکسر
بـآهن کفچه‌اش یـکسان بیاشور — چو خاکستر ز سیّالـی شود دور
بسان سرمه گردد تیره خـاکـی — فتد آتش درو از تـابناکـی
بنه سرپوش و محکم دار پیونـد — گشوده راه آتشگـاه مپسند
چو گردد سرمه بایـد پختن خوب — بـآب ملح شستن پاك و مـرغوب
سه بارش چون‌بشستی ای‌نکورای — بنه نوشادر و با سرکـه مـی‌سای
بعدب از وی نشادر پـاك بستان — بکن خشك و دگر میسای با آب
چو کردی شستن و سحقش مکرر — بپرداز از خـلاصش بـار دیـگر
ز بعدآن خلاص او را بشو پـاك — که گـردی از صفای او فـرحناك
بری گر بـار دیگـر در خلاصش — بیفزایـی خـلاصی در خـلاصش
چـو فارغبال گـردی از دواتش — بـرون آیـد سرنج پـاك بیغش

در زنگار ساختن

بکن چاهی دوگـز در جای نمناك — صفایح کن تنك لیك از مس پاك←

در میان هم دو خط بود اولی
تا نگردد بیاضها همه جا
بعد از آن مهره کش مکن تقصیر
تا توانی کشیدنش تحریر
کش دو تحریر دو خط اولی
پس سه تحریر کش خط اخری
چون میان را کنی مثنّی هم
چار تحریر باید آنرا هم

→ بریز از سر کهٔ نا صاف چندان — که گردد صفحه‌ها درسر که پنهان
درآن چاهش بنه یکمه کم و بیش — بپوشان از کم و بیشش میندیش
پس از یکماه بنگر کان تمامی — شود زنگار خاطر خواه نامی

در شنجرف پختن

بدست آور گریزنده سه و چار — سه مثقال دگر کبریت کن یار
بسای اندر صلایه ساعتی بیش — شود خاکستر تیره میندیش
بنه در شیشهٔ مطّین دلکش — بیفروز از پسین تا شام آتش
چو گردد سرد بیرون آرو بنگر — که شنگرفی شود نیکو و احمر

درساختن لعلی

ز رنگ لاك بستان نغز و خوبش — بنیکویی جدا گردان ز چوبش
بگیر از آب اشنان پاك و بیغش — بکن در دیگ و آنگه نه برآتش
درو میریز رنگ لاك کم کم — بزن با چوبکی هرلحظه برهم
چو خالی گشت لاك از رنگ بیشك — زلتر سوده در وی ریزاندك
پس از ده جوش دیگر صاف کن پاك — که دل از دیدنش گردد فرحناك
ز صاف او شود لعلی پدیدار — زمر باشد ز درد او نگهدار

درپختن روغن کمان

بگیر از سند روس پاك یکمن — بضرب تیشه فندق وار بشکن ←

کنجها مگذران ز یکدیگر
جهد کن تا نهند سر بر سر
در میانه دو خط اوّل کش
لا جوردی که نبودش مرغش
هست پیوسته آن دو خطّ میان
در میان نیز لاجورد بران
باز پایین آن دو خط دگر
خط سیلو بکش وزین مگذر

جدول دو له: اول خط باریك بکش بعد از آن در پس آن خط گنده‌تر میان هر دو خط آخر را چهار تحریر بکش دو از پیش ودو از پس آنگهی لاجورد بروش بکش .

← بدیگی نو که دروی گنجد آن بار — بکن بر دیگدان آن دیگ را بار
بگیر از چار جانب در گل آن دیگ — که تا گردن بگل گردد نهان دیگ
کنار دیگ را از خشت و ازسنگ — برآور کز همه جانب شود تنگ
ز بعد آن بیفروز آتش تیز — ز تند و تیزی آتش مپرهیز
بتفسان دیگ را زانسان که حدّ اد — درون کوره آهن را و فولاد
درون دیگ گردد پر شراره — بیفکن سند روس و کن کناره
دگر با کفچهٔ آهن بیاشور — مرو نزدیك وخودرا دار ازان دور
چو گردد سند روست آب یکسر — بریز از روغن بزر ای برادر
دو وزن سندروس اما بهنجار — که در روغن فتد آتش بیکبار
وگر طغیان کند روغن ز آتش — دمی از دیگدان آتش برون کش
چوجوش چند دادی قطره‌یی زان — چکان در آب اگر شد منعقد آن
بود پخته وگرنه همچنانش — بجوشان تا شود ظاهر نشانش
ولی این کار در منزل نشاید — مقامی دورتر از شهر باید

پایان

جدول مثنّی: اول دو خط طلابکش‌دربرابرهم بعداز آن طلا رامهره بکش و هرخطی را دو تحریر بکش بعد از آن گرد اولاجورد بکش .

جدول سه تحریر: اول خطی از طلا بکش‌ومهره بکش بعد ازآن‌دو تحریر یکی از پیش و یکی از پس بکش و در آخر لاجورد بکش .

در صفت مالیدن لاجورد: می‌باید لاجورد رادرظرفی ریزی وقطرهٔ دوئی صمغ برو ریخته خمیر باید کرد بعد ازآن قطره قطره آب بروی‌باید ریخت و مالید وملاحظه کرد اگر غلیظ است قطره‌یی چندآب‌می‌بایدریخت و اگر رنگ می‌ریزد قطره دویی صمغ می‌باید اضافه کرد وبعد ازآن‌گفته‌اند کـه صمغ در رنگها خطاست و خوب نیست الّا سرخی که درو زیـاده می‌باید .

در صفت لاجورد شستن: بدانکه بهترین سنگها لاجورد بحق باشد و بعد او برتبه ودیگر بار جسم و بعد از اینها دیولامی و نیکوتـرین سنگها آنست که خوشرنگ باشد و درفشان و کیفیت صلایه کردن آنست که سنگ را ریزه ریزه سازند و خوشرنگ را ازکم رنگ جدا سازند وهریك ازیـن قسمها را درهاون جداگانه نرم سازند و بعد از آن ازآرد بیز بگذرانند بعد ازآن اول با صابون عراقی بشویند ، طریق شستن با آب صابون آنست که پارهٔ آب صافی درظرفی کنند و صابون مذکور راکف‌زنند چندانکه تیزاب تند شود و سنگ بیخته را درآب ریزنـد و برهم زنند و ساعتی صبر کنند چندانکه آب درحرکت بسکون آید بعد ازآن آبرا بقدح دیگرریزندهرچه ته نشسته باشد و درشت باشدآنرا جمع کرده بار دیگرصلایه کنند به تیزآب بشویند و در ظرف دیگر نقل کنند آنچه ته‌نشین شده باشد آنرا جمع کنند و بشویند و بمالند بآب صابون مذکـور و آب شیرگرم نیز میتوان شست مکرر چندانکه لاجورد بتمامی مستخلص از آن بیرون آیـد بعد ازآن آنرا

Marfat.com

خشك کرده در کاغذ کنند.

قاعدهٔ طلا حل کردن : هر ورق طلا زیاده از چهـار قطره صمغ نمیباید کرد در ته کاسه میبایـد مالید نه در کنار البته زود بکنار کاسه نمی‌باید آورد و طلا را بسه انگشت یا چهار انگشت آنقدر باید مالید که اصلاً درو خورده نماند چون دست خشك شود اندك اندك بآب‌تر باید کردن طـلا را از اول مالش تا آخر دوسه ساعت زیاده نمی‌باید مالید که پوچ می‌شود وچون نرم مالیده شود که اصلاً درو رشته نماند چهار دانگ پیاله را آب مـی‌باید کرد و طلا را از دست و کنار کاسه می‌باید شست تا همه بندآید بعد از آن سر کاسه را باکاغذمیبایدپوشید والبته سر کاسه را بازنگذارند ویکدوساعت بگذارند بعد از آن آب را از روی طلا بگذرانند و کاسه را بـالای آتش میباید نهاد تا خشك شود زود میباید برداشت بسیار در بالای آتش نمیباید گذاشتن بعد از آن سریشم سیاه را اندك برو ریخته واکنند و قطره‌یـی چند برطلا ریزند و دیگـر بمالند تا نیم روز بعد از آن قدری آب برو ریزنـد بگذارند اندك زمانی که بته بنشیند چنانکه اگر نگاه کنی عکس روی نمایـد بعد از آن اندکی باقلم موی بردارد وبکار بردفی‌الحال مهرهٔ جزع بروبکش اگر بستیمان طلا کمست دیگر بستیمان کن و اگر رنگ طلا سیاه است پارهٔ آب نیز برو بریز .

در صفت رنگهای الوان و آمیختن آن بهم : بدانکه رنگها که بکار دارنـد اول آنـرا بآب صمغ عربی بباید آمیخت و اگـر مدهون بـود یعنی‌ازجهت آلت چوب آنرا به‌زرده تخم‌مرغ بایدآمیخت زنگاریرا سر که در وی کنند و چون سرمه بسایند وبآب صمغ عربی بیامیزد و آب بـروی افزاید بدان مقدار که باشد .

شنگرف : شنگرف را چون سرمـه بساید پس از آن بشوید وشستن

Marfat.com

وی چنان بود که آنرا در کاسهٔ رنـگین کند و آب در وی کند وبجنبانـد و ساعتی رها کند تا آب صافی شود بعد از آن آبرا بریزد و دیگر صلایه کند و دونوبت دیگرچنین کند البته سه کرّت باید شستن وچون شسته باشد ازخاك وغبارش نگاهدارد و دیگرباره بساید و آب صمغ عربی دروی کند تا سطبر شود واگر برای قلم بکار برد تنك باید کرد تا قلم برود .

رنگ لاجورد: لاجورد را بساید بسنگ وبسر که و آب صمغ عربی باوی بیامیزد تا سطبر شود و شستن وی چون شستن شنگـرف بـود همه رنگها شسته بهتر بود .

رنگ زرنیخی: اگر کسی خواهد که زرنیخ زردابه واربآب صلایه کند پس آب صمغ عربی باوی بسر شد تا روان گردد .

رنگ سرخی: اگرخواهد زرنیخ سرخ آید نخست وی را بساید نیك هرچند که خشك بباید سرخ تر گردد .

رنگ سفیدی: سفیداب راآب بایدکردن وبه رکوی تنك مـالیدن تا پاك و روشن گردد بعد از آن آب صمغ در وی بیامیزد و بکار برد .

رنگ آسمانی: که لاجوردی مرکب است اگرخواهد که لاجورد را سفید سازد برنگ آسمان گون نیل وسفیدآب را بهم بساید نیك چندانکه خواهد و با سفیدآب ولاجورد خوبتر آید .

رنگ گلگون: اگر خواهد که گلگونه کند زنگار راباسفیدآب بیامیزد و باآب صمغ عربی یا با زردهٔ تخم مرغ چنانچه گذشت بکار برد اگر چوب بود اگر کاغذ بود بصمغ عربی بکار برد اگر نقش خواهد کرد نوعی دیگـر لاجورد را باشنگرف بیامیزد جمله را باآب صمغ عربی حل کند نیك بود.

در صفت ساختن انواع مرکب

هـمسنگ دوده زاجست همسنگ هـر دو مـازو

Marfat.com

هـم وزن هرسه صمغست آنـگـاه زور بـازو

دوده را در ته سفالینه بایدگرفت بهتر آنست که‌از روغن بزرك‌بگیرند ودر کاغذی کردن و آن کاغذ را در خمیری گرفتن ودر تنور گرم برسرخشت پخته‌نهادن چندانکه خمیر پخته شود آنگاه روغن ازو رفته باشد پس دوده را ازکاغذ بیرون آورده صمغ عربی پاکیزه بریزد و برظرفی کند وآب بر آن ریزد این مقدار که دانه ازآن آب بقوام عسل‌می‌آید وبگذارد که چون‌عسل شود پس دوده در هاون‌کند و قدری ازآن صمغ خیس خورده چون عسل بقوام آمده باشد و بر سر دوده ریزد تاخمیر شود و بسیار بکوبـد بعد از آن مازوج خورد کرده را در ظرفی کند و ده‌چندان آب دروکند و برگ‌حنا و برگ مورد از هر یك درمـی ونیم درم وسه ونیم درم افتیمون‌برسرمازوج ریخته ویك شبانه روزبگذارد وبعد از آن بجوشاند چندانکه‌مازوج بر کاغذ نشو نکند پس آن‌را بکشد و بکرباس نو بپالاید و صاف نموده‌آب مازوج را نگاهدارد بعدازآن زاج قبرسی را در آب حل‌کند تا حـل شود وصاف نموده بآب مازوج ملحق سازد و یکروز بگـذارد و بعد از آن صاف آب مازوج و زاج را دیگر باره صاف کند چنانکه‌اصلادرو ُدردی نماند وقدری ازآن در هاون بر سر دوده وصمغ ریزد و این مقدار که سحق تـوان کرد سحق‌کندبعد از آن پاره‌یی‌نیل‌سرآب با اندکی صبر در هاون اندازد وسحق کند تا صد ساعت که تخمیناً پنج شبانـروز خواهـد بود بعد از آن تمام باشد و ازین‌کمتر سحق ناتمام باشد آنگاه قدری نمك‌هندی با نبات مصری در هاون‌ریزدوهمه‌آب زاج ومازوج را اندك اندك درهاون میریزد ومی‌ساید وتجربه‌می کندتابحدمطو ّسی‌رسدبعدازآن ازهاون‌بیرون‌آورده بپالایدبحریر و نیم درم مشگ تبـّتی ویك مثقال زعفران درده درم گلاب حل کند بغایت صاف شود وصاف مشگ وزعفران را درمرکب ریزد و کتابت کند که‌بغایت

Marfat.com

خوب و روان ومسطوّس باشد .

نوعی دیگر بستاند نشاستج گندم را در دیگ مسین کند و بآتش نـرم بریان کند تا سیاه گردد و نگاهدارد تا نسوزد پس بساید و قدری مـازوج در آب کند تا نرم شود و بگذارد تا صاف شود در میان نشاستج ریزد و بروی افگند و در آتش نهد تا بجوشد پس بپالاید و قدری زاج در وی کند پس بکار برد و این نوع مرکب را نشاستجی گویند ونوع را صمغی و این نوع که مذکور میشود نیز صمغی است .

نوعی دیگر بستاند دودهٔ چراغ و در هاون کند وبساید کـه سخت سائیده شود پس آب صمغ عربی صاف کرده بگیرد چنانکه نه سطبر شود و نه تنك و اندك اندك در هاون ریزد و نیك بساید تا قوی گردد پس لختی نبات و طبرزد و نمك بگلاب بگذارد و اندکی باوی بیامیزد و این جمله را بامداد دیگر بساید نیك در شیشه کند و دروقت حاجت بکاربرد اگر خواهد که مگس بروی ننشیند اندکی زهرهٔ گاو در دوات اندازد .

نوعی دیگر قلعی : بگیرد قلع و سیماب هریکی را برابریکدیگر و قلعی را بگدازد و سیماب بر وی ریزد وصلایه کند چنانچه نرم شود و آب صمغ عربی در وی ریزد و کتابت کند وبرپشت مهره بمالد .

طریقهٔ نوشته از کاغذ بردن : بستاند سفیدآب ارزیز وبآب صمغ آنـرا بساید و برنوشته مالد چون خشك شود مهره بزند نوشته زایل گردد امید ازناظران این نسخهٔ منیفه آنست که بمُؤدّای مَنْ صَنّفَ قَدْ اِسْتَهدَف عمل نموده هر کس که امرار نظری براین اوراق نماید آنچه بخاطر فیض مآثـر ایشان رسد و ترك شده باشد داخل فرمایند و هرچه زاید و ناپسند طبع بلند ایشان باشد بقلم اصلاح درآورند مثنوی :

Marfat.com

کار بسیارست در پیش قلم　　گشته لیکن قوّت تحریر کم
باد الطاف الهی رهبرم　　خامهٔ تحریر بادا یاورم
تا دهم این داستانرا اختتام　　رو نهم سوی دگر حسب المرام

والحمدلله ربالعالمین والصلوة والسلم علی خیر خلقه سیّد ـ الانبیاء و خاتم الاوصیاء و آله المعصومین برحمتك یا ارحم الراحمین.

فهرست نام کسان

آباقا میرزا نقاش، پنجاه ودو
آدم (ابوالبشر) ۱۲، ۷۲
آرپاخان، ۲۲
آغاجه، ۲۷
آل احمد، ۱۱۸
آقا نقاش (میرزا) پنجاه ودو
آقا (وزیرخراسان) ۹۱
آقا کوچك نقاش (استاد) پنجاه ودو
آقا بالا نقاش، پنجاه ودو
آقا بزرگ نقاش (میرزا) پنجاه
آقاجان پرتو اصفهانی، بیست
آبقای بن هولاکو، ۲۱
ابراهیم غزنوی (سلطان) پانزده
ابدال بیگ نقاش، چهل وهشت
ابراهیم ع (خلیل الله)، ۱۲، ۱۱۶
ابراهیم میرزا (سلطان) نوزده، سی و شش، ۱۵، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱
ابراهیم سگزی، نه
ابراهیم نقاش (میر) پنجاه ودو
ابراهیم عمو (میرزا) بیست ویك
ابراهیم بن هلال، پانزده
ابراهیم صغیر، بیست وچهار
ابراهیم میرزا صفوی، چهل ویك، پنجاه و شش، پنجاه‌وهفت، پنجاه و هشت، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۹۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۱.
ابراهیم بن میرعماد، نوزده، ۱۲۲
ابراهیم قزوینی، بیست
ابراهیم همدانی (میر)، چهل
ابراهیم تبریزی مذهب، چهل
ابراهیم (مولانا) ۴۷، ۴۸
ابراهیم (ابوالحسن) یازده
ابرش، نه
ابریشمکار، بیست‌ویك
ابن اسفندیار، سی ویك
ابن ام‌شیبان، ده
ابن بواب، ۱۲، ۱۹، ۶۵
ابن خلدون، دو، هفت، هشت، چهارده

Marfat.com

ابن‌الخمار، بیست وشش
ابن‌خمیره، ده
ابن رائق، ۱۸
ابن‌سقطی، بیست و چهار
ابن‌عربشاه، سی وپنج
ابن‌فرات، ۱۷، ۱۸
ابن‌معدان کاتب، یازده
ابن‌مقله (بمحمد رجوع شود)
ابن‌مقله (بحسن رجوع شود)
ابن ندیم، هشت، ده
ابواسحق اینجو، سی‌وچهار
ابوالبرکات‌رازی، پانزده
ابوالحسن اصفهانی نقاش، پنجاه
ابوالحسن غفاری (صنیع‌الملك) پنجاه‌ویك
ابوالحسن غفاری مستونی، چهل ونه
ابوالخان اوزبك، ۱۲۰
ابوالخیرخان، ۶۱، ۸۲
ابوبکرغزنوی، پانزده
ابوترابخان غفاری، پنجاه ویك، پنجاه وسه
ابوذرغفاری، ۹۶
ابوریحان بیرونی، بیست وشش
ابوالقاسم بابر، ۲۹
ابوالقاسم مذهبباشی، پنجاه ودو
ابوسعید (سلطان) سی وسه، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۴۲، ۴۴
ابوالقاسم حسینی مذهب، چهل وهشت
ابوالقاسم اینجوی، بیست‌ویك
ابوالقاسم قائم‌مقام » »
ابوطالب مدرس مذهب و خطاط، پنجاه
ابوالقاسم مصحح، بیست
ابوالمحسن میرزا، ۲۷، ۴۳
ابوالمحمدایتخو (میر) ۹۸
ابوالمعالی (میر) نوزده
ابوالمعصوم (میرزا) ۱۴۹
ابوالولی اینجو (میر) پنجاه و نه، ۹۸
ابوحدی کوفی، ده
ابوحذیفه، هشت
ابوجعفرالنحاس، نه
ابوسفیان بن حرب، پنج، هشت
ابوسهل‌مسیحی، بیست وشش
ابوعلی‌سینا، بیست وشش
ابوالفضل بیهقی، بیست‌وشش، بیست وهشت
ابوالفضل خازن دینوری، پانزده
ابوالفضل ساوجی، بیست ویك
ابی بن کعب، هشت
ابی‌نصرنقاش، بیست ویك، بیست وپنج
ابوالمعالی‌النحاس اصفهانی، پانزده
ابوعبدالله‌بن جعفربغدادی، چهارده
ابوعبیدة‌بن جراح، هشت
ابوالفرجی، ده
ابوالفرج‌بن جوزی، پانزده
ابوموسی‌بن عمار، بیست وچهار
اتسزخوارزمشاه، سی و یك
احصائی، بیست ویك
احمد انجوی (سید) بیست ویك
احمدبن اویس جلایر(سلطان) پانزده، سی وپنج، سی و شش، ۲۶
احمد نیریزی (میرزا) نوزده

احمد شاملو، بیست
احمد وقار بیست
احمد نقاش، سی وسه
احمدبن محمود کمال مذهب، سی و نه
احمدنقاش، چهل وپنج
احمد نقاش (میرزا) پنجاه
احمد تبریزی (استاد)، پنجاه
احمد مذهب باشی (میرزا) پنجاه و دو
احمد (آقا سید) پنجاه و دو
احمدبن حسن نقاش، پنجاه و دو
احمد بن‌محمد حسین مذهب، پنجاه ودو
احمد نقاش‌باشی (میرزا) پنجاه ودو
احمد نقاش (شهاب‌الدین) پنجاه و هشت
احمد مشهدی (میرسید) پنجاه و هشت، شصت ویك، ۹۰، ۹۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
احمد بیگ، ۴۴
احمد غزالی (مجدالدین ابوالفتوح) ۴۷
احمد اصفهانی (میرزا) ۵۳
احمد بیگ نورکمال، پنجاه‌وشش، ۳۴
احمد حسینی (میر) نوزده
احمد (شیخ) بیست ویك
احمد حسینی (قاضی میر) نه، پانزده، سی و نه، چهل وچهار، پنجاه وپنج، پنجاه و شش، پنجاه و هفت، پنجاه و هشت، شصت، شصت ودو، ۵، ۹۸
احمدبن المحسنی، پانزده
احمد کلبی، نه
احمدبن ابی‌نصرعتیق، پانزده، سی وسه
احمد موسی نقاش، سی و سه
احمدبن ابوخالد، نه
احمدبن سلیمان نجار(ابوبکر) چهارده
احمد بن محمدبن خلیل‌بن هلال، ۲۱
احمد حنبل، ۲۱
احمد رومی، ۲۳
احمد لر، ۲۷
احول محرر، نه، ده
اختیارالدین تولك (ملك) ۲۷
اختیارمنشی (خواجه) ۴۹، ۵۳
اخوسهیل، هشت
اخوین، بیست و یك
آدریس (مولانا) ۴۳، ۴۴
ادهم ابهری، ۴۷
ادهم قزوینی (منشی) ۵۴
ادهم یزدی، ۸۶
ادیب صابرترمدی، سی ویك
اردشیربن حسن (حسام‌الدوله) سی‌ویك
ارغون خان، ۲۳
ارغون‌بن عبدالله کاملی، ۲۱
ازرقی هروی، سی ویك
ازون حسن(اق‌قوینلو) بحسن‌پادشاه رجوع شود.
اسحق‌بن ابراهیم؛ یازده
اسحق‌بن خمار،نه
اسدالله خوانساری، بیست ویك
اسدالله شیرازی، بیست ویك
اسدالله مذهب مشهدی، بنجاه و دو
اسکندربیك منشی، پنجاه‌وپنج، پنجاه‌وشش، پنجاه ونه،۵۴، ۵۵، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰،

۰۱۵۳
اسکندر بن میرزا عمر، ۲۶
اسکندرخان افشار، ۱۵۳
اسمعیل بن ابراهیم (ابوالقاسم)،
اسلم بن سدره، یك، چهار
اسمعیل خان جلایر، پنجاه ودو
اسمعیل قاجار (میرزا) بیست ویك
اسمی خان شاملو، ۱۲۴
اسمعیل صفوی (شاه) سی ونه، چهل، پنجاه
و نه، شصت ویك، ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۴۷،
۵۳، ۶۱، ۱۳۵، ۱۵۲
اسمعیل صفوی ثانی (شاه) پنجاه و شش
پنجاه وهشت، شصت، ۳۵، ۵۲، ۶۴، ۹۲،
۱۱۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳.
اسمعیل قلی بیگ (اسمی‌خان) ۱۲۴
اسمعیل بن ابراهیم (خطاط) ۴۸
اسمعیل بن حماد، پانزده
اصمعی، دو
اظهر، ۵۷، ۷۲
اغرلو محمد، (اق‌قوینلو) ۴۴
افراسیاب، سی‌ویك
افضل حسینی نقاش، چهل وپنج
افلاطون، ۱۱
اکبرشاه (جلال‌الدین) چهل و یك، چهل و
پنج، ۴۹، ۱۴۰، ۱۵۰
الغ بیگ، سی وهشت، سی ونه
الوندبیگ، (اق‌قوینلو) ۴۴
الیاس تبریزی، ۵۷
القاص میرزا صفوی، ۳۴
اللهوردی نقاش (استاد) پنجاه
الوبیگ اردوبادی (قاضی) ۵۰
الهی همدانی (میر) ۱۵۳
اکیدر بن عبدالملك، پنج
امرءالقیس، چهار
ام‌سلمه، بیست
امیرجان، ۹۲
امیرچوپان ۲۳
امیرخانی، بیست ویك
امیرسلدوز، ۲۴
امیرشهره دیلمی یه‌شهره امیررجوع شود
امیرعلیشیر نوایی سی‌ونه، ۶۲، ۸۶، ۱۳۳،
۱۳۴، ۱۴۴
امیرعلی‌پادشاه، ۲۲
امیرالکتاب، بیست‌ویك
امیرتیمورگورکان، پانزده، سی وچهار، سی
وپنج، سی وشش، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۶۳
انیسی (عبدالرحیم) ۵۸
اوکتای قاآن میرزا، پنجاه‌ودو
اویس جلایر(سلطان) ۲۲
اولجایتو(سلطان محمد) ۲۲، ۲۳
بابا شاه اصفهانی (خطاط) نوزده، ۱۱۹
بابا حیدر نقاش، سی و پنج
بابا عمادالدین(لطف‌الله)، ۳۱
بابر پادشاه (ظهیرالدین ابوالقاسم) ۴۸ ،
۸۰، ۱۳۹
بایسنغربن شاهرخ‌گورکانی، نوزده، سی و
شش، سی وهفت، سی و هشت، سی و نه،
۲۷، ۲۸، ۳۰، ۵۹

Marfat.com

باقر نقاش (آقا) چهل و نه
باقرمعمار(استاد) پنجاه و دو
باقر خورده کاشانی، ۱۲۲
باقرشیرازی (میرزا) پنجاودو
بدرخان افشار، ۱۵۳
بدرالدین نقاش، سی و سه
بدیع‌الزمان میرزا، سی‌ونه، ۶۱، ۱۳۳
بدیع‌الزمان بن علیرضا، نوزده ۱۲۶
بدیع‌الزمان تونی، ۱۲۶
بدیع‌الزمان همدانی، بیست
بزرگ غفاری (میرزا) پنجاه ویك
بشر بن عبدالملك، پنج
بلبل رند (فغان‌الدین) ۴۰
بهائی (شیخ) ۱۲۶
بهرام میرزا صفوی، سی‌و هفت، چهل ویك، پنجاه و شش، شصت و یك، ۲۰، ۳۳، ۱۳۸
بهرام قلی افشارنقاش، پنجاه
بهزاد هروی (کمال‌الدین) سی ونه، چهل، چهل و پنج، ۸۷، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹
بوداغ‌سلطان، ۶۱
بوذری، بیست ویك
بوق‌العشق، ۱۳۸
پرویز ساسانی، هفت
پیر احمد زرکوب مصور (غیاث‌الدین) سی وهشت
پیراحمد باغ شمالی نقاش، سی وشش
پیرحسین کاتب، نوزده،
پیرمحمد ثانی، نوزده ۸۲
پریخان‌خانم صفوی، ۵۲
پیریحیی‌صوفی، ۲۳، ۲۴
پیرمحمدبن میرزا عمرشیخ، ۸۰
پیری نقاش اصفهانی، چهل
پهلوان بیگ، ۴۴
تاج سلمانی، پانزده، ۴۲
تاج‌الدین علیشاه جیلانی، ۲۲
تذهیبی (مولانا) چهل و دو
ترابی (ملا) چهل وهشت
تقی شیرازی (مولانا) ۳۶
تقی‌الدین اوحدی، ۱۴۰
تیمورتاش بن امیرچوپان، ۲۳
تیمورخان، ۶۱
تیمورگورکان به‌امیرتیمور رجوع شود
جانی بیگ خان، ۲۳
جامی (عبدالرحمن) ۷۹
جاهی به‌ابراهیم رجوع شود
جعفربایسنغری (میرزا) شانزده، سی وهفت، ۲۵، ۵۷، ۷۲
جعفرپاشا، ۴۰
جعفرخالدی، چهارده
جعفر صافی، بیست و یك
جعفر قزوینی، بیست
جعفربن نجفقلی نقاش، پنجاه و دو
جلال منجم (ملا) ۱۲۵، ۱۲۶
جلال‌الدین سبزواری، نوزده
جمشیدرومی، ۹۰

Marfat.com

جمال‌الدین محمودشیرازی به‌محمود رجوع شود.
جمال‌الدین عبدالرزاق، سی وسه
جهانشاه بن قرایوسف، ۲۸
جهانگیرپادشاه، چهل وپنج، ۱۵۰، ۱۵۱
جهم بن‌العلت، هشت
جنید بغدادی نقاش، سی و پنج
جوجی خان، ۶۱
چنگیزخان، ۶۱
حاجی بیگ، ۴۴
حافظ شیرازی، ۳، ۹۴
حافظ ابرو (لطف‌الله) ۳۰
حافظ عبدالله، ۲۸
حافظ قنبرشرفی، پنجاه وهشت، ۳۲، ۳۳
حبیب‌الله (وزیر) ۸۱
حبیب‌الله ساوی مصور، ۱۵۱
حبیب‌الله نقاش، پنجاه ودو
حبیب‌الله نقاش مشهدی، چهل وپنج
حبیب اصفهانی، شصت ویك
حسام‌الدین مداح، ۹۵، ۹۶
حدیثی اصفهانی نقاش، چهل
حرب بن امیه، چهار، پنج
حسن پادشاه به(ازون حسن)رجوع‌شود
حسن بن علی ع (امام) ۱۴ ۲۸، ۳۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۸۸
حسن بغدادی مذهب(استاد) چهل، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
حسن بن بدیع نقاش (فخرالدین) سی وسه
حسن نقاش (آقا) ۱۴۱
حسن نقاش دهلوی (میر) ۱۴۲
حسن کرمانی (میرزا) بیست
حسن بن حسین فارسی، سیزده
حسن بیگ یوزباشی استاجلو، ۵۴
حسن بیگ سالم، ۴۰
حسن مفتول بند (میر) ۳۸
حسن بن مقله (ابوعبدالله) یازده، ۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۶۵
حسن‌خان شاملو، نوزده
حسن بن خداداد نقاش، چهل ونه
حسن بن میکال (ابوالفضل) بیست وشش
حسن ایلخانی (شیخ) ۲۲، ۲۳
حسن مشرف (میرزا) بیست ویك
حسنعلی بیگ عربکرلو، ۴۹
حسنعلی (شاگرد میرسید احمد) ۹۱
حسنعلی مصور (میرزا) پنجا،
حسنعلی گروسی (امیرنظام) بیست و یك
حسین بن علی ع (امام) ۱۴۶
حسین (شاهزاده) ۱۴۱
حسین مذهب (قوام‌الدین) چهل وهشت
حسین مذهب، پنجاه و دو
حسین کاشانی، بیست
حسین مسیحی (کمال‌الدین) پنجاه وشش
حسین منشی قمی (میر) پنجاه و شش، ۳۴، ۳۷.
حسین نقاش (کمال‌الدین) چهل
حسین نخجوانی (حاج) پنجاه وشش

Marfat.com

حسینخان شاملو، ۸۲، ۱۵۱
حسین فخارشیرازی، ۳۴
حسین منشی (میرزا)، ۵۴
حسین منشی مشهدی (بهاءالدین) ۳۹
حسین میرزا بایقرا (سلطان) بیست، سی و شش، سی و هفت، سی ونه، چهل و دو، چهل وچهار، ۲۷، ۴۳، ۳۴، ۴۵، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۱۳۳، ۱۳۴
حسینعلی نقاش (استاد) چهل
حفصه، هشت
حکیم شیرازی، بیست ویك
حویطب، هشت
حمزةبن علی طوسی، سی وسه
حیرتی (شاعر) ۸۶
حمزه میرزا صفوی ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۱۲۴، ۱۴۹.
حیدرعلی، ۱۴۱
حیدرعلی قلمدانساز، پنجاه ودو
حیدرقلی نقاش، پنجاه ودو
حیدرمیرزا صفوی، ۳۵
حیدر ثلث نویس (مولانا) ۳۵
حیدرکنده نویس (سید) ۲۲، ۲۴
حیدرقمی، پنجاه وهفت، ۳۳
حیدر ذهنی نقاش، چهل، چهل وپنج
حیدرعلی نقاش (استاد)، پنجاه
خاطب، هشت
خالدبن ابوهیاج، هشت
خانلری (دکترناتل) پنجاه وشش
خداداد نقاش، چهل ونه
خشنام بصری، ده
خلیل‌الله (میر وجیه‌الدین) پنجاه و هشت ۱۲۰
خلیل قلندر، نوزده
خلیل اق قوینلو (سلطان) سی وشش، سی‌و نه، ۳۱
خلیل خان (امیر) ۵۲
خلیل مصور(امیر) سی ودو، سی وهفت
خواجه جان جبرئیل، ۴۲
خواجه جان طغرائی، ۴۴
خلیفه محمد حیوةنقاش، چهل، ۱۳۳
خواجو کرمانی، شانزده
خوارزمشاه، بیست وشش
داعی‌الاسلام، شصت ویك
داود نقاش، چهل وهشت
داوری، بیست ویك‌پنجاه ودو
دایمینك‌خان (پادشاه ختا) سی و شش
درمیش‌خان نقاش ۸۴، ۱۵۱
درویش نقاش (استاد) ۱۳۳
درویش عبدالله، ۳۵، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۱۲۰
درویش عبدالمجید طالقانی (بعبدالمجید رجوع شود)
دمری سلطان شاملو، ۴۷
دوست دیوانه نقاش (استاد) چهل و یك، ۱۳۵، ۱۴۲
دوست مصور (استاد) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰
دوستمحمد هروی، شصت و یك

دوستمحمد قطاع، چهل ودو
دولت نقاش، چهل و پنج
دولتشاه سمرقندی، سی و هفت، پنجاه و نه، ۹۷.
دولتیار مصور (امیر) سی وسه
دیوانه نقاش، سی ونه
ذهنی نقاش بحیدر رجوع شود
الراضی بالله ۱۷، ۱۸
راوندی، سی ویك
رجبعلی نقاش (استاد) پنجاه و دو
رحیم نقاش (استاد) پنجاه ودو
رستم پادشاه‌آق قوینلو ۴۴، ۴۶
رستم بن شاهرخ (میرزا) ۲۶
رستمعلی (مولانا) ۱۴۱
رشید خان (پادشاه کاشغر) ۱۳۶
رشیدالدین محمد بیکدلی، بیست ویك
رضا (حضرت امام رضا ع) پنجاه ونه ۱۴، ۳۲، ۶۲، ۶۷، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۸
رضا مصور (آقا رضا) چهل و پنج ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
رضا عباسی، چهل و پنج
رضا مذهب،چهل ونه
رضا مذهب‌باشی (میرزا) پنجاه ودو
رضاقلی تفرشی، بیست ویك
رضی تبریزی (میرزا) بیست و یك
رضی طالقانی مذهب، پنجاه وسه
رفیقی (کمال الدین محمود) ۸۵
رودکی، بیست و شش
روزبهان، ۲۸
روح‌الائمه خوارزمی، ۲۶
روح‌الله منشی(میرزا)، ۴۹
زاخو (پرفسور) شصت و دو
زرافه (به‌عبدالکریم رجوع شود)
زرین‌خط (حسن)، بیست ویك
زرین قلم، بیست و یك
زلیخا، ۱۳۸
زکریا وزیر(میر)، ۵۰
زکریا کججی (میر) ۵۳
زمان نقاش (آقا) چهل ونه
زمانای نقاش، چهل و پنج
زهرای داعی، پنجاه وپنج، شصت ویك
زین‌الدین، سی وسه
زین‌العابدین ع (امام) ۱۴
زین‌العابدین نقاش (میر) چهل، چهل ویك
زین‌العابدین مذهب اصفهانی، چهل وهشت
زین‌العابدین اشرف‌الکتاب، بیست
زین‌العابدین محلاتی، بیست
زین‌العابدین‌مستوفی، بیست ویك
زین‌العابدین قزوینی، بیست
زین‌العابدین یزدی، بیست
زینل‌گر، ۵۳
سام ۳۲
سام میرزاصفوی، چهل وچهار، پنجاه شش، ۳۴، ۸۲، ۸۵، ۱۲۴
ساروتقی (اعتمادالدوله) ۱۵۱
سباء، دو
سفاح، نه
سفیان‌بن امیه چهار، هشت

Marfat.com

سعد، هشت، ۱۵۳
سعدالله خوئی (قاضی) ۵۲
سعدی شیرازی ۳۰، ۳۱
سعید، ۱۵۳
سعیدبن زراره، هشت
سعیدبن ابراهیم (ابوالقاسم) پانزده
سعیدبن محمد سهلویه، پانزده
سلحشور، بیست ویك
سلطان حسین تونی، ۱۲۳
سلطانعلی قاضی، نوزده
سلطانعلی مشهدی (نظام‌الدین) شانزده، ۳۲
۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۸،
۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۱۴۴، ۱۴۵ ۱۴۷،
سلطانعلی بن خلیل آق قوینلو ۳۱
سلطان محمد خندان ۶۲، ۸۶، ۸۹
سلطان محمد نور ۶۲، ۸۶، ۸۹
سلطان محمد مصور (استاد) چهل، ۱۳۷،
۱۴۲
سلطان سید ابواحمد، ۲۳
سلطان محمود نجاتی (خطاط) نوزده، ۴۸
سلطانم (شاهزاده) ۵۱
سلمان ساوجی، ۲۷
سلمان فارسی، ۹۶
سلیم خادم، نه
سلیم نیشابوری مذهب‌وخطاط، چهل
سلیمان ع (پیمبر) ۳۲
سلیمان سلمی نیشابوری، ۲۳
سلیمان‌بن احمد سلمی، پانزده
سلیمان صفوی (شاه) چهل وپنج
سلیمان خواندگار (سلطان) ۹۰
سمیرمی (نقاش) پنجاه ودو
سنجربن ملکشاه (سلطان) سی ویك
سنگلاخ (خطاط) بیست و یك
سهیلة یاسین، دو
سهوی تبریزی (میرحسین) ۱۲۲
سیاوش‌بیگ نقاش، چهل ویك، چهل وپنج،
۱۴۸، ۱۴۹
سیدی احمد نقاش (استاد) سی وهفت، سی
و نه
سیف‌الدین نقاش، سی ونه
سیمی نیشابوری، سی ونه، ۵۸
شادی‌خواجه، سی وشش
شاهرخ‌بن تیمورگورکان. سی وشش، سی
و هفت، سی‌وهشت، سی ونه، ۲۴، ۲۶،
۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۹
شاهقلی مصور (استاد) چهل
شاهقلی سلطان استاجلو، پنجاه وشش، ۳۵
شاهقلی‌بیگ وزیر(خواجه) ۴۹
شاهی‌بیگ خان اوزبك، ۴۴، ۴۵، ۶۱
شاه قاسم، نوزده
شاه محمد انجوی (میر) ۹۸
شاه محمد اشرفی، نوزده
شاه محمود نقاش (ملا) چهل و هشت
شاه محمودنیشابوری، پنجاه وهشت۸۷،۸۸
شاه مظفر خراسانی نقاش (استاد) چهل
شاه ولی‌سلطان ذوالقدر، ۹۸
شریفی، بیست ویك
شعرانی، نه

Marfat.com

شفاء، هشت
شفیعا (محمد شفیع حسینی) بیست ویك
شفیع عباسی، چهل وپنج
شقیرخادم، نه
شرفجهان قزوینی، پنجاه وهشت، پنجاه‌ونه، ۴۹، ۹۷
شرف‌الدین حسین به حسین حسینی رجوع شود.
شرف‌الدین علی یزدی، ۳۰
شرف‌الدین عبدالمجیدقمی، ۳۲
شرف‌الدین خطاط شیرازی (سید) ۲۳
شکرالله اصفهانی (میرزا) ۵۴
شمس‌الدین نقاش، ۳۵
شمس‌الدین بن فخرالدین فقیه، پانزده
شمس‌الدین محمد بسطامی، ۱۲۳
شمس‌الدین حافظ تبریزی، ۴۰
شمس‌الدین اردبیلی خطاط ۳۲
شمس خطاط، ۳۹
شمس‌الدین طبسی، ۲۸
شمس بایسنغری، ۲۸
شمس‌الدین محمد ظهیر، ۲۸
شمس‌الدین خطاط، ۲۸
شمس‌الدین مشرفی قطابی ۲۵
شیث‌بن آدم‌ع، ۱۲
شیبك خان اوزبك سی و نه، ۱۳۵
شیرخان افغان، ۴۸
شیخ‌زاده سهروردی، ۲۱
شیخ حسن ایلخانی به‌حسن رجوع شود
شمسای قمی نقاش، چهل و پنج
شناء،هشت
شهره امیر (پدرمالك دیلمی) ۳۳،۹۳
صاحب‌بن عباد، پانزده
صادق نقاش (آقا) چهل و نه
صادق (میرزا) چهل و نه
صادقی‌بیگ افشارنقاش، چهل،۱۲۵،۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶
صالح‌بن عبدالملك، نه
صدرالافاضل، بیست ویك
صدرالدین (میر) پنجاه وهشت، پنجاه ونه، شصت، ۹۷، ۹۸
صدرالدین محمد حسنی‌حسینی‌دشتکی، ۳۶
صدقی استرآبادی (سلطان محمد) پنجاه و هفت، ۳۵
صفی (شاه) ۵۵
صهباء، پنج
طالب میرك مذهب، چهل
طراز یزدی، بیست ویك،
طهماسب صفوی (شاه) سی و هشت، چهل، چهل ویك، چهل ودو، چهل وسه، پنجاه وشش، پنجاه وهفت، پنجاه‌ونه ۱۴،۲۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۹، ۵، ۵۲،۵۳، ۵۴، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷،۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱
طغانشاه سلجوقی، سی ویك
طغرل‌بن ارسلان، سی‌ویك
طلحة‌بن عبدالله، شش، هشت
طهمورث، ۱۲

Marfat.com

ضحاك بن عجلان، هشت، نه
ضیاء لشکر، بیست ویك
عاد، دو
عامر بن جدره، یك
عباس صفوی (شاه) چهل وهشت، پنجاه و نه، ۳۵، ۴۰، ۵۴، ۵۵، ۹۷، ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۳
عباس شیرازی نقاش، پنجاه ویك
عباس نقوری، بیست و یك
عباس میرزا، بیست
عبدالباقی (میر) ۴۶
عبدالجبار استرابادی نقاش، چهل، چهل و پنج.
عبدالجبار رومی، نه
عبدالجواد عنقا (میرزا) بیست ویك
عبدالحسین اصفهانی (میرزا) بیست‌ویك
عبدالحسین ثابت نقاش (میرزا) پنجاه ودو
عبدالحسین صنیع همایون نقاش » »
عبدالحق سبزواری ۳۲، ۳۸
عبدالحی نقاش (استاد) سی و پنج، سی و شش، سی ونه، ۱۵۰
عبدالحی خطاط (خواجه) ۲۵، ۴۳، ۴۴، ۴۷
عبدالحی منشی، ۴۲
عبدالرحمن کاتب، نوزده
عبدالرحمن بن محمد خطاط‌ومذهب، پانزده بیست وپنج
عبدالرحمن بن‌عیسی، ۱۸
عبدالرحمن خوارزمی، ۵۷
عبدالرحیم افسر، بیست ویك
عبدالرحیم خلوتی (خطاط) ۲۵، ۲۸
عبدالرحیم انیسی، ۵۷
عبدالرزاق سمرقندی، سی وشش
عبدالرزاق نقاش (خواجه) چهل
عبدالرسولی، (مرتضی) بیست ویك
عبدالرشیددیلمی، نوزده، ۱۲۲
عبدالصمد زرین قلم نقاش (خواجه) چهل، چهل ویك، چهل وپنج، ۱۴۰
عبدالصمد کاشانی نقاش (میر) چهل
عبدالصمد مشهدی، ۱۴۷
عبدالعلی بن محمد تربتی، نوزده
عبدالعلی یزدی، بیست
عبدالعلی مذهب (میرزا) پنجاه
عبدالعلی نقاش ومذهب، پنجاه ودو
عبدالعزیز نقاش کاشانی (خواجه) چهل، چهل وپنج، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۱
عبدالعزیزخان اوزبك ۸۲، ۹۰
عبدالعظیم ع (حضرت) پنجاه وهفت، ۳۷
عبدالغفار شیرازی خطاط، بیست
عبدالغفار نقاش (کمال‌الدین) چهل
عبدالفتاح شیرازی‌مذهب، چهل
عبدالقادرحسینی، ۲۸
عبدالقادرمراغی، سی وهشت
عبدالقیوم بن کرمشاه تبریزی‌خطاط، پانزده
عبدالکریم خطاط (میرزا) بیست ویك
عبدالکریم (میرزا) » »
عبدالکریم پادشاه خطاط (زرافه) ۵۸

عبدالمحمد نقاش، چهل ونه
عبدالمحمد ایرانی، شصت ویك
عبدالمجید قمی(شرف‌الدین) پنجاه وهشت
عبدالمجید طالقانی، بیست، بیست ویك
عبدالمطلب نقاش، پنجاه و سه
عبدالملك نقاش، بیست و شش
عبدالملك‌بن حسن، چهارده
عبدالوهاب نقاش(خواجه) چهل
عبدالوهاب شیرازی مذهب (کمال‌الدین) چهل
عبدالوهاب مذهب‌باشی (میرزا) پنجاه ودو
عبدالوهاب امامی (میرزا) » »
عبدالوهاب تبریزی (میر) ۳۷
عبدالوهاب حسینی، ۹۰
عبدالوهاب کاشانی نقاش (خواجه) ۱۴۰
عبدالله بن سعد، هشت
عبدالله بن شداد، نه
عبدالله بن محمد همدانی، پانزده
عبدالله مروارید، نوزده، چهل و چهار
عبدالله زیارتگاهی، نوزده
عبدالله یزدی، نوزده
عبدالله عاشور، بیست
عبدالله خان نقاشباشی، پنجاه
عبدالله سلطانی، چهل وهشت
عبدالله صیرفی ۲۲، ۲۴
عبدالله طباخ هروی، نوزده ۲۷، ۳۲
عبدالله خوئی (قاضی) ۵۱، ۱۴۵
عبدالله بن ابومنصورانصاری (خواجه) ۶۳
۱۴۲
عبدالله کاتب (شیخ) ۸۶
عبدالله درویش، ۱۲۰
عبدالله شیرازی، ۱۴۸
عبدالله مشکین قلم، ۱۵۱
عبدالله قطاع، چهل ودو
عبدی جنابدی، ۳۷، ۱۱۸
عبدی نیشابوری ۸۷
عیدالله بن میرعلی، شانزده، ۴۷
عیدالله سلطان، ۴۳
عیدالله خان اوزبك ۴۷، ۸۲، ۸۳، ۱۴۲، ۱۵۱
عثمان بن عفان، شش، هشت
عتیق منشی (خواجه) ۴۶
عثمان‌بن زیاد، نه
عثمان وراق، بیست وپنج
عثمان‌بیگ (آق‌قوینلو) ۴۴
عزالدوله دیلمی، پانزده
عزیزبن محمد، نوزده
عضدایجی (قاضی) هفده
عضد مذهب (میر)، ۳۹
عضدالدوله دیلمی، سیزده، پانزده
عطاء ورامینی (قاضی) ۹۶
عطاءالله اصفهانی (میرزا) ۵۳
عطارچیان، ۲۱
علاءالدین تبریزی، ۴۰، ۱۲۵
علاءالدوله بن بایسنغر، سی و هشت، سی و نه، ۵۹
علاءالخضرمی، هشت
علی اشرف نقاش، چهل وهشت، چهل‌ونه

Marfat.com

علی اصغر کاشانی مصور، ۱۴۰ ، ۱۴۹، ۱۵۱
علی اصغر(میرزا) بیست ویك
علی اکبر نقاش (میرزا) پنجاه، ویك
علی اکبر نقاش (درویش » »
علی اکبر شیرازی نقاش ومذهب، پنجاه ودو
علی اکبر حجار » »
علی اکبر مزین الدوله، پنجاه وسه
علی عسکر ارسنجانی، بیست
علیقلی مصور، پنجاه
علیقلی ارناوت نقاش، چهل وهشت
علیقلی ماهر نقاش وحکاك » »
علی محمد صفا، بیست ویك
علی محمد (میرزا) » »
علی محمد شریف نقاش، پنجاه ودو
علی بن الیاس تبریزی، هیجده، ۵۷
علی بن حسن تبریزی، شانزده، ۵۷
علی (خواجه) سی و نه
علی (میرزا) چهل
علی هجرانی نقاش، چهل
علی مذهب (ملا) »
علی بن محمد بن زید، پانزده
علی بن زبیر، چهارده
علی بن هلال (ابن بواب) چهارده، ۱۲، ۱۸
علی فایضی، نوزده
علی جواهر رقم (سید) نوزده
علی شیرازی (میر) بیست ویك
علی فسانی (سید)، بسیت ویك
علی مصور (میرزا) پنجاه، پنجاه ودو
علی طبرسی (شیخ) ۱۵
علی بن مقله، ۱۶
علی بن عیسی (وزیر) ۱۸
علی (میرزا) ۳۹
علی منشی (حاجی) ۴۳
علی (میرزا) ۱۳۷
علی مصور(میرسید) چهل، چهل ویك، چهل وپنج، ۱۳۹، ۱۴۰
علی مصور(خواجه) سی وهفت، ۱۴۹
علی بن ابیطالب علیه السلام، شش، هشت، نه، ۲ ، ۵ ، ۷ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۹، ۴۷، ۶۵، ۶۶، ۶۷ ، ۷۲، ۷۶ ، ۸۰ ، ۹۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹
علی کله گوش، ۱۴۴
علی بیگ تبریزی، پنجاه وهشت، ۳۸
علی بیگ آق قوینلو، ۴۴
علی بیگ سرخ، ۵۳
علی جامی (میر) ۶۲
علی هروی (میر) ۶۲، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۹۰، ۱۲۵، ۱۵۵
علیشاه (خواجه) ۲۲
علی رضاعباسی، نوزده، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۳
علی رضامشهدی، ۹۱
عمادالاسلام (قاضی) ۵۰
عمادالدوله دیلمی، سیزده
عماد قزوینی (میر) نوزده، ۱۲۱، ۱۲۲
عماد نقاش (میرزا) چهل وپنج
عماد طاهری، بیست ویك

Marfat.com

عمادالکتاب، بیست ویك
عمر اقطع، ۲۵
عمرشیخ گورکانی، ۶۳، ۸۰
عمربن خطاب، شش، هشت
عمربن عبدالعزیز، هشت
عمربن مسعده، نه
عنایت‌الله تبریزی، ۱۱۹
غازان خان، ۲۱
غروی، بیست ویك
غزالی مشهدی، ۱۴۰
غفار قزلباش (میرزا) ۱۴۱
غلام نقاش (میرزا) چهل وپنج
غلامحسین مذهب (میرزا) پنجاه ودو
غلامرضا (میرزا) بیست ویك
غلامعلی اصفهانی، بیست
غیاث‌الدین کرت (ملك) ۲۳
غیاث‌الدین مذهب، چهل وهشت
غیاث‌الدین محمد مذهب به‌محمد رجوع شود.
غیاث‌الدین نقاش (خواجه) سی وشش
غیاثی، چهل
فارسی، چهل ویك
فرادی، بیست ویك
فتح‌الله قمی، پنجاه ونه
فتح‌الله شیرازی نقاش »
فتحعلی حجاب، بیست ویك
فتحعلی محلاتی، نوزده
فتحعلی شاه، بیست، چهل ونه
فخرصحاف: چهل ویك
فخرجهان خانم نقاش، پنجاه و یك
فخرالدین جعفر (به‌جعفر رجوع شود)
فرج‌الله نگارستانی، بیست
فرخ‌بیگ نقاش، چهل و پنج، ۱۴۹
فردوسی، بیست وشش
فرصت شیرازی پنجاه و دو
فروغی (مهندس) ۲۷
فرهادخان‌قرامانلو، ۱۲۱، ۱۲۵
فرهنگ، بیست ویك
فضل‌الله (خواجه رشید) ۲۲
فضل‌بن حسن طبرسی (ابوعلی) ۱۵
فضل بن سهل، ده
فضل‌الله استرابادی، ۲۷
فضل‌الله ساوجی، بیست ویك
قابوس (شمس‌المعالی) پانزده، بیست و شش.
قاسم بن اسمعیل (ابومحمد) یازده
قاسم خطاط (میر) ۴۸
قاسم منشی (میر) ۵۰
قاسم شادیشاه، ۸۹
قاسم مذهب چهل ویك، ۱۴۰
قاسم بیگ تبریزی (صحاف) ۱۵۸
قاسمعلی چهره‌گشا، سی ونه، ۱۳۳، ۱۳۵
قاضی جهان وکیل پنجاه وشش، ۳۴، ۴۷، ۴۹، ۹۳، ۱۳۸
القاهربالله، ۱۸
قاضی‌زاده خوئی، ۵۲
قاطعی مذهب، چهل وپنج
قباحت (خواجه)، ۱۴۰

Marfat.com

قتلغ تگین بهشتی، سی
قتلغ بیگ ۴۴
قدیمی گیلانی نقاش، ۱۴۰
قرا یوسف ترکمان، ۲۸
قرا محمد ترکمان، ۲۸
قطب قصه خوان، شصت ویك
قطبه، هشت
قلقشندی، نه
قوام‌الدین مجلد (استاد) سی وهفت
قوم‌الدین بغدادی، ۱۴۷
قوام‌الدین شیرازی (معمار) ۲۹
قوام‌السلطنه، بیست ویك
قهرمان میرزانقاش، پنجاه ودو
کاتب خاقان، بیست ویك
کاظم خان (میرزا) پنجاه، ودو
کافی منشی (میرزا) ۵۰، ۵۶
کاوه، بیست ویك
کپك میرزا (محمد محسن میرزا) ۴۳
کپك هروی (عکس‌ساز) چهل و سه، ۱۵۷
کلبعلی نادرتبریزی، چهل‌وهشت
کمال اسمعیل، سی‌وسه
کمال سبزواری (شیخ) ۳۸
کمال (شیخ) ۱۴۲
کمال‌منشی، پنجاه ونه
کمال (محمد تقی) بیست ویك
کمال‌الدین (آقا) ۳۵
کمال خجندی، ۷۲
کمال‌الملك (محمد غفاری) پنجاه و یك، پنجاه و سه، پنجاه وچهار
کوهکن، ۱۱۶
کی‌فر، بیست‌ویك
کیمیا قلم، بیست‌ویك
گلچین (احمد)، شصت ودو
گلستانه (سید علی اکبر) بیست
گل‌محمد نقاش، چهل وپنج
گوهر سلطان خانم (دختر شاه طهماسب) پنجاه وهفت، ۱۴۴
گوهر سلطان خانم (مادر ابراهیم میرزا) ۱۱۸
گوهرشاد بیگم (همسرشاهرخ) ۲۹
گرهرشاد بیگم (دختر ابراهیم میرزا) ۱۱۸
لایق (حکیم) چهل وهشت
لطف‌الله مذهب » »
لطف‌الله مستوفی نقاش، پنجاه ودو
لطف‌الله حمروی نقاش » »
لطف‌الله سهیل نقاش » »
لطفعلی‌خان‌شیرازی‌نقاش » »
لیلی، ۸۵
مافی، بیست ویك
مالك اشتر، ۴۷
مالك دیلمی، پنجاه وهشت، پنجاه‌ونه، ۲۶، ۹۳، ۹۷، ۱۲۱
مالك قمی، ۱۲۲
مأمون عباسی، نه، ده
مانی نقاش، ۹، ۱۰، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۹
مانی شیرازی‌نقاش، چهل
مبارگشاه‌زرین قلم، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴

Marfat.com

مبارك میرزا نقاش، پنجاه ودو
مبین‌شیرازی، بیست ویك
متوکل علی‌الله عباسی، ۲۱
مجدالدین شیرازی (خواجه) ۵۲
مجنون (قیس) ۱۴۵
مجنون چپ‌نویس، ۸۵
محبعلی تبریزی مذهب، چهل
محسن (آقا) نوزده
محمد امین بن دانشمند، نوزده
محمد امین‌منشی، ۵۴
محمد امین، ۱۲۴
محمد امین مشهدی جدول‌کش ۱۴۸
محمد امین عقیلی، پنجاه وهشت
محمد صفوی (سلطان) پنجاه و هشت، ۳۵
۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۹۸، ۱۴۲، ۱۴۹
۱۵۳،
محمد نقاش (حاجی) چهل و هشت، ۱۳۳
۱۳۵
محمد بنددوز (حاجی) ۲۴، ۲۵
محمد بن علی (ابن مقله) یازده، چهارده،
۱۶، ۱۷، ۱۸
محمد قدیمی‌نقاش، چهل
محمد غزالی (حجةالاسلام) ۴۷
محمد لاهیجی (نورالدین) نوزده
محمد (مشهور باقا) بیست ویك
محمد میرزا، بیست
محمد بزاز (ابوعبدالله) چهارده
محمد بزاز (ابونصر) پانزده
محمد انصاری، نوزده
محمد کاشانی (میرمعزالدین) نوزده، ۱۱۹
محمد ابری‌ساز (میرزا) پنجاه وسه
محمدبن محمدحسین شیرازی‌نقاش (میرزا)
پنجا و سه
محمد امامی » »
محمد بن کاظم شیرازی نقاش (سید) پنجاه
و دو.
محمد نقاشباشی (سید) پنجاه ودو
محمد نقاش (استاد) » »
محمد نقاش، چهل‌وهشت
محمد شاه‌قاجار، پنجاه ویك
محمد سبزواری نقاش (شیخ) چهل وشش،
۱۴۲
محمدبن خداداد، چهل‌ونه
محمد نقاش (میرزا) چهل و پنج
محمدبن ایبك، سی ویك
محمد (مبارزالدین) سی وچهار
محمد اولجایتو(سلطان) سی وسه، ۲۴
محمد بن عبدالله (ص) چهار، هشت ، ۱۰،
۴۷، ۱۲۸، ۶۵۱۲۹،
محمد بن مسعود ابهری، پانزده،سی‌وسه
محمد بن عبدالرزاق (ابومنصور) بیست و
شش
محمد مذهب (غیاث‌الدین) بیست و چهار،
چهل وچهار، ۱۴۵
محمد (درویش) چهل، چهل ویك
محمد بهائی، بیست ویك
محمد غیاث‌الدین (خواجه) ۲۲
محمدبن اسحق، هشت

Marfat.com

محمد حسن نقاش (ابوبکر) بیست وپنج
محمدبن عبدالله مدنی، نه
محمد خـان تکلو (شرف‌الدیـن) ۱۴۱، ۱۴۲
محمدخان شیبانی، ۳۳، ۱۳۳
محمد ابریشمی، ۶۲، ۶۳
محمد(میرزا) ۵۳
محمد کججانی (خواجه) ۵۰
محمدبیگ تعلیق‌نویس، ۵۰
محمد منشی (خواجه میر) ۴۶
محمد تمیمی (شیخ) ۴۳، ۴۴
محمد شیرازی، ۲۹
محمد ابراهیم قمی مذهب وخطاط، نوزده، چهل وهشت
محمد ابراهیم (آقا) پنجاه و دو
محمد اسمعیل نقاش، پنجاه‌ودو
محمد اسمعیل انجوی، بیست ویك
محمد باقر کاشانی، بیست ویك
محمد باقر میناساز، چهل ونه
محمد باقر اردوبادی (قاضی) ۳۹
محمد باقربن میرعلی هروی، نوزده
محمد بقال، نوزده
محمدبن مطهرنیشابوری، نوزده
محمد تیمورمیرزا، ۴۳
محمد تقی نقاش (استاد) پنجاه،
محمد تقی‌مذهبباشی، پنجاه ودو
محمد تقی‌مشهدی، بیست
محمد تقی، نوزده
محمد تقی (میرزا) بیست ویك
محمد زمان خطاط، ۱۲۰
محمد زمان نقاش، چهل وهشت
محمد جعفرشریف قاینی نقاش، پنجاه ودو
محمد جعفر دلودوز (میرزا) بیست ویك
محمد جعفرخان نقاش، پنجاه وسه
محمد جواد قلمدانساز » »
محمد حسن نقاش، پنجاه وسه
محمد حسن شیرازی مذهب، پنجاه ودو
محمد حسن افشار نقاش، پنجاه
محمد حسن نقاش ناخنی، پنجاه‌ویك
محمد حسین اصفهانی (میرزا) ۵۴
محمد حسین باغ دشتی، ۳۴
محمد حسین صبوری نقاش، چهل،
محمد حسین باخرزی، ۹۵، ۱۲۳
محمدحسین تبریزی، نوزده، بیست، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵
محمد حسین شیرازی نقـاش، پنجاه ویك، پنجاه ودو
محمد حسین نقاش اصفهانی، پنجاه ویك
محمد حسین زند نقاش، پنجاه وسه
محمد حسین آغولی نقاش » »
محمد حسین(کاتب سلطان) بیست ویك
محمد حسین حکاك، بیست ویك
محمد خلیل، بیست ویك
محمد رضا امامی نقاش، پنجاه
محمد رضا چرختاب، ۱۲۰
محمد رضاهندی، چهل‌وهشت
محمد رضا بن علیرضا، ۱۲۶
محمد رضا امامی خطاط، نوزده

Marfat.com

محمد رضا تبریزی خطاط، نوزده
محمد رضا صفا، بیست ویك
محمد رضا کلهر » »
محمدسلیم تبریزی، چهل،ونه
محمد شریف، ۱۲۱
محمدشفیع ارسنجانی، بیست
محمد شفیع حسینی (شفیعا) بیست
محمد صادق بن محمد امین، نوزده
محمد صالح،نوزده
محمد صالح بن غلامحسین، نوزده
محمد طاهر کاشانی مصور، چهل وپنج
محمد طاهر ابری ساز(میر)، چهل ودو
محمد علی، چهل وپنج
محمد علی بهارمذهب، پنجاه
محمد علی فرهنگ مذهب، پنجاه
محمد علی محرم مذهب (میرزا)، پنجاه
محمد علی نقاش، چهل وهشت،چهل ونه
محمد علی نقاش شیرازی،پنجاه وسه
محمد علی قمی،نوزده
محمد علی تبریزی، بیست
محمد علی‌خوانساری، بیست
محمد علی درویش، بیست ویك
محمد قاسم، مشهدی،۴۹
محمد قاسم نقاش، چهل وهشت
محمد قاسم خان نقاش،چهل ونه
محمد قاسم مصور،چهل‌وپنج
محمد قاسم (میرزا کوچك) بیست ویك
محمد قاسم سراجای نقاش، چهل وپنج
محمد محسن (میرزا) ۲۷
محمد کاظم نقاش (آقا) پنجاه ویك
محمد مقیم مصور، چهل و پنج
محمد مومن افشانگر، چهل وچهار
محمد مهدی حسینی امامی،چهل ونه
محمد وصفی (شمس‌الدین) شصت‌ویك
محمد ولی نقاش، پنجاه ودو
محمد هادی نقاش، چهل وهشت
محمد هادی نقاش (شیخ رمزی) چهل وپنج
محمد یوسف مصور، چهل وپنج
محمد یحیی، نوزده
محمدبن یحیی نیشابوری، پانزده
محمدی هروی مصور،سی ونه، چهل
محمدی بیگ منشی،۵۶
محمودبن اسحق شهابی، ۸۴
محمود ای نقاش،چهل و پنج
محمود صراف تبریزی (خواجه) ۲۴
محمود (زین‌الدین) ۶۲، ۷۸، ۷۹
محمود سلطان بن ابوالخیر،۸۲
محمود رفیقی (کمال‌الدین) ۸۵
محمود غزنوی(سلطان) بیست وپنج، بیست وشش، بیست‌وهفت ، بیست‌وهشت، بیست ونه، سی.
محمود مذهب،سی‌ونه
محمود مذهب (میرزا) پنجاه ودو
محمود خان ملك‌الشعراء، بیست ویك،سی‌و نه، پنجاه وسه
محمود سلطانی،نوزده
محمود شیرازی (جمال‌الدین) ۳۶، ۹۳
محیی‌الدین هروی، نوزده

مراد خان (سلطان) ۹۲
مرامر بن مره، یك، دو، چهار
مرتضی برغانی (سید) بیست ویك
مرتضی‌قلی سلطان شاملو، بیست
مرتضی نجم‌آبادی، بیست ویك
مرشد قلیخان استاجلو، ۳۵، ۵۴
مرشد قلیخان چاوشلو ۵۳، ۵۴
مرشد قلیخان شاملو، ۱۲۴
مستعصم عباسی، ۱۸
مستنصر عباسی، ۱۹
مسحور، ده
مسعود غزنوی (امیر) پانزده، بیست وشش، بیست وهشت، بیست ونه، سی
مسعود نقاش، چهل وپنج
مسعود غفاری (میرزا)، پنجاه‌ویك
مسعود (حکیم رکنا) ۱۲۲
مسعود مذهب (قوم‌الدین) چهل
مستعلی زرگر (استاد) ۱۲۶
مسیب بن علی خزاعی، پنجاه وشش
مسیحا، ۱۳۴
مسیح نقاش، پنجاه
مشرقی شمشیرگر، ۱۹
مصطفی شیرازی نقاش، پنجاه ودو
مصور کاشانی، چهل‌وپنج، ۱۵۰
مظفرحسین میرزا، سی ونه، ۶۱
مظفرعلی نقاش (استاد) چهل، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۵
معاویة‌بن ابی‌سفیان، هشت، ۴۷
معتصم عباسی، ده، بیست وچهار
معروف بغدادی (خطاط) ۲۶، ۲۷
معصومی، بیست ویك
معصومه س (حضرت) پنجاه ونه، ۳۳، ۴۸، ۱۴۹
معصومعلی مذهب، پنجاه وسه
معین (معین‌الدین) ۳۶
معین‌الدین استرابادی، ۳۶
معین‌الدین خطاط، ۲۴، ۲۵
معین مصور، چهل وپنج
معصوم‌بیگ صفوی، پنجاه وهفت
مفید بلخی (ملا) چهل‌وهشت
مقتدر بالله عباسی، یازده، ۱۷، ۱۸
مقریزی، دو
مقصود مسگر (استاد) ۱۲۲
مقصود کاشانی »
مقصود بیگ آق‌قوینلو، ۴۴
مقصود تبریزی، ۳۸
ملك‌اشرف، ۲۳
ملك‌الخطاطین، بیست و یك
ملك قاسم نقاش، چهل
ملك محمد منشی (خواجه) ۵۳
منصورعباسی، نه
منصوربن بایقرا (غیاث‌الدین) سی‌ونه، ۴۵، ۵۶، ۶۳، ۶۴
منصور دشتکی (غیاث‌الدین) پنجاه وهفت، ۳۶، ۶۴
منصور استرابادی (میر) ۴۸
منصور رجوع بمیرمصور شود.
منظوری، بیست ویك

منوف دامغانی، ۱۳۸
منذر، هفت
منذربن عمرو، هشت
موسی بیگ ترك، ۵۱
موسی سلطان موصلو، ۱۴۹
موسی‌خان (میرزا) پنجاه وسه
موسی‌خان سلطان، ۲۲
موسی رضای نقاش، چهل وهشت
موسی‌سلطان ترکمان ۵۱
موسوی، بیست وهشت
مولوی بلخی، سی وسه
مهدی نقاش چهل وهشت، پنجاه‌وسه
مهدی بیانی، پنجاه وشش
مهدی عباسی، نه
مهدی، ۸۲
مهدی کوفی، ده
مهدی ملك‌الکتاب (میرزا) بیست ویك
مهدی مصورالملك، پنجاه وسه
مهرعلی نقاش (استاد) پنجاه
میرخانی، بیست ویك
میرمصور (منصور) چهل، چهل‌ویك، چهل‌و پنج، ۱۳۹
میرمنصور تعلیق‌نویس، ۴۲
میرم سنجری، نوزده
میرمنشی، یازده، پنجاه وهفت، ۱۵، ۲۰، ۳۶
۳۴
میرزا (سید) چهل ونه
میرزا آقای شیرازی، پنجاه ودو
میرزا بابا حسینی، پنجاه
مینورسکی (استاد) شصت ودو
میرزا جانی نقاش، چهل ونه
میرك حسینی، نوزده
میرك اصفهانی نقاش (جلال‌الدین) سی و هشت، چهل، ۱۳۹
میرك هروی (استاد) سی و نه، چهل، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷
میرك منشی (خواجه) ۵۰، ۵۳
نادری اصفهانی نقاش، چهل،وهشت
ناصرخسرو(حکیم) بیست وپنج، بیست و هفت، بیست وهشت
نجف (آقا) نقاش، چهل ونه
نجفقلی نقاش (آقا) پنجاه ودو
نجم‌الدین کرخینی، هفده
نجم تارابی، پانزده
نجیب‌بیگ (امیر) شصت ویك
نخجوانی (حسین) » »
ندرعلی قاطع، ۱۵۵
نشاط (معتمدالدوله) بیست ویك
نصربن عاصم، نه
نصرالله امامی نقاش، پنجاه ودو
نصیرالدین طوسی (خواجه) سی وسه، ۵۰، ۵۱
نصیرمنشی، ۴۹
نصیر نقاش (خواجه) چهل وپنج
نظام، بیست ویك
نظام‌الملك (صدرالدوله) ۳۹
نظام‌الشرف ابرقویی، ۳۸
نظام‌الدین بخارایی، ۳۲، ۳۳، ۳۴

Marfat.com

نظامی (حکیم) ۸۷
نظری قمی، ۱۳۹
نعمت‌الله بواب، ۲۸
نعمت‌الله مشهدی، ۱۲۶
نعمت‌الله ولی (نورالدین) ۴۶
نعمت‌الله تبریزی (میر) ۳۷
نغمه، بیست
نقدی بیك کوسه نقاش، چهل
نورالله (پدر سلطان محمد نور) ۸۶
نور کمال، ۸۶
نوشتگین، بیست وهشت، بیست ونه، سی
وصال شیرازی، بیست، بیست ویك
وفسی، بیست ویك
ولی‌الله نقاش (استاد) سی وسه، سی‌ونه
ولی خلیفه شاملو، ۱۲۴
ولی قمی (سید) ۳۳
ولیدبن عبدالملك، هشت
هاشم اصفهانی (آقا) بیست، بیست ویك
هاشم مصور، چهل وپنج
هادی نقاش‌ومذهب، چهل وهشت
هادی نقاش (میرزا) پنجاه وسه
هارون‌الرشید، ده
هدایت‌الله‌شیرازی، نوزده
هلاکوخان، نوزده
هلال مذهب (ملا)، چهل وهشت
همایون پادشاه، چهل ویك، ۴۸، ۴۹، ۱۳۶
۱۳۹، ۱۴۰
یاری مذهب، ۱۴۴، ۱۴۵
یافعی (امام ابی‌عبدالله) ۱۲
یاقوت مستعصمی پانزده، ۱۹، ۲۲، ۲۳،
۲۴، ۳۲، ۴۳، ۹۳، ۹۷
یحیی تبریزی (میر) چهل و هشت
یحیی قزوینی ابری ساز، چهل‌ودو
یحیی مذهب (میر) ۱۵۳
یحیی باغ دشتی، ۳۴
یحیی‌بن یعمر، نه
یزدانی‌بن وصال، بیست ویك
یزدانی، پنجاه ودو
یزید بن ابی‌سفیان، هشت
یعقوب (خواجه) ۲۴
یعقوب (سلطان) سی وشش، سی ونه، ۴۳،
۵۸، ۸۸
یقطینی مذهب، بیست وچهار
یگانه بلخی نقاش (ملا) چهل وهشت
یونس زرگر (استاد) چهل ویك
یوسف (پیغمبر) ۱۱۶، ۱۳۸
یوسف اندکانی، سی وهفت
یوسف (استاد) چهل، چهل ویك
یوسف نقاش (جمال‌الدین) سی‌ونه
یوسف‌بیگ اق‌قوینلو، ۴۴
یوسف مشهدی ۲۲
یوسف‌شاه هروی، نوزده
یوسف کاتب، نه
یوسف لاهیجی (میرزا) شصت ودو
یوسف مذهب باشی (میرزا) پنجاه ودو

Marfat.com

فهرست نام شهرها وجایها

آذربایجان ـ سی وچهار، سی وپنج، سی‌و شش، سی‌ونه، چهل، شصت، ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۵۰، ۵۳، ۹۰
آستان قدس رضوی ـ ۹۸، ۱۲۵
آستانه صفویه ـ ۹۸
استراباد ۱۵۳
آمل ـ سی ویك
ابرقوه ـ ۳۸
ابیورد ـ ۴۳
اتحاد جماهیرشوروی ـ شصت ودو
اردبیل ـ پنجاه و هشت، ۳۲، ۵۱، ۱۲۴، ۱۶۰
اردوباد ـ ۳۹، ۴۵، ۵۱
اصفهان ـ چهل و پنج، شصت، ۲۶، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۸۶، ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴
الله‌آباد ـ ۱۵۱
ام‌الجمال ـ پنج
انبار ـ دو، چهار، پنج
ایران ـ بیست وشش، بیست وهفت، چهل و یك، چهل و دو، چهل وپنج، ۴۸، ۵۴، ۱۳۹
ایروان ـ ۳۵
ایوان چهل‌ستون ـ ۹۴، ۱۳۸، ۱۴۱
اوقاف غارانی ـ ۹۸

باغ خسرو ـ ۱۵۱
باغچه‌دولتخانه ـ ۱۳۸
باغ جهان‌آراء ـ ۶۱
باغ سعادت‌آباد ـ ۹۲
باغ شیخ‌کمال ـ ۱۳۵، ۱۳۷
باغ مراد ـ ۶۱
بحرالمیت ـ بیست وسه
بخارا ـ ۸۲، ۸۳، ۸۴
بدخشان ـ ۱۵۵
بسطام ـ شصت، ۹۸، ۱۲۳

Marfat.com

بصره ــ هشت، ده
بطائح ــ چهار
بغداد ــ ده، سیزده، شانزده، بیست وچهار، سی و سه، سی وپنج، سی وشش، چهل، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۱۱۹، ۱۴۲، ۱۴۷
بقعهٔ سلیمانیه ــ ۲۴
بقعهٔ ظهیری ــ ۳۰
بقعهٔ مظفریه ــ ۲۸
بلخ ــ ۹۰، ۱۲۳
بلیانکوه ــ ۲۴
بوانات ــ ۳۹
تبریز ــ سی وپنج، سی وشش، سی وهشت، چهل، پنجاه‌وهفت، پنجاه وهشت، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۷۲، ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۵، ۴۱۵۳، ۱۵، ۱۵۹
تخت جمشید ــ ۳۱
تربت حیدریه ــ ۵۳
ترمد ــ ۱۳۹
توران ــ بیست وهفت
جامع قم ــ ۳۲
جرجان ــ بیست وشش
جغتای ــ ۳۱
چهارباغ مشهد ــ ۸۸
چهاردانگه ــ ۳۹
چهارده معصوم ــ ۵۱
چخورسعد ــ پنجاه وشش، ۳۵
چرنداب ــ ۲۴، ۳۸
چین ــ ۱۳۱
حبش ــ ۱۹، ۳۲
حجاز ــ چهار، پنج، شش، هفت، ۹۱، ۱۲۱
حضرموت ــ دو
حظیرهٔ پرنقش ونگار ــ ۱۳۴
حظیرهٔ عبدالحمید ــ ۴۳
حله ــ ۱۵۳
حوران ــ پنج
حمیر ــ دو، چهار، هفت، هشت
حیره ــ » » پنج » »
ختا ــ سی‌وشش، ۱۰، ۱۲۸، ۱۲۹
خجند ــ ۷۲
خراسان ــ یازده، نوزده، سی‌وپنج، سی و شش، سی‌وهشت، سی‌ونه، پنجاه وشش، پنجاه و هفت، شصت، ۱۴، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۱
خوارزم ــ سی‌ویك، ۴۲
خوزستان ــ شصت
خوی ــ ۵۲
دارالایتام ــ ۳۰
دارالصداره ــ ۵۲
دارالصفا ــ ۳۰

Marfat.com

درب کنگان ـ ۳۳
درجزین ـ ۵۲
دریای خزر ـ ۵۹
دشت قبچاق ـ ۲۳
دومةالجندل ـ پنج
دیاربکر ـ ۴۴

رستمدار ـ ۵۹
رصدخانهٔ مراغه ـ ۱۲۶
رود ارس ـ ۳۹
روضه مقدسهٔ رضویه ـ ۱۴۱
روم ـ ۳۲، ۵۰
زنجان ـ ۳۰

سبزوار ـ ۵۲، ۱۴۲
سلطانیه ـ ۴۰، ۴۷
سلماس ـ ۵۲
سمرقند ـ بیست وچهار، بیست وپنج، سی و شش، سی‌وهشت، سی‌ونه، ۳۱
سمنان ـ ۱۲۱
سناباد ـ ۱۴
سیستان ـ ۴۲
سیاوشان ـ ۸۴

شبه‌جزیرهٔ عربستان ـ دو
شوره‌کن ـ پنجاه‌وشش، ۳۵
شیراز ـ ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۵۲، ۵۸ ۹۳، ۱۵۱، ۱۴۴، ۱۴۸
شیروان ـ ۴۴، ۵۳

صاین قلعه ـ ۵۳

طارمین ـ ۴۰
طایف ـ چهار، هفت
طبرستان ـ سی‌ویك
طوس ـ بیست وشش، ۱۴، ۶۳

عراق ـ پنج، نوزده، سی وپنج، سی‌وشش، شصت، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۴۰، ۴۳، ۵۳، ۹۱، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۹
عراقین ـ چهار
عراق عجم ـ ۲۳
عمارت چهارمناره ـ ۲۵

غزنین ـ بیست وشش، بیست ونه، سی‌ونه، ۴۲
غسلگاه ـ ۱۵

فارس ـ نوزده، ۱۸، ۳۱، سی و چهار، سی‌وشش.
فرنگ ـ ۱۰، ۷۷، ۱۲۸
فلیج ـ بیست وپنج
فیلواکوش ـ ۹۳

قراکلاده ـ سی‌ویك
قزوین ـ چهل، چهل و یك، چهل و پنج، پنجاه وهفت، ۲۱، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰
قلعه اختیارالدین ـ ۲۷

Marfat.com

قلعهٔ قهقهه ـ ۳۴
قم ـ پنجاه و نه، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۵، ۴۷
۹۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۲
قندهار ـ ۴۸

کابل ـ ۴۲
کاشان ـ بیست و یك، شصت، ۳۸، ۹۸
۱۱۹، ۱۲۳
کاشغر ـ ۱۳۶
کربلا ـ ۴۷، ۹۶
کرهرود ـ ۵۶
کرمان ـ سی‌وچهار، ۴۵، ۵۰، ۱۲۰
کیش ـ ۲۵
کوفه ـ چهار، پنج، هشت، ده،
کوه مختار ـ ۱۳۴

گازرگاه ـ ۶۳
گرگانج ـ بیست‌وشش
گرجستان ـ ۱۴۸
گنجه ـ ۳۹
گیلان ـ ۴۴، ۱۲۱

مازندران ـ ۹۲، ۱۲۵، ۱۵۱
ماوراءالنهر ـ ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۶۱
ماهان ـ ۴۵
مراغه ـ ۵۳
مرغابیه ـ ۲۱
مرو ـ ۴۳
مدینه ـ هشت
مدرسهٔ جامع هرات ـ ۲۹
مدرسهٔ جامع اصفهان ـ ۱۲۶
مدرسهٔ دمشقیه ـ ۲۴
مدرسهٔ دارالصفا ـ ۳۱
مدرسهٔ شاهرخی ـ ۶۲، ۱۵۷
مدرسهٔ شاهرخیهٔ مشهد ۴۶
مدرسهٔ قدمگاه ـ ۸۸
مدرسهٔ نصریه ـ ۸۸
مسجد جامع بغداد ـ ۲۱
مسجد جامع شیراز ـ ۲۴
مسجد جامع قزوین ـ ۴
مسجد جامع مشهد ـ ۲۸
مسجد میرمفتول‌بند ـ ۳۸
مسکو ـ شصت و دو
مشهد ـ پنجاه وهفت، پنجاه‌وهشت، پنجاه‌و
نه، ۱۴، ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۸، ۴۳، ۴۶
۵۰، ۵۲، ۵۹، ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۷۸
۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶
۹۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶
۱۵۷
مصر ـ بیست وهشت، ۲۵، ۴۷، ۱۳۸
مکه ـ پنج، هشت، بیست وپنج، ۱۴۰

نبط ـ چهار
نجف ـ ۸۴
نیشابور ـ بیست‌وشش، ۸۷، ۹۱
نظامیه ـ ۴۷

Marfat.com

هرات ــ بیست، بیست و هشت، بیست و نه
سی، سی و پنج، سی‌وشش، سی و هفت
سی وهشت، سی‌ونه، چهل، پنجاه‌وشش،
۲۳ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۴، ۴۳، ۴۹
۵۳ ، ۶۰، ۶۱، ۶۳ ، ۷۸ ، ۸۲، ۸۴،
۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۲۱، ۱۳۳
۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲
۱۴۴، ۱۵۱
هرمز(جوی) سی‌ویك
هندوستان ــ چهل ویك، چهل و دو، چهل و
پنج، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۴، ۸۰، ۹۰
۹۲، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰
همدان ــ ۵۳، ۱۵۳

یزد ــ ۴۷، ۱۲۰
یمن ــ دو، چهار

Marfat.com

فرهنگ لغات

آئین‌آقامیرکی ۱۵۹ روش نقش تشعیردر روی جلد معرق که‌آقامیرك ابداع کرده بود.

آردبیز ۱۶۵ غربال که بدان‌آرد بیزند

آز ۷۶ خواهش بابرام وبمعنی حرص میباشد

آل‌پوش ۹ سرخ‌پوش

اِبداع ۱۳۶ نوآوردن

آبرار ۱۱۶ نیکوکاران

آبر ۱۳۲،۱۷۵ نقش ابر درنقاشی قدیم که صورت خاصی دارد.

آثیر ۸ کرهٔ‌آتشین که‌کرهٔ اعلی باشد ازعناصرچهارگانه

اِحاطه ۱ گرد چیزی درآمدن وهمه رادانستن

اِحصاء ۱۳۲ شمردن وضبط‌کردن و دریافتن

اِحصار ۱۳۲ شمردن و در حصارکردن

آحمر ۱۶۳ سرخ

آحول ۷۱ کج‌چشم که یکی را دوبیند

ارتحال ۱۱۸ کوچ‌کردن و رفتن به‌سفردور

آرزیز ۱۶۹ قلع باشد

اِرتسام ۵ نقش بستن

اِستیفاءِ ۱۳۶ تمام را فروگرفتن

اِسلامی (اسلیمی)۱۲۹و۱۳۲و۱۵۷ نقش خاصی درنقاشی وتذهیب

Marfat.com

اُشنان۱۶۳ گیاهی است شور که درزمین شور روید

اصبع ۷۱ انگشت دست

اَعراض ۱۱۶ روی ازچیزی گردانیدن

آفتیمون ۱۶۸ شکوفهٔ نباتی که ازآن دارویی گـرم و خشك سازند و بعضی گویند زیرهٔ رومیست

افشان ۱۴۸ آنچه بر کاغذ وجز آن‌ازطلا ونقرهٔمحلول افشانند (قلم مخصوص دارد).

آفشانگران ۷ افشان کاران آنـانکه طلا و نقرهٔ محلول بر کاغذ افشان کنند.

افشان غبار ۱۴۸ نوعی افشان ریز

افشان لینه ۱۴۸ نوعی افشان خاص

افشان میانه ۱۴۸ افشان درشت‌تر ازغبار شبیه چشم موری

افشان حل‌کرده ۱۴۸ نوعی افشان از طلای حل‌کرده

افشان نقره‌کوب ۱۳۶ نوعی افشان نقرهٔ محلولست که بصورت نقره‌کوبست

التیاف ۱۴ قطعاً تحریف شده چه در زبان عرب این لغت نیست.

اُمّی ۱ آن کسیکه پدرش در طفولیت مرده باشد و از تـربیت پدر محروم مانده و در دامن مادر یا دایه پرورش یابد و ازخواندن ونوشتن بازمانده باشد

انابت۱۳۰ توبه‌کردن وبازگردیدن بسوی خدا و بازگشتن ازکار-های بد.

آنام ۵ مخلوقات

انتما ۱۳۶ بکسی نسبت‌یافتن و افزون شدن وبالیدگی

آنجم ۲ جمع نجم ستاره‌ها

اَنزَروت ۱۶۲ نوعی صمغ سقزیست

آنگیزها ۱۲۹ سپب وباعث وچیزهای برآمده شده

باهر ۸و۱۴۷ روشن وظاهر

پاچه خرگوش ۱۶۱ تصغیرپای‌است وپاچهٔ خرگوش درساختن رنگ زنگار «سبز» بکارآید.

بَرایا ۱۱۶۹۸ خلایق

برگ فرنگی ۱۳۲ «اصطلاح» نام نقشی در تذهیپ

بستمان ۱۶۱ «اصطلاح»مرکب از بست‌ومان که‌مانندست‌میباشدامروز بست‌گویند صمغ و سریشم باندازه که در رنگ و طلا هنگام کار ومصرف‌استعمال کنند.

بَطانه ۱۶۰ آستر وپوشش پشت هرچیز و پوشاندن و استر با گل مخصوص درکارهای هنری

بند رومی ۱۵۷ اصطلاح خاص نقشی در اصول نقاشی

بَهله ۱۱۵ (دستانه) دستکش چرمی بازداران و میرشکاران

بیاشور ۱۶۴ امـر بشورانیدن یعنی درهـم‌آمیختن و شوریـدن و برهمزدن.

بیاض ۱۳و۱۴۳ سپیدی و کتـابچهٔ سپید نانوشته و دفترشعر بـالاخص دفترچـه‌یکه عطف آن از یك طـرف عرض بـاشد

پرغاز۱۵۷ پرغاز وپرغازه و پرغزه بیخ و بن پر پرندگان.

«اصطلاح»

تحریر۱۴۱و۱۶۳ در تذهیب اصطلاحست برخط سیاه یا رنگی دیگر بر دورخط نوشته یا نقش کشیده شده و یـا خطی که بـر دوطرف جدول طلایی مشکی کشند.

تذهیب ۷ زر اندودکردن طلاکاری نمودن

ترتیب تاج ۱۴۲ اصطلاح تاج‌سازی

تَری ۱۳۱ مقابل خشکی وکنایه از درشتی وسختی و بی‌دماغی و ناخوشی.

تیزاب ۱۶۵ جوهرشوره و اسید نیتریك اصطلاح کیمیائی

تشحید ۶۰ تیز کردن

تَشعیر۱۳۸ اصطلاح درنقاشی و تذهیب از شعرکـه بمعنی گیاه و درخت وهرچه چون آنها باشد گـرفته چه تشعیر فقط

بچنین نقشها درنقاشی توان گفت لاغیر.

تَکسیر ۱۵۲ تقسیم کردن اعداد، اعداد اسم برابرخانه‌های تعویذ باصطلاح تعویذنویسان

تَغلّب ۱۳ و ۷۶ بچیرگی تمام دست‌یافتن برچیزی وغلبه کردن

تَفتیح ۶۰ گشادن

تَفسان ۱۶۴ گرم

تَمادی ۱۱۷ درازشدن‌است دراینجا طول مدت مقصود است

توز ۹ درختی است که پوست‌آنرا برکمان پیچند ونیز پارچهٔ منسوب بتوزخوزستان

تَوزّع ۶۰ پراکندگی و پریشانی

تَمودی ۲۲ منسوپ بتوران

ثَعبان ۷۵ مار بزرگ و اژدها

حد ۱۷ نهایت، جانب، طرف، حابن میان دوچیز

حَجری ۱۲ منسوب به‌حجر که سنگ باشد «اصطلاح نام خطی که معلوم نیست بچه‌مناسبت این نام برآن نهاده شده»

حَمیری ۱۲ منسوب به‌حمیرموضع غربی صنعای یمن

حَمل ۱۵۹ مخفف حمله که هجوم و تاخت باشد بسوی کسی یا چیزی.

حَلکاران ۱۳۶ «اصطلاح» درنقاشی وتذهیب کسانیکه بکارگدازوذوب وآب کردن طلا و بمایع بدل کردن آن مبادرت و ورزند.

حلکاری ۴۰ و ۱۳۵ و ۱۵۸ «اصطلاح» تذهیبی نقوشی که با طلای حل کرده بر حاشیه کتب مینگارند بغیر از تشعیر.

حیطه ۱۳۲ هرجای احاطه کرده شده

جَدول دوله «اصطلاح» برای نوعی جدول

جَدول کشان ۱۳۶ «اصطلاح» برای آنانکه فقط در کار تذهیب بجدول کشی

Marfat.com

اشتغال میورزند

جَدول مثّنی ۱۶۵ «اصطلاح» نوعی جدول که دوخط طلا برابر هم کشند آنگاه بعد از آن خط لاجورد کشند.

جَدول مرصع ۱۶۱ طریق آن بنظم

جَعفری۱۲ منسوب بموضعی

جَلا ۱۳ آشکار وجلی وسپیدی روز

جَلی ۱۰ روشن وآشکار واصطلاح خطاطی برای خطی که سطبر ودرشت نویسند.

جَوارح۱۱ دست و پا و زبان و دیگر اعضای آدمی و جانـوران شکاری.

جُوارشات ۱۱۵ جمع جوارش ترکیبی ازبیخ‌گیاه که خوش‌مزه وهاضم باشد ومعرب گوارش است. وانواع و اقسام دارد

خَتایی ۲۳۲و۱۵۷ نقش خاص درتذهیب درمقابل اسلیمی

خِشت بغدادی ۱۵۸ ؟

خَفی ۱۰ «اصطلاح» درمقابل جلی ریز

خَلاص ۱۶۲ خالص

خُلاّن ۶ دوستان

خوان تراشی ۱۴۹ طبق تراشی، خوانچه‌تراشی

دانگ ۱۳ «اصطلاح،» درخطاطی مأخوذازدانگ‌شش یك‌مثقال برای تعیین مقدار درشتی و ریزی خط

دُرُخش ۱۱۷ برق و فروغ و روشنی و تابندگی

دَغدَغه ۱۴۷ وسوسه و واهمه و تشویش

دُم سنجاب ۲۵۶ قلم‌مو را درقدیم ازموی دم سنجاب میساختند که بسیار ظریف ولطیف است.

دَم شوی ۱۵۸ «اصطلاح» امـروز متروکست دم طرف است و شوی شستن و تمیز کردن

Marfat.com

دیولای ۱۶۵ «اصطلاح» برای لاجورد

راغ ۱۳۱ دامن کوه بجانب صحرا

رَخش ۱۱۷ اسپ

رشحه ۱۴۶ آبی که ازجایی تراوش کند وبجایی چکد

رَواق ۱۴۶ سقف

روغن بزر۱۶۴ روغن تخم نبات

رُوغن‌کمان ۲۶۳ روغنی که ازسندروس حاصل گردد و سندروس را عوام کهربا خوانند پختن آن آسان نیست و برای بیخن آن از روغن سرشف وکنجد نیز استفاده می کنند سرشف غله‌ییست شبیه خردل که ازآن روغن تلخی گیرند.

رَومال ۲۰ پارچه‌ییکه بدان رویرا ازغبار وجزان پاك کنند.

رنك‌آمیز۱۵۷ «اصطلاح» ترکیب رنگ، وکنایه از نقاش هم هست

رنك زرنیخی ۱۶۷ «اصطلاح» رنگهایی که با زرنیخ ساخته میشود که داروئیست و اقسام آن زرد و سپید و سرخ و سبز وسیاه میباشد و ازسموماتست.

رنك‌وروغن‌کاری ۱۴۱ «اصطلاح» آمیختن رنگ با روغن برای کار روی دیوار و پارچه

رنك‌سازی۱۵۳ «اصطلاح» ساختن رنگ

زاك (زاج) ۱۶۷و۶۹ جوهری باشد معدنی شبیه به‌نمك

زَرق ۲۲۹ ریا و نفاق و دروغ

زرکوبان ۱۳۶ «اصطلاح» کسیکه طلا و نقره کوبیده ورق سازد

زمِر۱۶۳ درشت و سخت

زَمَه ۶۹ زاج سفید بعضی نوشته‌اند سنگیست شبیه زاج سفید

زَنگار ۱۶۱و۱۶۲ زنگ سبزی که از مس حاصل کنند و در رنگهای سبز مصرف نمایند ساختن آن طرزی خاص دارد.

ساحری ۹ افسونگری وجادوگری

Marfat.com

سَبّابَه ۲۰ انگشتی که بعد از شست باشد.

سَحق ۱۶۸ سودن و کوفتن و ریزه‌ریزه کردن

سِطَبر ۱۶۷و۱۶۹ معـرب ستبر گنده

سعدا ۱۱۶ جمع سعید

سندروس‌تراشی ۱۴۹ اصطلاح «کار»

سنگ بیخته ۱۶۵ سنگ غربال کرده، ریزه سنگی کـه از غربال گـذشته باشد.

سَیّال ۱۶۲ روان و رقیق وجاری شونده

سیلو ۱۶۳ رنگ سبز درنقاشی قدیم

سیماب ۱۶۹ جیوه

شترغو ۸۵ نام سازیست که امروز در ایران متروك میباشد.

شُستمان ۱۵۸ اصطلاح مرکب ازشست «شستن وتمیز کردن» ومان که مانند ست میباشد.

شَفَره ۱۵۹ کاردیکه صحافان بدان تیماج بتراشند و نازك کنند و درمتن وحاشیه کردن ازآن استفاده میکنند.

شَمسه ۱۲۸ قرص زر اندود و نیز ترنج را گویند

شَمامه ۹ بوی خوش

شِهاب۱۴۶ ستارهٔ روشن وآتش بلندیکه برفلك دوان میشود.

شیرازه ۲ آنچه صحافان بعد از جزوه بندی کتـاب در اطراف اجزا بعد از ته‌دوزی بانخ ابریشمی رنگین ببافند.

شیَب ۱۴۹ پیری و سپیدی موی

شید ۱۲۹ مکروفریب

شَیمه ۱۱۶ خوی

صُکوك ۳۹ جمع صك معرب چك

صَلایَه ۱۶۳و۱۶۹ سنگی که بدست گیرند وبا آن دارو سایند (سائیدن)

Marfat.com

صِینی ۱۲ منسوب بموضعی در کوفه و اسکندریه و گروهی از اولاد صین بن یافث بن نوح

ضَمّ ۶۹ پیوستن و فراهم آوردن چیزی را بچیزی

ضَمیر ۵ راز ونهانی وآن چیز که در دل گذرد و اندیشه و خاطر

ضِیاء ۱۳ روشنی

طَارِی ۸ ظاهرشونده بر کسی ناگاه

طَبَرزَد ۱۶۹ نبات

عاکفان ۱۲۹ جمع عاکف درجایی مقیم شونده و در مسجد برای عبادت نشسته

عبرات ۱۱۷ جمع عبر اشك

عَدّ ۱۷ شمردن، شمار

عُدول ۱۳۶ برگشتن از راه و اعراض کردن

عظایم ۱۳۶ جمع عظام وعظیم بزرگان

عُقُوق ۴۳ نافرمانی پدر و مادر کردن

غَائله ۱۱۸ کینهٔ پوشیده و بدی وعیب وشر

فَاتِر ۶ سست وزبون

فرات ۱۳۰ آب خوش وشیرین نام رود معروف در عراق

فرنگی ۱۳۲ اصطلاح نام نقشی درتذهیب

فصّالی ۱۳۲ و ۱۴۹ اصطلاح خاص، (درلغت بمعنای جدا کننده است) دو پوست کردن

فلُونیا ۱۱۶ معجونی کیف دهنده ومسکر ترکیبی خاص دارد.

فَمّ الاسد ۷۵ دهان شیر

قاطِعان ۷ اصطلاح، قطع کنندگان

قَاید ۱۶۹ سردار و لشکر کش

قُصویٰ ۷۹ انتها ونهایت

قِطمِیر ۷۷ پوست دانهٔ خرما

Marfat.com

قَلَم سیاهی اصطلاح، امروز سیاه قلم میگویند

قَلَم‌بَستن اصطلاح، برای قلم‌مو بستن

قوَام ۶۹ نظام و آرایش

قَراالُوُس ۵۳ ترکیست مرکب از دوکلمه قراکه بمعنی سیاه والوس که بمعنی طایفه وقوم باشد.

قُدوه ۱۱۶ پیشوا

قَصَب ۹ نی

کاغذ لق ۱۶۰ اصطلاح، نوعی جا کاغذی

کافَّه ۵ همه

کافت ۱۳۰ شکافتن و کاویدن وجستجو کردن

کِبریت ۱۶۳ گوگرد

کَد ۹ شانه

کَماهی ۶ چنانچه هست

کَلانتَری ۱۳۶ بزرگ هرصنف راکلانتر خوانند و بزرگ هـرشهر و سمت ریاست فرقه

کِرِه ۱۳۲ اصطلاح تذهیبی نقوش مختلف که بصورت گـره در میآورند.

گیر ۱۵۹ اصطلاح نقاشی

گِرفت وگیر ۱۵۹ اصطلاح نقاشی دوحیوان درنده که درحال‌حمله‌همدیگر را گرفته باشند

گزلك ۷۱ کاردکوچك ونوعی ازکارد قلمتراش که سرآن برگشته و دنباله‌اش باریك باشد.

گُنده ۱۶۴ ضد باریك بزرگ و زمخت

گُلگون ۱۵۹ مراد اسپ است.

لَاك ۱۶۳ رنگ قرمزیست که ازشبنم درخت کنـار و چند درخت دیگر درهند بدست آیـدآنرا کوفته بپزند وازان رنگ

لاك پدیدآید.

لاجوردشویان ۱۳۶ اصطلاح کسانیکه لاجورد شویند

لَایح ۱۴ درخشان و پیدا شونده

لَعَلی ۱۶۳ سرخ وسرخی

ماءالعسل ۶۹ ترکیبی دارویی

مَایقرأء ۶۸ آنچه که خوانده میشود

مَازو ۶۹و۱۶۷ میوهٔ درختی

مُتحتَّم ۶۱ واجب

مُتغلِّب ۱۹ بچیرگی تمام دست برچیزی یافتن

مُتمسِك ۱۲۸ چنگ زننده درچیزی وباز ایستنده

مُتمشّی ۹ جاری و روان شونده و سرانجام گرفتن کار

مثنّی ۹و۱۴۱و۱۴۲ اصطلاح، دوباره کرده شده و دوم‌بازگردانیده شده

مجتنب ۱۳۶ ازچیزی دورشونده و پرهیز کننده

مُحرَّر۱۴۲ نویسنده، اصطلاح درتذهیب آنکه دور خطوط ونقوش را تحریر کند.

مُحرّف ۷۱ کج کننده وقط محرف زنندهٔ قلم‌را اصطلاح قلمتراشی وقط زدن.

محوَر ۱۱۷ گردگشتن

مُخیّله۱۲۹ محل تخیل که دماغ باشد

مُداهَنه ۱۳۶ ظاهر کردن بخلاف آنچه دردل‌باشد، نفاق ودروغ‌گفتن وچرب زبانی وخوشامد

مَدهُون ۱۶۶ پوست دباغی کرده شده وچرب کرده بروغن پرورده

مِرآت ۳ آئینه، اسباب دیدن

مرفع ۱ بلند

مَرفُوع ۱۱۷ بلند داشته شد.

Marfat.com

مَرقَش ۱۶۴ سنگیست که مذهبان ومجلدان کو بیده با آن جلد مرقش سازند آنرا باغین هم نوشته‌اند

مُرَقّع ۱ خرقه و دلق صوفیان که رقعه رقعه وپاره‌پاره باهم جمع شده وهر کتاب خط وتصویر قطعه‌قطعه

مَری ۷۳ منکرشدن ومری جدل ولجاج

مَسخ ۱۳۰ زشت وبرگردانیده شده صورت برگردانیدن و بدتر کردن.

مَسطَر ۷۳ صفحهٔ کاغذ و آلتی که سطر بندی و نخ کشی شده باشد.

مَشیّت ۶۰ اراده و خواست خداوند

مقتصی ۹ بنهایت رسنده

مُصحَف ۹ چیزیکه درصحیفه‌ها و رساله‌ها جمع شود و بمعنی قرآن مجید

مورُد ۱۶۸ درختی است که برگ آن بغایت سبز باشد.

مُطَوّس ۱۶۸ نیك و زیبا از هرچیزی وتشبیه به‌طاووس

مطین ۱۶۳ گل اندود

معقلی ۱۲و۱۳ منسوب بمحلی

مقواسازی ۱۴۹ اصطلاح

مُنیف ۱۲۴ پاك و بزرگ و بلند و زیاده

مَنّی ۷۳ تکبر وخودبینی

مُنخَرِط ۱۵۲ درمیان چیزی درآینده درکشیده شونده در رشته

موی شکاف ۹ کنایه از صورتگری ونقش نگاریست

مُهرهٔ جزع ۱۶۶ سنگ صاف صیقلی‌شده که گاهی سرآن کج تعبیه شده که بهتر بتوان جدول را مهره زد و اکثر برسرچوبی چون مداد بسته شده است وجزع مهره و سنگ سلیمانی که سفید وسیاه باشد.

Marfat.com

میان‌شو ۱۵۸ اصطلاح، شستن وتمیز کردن متوسط

ناصیه۱۵۲ پیشانی

نامتُناهی۱۱۷ بی‌پایان و بی‌انتها

نافَرجام ۱۱۷ کسیکه نکویی آخر کار نداشته باشد.

نَزاکت ۱۳و۱۲۹ فارسیان ازمادهٔ نازك ساخته‌اند بمعنی نازك مزاجی

نَقارّی ۳۶و۱۴۹ کنده کاری صور مختلف بر روی عاج و مس و نقره و غیره

نُقره‌پوش ۱۶۰ اصطلاح، چیزیکه نقره صلایه کرده و یا ورق بر آن پوشانیده یا زده باشند مانند طلاپوش

نَقش‌بندی ۱۴۹ اصطلاح نقاشی ومصوری

نَقیر۷۷ حقیر و اندك خستهٔ خرما

نَواهی ۱۲ آنچه که درشرع ممنوع باشد.

وَاق ۱۳۲و۱۵۷ اصطلاح، بیشه و جنگل و درخت مخصوصی و نام پرنده‌یی

وَبال ۱۱۷ سنگینی و دشواری وعذاب

وَثاق ۱۴۴ بند وقید وخانه وحرم‌سرای

وَتیرَه ۳۴ روش ونهاد و راه

هَایله ۱۱۷و۱۱۸ ترسناك وترساننده

هَنجَار ۱۴۱ راه وروش قاعده وقانون

یدبیضا ۱۴۳ کرامات وخرق عادت

یَساق ۱۴۸ دیوان و دربار وآیین ترکان

یمین ۹ مبارك و سوی راست

Marfat.com

فهرست خوشنویسان

ابراهیم استرابادی ۴۷
ابراهیم شیرازی «خواجه مجدالدین» ۵۲
ابراهیم میرزا «سلطان» ۲۴
ابراهیم میرزا «جاهی» ۱۰۶
ابن‌مقله «علی‌بن مقله» ۱۷
ابن‌بواب «علی‌بن هلال» ۱۸
احمد روحی ۲۳
احمد اصفهانی «میرزا» ۵۳
احمد مشهدی «میرسید» ۹۰
اختیار منشی «خواجه» ۴۹
ادریس ۴۴
ادهم امیری ۴۷
ادهم یزدی ۸۶
ارغون‌کاملی ۲۱
اسمعیل ۴۸
اسکندربیگ منشی ۵۴
اظهر ۵۷
الوبیگ «قاضی» ۵۰
باباخان ۱۰۱
باباشاه اصفهانی ۱۱۹
بایسنغر میرزا ۲۵
باقرخرده ۱۲۲
بهاءالدین حسین مشهدی ۴۹
پیریحیی صوفی ۲۳
جعفر «میرزا» ۵۷
جمشید رومی ۹۰
حسن‌بیگ تبریزی ۴۰
حسنعلی ۹۱
حسنعلی بیك ۴۹
حسین فخار شیرازی ۳۴
حسین منشی «میرحسین» ۳۴
حسین سهوی «میرحسین» ۱۲۲
حسین منشی اصفهانی «میرزا» ۵۴
حیدر «سید» ۲۲
حیدر قمی ۳۳
خلیل باخرزی «میر» ۱۰۲

Marfat.com

خلیل‌الله «میروجیه‌الدین» ۱۲۰
دوستمحمد هروی ۹۹
رستمعلی هروی ۱۰۰
رکنا «حکیم مسعودکاشی» ۱۲۲
روح‌الله «میرزا» ۴۹
سلطان حسین تونی ۱۲۳
سلطانعلی مشهدی ۵۹
سطلان علی «میرزا» ۳۱
سلطان‌محمد خندان ۸۶
سلطان‌محمد نور ۸۶
سلطان محمود نجاتی ۴۸
سلیم کاتب ۱۰۴
سیمی نیشابوری ۵۸
شاه محمود نیشابوری ۸۷
شاه محمد مشهدی ۱۰۴
شرفجهان «میرزا» ۴۹
شمس‌الدین محمد بسطامی ۱۲۳
شهره امیر دیلمی ۳۳
شیخ‌زاده سهروردی ۲۱
صدرالدین محمد «میر» ۹۷
صفی نیشابوری «میر» ۱۰۲
طغرایی «خواجه‌جان» ۴۴
عبدالباقی یزدی «میر» ۴۶
عبدالحق سبزواری ۳۲
عبدالحی استرابادی «خواجه» ۴۲
عبدالرحمن خوارزمی ۵۷
عبدالرحیم انیسی ۵۷
عبدالکریم پادشاه ۵۸
عبدالهادی دیلمی ۱۰۵
عبدالله هروی ۸۶
عبدالله شیرازی ۱۰۳
عبدالله درویش ۴۴
عبدالله صرفی ۲۴
عبدالله خویی «قاضی» ۵۱
عبدی نیشابوری ۸۷
عبدالوهاب مشهدی ۹۰
عبیدالله‌بن میرعلی ۵۷
عتیق منشی «خواجه» ۴۶
علاءالدین تبریزی ۴۰
علاءالدین منصور «خواجه» ۵۶
علی تبریزی «میر» ۵۷
علی‌بیگ ۳۸
علی‌بیگ ۳۷
علی «میرزا» ۳۹
علی‌رضا ۹۱
علیرضا تبریزی ۱۲۵
علی هروی «میر» ۷۸
علی جامی ۷۹
علی منشی «حاجی» ۴۲
عماد قزوینی «میر» ۱۲۱
عیسی‌بیگ ۱۰۶
عیسی هروی ۱۰۵
فغان‌الدین بلبل ۴۰
قاسم «میر» ۴۸
قاسم شادیشاه ۸۹
قاسم‌منشی «میر» ۵۰

Marfat.com

قنبر شرفی «حافظ» ۳۲
کافی «میرزا» ۵۰
کمال سبزواری «شیخ» ۳۸
کمال‌الدین محمود رفیقی ۸۵
کمال‌الدین حسین هروی ۱۰۳
مالك دیلمی ۹۳ و ۱۲۲
مبارکشاه ۲۱
محبعلی ابراهیمی ۱۰۰
مجنون چپ نویس ۸۵
محمد ابریشمی ۶۲
محمد امین ۵۴
محمد امین مشهدی ۱۰۴
محمد امین ۱۲۳
محمد باقر «قاضی» ۳۹
محمدبیگ تبریزی ۵۰
محمد زمان کرمانی ۱۲۰
محمدرضا چرخ‌تاب ۱۲۰
محمد قمی «حافظ» ۳۲
محمدحسین اصفهانی ۵۴
محمدحسین تبریزی ۱۱۹
محمدحسین ۳۴
محمدحسین باخرزی «میر» ۱۰۲
محمد یمنی «شیخ» ۴۴
محمدقاسم ۴۹
محمد منشی «میرزا» ۵۳
محمد شریف ۱۲۱
محمد منشی قمی «میر» ۴۵
محمودبن اسحق «خواجه» ۸۴
محمود «میرزا» ۱۰۱
محمود عریضی «میر» ۱۰۳
محمود «زین‌الدین» ۷۹
معزالدین محمدکاشی ۱۱۹
مقصود تبریزی ۳۸
ملك محمد منشی «خواجه» ۵۳
منصور استرابادی «میر» ۴۸
موسی بیگ ۵۱
میرك منشی «خواجه» ۵۰
نصرالله طبیب ۲۱
نصیر منشی «خواجه» ۴۹
نظام بخارائی ۳۳
نظام موسوی «میر» ۳۸
نظام‌الدین اردبیلی ۳۲
نعمت‌الله تبریزی «میر» ۳۸
نعمت‌الله مشهدی ۱۲۶
یاری هروی ۱۰۶
یاقوت مستعصمی ۱۹
یوسف مشهدی ۲۲

Marfat.com

Marfat.com

فهرست نقاشان و صحافان و قطاعان

ابراهیم میرزا صفوی «سلطان» ۱۴۲
ابوالمعصوم میرزا ۱۴۹
بهرام میرزا صفوی ۱۳۸
بهزاد «استاد کمال‌الدین» ۱۳۳
حبیب‌الله ساوجی ۱۵۵
حسن دهلوی «میر» ۱۴۲
حسن هروی ۱۴۱
حسن مذهب بغدادی ۱۴۵
خلیفه حیوة ۱۳۳
درویش «استاد» ۱۳۳
دوست دیوانه «استاد» ۱۳۵
رضا «آقا» ۱۴۹
سلطان‌محمد ۱۳۷
سیاوش بیگ ۱۴۸
صادق بیگ‌افشار ۱۵۲
طهماسب صفوی «شاه» ۱۳۷
عبدالصمد مشهدی ۱۴۷
عبدالعزیز «خواجه» ۱۴۰
عبدالله شیرازی ۱۴۸
عبدالوهاب «خواجه» ۱۴۰
علی کاشانی ۱۴۴
علی «میرزا» ۱۳۷
علی «میرسید» ۱۳۹
غفار «میرزا» ۱۴۱
غیاث‌الدین به‌محمد رجوع شود
قاسم‌بیگ تبریزی صحاف ۱۵۸
قاسمعلی چهره‌گشای ۱۳۳
قدیمی ۱۴۰
کپک هروی ۱۵۷
محمدامین مشهدی ۱۴۸
محمد سبزواری «شیخ» ۱۴۲
محمد «حاجی» ۱۳۳
محمد مذهب «غیاث‌الدین» ۱۴۵
مظفرعلی «استاد» ۱۴۱
میرک هروی «خواجه» ۱۳۳
میرک اصفهانی «آقا» ۱۳۹

میرمصور «منصور» ۱۳۹
ندرعلی قاطع ۱۵۵
نظری قمی ۱۳۹
یاری مذهب ۱۴۴
یحیی تبریزی «میر» ۱۵۳

تصحیحات

صفحه	سطر	خطا	صواب
دوازده	۱	نوعی خطی	نوعی خط
پانزده	۵	ابن‌حوزی	ابن‌جوزی
بیست وهفت	۱	جام‌مفرعی	جام مفرغی
چهل ونه	۱۲	اختلافات‌سنوات	اخه‌لاف سنه
پنجاه ودو	۳	اقا مصطفی‌شیرازی	باید حذف شود
» »	۸	بهرام‌قلی افشار	» » »
۱۹	۲۲	المستضر	المستنصر
۲۰	۱۳	بمغازه‌یی	بمناره‌یی
۲۳	۱۳	احمدرومی‌وپیربحق	احمد رومی پیریحیی
۳۲	۳	آزادییست	آزاده‌ییست
۳۲	۷	عبدالحی	عبدالحق
۳۶	۴	تجوید	تجرید
۳۶	۱۱	وتیره	ووتیره
۳۸	۱	امیر	میر
۳۸	۷	عبدالحی	عبدالحق
۳۹	۱۱	موگنا	مولانا
۴۳	۲۲	ابوالحسن میرزا	ابوالمحسن‌میرزا
۴۵	۳	شایگ‌خان	شاهی‌بیگ‌خان

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۶	۲۳	۸۳۶	۸۳۴
۴۷	۴	موگنا	مولانا
۶۱	۱۷	جرجی‌خان	جوجی‌خان
۷۲	۹	نسبتش	نسبش
۷۷	۶	سخن گفتن	سخن گفتی
۷۷	۶	کهن گفتن	کهن گفتی
۷۹	۱۳	درچین	برچین
۸۱	۷	شعرست	مشعرست
۸۲	۲۳	۴۷۶	۹۴۶
۸۵	۳	میدفیلا	میلافد
۱۰۱	۸	بودبود	بود
۱۳۶	۷	ابدع	ابداع
۱۴۶	۱۴	دقایق	وفایق
۱۴۶	۱۸	تقیل	تقییل
۱۴۸	۶	خسود	خود
۱۵۷	۱۱	تصوف	تصرف

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

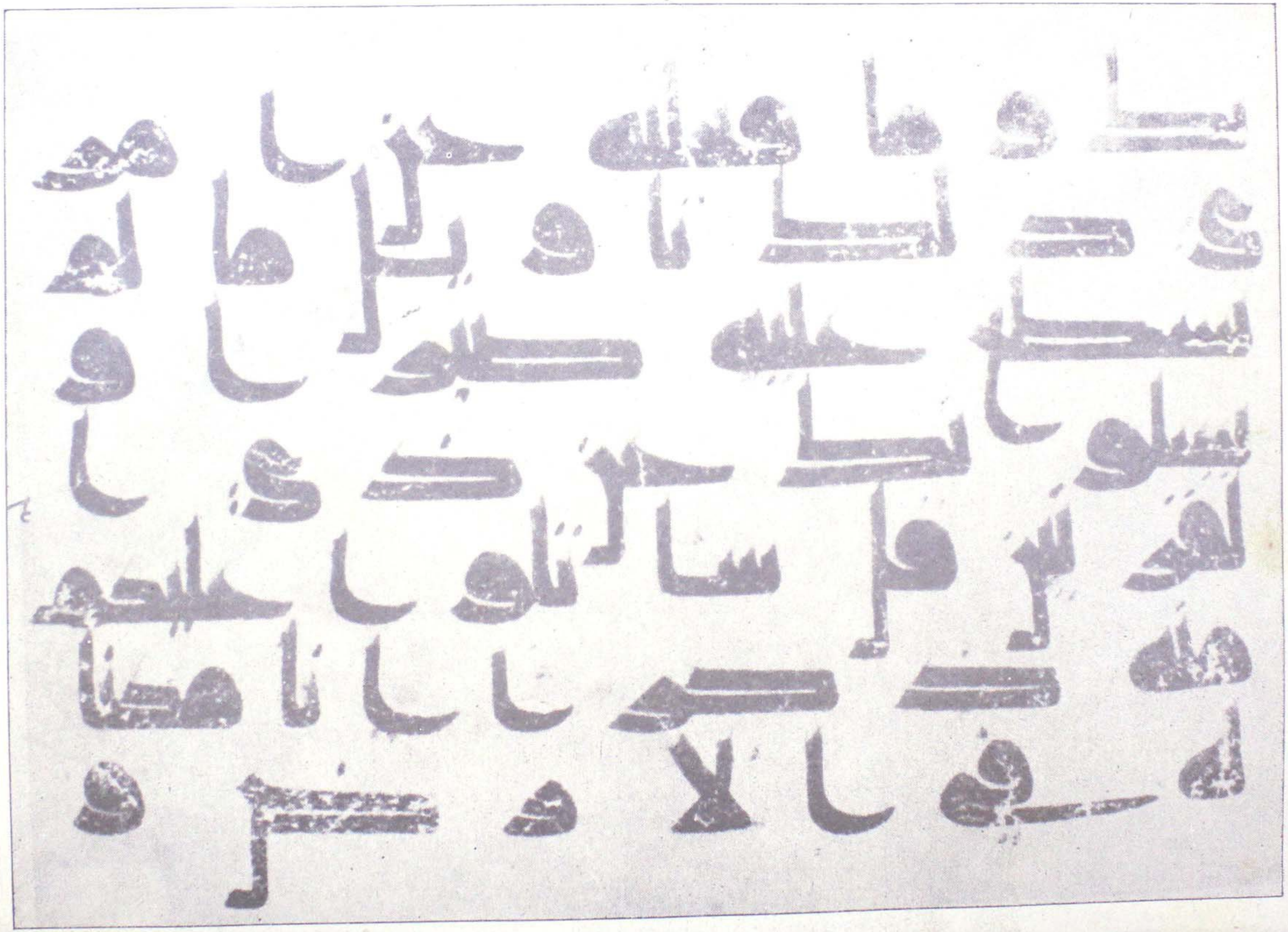

Marfat.com

على بن هلال صفحة ١٨

Marfat.com

Marfat.com

واعجلن عن شد المآزر ولها مفجعة الاصوات

وامنع جار البيت مما ينوبه واكرم اضيافا قراها

طروقها

الوله هاهنا جمع والهة وهي التي تحيرت من الفزع

واعجلن عن شد المآزر من فزع الغارة يقول اني اشرب

على هذه الحال والحفيظة الغضب وهي هنا المحافظة

على شرب الخمر وقال قراها طروقها اي قريناها

عند طروقها الطروق الاتيان ليلا

تم شعر ابي محجن باسره والحمد لله وحده

كتبه ياقوت المستعصمي في شوال سنة احدى وثمانين وستمائة

الحمد لله تعالى على نعمه ومصليا على نبيه محمد وآله وصحبه وسلم

Marfat.com

بالیسیر اللهم صل علی محمد

الصالح ما کان بحسن النیة اللهم صل علی محمد اذا ذکر

الابرار وصل علی محمد ما اختلف اللیل والنهار صلاة

دایمة لا ینقطع مددها ولا یحصی عددها والحمد لله تعالی وحده

Marfat.com

Marfat.com

اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّمَا اَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ اَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ
اِحِقَّ فَاشْتَرَوْهُ وَاَخَذُوْهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ
خَدَمَ بِكِتْبَةِ الْعَبْدُ الْفَقِيْرُ الْمُسْتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبِهِ الرَّاجِى
رَحْمَةَ رَبِّهِ اَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدِ السُّهْرَوَرْدِىِّ
وَوَفَّقَ اللّٰهُ عَلٰى يَدِهِ نَجَازَ ضَاحِىَ نَهَارِ الْجُمُعَةِ سَادِسَ عَشَرِ شَوَّالِ
مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِيْنَ وَسَبْعِ مِائَةٍ حَامِدًا اللّٰهَ تَعَالٰى
عَلٰى نِعَمِهِ السَّابِغَةِ وَمِنَنِهِ السَّابِغَةِ وَمُصَلِّيًا عَلٰى سَيِّدِنَا
وَمَوْلَانَا نَبِىِّ الرَّحْمَةِ وَشَفِيْعِ الْاُمَّةِ وَسَيِّدِ الْاَيِّمَةِ وَاٰلِهِ
الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ الْغُرِّ الْمَيَامِيْنَ وَمُسَلِّمًا تَسْلِيْمًا كَثِيْرًا

Marfat.com

Marfat.com

صدق الله العظيم وصدق رسوله الكريم
ونحن على ما قال ربنا وسيدنا وخالقنا ورازقنا
ومصورنا ومرجعنا ومولانا من الشاهدين
كتبه الفقير الى الله تعالى ارغون الكاملي
في شهور سنة خمس واربعين وسبع مائة

ارغون كاملى صفحهٔ ٢١

Marfat.com

Marfat.com

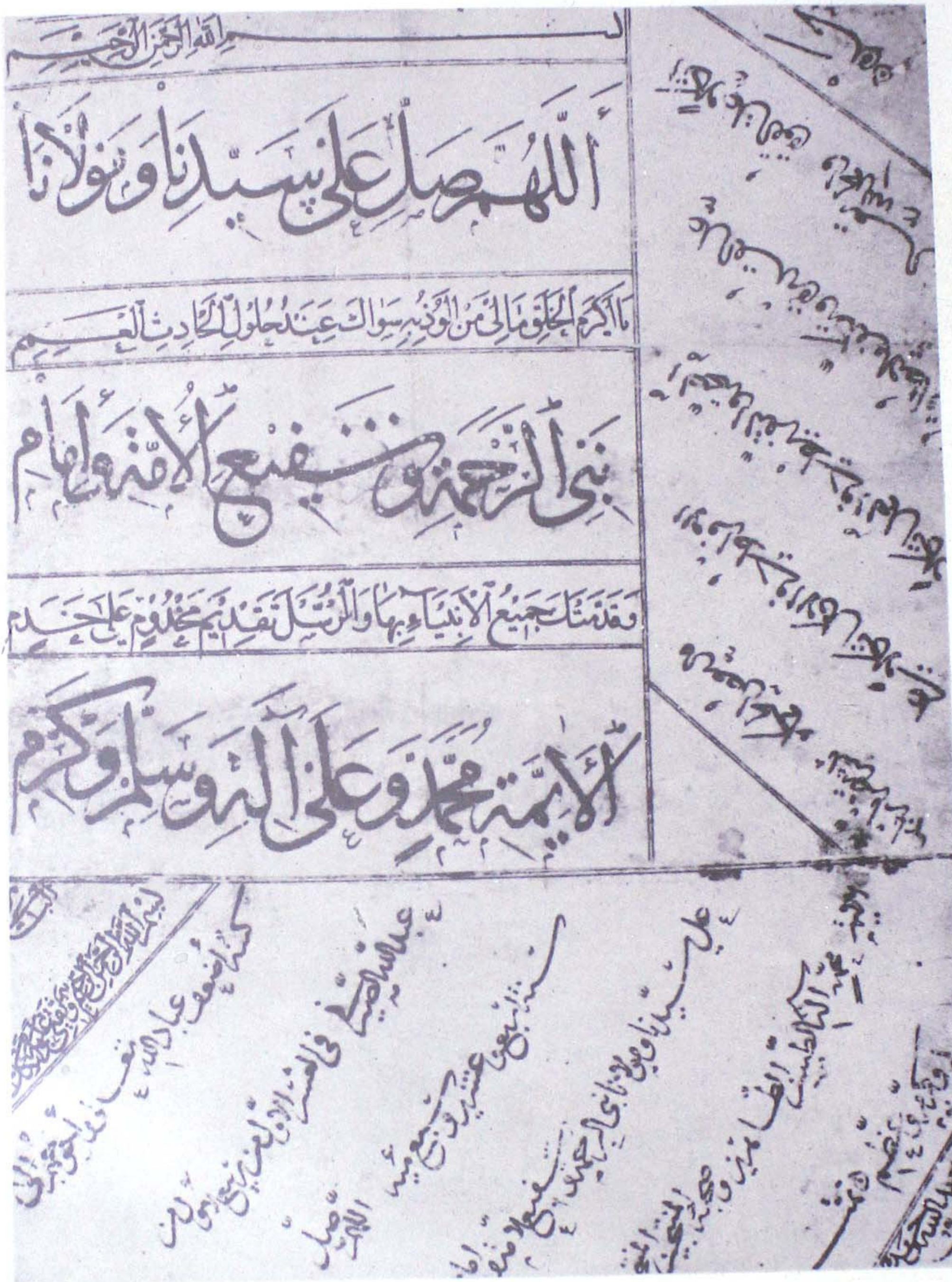
بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على سيدنا ومولانا
ما اكرم الخلق ما لي من الوذ به سواك عند حلول الحادث العميم
نبي الرحمة ومنقذ الامة وامام
وقدمتك جميع الانبياء بها والرسل تقديم مخدوم على خدم
الائمة محمد وعلى آله وسلم وكرم

Marfat.com

Marfat.com

تمت المفردات بحمد الله تعالى منه

وكتبه لعبد الله الهروي في العشر الاول

من شهر ذي الحجة الحرام سنة خمس وسبعين قبل الف

Marfat.com

كفى بالله بيني وبينكم شهيدا يعلم ما
في السموات والأرض والذين آمنوا بالباطل و
كفروا بالله أولئك هم الخاسرون ويستعجلونك
بالعذاب ولولا أجل مسمى لجاءهم العذاب
وليأتينهم بغتة وهم لا يشعرون يستعجلونك
بالعذاب وإن جهنم لمحيطة بالكافرين
يوم يغشاهم العذاب من فوقهم ومن تحت

Marfat.com

سلطان ابراهیم میرزا صفحه ۲۹

Marfat.com

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحيم وبه العصمة

قال النبي صلوات الله عليه وسلامه

من استطاع منكم ان يكون له خبئة من عمل

صالح فليفعل من فتح له باب خير فلينتهزه فانه لا

يدري متى يغلق عنه من كظم غيظا وهو يقدر

على انفاذه ملأ الله قلبه امنا وايمانا

كتبه الفقير الى الله تعالى احمد بن السهروردي حامدا لله

عز وجل على نعمه ومصليا على نبي الرحمة وشفيع الامة

محمد وآله الطيبين الطاهرين ومسلما تسليما كثيرا كثيرا

كتبه العبد المحتاج الى

حاجی مقصود صفحه ۳۸

Marfat.com

الله ولي التوفيق

يا كاشف الكروب

يا غافر الذنوب

قولا لا فعلا فقد جمعتهما الآن جمعا ومنه

قال النبي عليه السلام نية المؤمن خير من عمله

سنة خمس وألف

مشفق العبد الاقل بلبل شهنامه خوان

این چند کلمه از خطب سیادت و نقابت پناهی امیر شاه میرزای طباطبائی سنه

Marfat.com

Marfat.com

خواجه اختیار صفحه ۴۹

Marfat.com

Marfat.com

الله ولي التوفيق ومنه الهداية

قال النبي صلى الله عليه وسلم علي مني كرمي من بدني من تولاه رشد ومن احبه نجح ومن تبعه نجى علي رابع الاربعة في الفردوس

قال علي عليه السلام من كثر كلامه كثر ملامه

قال امير المؤمنين وامام المتقين عليه التحية والسلام خليل المرء دليل عقله

وقال عليه السلام اخوان الزمان جواسيس العيوب وقال عليه التحية والسلام

استراحة النفس في اليأس وقال عليه السلام بركة المال في اداء الزكوة

يسعد الرجل بمصاحبة السعيد وقال ما ندم من

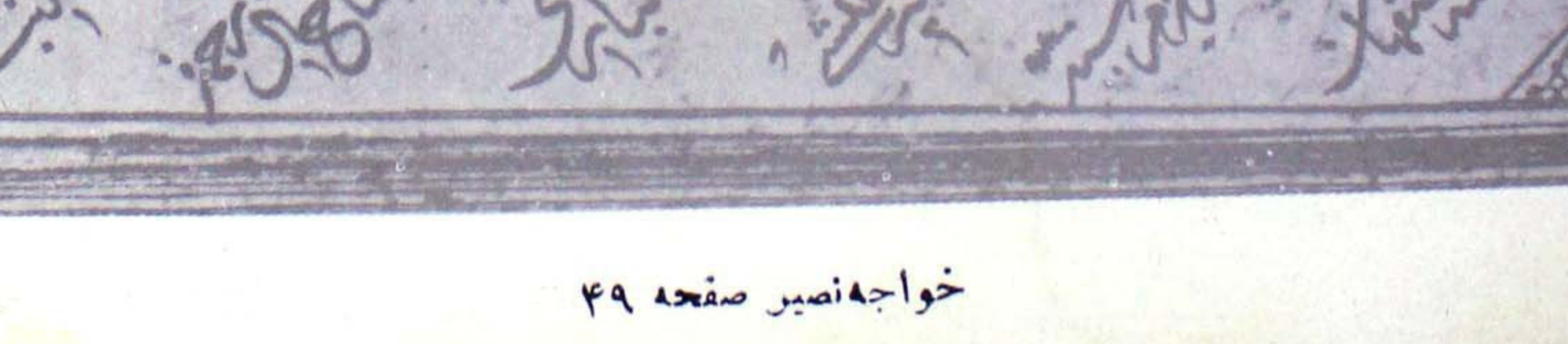

قال بعض الحكماء لا ملك الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة ولا عمارة الا بالعدل

بدار السلطنة اصفهان

الميسي شهر الحرام سنة

القوي نصير المنشي

الله الملك الباري

الغريب المحتاج الى رحمة

شقة العبد المذنب

Marfat.com

Marfat.com

لامیر محمود بن یمین علیه الرحمه

ای کسی کش خرد رهنمونست هرگز

بگیتی ره و رسم صحبت نورزد

که صحبت نفاقیست یا اتفاقی

وزین دو دل مرد عاقل بلرزد

گر خود نفاقیست جانرا بکاهد

وگر اتفاقیست هجران نیرزد

میرعلی تبریزی صفحه ۵۷

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

هذه مواعظ من كلمات سيد الأبرار وسند

الأخيار عليه صلوات الله الملك الجبار

أصدق قولك ثلثة وأعد أولك ثلثة فاصدق قول

صديقك وصديق صديقك وعدو وعدوك

وأعداؤك عدوك وعدو صديقك وصديق عدوك

مشقه علاء الدين
٩٩٨٦

Marfat.com

Marfat.com

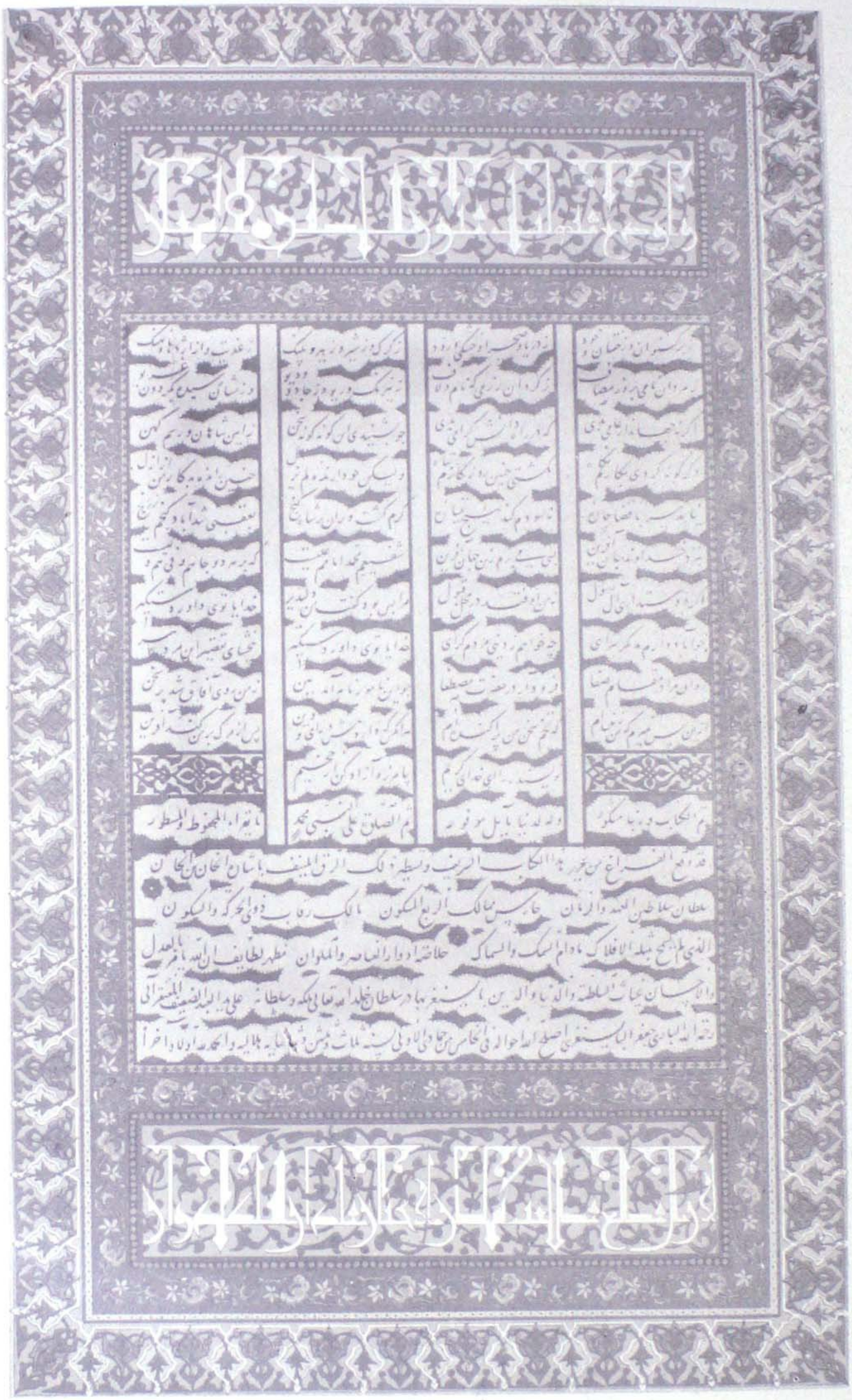

Marfat.com

Marfat.com

حضرت ابو اسمعیل خواجه عبد الله

انصاری علیه الرحمه و المغفره میفرماید

الهی بدرگاه آمدم بنده وار اگر خواهی

عزیز دار و اگر خواهی مدار الهی همه از تو

ترسند و من از خود زیرا که از تو همه

نیک آید و از من همه بد والسلام

عبده سلطان علی المشهدی

سلطانعلی مشهدی صفحه ۵۹

Marfat.com

Marfat.com

محمد ابریشمی صفحه ۶۲

Marfat.com

Marfat.com

میرعلی هروی صفحهٔ ۷۸

Marfat.com

محمود بن اسحق صفحه ۸۴

Marfat.com

سلطان محمد خندان صفحه ۸۶

Marfat.com

مَعِيشَتِنَا وَوَسِيلَةً إِلَيْكَ وَجَنَّتِكَ اَللّٰهُمَّ مَا كَانَ

مِنَّا فِي قَوْلٍ مِنْ تَقْصِيرٍ أَوْ نِسْيَانٍ أَوْ زِيَادَةٍ أَوْ

نُقْصَانٍ أَوْ لَحْنٍ أَوْ خَطَاءٍ أَوْ مَدٍّ أَوْ تَشْدِيدٍ فِي غَيْرِ

مَوْضِعِهِ أَوْ ارْتِكَابِ نَهْيٍ أَوْ قِلَّةِ رَعْيَةٍ فَتَجَاوَزْ

مِنَّا وَتَفَضَّلْ عَلَيْنَا بِمَنِّكَ يَا عَظِيمُ الْمِنَّةِ اَللّٰهُمَّ

تَقَبَّلْ مِنَّا صَلَاتَنَا وَصِيَامَنَا وَقِيَامَنَا وَقِرَاءَتَنَا

وَرُكُوعَنَا وَسُجُودَنَا وَتَضَرُّعَنَا وَتَخَشُّعَنَا

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

وَرَبِّ كَلِّمْنِي رَبِّ صَدِّقْنِي وَعْدًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ صَدَقَ اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَصَدَقَ

رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمُ وَنَحْنُ عَلَى ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

Marfat.com

Marfat.com

عبدی نیشابوری صفحه ۸۷

Marfat.com

Marfat.com

شاه محمود نیشابوری صفحه ۸۷ از مجموعه مصحح

Marfat.com

محمد قاسم شادیشاه صفحه ۸۹

Marfat.com

Marfat.com

حاجی حسنعلی صفحه ۹۱

Marfat.com

Marfat.com

مالك ديلمى صفحه ۹۳

Marfat.com

Marfat.com

رستمعلی هروی صفحه ۱۰۰

Marfat.com

Marfat.com

چه حاجت که گویند با آفتاب

که بر فرق نزدیک یا دور یاب

چو خورشید تابنده بنمود نور

به نزدیک محروم ماند به دور

مشقه بهرام

بهرام میرزا صفوی صفحه ۱۰۰

Marfat.com

میر خلیل حسینی، صفحه ۱۰۲

Marfat.com

Marfat.com

لعل لبت چون شکرافشان کند
کشور جان را شکرستان کند

سلیم نیشابوری صفحه ۱۰۲

Marfat.com

شاه محمد مشهدی صفحه ۱۰۴

Marfat.com

عیشی صفحه ۱۰۵

Marfat.com

Marfat.com

یاری هروی صفحه ۱۰۶

Marfat.com

Marfat.com

ابراهیم میرزاجاهی صفحه ۱۰۶

Marfat.com

محمدحسین تبریزی صفحه ۱۱۹

Marfat.com

Marfat.com

معزالدین محمد کاشانی صفحه ۱۱۹

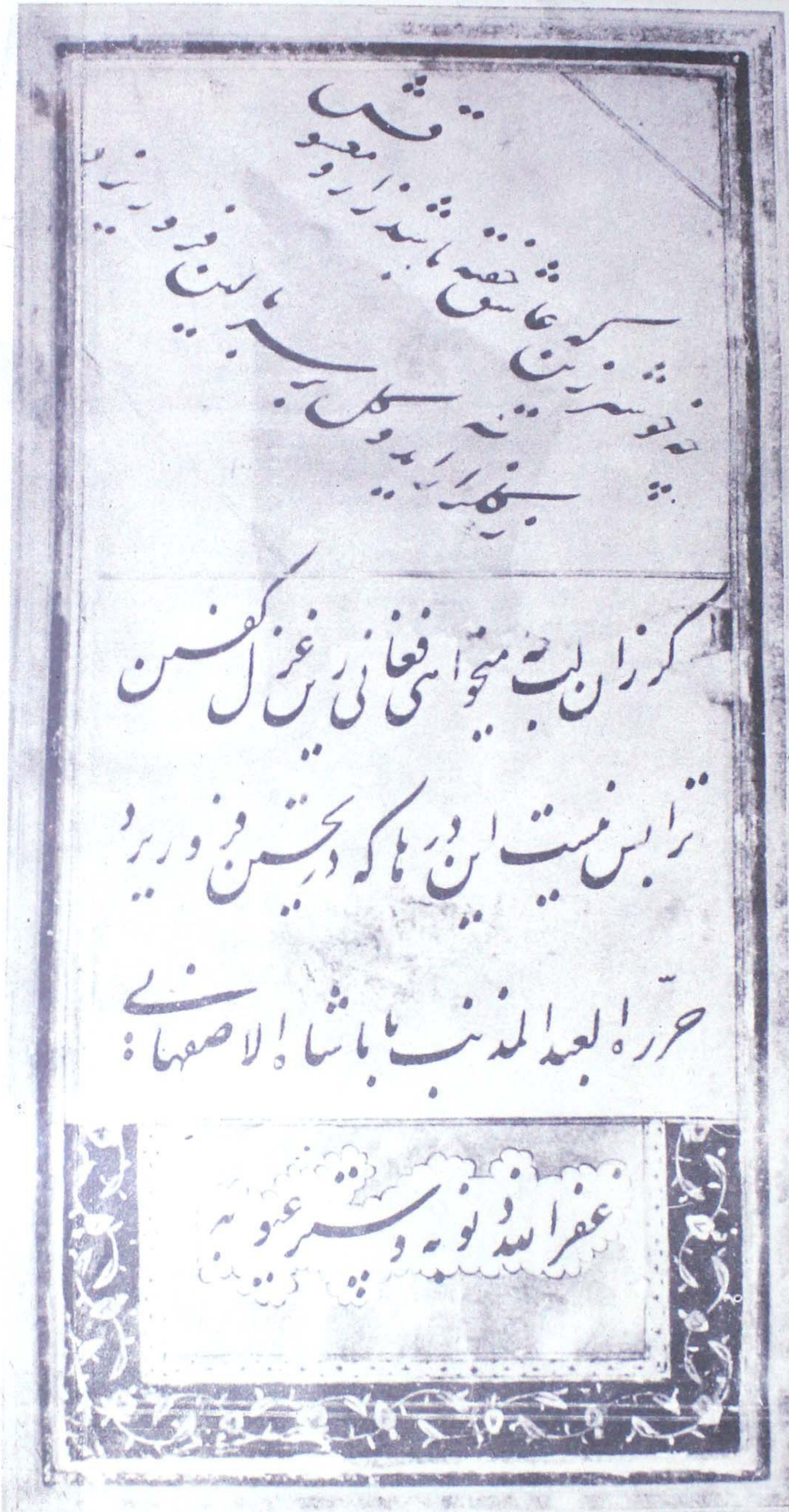

باباشاه اصفهانی صفحه ۱۱۹

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

میرعماد قزوینی صفحه ۱۲۱

Marfat.com

Marfat.com

علیرضا عباسی صفحه ۱۲۴

Marfat.com

Marfat.com

شاه‌طهماسب صفوی صفحهٔ ۱۳۷

Marfat.com

Marfat.com

عبدالله درویش صفحه ۱۴۴

Marfat.com

Marfat.com

خط وتذهیب وتحریر یاری مذهب صفحه ۱۴۴

Marfat.com

وما سعادة غداة البين اذ رحلوا الا اغن غضيض الطرف

عن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم فيما روى عن الله تعالى يا عبادي اني حرمت الظلم على نفسي وجعلته
بينكم محرما فلا تظالموا ● يا عبادي كلكم ضال الا من هديته فاستهدوني
اهدكم ● يا عبادي كلكم جائع الا من اطعمته فاستطعموني اطعمكم
يا عبادي كلكم عار الا من كسوته فاستكسوني اكسكم ● يا عبادي انكم

حسين فخار صفحه ۳۴

Marfat.com

سلطان محمد نور صفحه ۸۶

Marfat.com

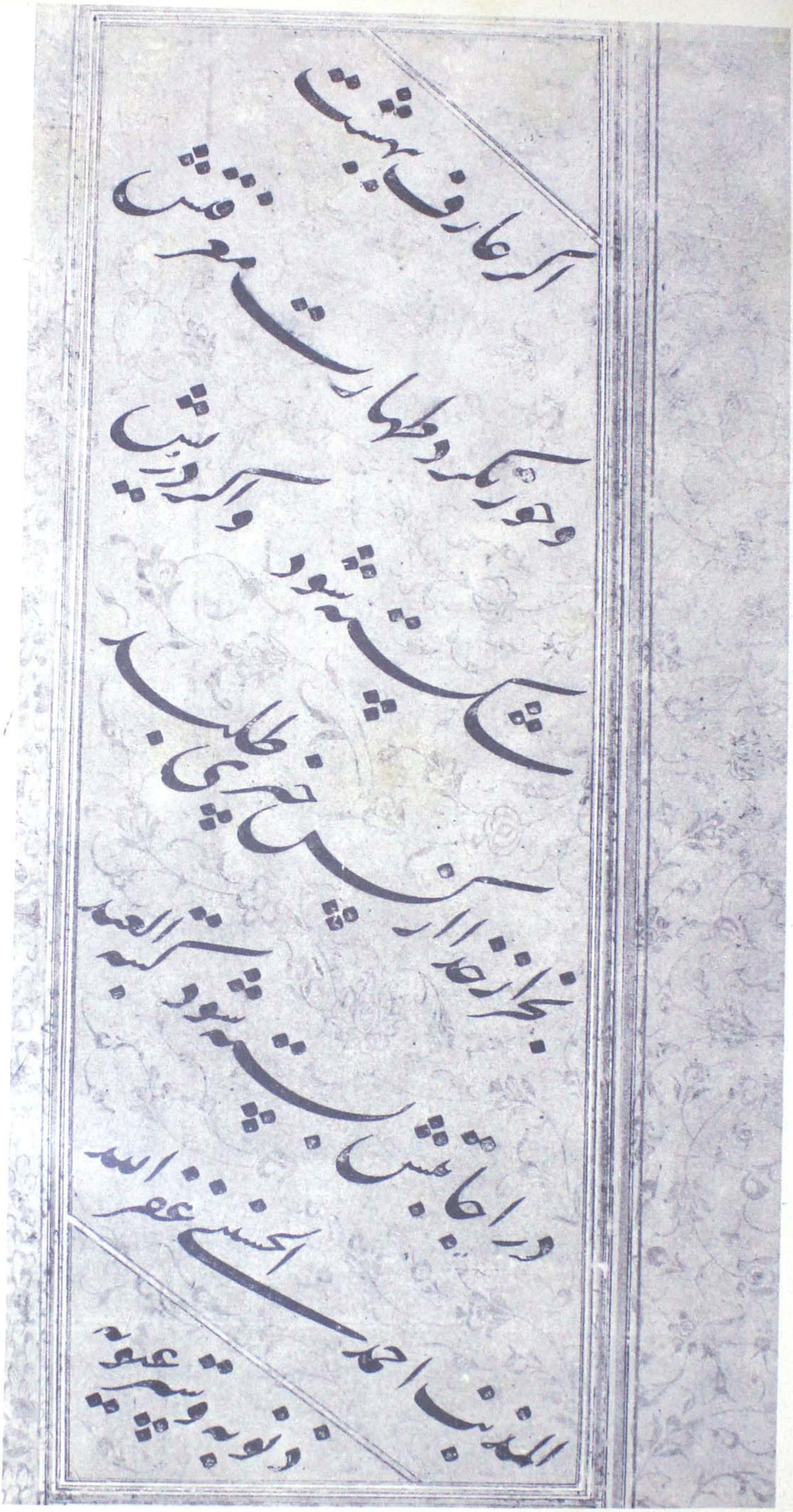

میر سید احمد مشهدی صفحه ۹۰